هو الله تعالی

خدایا مسلّم خدالیق سنکا ٭ بییراو شه که دائی گدالیق سنکا ٭
خداوند بی مثل و مانند سین ٭ خداوند لارغه خداوند سین ٭

فهرست کتاب بهجة اللّغة

فتحعلی بن کلبعلی بن مرشدقلی بن فتحعلی قاجار قزوینی از طایفهٔ سپانلو ٭ قوللوقدا مونداق عرض قیلور کیم ٭ سلطنت بحری نینک دُرّ یکتاسی ٭ و خلافت سپهری نینک خورشید جهان آراسی ٭ و سخاوت آسمانی نینک ابر گوهر باری ٭ و شجاعت بیشه‌سی نینک هزبر شکاری ٭ و عدالت چمنی نینک سرو بلندی ٭ و مروّت معدنی نینک گوهر ارجمندی ٭ و کوشش رزمگاهی نینک رستم دستانی ٭ و بخشش بزمگاهی نینک حاتم زمانی ٭ و فصاحت عالمی نینک نکته بیرلا سحر سازی ٭ و بلاغت جهانی نینک معجزه پردازی ٭ **یعنی قاآن اعظم و خاقان اکرم خدیو سلیمان جاه و شاهنشاه سکندر دستگاه سلطان السلاطین ابو النّصر ناصر الدین شاه قاجار** رباعی ٭ یارب که بو شاه کیم اولوس شاهی تورور ٭ طبع اهلی و ذهن خیلی سلطانی تورور ٭ نی شاه نی سلطان که ظلّ الله اول ٭ بیر عمر ایله دولت اوجی امکانی تورور ٭ و له ٭ کیم ملکی دوامی تا قیامت بولسون ٭ ذاتیغه بو ملک اوزره اقامت بولسون ٭ عدل ایچره طریق استقامت بولسون ٭ عالم ایلی اوچون استراحت بولسون ٭ **بو خسرو گردون جاه نینک** نسبی بابیدا خامه سوز سامی ٭ یوز تومان شاه بن شاه و خاقان بن خاقان بوجزوی

مختصر دا

مختصر دا الیغینتور سا بولورموش ؞ بو دارای انجم سپاه نینک حسب شرحیدا قلم اورسام ؞
یوز تومان قاآن نینک حمیده اخلاقی جا سوزنی بو محقّر دا سیغینتورسا بولورموش ؞ نسب
بابیدا فصاحت شعار بخشیلار نسب نامه پیتیپ تورلار ؞ کیم هر صفحه سی عالی لکارکاهینی خجل ایتار
و حسب شرحیدا بلاغت دثار منشیلار تاریخ ترتیب بیتیریب تورلار ؞ کیم هر ورقی چینی نکارستا
نینی منفعل ایلار ؞ هر کیشی اوّل نسب نامه غه باقیب بیلکای کیم خاقان ورای انلا بسیر ترک و تبری
هندو بنده تورلار ؞ و هر کیم اوّل تاریخ مطالعه قیلسا ؞ آنکلاغای جمشید و اسکندر آننینک هم
ایتکان لاریدین و هم قیلغان لاریدین شرمنده تورلار ؞ پس چیز بو مختصر دا هیچ نیمه اوّل جنسی
سوزلاردین سیغور سا اولماس ؞ و آلار شرحیدا بو نکته سور سا بولماس ؞ رباعی ؞ آفاق دا
کوکب ذات فرخنده سی بیل ؞ افلاک چراغ رای رخشنده سی بیل ؞ جمشید نه حشمت ایجرا شرمنده سی بیل
دانش دا اسکندر کمینه بنده سی بیل ؞ وله ؞ کوک عرصه سی بزم کاهی اولسون یارب ؞ کوکب عددی
سپاهی اولسون یارب ؞ کون شمسه سی چتر جاهی اولسون یارب ؞ هر ایشدا حق پناهی اولسون یارب

۱۲۳۵
کمترین بندهٔ درگاه بتاریخ هزار و دویست و سی و پنج در سلطنت خاقان مغفور و شاهنشاه
مبرور طاب ثراه فتحعلی شاه قاجار حسب الحکم مامور آذربایجان و در رکاب ولی عهد
مبرور و نایب السلطنهٔ مغفور عباس میرزا طاب ثراه هفده سال در ایروان
در منازعهٔ روسیه و روم در جان نثاری میبود چون میل زیاد بتحصیل لغت جغتای و تالیفات
حضرت امیر نظام الدین علیشیر المتخلص بنوائی داشت در ایام فراغت بتحصیل
آن مشغول ولی استعداد کامل که احاطه بر معنی تالیفات او و فهمیدن لغت جغتای

داشته باشد بنود و بعد از مراجعت از ایروان خاقان خلد آشیان نواب شاهزاده علی نقی میرزا الملقب رکن الدوله را
بوالی گری خراسان حکم فرمودند این بنده درگاه که در سلک جان نثاران به منصب یوزباشی گری بیست نفر غلامان قاجار
قزوینی از طایفه خود سرافراز بود در رکاب نواب شاهزاده مامور مدت ده سال در خراسان بخدمت دیوانی جان نثاری
می نمود و یلنگ توش خان که ابا عن جد بزرگ و صاحب ایل جلایر و کلات بود در تالیفات حضرت نوائی و لغت
جغتائی منتهای بصیرت و تسلط داشت در آن ده سال اغلب اوقات در نزد او تحصیل می نمود و بعد از چندی حسب الحکم
با بیگلر خان دره جزی بمیان تکه و آخال مامور شدیم از صوفی و قاضی انها که ربطی داشته کم و بیش تحصیل شد و چنان
اتفاق افتاد سه چهار ماه نیز با تکه و قره و ساروق و سالور افتاده بود از صاحب سواد انها نیز در لغت و معنی
کوشش نمود بعد از فوت خاقان خلد آشیان در سلطنت شاهنشاه دین پناه طاب ثراه محمد شاه غازی
و در دولت سلطان السلاطین ثانی اثنین جمشید و اسکندر حضرت ظل اللهی اقدس همایون شهریاری روحی
و روح العالمین فداه ادام الله دولته و شوکته در مدت سی سال فراغتی برای کمترین غلام نبود اغلب اوقات مامور
بخدمات دیوانی گاهی در آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و هرات بود در این مدت از تحصیل تالیفات حضرت نوائی
و لغت کوشش و تتبع نموده ربطی و بهره بدست آمد بلی در مملکت ایران و روم و توران سه زبان معروف
و متداول است که عربی و فارسی و ترکی است انچه تالیفات و تکلم که در این سه مملکت شده و می شود باین سه زبان
میباشد واضع زبان ترکی را از قراری که در تواریخ نوشته اند ترک بن یافث بن نوح بوده بمناسبت نام
او ترک گویند و اتراک توران و ترکستان و تاتاریه و مغول و اوزبکیه و طایفه ترکمانیه ترک بن یافث را
ابو الترک و یافث اوغلان گویند زیرا که اوغلان در لغت جغتائی بمعنی فرزند آمده و نیز پسر او و اولاد
خوانین مغول را گویند مثل اینکه در عجم میرزا و شهزاده و در روم سلطان گویند جغتای خان پسر چنگیز خان

زبانی

زبان ترکی را در ممالک توران و خوارزم و ماوراء النهر و اتراک آن ولایت مصطلح کرد و ازان تاریخ
بمناسبت این فقره ترکی جغتائی اشتهار یافت ولی در ممالک ایران و روم مثل توران و آن صفحات مصطلح
نشد و این زبان که در ایران و روم گفته می‌شود و در تالیفات بقلم می‌آید از قاعده و رابطه دور است
وحضرت نوائی قبل از دولت صفویه در سلطنت سلطان حسین میرزای بایقرا بمنصب امارت و وزارت
مفتخر و در خدمت سلطان زیاده مقرب و بلکه مجلس نشین می‌بوده و از قراری که خود در تالیفات نوشته
پدر بر پدر در خدمت اجداد شاه مزبور در زمره معزز بودند چنانکه در وقفیه اخلاصیه گوید * آتا و آتولرم
اول حضرت نینک * آبا و اجدادی خدمت لاریدا اولوغ مرتبه غه سزاوار ایدی لار * چنانکه مصنف تاریخ
حبیب السیر در وزارت او گوید * چون خاطر خطیر خسرو جهانگیر سلطان حسین میرزا همواره متوجه آن
بود که امیر نظام الدین علیشیر را که در تمهید اساس خیرات و مبرات و جودت طبع و صفاء ضمیر
شبیه و نظیر نداشت باعلی مراتب جاه و جلال رساند در اوایل طلوع سلطنت جهانبانی بمنصب
عالی مراتب امارت و وزارت دیوان اعلی سرافراز سازد جناب امیر نخست از قبول این امر ابا نمود و بعرض
ظل اللهی رسانید که من حالا که در جرگهٔ ایچکیان مقام اشتغال دارم و صاحب هیچ منصب نیستم مع هذا
از جمیع امراء عظام بالاتر می‌نشینم و هرگاه متصدی منصب امارت و وزارت گردم جمعی از امراء
ارلات و ترخان و برلاس و سولدوز بر من تقدیم خواهند نمود پس تکفیل امر امارت و وزارت
مرتبهٔ پست می‌خواهد شد خاقان منصور این عذر را نپسندید و حکم همایون صدور یافت که غیر از
امیر مظفر برلاس هیچ کس از امراء عالی اساس بر جناب امیر مقدم نشوند و بالاتر ننشینند پس جناب
امیر اذعان نموده و تمکین کرد بپوشیدن جبهٔ طلادوزی و کلاه نوروزی سرافراز گشت و تصور امرا

و بزرگان آن بود که جناب امیر بموجب فرمان و حکم شاهی مقدم بر سایر امرا مُهر خواهد زد اما چون
دران روز فرمانی بدست آنجناب دادند بجهت ساعت مُهر زنند از غایت تواضع و شکسته نفسی در جای مُهر
خود را زد که ازان پایین تر جایی نبود ❊ هزار نقش برآرد زمانه و نبود ❊ یکی چنانکه در آیینهٔ تصور
ماست ❊ و این معنی موجب استحسان خواص و عوام گشت و شرف آن فرمان که بمهر شریف آن جناب امیر
صافی ضمیر نقش پذیرفت آمد بجایی رسید که بعد ازان هر کس را مهر دادند تلاشی نمودند و استدعا کردند
که در همانجا مهر زنند و حقیقت کلمهٔ شرف المکان بالمکین نزد همگنان بوضوح انجامید جناب فضایل
پناهی مولانا عطاءالله رازی در تاریخ امارت و وزارت جناب حضرت نوایی گوید میر فلک جناب
علیشیر کز شرف ❊ عاجز بود ز درک کمالات او خرد ❊ دیوان نشست آخر شعبان بداد و عدل ❊
از لطف شاه غازی والحق چنین سزد ❊ چون مهر زد بدولت سلطان روزگار ❊ تاریخ شد همین که علیشیر
مهر زد ❊ و در کبر سن و کهولت شأن او اجل از وزارت بود برادر کوچک خود دولت آیاب را
در جای خود وزیر قرار داده قطعهٔ در کتاب خمسه در مقام پند و نصیحت در جای نثار پادشاه و رفتار
خود را با نوکر و رعیت گفته اند و این دو فرد ازوست ❊ ایا گوهریم کانی تینک گهری ❊ منیر اختریم
برجی تینک اختری ❊ نتیجه اوج حشمت اوزه فاش سینی ❊ منکا نسبت ایجرا قاربن داش سینی ❊
در ایام وزارت و بعد از وزارت در تاریخ هشتصد و هشتاد و هشت (۸۸۸) چنانکه خود در کتاب خمسه
در حیرة الابرار فرموده اند ❊ نکتهٔ تاریخ که احسن ایدی ❊ سکسیز و سکسیز یوز و سکسان ایدی ❊
بیست و دو (۲۲) جلد کتاب نظم و نثر تالیف فرموده اند و در نسخهٔ دیدم بیست و هفت جلد نوشته بودند
ولی بندهٔ حقیر تا بیست و دو (۲۲) جلد دیده و تتمه دیده نشده اسامی تصنیفات و تالیف از قرار تفصیل است
کتب

کتب منظومه دواوین اربعه غرایب الصغر و نوادر الشباب و بدایع الوسط و فواید الکبر
و پنج کتاب خمسه حیرت الابرار و فرهاد شیرین و لیلی مجنون و سبعهٔ سیاره و سدّ سکندری
و نیز داستان شیخ صنعان و منطق الطیر و نظم الجواهر تالیفات که نثر میباشد تاریخ الملوک
و محبوب القلوب که قرینهٔ گلستان شیخ است خمسة المتحیرین و مجالس النفایس و نسایم
المحبه و تاریخ الانبیا و وقفنامهٔ مدرسهٔ اخلاصیه و نثر الآلی جناب مرتضی علی ع
و عروض دواوین اربعه باسامی خود مسمّاست غرایب الصغر را در سن بیست و بیست و پنج
نوادر الشباب را در سن سی و سی و پنج بدایع الوسط را در سن چهل و چهل و پنج فواید الکبر را در سن
شصت و شصت و پنج تالیف نموده‌اند دواوین اربعه از غزل و رباعی و فرد و قطعات و مخمس و مسدس
و مستزاد و مثمن و طویوق و تویوق سی و پنج هزار بیت کتابت دارد در ولایت ایران دیوان آن حضرت
زیاد است ولی از کثرت کتابت دواوین اربعه را بالتمام نتوانسته‌اند از عهده برآیند و چهار دیوان را به التمام
بقلم بیاورند از هر کتابی صد غزل و بیست غزل یا زیاد یا کم مخلوط نوشته‌اند اینکه در بارهٔ جا بالای هر غزل
نوشته‌اند غرایب دیگر نوادر دیگر بدایع دیگر فواید دیگر یعنی این غزلها از آن کتاب هست دواوین
اربعه بالتمام در ایران بسیار کم است و پنج جلد خمسه با خمسهٔ نظامی در فرهاد شیرین در مضامین در بارهٔ جا
تفاوت دارد چنانکه فرهاد را نظامی نوشته است خارا شکافی بود حسب و نسب برای او قرار نداده ولی
حضرت نوائی میگوید نظامی در تواریخ دقت و غور رسی نکرده است من فرزند دوم ناظم التواریخ
که در ولایت توران و ترکستان اصحّ از و تاریخ نبود پیدا نموده از روی آن تاریخ به نظم آورد
فرهاد را پسر خاقان چین نوشته در کتاب فرهاد شیرین احوالات فرهاد تفصیلی دارد و نیز

تاریخ هفت جلد روضة الصفا را باعث و انجام تالیف از اهتمام آنجناب است محمد خاوند شاه را
حکم فرمودند و چهار ده هزار تومان بنخواه دادند و تواریخ را جمع نمودند و کفیل اخراجات او شدند انجام دادند
و در دیباچهٔ هر جلد شرحی از حضرت نوائی نوشته شده و نیز در اماکن شریفه و غیره خیرات و مبرّات زیاد
از آن جناب صادر شده ایوان صحن امام ثامن حضرت رضا صلوات الله علیه با یک سمت
جنبین دیوار و طاق تمام صحن را ایشان معمور نمودند ولی طلای ایوان از نادر شاه افشار است
و بقعهٔ دار السیادهٔ آن حضرت نیز از ایشان است و نیز مدرسه مسمّی به مدرسهٔ اخلاصیه
و گنبد که در جنب او واقع است مسمّی به گنبد بیت المغفره در هرات ساخته که در وقفیهٔ
اخلاصیه گوید ؛ و هرات دار السلطنه سیدا و تبرّکا ایسیدات ؛ هر نیمه مستقل و دکاکین و باغ و یر
و کاریز کیم اوّل حضرت اوان دولت دا بو فقیر نینک ملکی ایردی ؛ بو مدرسه و بقاع غه وقف
صحیح شرعی قیلدیم ؛ و نیز رباط که در قریهٔ بدشت در یک فرسخی شاه رود واقع از ایشان است
و نیز در شیعه بودن آنجناب جای تأمّل نیست چون اهل هرات و آن صفحات کلّا سنّی بودند بجز این
چاره نداشت که تقیّه نماید چون بندهٔ درگاه در تالیفات آن حضرت زیاد تسلط دارد در اکثر جا
شیعه بودن خود را بکنایه و رمز نمودار کرده چنانکه در دواوین اربعه گوید ؛ تولما غار ایردی میسّر
خمسه بیز پنج گنج ؛ قیلما غار ایردی مدد حالیم غه بخشش آل عبا ؛ و له ؛ پنجه تشنیه غه اوروم که ایرور
ار نوائی بینهیم آل عبا ؛ مغز هر فرد که جای خود دارد گذشته از مغز کلمات ایردی و حالیم و
آل عبا و ایرور و نوائی و بینهیم هر یک در عدد پنج حرف میباشد لفظ غه در پهلوی کلمهٔ حالیم
نسبت و روابط است و خارج بکلمه ندارد مدّ آل عبا نیز همزه است از این قبیل زیاد متوجه شده است
چنانچه

چنانچه در محبوب القلوب که قرینهٔ گلستان شیخ است گوید * پادشاه حضرت لاری خدمتیدا سلمان
بیبیک آنداق دور * نبی قوللوقیدا اتورتا و دیبن بیبیر دیک * که مضمون رش ترتفرعلا ... * و نیز
در دواوین گوید * قیل نوالی نی بموی خط بیلیه یارب عاجزم * که بیبیر اوز پاینیدین آییریلدی اوتوز
آلتی خطوط * معنی فرد فوق احتیاج باستماع دارد * وله * دهر زالینی تورت مذهب بیرله
قیلدیم اوچ طلاق * باده قوتقاردی بوینکلیغ که خدا الیتی دیبن مثلث * کلمهٔ باده بحساب ابجد
دوازده ۱۰۳ میباشد کنایه از دوازده امام است * و نیز در قطعات گوید * سنگینی نجف امام روضه سی دا
کیچه لار انی شمع ثابت دور * که دیکای سین که سنگینی نجف سپهر * صحنیدا کوکب ثوابت دور * الحاصل
در فهم و سخنوری در غزل سرائی و رزمیه و قصاید و حکایت بندی و انشاء و نثر فرید عهد خود بود
در جائی دیده شد میرزا مهدی خانی زیاده از حد از اوصاف کمالات آن حضرت نوشته بود و ملا
عبد الرحمن جامی نیز گوید * زبس در بیشهٔ مردی دلیر است * ز شیران جهانی نامش دو شیر است
یکی کمان پنجه با کوران زننده * دگر نامش در خیبر کننده * و شعرای متقدمین هریک در یک فن
تسلط دارند ولی آنحضرت در همهٔ اینها تسلط دارد و مسلّم است در غزل سرائی و مضامین بکر و تشبیهات
و ملایمات در دواوین اربعه گفته که شیخ شیراز ملتفت نشده اند در حکایت بندی هر کس خمسه را مطالعه کند
میداند که پایهٔ او چه بوده در رزمیه دعوای دارا و اسکندر را حرور نماید معلوم میشود که در بارهٔ استعداد
کمل حکیم فردوسی برتری نموده بجاست و در نثر آنچه تألیفات که دارند بطرز عبد الله انصاری همه قافیه و مسجع
و در جائی دیده شد یک یک توصیف شعرا نموده اند و بعد فرموده اند با این شغل وزارت و رجوع مردم

و گرفتاری قرینهٔ تالیفات همهٔ شعرا را ساخته و لیکن کهولت سن و افسرده گی دماغ و رجوع خلایق
مانع شد که قرینهٔ شهنامه را بزبان ترکی بنظم بیاورم در خمسه در تتمهٔ سکندری دعوای دارا و اسکندر نمونهٔ
از وی شد و این چند فرد در مثنوی در مدح شعرا دیده شد ٭ مین اوّل مین که تا ترک بیدادی دور ٭
بو تیل بیرله تا نظم بنیادی دور ٭ فلک گوهری مین کیبی نادر ٭ نظامی کیبی نظم آرا قادر ٭
نی نظم دیر ایر سام مین دردناک ٭ که هر حرفی بولغای آنینگ دُرّ پاک ٭ یتار بنینگ دین آنجه قوّت ٭ منکا
که بولماس بیتیر نیکا فرصت منکا ٭ بو همیدان افروسی اوّل گُر دا ایرور ٭ که گر کیلیک رستم جوابینی
بتیر ور ٭ رقم قیلدی فرخنده شهنامهٔ ٭ که سیندی جوابیدا هر خامهٔ ٭ مسلّم دور نظامی ابو الشیخ
که موحش غه کیلمای در و رهرکیش ٭ دینیر اوز تیلی بیرله اوّل کان گنج ٭ که سی سال بردم شهنامه
رنج ٭ آنی دیر کا بول قاچان رغبتیم ٭ ایرور آنجی حق لطف دین قوّتیم ٭ که هر نا جا نطق اول
کامل سرای ٭ بیتیکای مین اوتوز یلینی اوتوز آی ٭ اگر خاصه معنی که ایهام ایرور ٭ آنینگ
کونده یوز بیتی جلوه ام ایرور ٭ و نیز در جائی فرموده بودند چنانی بنود تالیفات خود را در غایت
عجز داشته که بترکی بیان نمود چینم شعرای متقدمین و مردمان بزرگ بزبان فارسی آنچه باید بنظم مانند
بنظم آوردند و فارسی زبانان از تالیفات انها بهره بردند و میبرند ولی اتراک ایران و توران و روم
بی بهره بودند بسبب آن تالیفات خود را بترکی قرار داد که انها نیز بی بهره نشوند چنانکه در لیلی مجنون گوید ٭
مینی ترکچه باشلابان روایت ٭ قیلدیم بو فسانه نی حکایت ٭ کیم تهره چون جهان نغم تولغای ٭
ترک اهلی غه داغی بهره بیتکای ٭ و نیز در حیرت الابرار گوید ٭ فارسی اولدی چو آلارغه ادا ٭
ترک ایلی قیلدیم آنی ابتدا ٭ فارسی ایل تا بنیچه خرسندلیق ٭ ترک داغی تاپسه برومندلیق ٭

در اشعار

در اشعار فارسی تخلص آن جناب فانی می‌باشد و از تالیفات فارسی بجز چند فرد حقیر ندیده چنانچه با ملا
عبد الرحمن جامی معاصر بودند در فوت او مرثیه گفتند این مطلع از وست ٭ هر دم از انجمن چرخ جفای
دگر است ٭ هر یک از انجم او داغ بلای دگر است ٭ و نیز در وصف هرات گوید ٭ عرصهٔ شهر هری
فوق سپهر اخضر است ٭ در کهش را شمسهٔ خورشید گلمیخ در است ٭ و نیز در تاریخ قتل شاهزاده گوید
ظالمی را کشته سوی شهر آوردند سر ٭ آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود ٭ شعر دیگر ٭ محتسب گر رند
باشد دیر را در وا کند ٭ بهر رندان باده از زیر زمین پیدا کند ٭ این فرد هم از ایشان است ٭
هنگامی بود که شاه اسماعیل صفوی عزم تسخیر هرات نمود سلطان حسین میرزا پادشاه حضرت نوائی
قوهٔ جدال نداشت و زیاده مستاصل شد جناب نوائی از جانب پادشاه نامهٔ و این آیهٔ شریفه را بالای
فرد نوشتند شاه اسماعیل تاج بخش نمود از مشهد مقدس مراجعت فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ وَهَبَ
عَلَی الْکِبَرِ اِسْمَاعِیْل ای باغبان چو باغ ز زاغان تهی کنی ٭ کاری به بلبلان کهن آشیان مدار
و در فوت آنجناب مصنف تاریخ حبیب السیر که معاصر بودند تفصیلی نوشته فهرست گنجایش او را ندارد و شعرا
تاریخ وفات او را بعبارت مختلفه در سلک نظم کشیدند چنانکه گوید ٭ جناب امیر هدایت پناهی ٭
که ظاهر از و گشت آثار رحمت ٭ شد از خارزار جهان سوی باغی ٭ که در وی شکفته است گلزار رحمت ٭
چو نازل شد انوار رحمت بروحش ٭ بجو سال فوتش ز انوار رحمت ٭ وله ٭ آن امیر بلند قدر گردون
رتبت ٭ چون کرد از جهان بجنت رحلت ٭ از سال وفات وی چو پرسیدم ٭ آواز بر آورد
که جنت جنت ٭ هر دو جنت مادهٔ تاریخ است در نهصد و شش (۹۰۶) برحمت ایزدی پیوست و دیگر
تالیفات حضرت نوائی که بزبان ترکی جغتائی بیان شده است چنین ثبت کرد اهل ایران و روم

[illegible]

در فهمیدن آن طالب نباشند خاصه اهل اتراک که اهل لسان میباشند ولی چون لغت جغتای در ایران دیده نشده
بسبب آن در فهمیدن عجز دارند و طبیعت میل نمی‌کنند والا لغت جغتای در دست باشد همه کس طالب می‌شود و مبتدی می‌ماند
بلکه اهل فارس هم در تحصیل آن کوشش می‌کنند بدلیل اینکه با لغات آن حضرت از تعریف و توصیف مستغنی است چنانکه جناب
میرزا عبد الوهاب افتخار الاصل الملقب بمعتمد الدوله که در سلطنت خاقان خلد آشیان باسم خود مستغنی بود و در علوم
عربیه و فارسیه و انشاء و سایر علوم بی مثل و بی نظیر بودند در سن هفتاد سال بالغ گشته که در تبریز در نزد بیگلک تورش خان درس
خواندند کلامی که او بجای ما مأموری شدند حقیر بود احضار فرمودند تحصیل میکردند و در کتاب گنجینهٔ خود که تصنیف فرموده‌اند
چند غزل ترکی و چند انشا بقلم آورده‌اند و همچنین میرزا حبیب الملقب حکیم قاآنی شیرازی که در تغزل و قصاید مثل انوری بوده
در دار الخلافه چندی از بندهٔ درگاه تحصیل می‌نمودند و در این سنوات که حقیر حسب الحکم در عراق و آذربایجان و فارس
و خراسان و هرات بوده و بلکه ده ولایت نیز از مملکت روم دیده شده هر چه تفحص نمودم شاید لغت جغتای بدست آید
ممکن نشد در اواخر عمر که سال در شصت و یک بود لغت سنگلاخ میرزا مهدی خان را شنیده بود ولی نسخه‌اش نبود
بسیار کمیاب و دیده نشده بود تا اینکه در کتابخانهٔ آقا میرزا تقی علی آبادی بدست افتاده سه روز در نزد حقیر بود و مطالعه
اما بسیار حیرت کردم بدلیل اینکه عوام از آن کتاب ابداً بهره نمی‌برند و نمی‌فهمند و بلکه خواص هم چیزی استنباط نمی‌کنند
مثل درّه خواسته‌اند فضل خود را ظاهر کرده باشند اولاً اینکه بقاعدهٔ عربی ساخته‌اند که از عربی ربطی نداشته باشد ابداً
چیزی نمی‌فهمند معطل و حیران است ثانی اینکه اعراب لغت را ننوشته‌اند به فتح فلان و کسر فلان در کتابهای لغت فارسی مثل برهان
و غیره اعراب لغت را نوشته‌اند که اشتباه و مایهٔ معطلی نشود با وجود که مردم اهل لسان میباشند بقرینه می‌فهمند که لغت عجم
اعرابست تا چه رسد بلغت جغتای که نه بکوشش خورده و نه کسر ربطی دارد چنانکه قبجنه و قرقرا و چلغه و چمندر
و جلبک و جلنک و چلچه و چلبه و چک و خلمه و خلقه و دلغور و دبنگو و دبقو و لبای و زنگو و جته

و همچنین

و همچنین آیا اوّل کلمات لغت فوق یا ثانی با فتحه است یا بالضمه یا بکسره پس واجب است که باید اعراب نوشته

شود والا صحت لغت و معنی آن فهمیده نمی‌شود و مایهٔ معطل است ثالث آنکه بای پارسی را و جیم پارسی و کاف پارسی را

با تازی تمیز ننموده‌اند بلکه لازم است که باید مشخص اعراب در لغت نوشت و نمودار کرد و چیزی آسان دلیل بیاورم که رفع

شبهه بشود یغماق یعنی جمع نمودن شیغماق یعنی گنجیده شدن یاغماق یعنی باریدن یاغین

یعنی بارش باغین بغین نقطه‌دار این معنی را دارد که نوشته شد با قاف معنی دیگر دارد یقماق یعنی خراب کردن

شیقماق یعنی فشردن یاقماق یعنی مالیدن و نیز سوزانیدن و نیز پسند افتادن یاقین یعنی نزدیک

و لیز پرلاماق یعنی سرابیدن و خوانندگی نمودن پرلاماک یعنی جاگیر نمودن و کنج نشیدن در حقیقت

هر دو لغت یکی است بجهت قاف و کاف که در آخر لغت واقع شده در معنی این همه تفاوت دارد

کوز بفتح کاف پارسی و واو معلوم و سکون زای نقطه‌دار چشم را گویند بفتح کاف تازی یعنی آتش افروخته

شده و از شعله افتاده که زننده و تیز باشد کول بفتح کاف پارسی و واو معلوم و سکون لام سطح آب را

گویند بضم کاف تازی و واو مجهول و سکون لام خاکستر را گویند کولکان بفتح کاف تازی و واو معلوم

و کاف پارسی با الف کشیده و بنون رسیده سایه را گویند بضم کاف پارسی و واو مجهول و کاف پارسی دیگر

با الف کشیده و بنون رسیده یعنی خنده رو و خنده کنان باغر بکسر غین نقطه‌دار جگر را گویند با قاف

نام معروف که گفته نشود قرچغار و قرغاول و توقوز و قوپوز و قورغو و قرقاردش

و قیجغرماق و قیناماق با قاف است اگر با غین نوشته شود غلط است و همچنین علی هذا القیاس

و نیز میرزا مهدی خان شاهد برای لغت از لغات حضرت نوائی جسته جسته بسیار کم نوشته‌اند اگرچه

در لغت صیداق سرف نداره ولی بر صحت معنی لغت دلیل مبیّنه و کسر بابارانی نمی‌شود که بگوید

جناب نوائی نفهمیده بنظم و یا به نثر آورده است در هر صورت کتاب سنگلاخ بکار مردم نمی‌آید

دلیل دیگر اگر مردم می‌توانستند از آن کتاب بهره ببرند در این صد سال همه کس مثل سابق به لغت رجوع

میکردند و نسخه می‌نمودند و یا اینکه چاپ زده می‌شد ولی فهرست برای لغت سنگلاخ و رسم ضوابط [و قواعد]

ترکی را بقاعدهٔ عربی نوشتند ظاهرا دو هزار یا پانصد بیت کتابت داشته باشد و مسمّی به مبانی [اللغة]

الحق در مقام انصاف بسیار بسیار خوب نوشتند و از این فهرست [و خود سنگلاخ] معلوم می‌شود که ربط تام و تمام

داشتند چنانچه اگر چاپ بزنند خیلی بکار مردم می‌آید و این چند سطر از مبانی اللغة از تالیف [اوست]

تحریر می‌شود   اگرچه فراغی در تالیف خود نوشته که چون الفاظ ترکی از میزان و مصدر عاری است

بنای کتاب خود را بر اشتهار آن شعر گذاشتم امّا قول او از روی تتبّع و تحقیق مثبت و بهیچ وجه

شایستهٔ اذعان و تصدیق نه والحق ضوابط و قواعدی که در لغت ترکی معیّن   و مقرّر است

نه در لغت فرس هست و نه در لسان عرب و تمام صیغ آن موافق است با جملهٔ علم ادب از آنجا

که دانستن آنها بر طالبان لازم بود آن ضوابط و قواعد را در ضمن یک تصنیف و شش مبنا [مقوّم]

و بشواهد و حجج و مبرهن و معلوم ساخته آنرا به مبانی اللغة موسوم و چون الی الان کتابی

بدین نحو بصرف همّت احدی بر صرف و نحو لغت ترکی تالیف نگشته و تا این زمان نسخه بر این سیاق

بر قواعد صیغ و آداب اشتقاق آن تصنیف نیافته اولین رساله‌ایست که کلک مؤلّف بمدد سعی

توفیق از روی استقرا و تحقیق پرداخته هر قصور و فتوری واقع شده باشد توقّع از ناظران آنکه

بجامهٔ لطف اصلاح نمایند و نیز در آخر همین مبانی اللغة از تالیفات حضرت نوائی چند شعر و چند [لغت را]

نوشتند مفهوم نشد و بلفظ لاینحل مرقوم کردند بندهٔ حقیر تحریرات نوائی که در صفحه می‌شود در آخر کتاب [لغت خود]

نوشته

نوشته و لعبد جسارت نموده معنی آن چند شعر و چند لغت را آنچه فهمیده شد عرض نمود و لغت چغتای

و نیز اینقدر فرد که در دیوان اربعه میباشد حقیر هم نفهمیده ٭ س غیغما بار جایشیغ سوزنی طبع التیار

آتشام ٭ بو تور منغی و تا ختم مواینکاسی مطبوخ ٭ در تاریخ هزار و دویست و هفتاد و چهار ۱۲۷۴

کوشش زد حقیر شد که اقدس همایون شهریاری و حضرت ظل اللهی روحنا فداه میل فرمودند که

بفراقت طبع مبارک تالیفات حضرت نوائی را مطالعه فرمایند لهذا بر خود واجب دانسته که لغت

جغتای را جسته جسته لغت مغول که در تالیفات آن جناب میباشد نسخه نوشته شود نواب شاهزاده

و از امنای دولت بهیه که میل به تالیفات حضرت نوائی داشتند فرمودند کتاب لغتی بنامی تواند آسان و عوام

بنویسی که خواص و عوام در وقت حاجت معطل نشوند و بهره ببرند و به محض رجوع به آن خط نزد لغت و معنی آن

فهمیده شود بنابر آن اقدام نمود در مدت سه سال با تمام رسید مسمی گردید به بهجة اللغة در تاریخ هزار و دویست

هفتاد و هشت ۱۲۷۸ حسب الحکم مامور خراسان گردید با تمام رسید چون بنده حقیر در این علم سعی و کوشش نموده ترکی جغتای را

با ترکی ایران فهمیده و چیزی استنباط نموده فرضاً از قرار ده الی اگر با هم مشترک باشد مثل اینکه آب را هر دو صو گویند

و آسمان را هر دو زبان کوک نامند تتمه آن از اهل ایران و غلط زبان جغتای ندارد و پاره الفاظ نیز بهم بسیار

نزدیک و موافق است که بمرور ایام بیک حرف تغییر یافته جزئی تفاوت با هم دارند چنانکه در ایران آتش را

اوت و شراب را چاخر و آهو را جیران و عدد چهار را دورت و چهل را قرخ و پنجاه را اللی گویند

بزبان جغتای آتش را اوت و شراب را چاغر و آهو را جرن و چهار را تورت و چهل را قرق

و پنجاه را ایلی گویند و همچنین و تتمه الفاظ بهیچ وجه مناسبت با هم ندارد چنانکه در ایران شب را گیجه

و عقاب را قراقوش و گنجشک را سرچه و خفاش را شپره گویند اما بزبان جغتای شب را تون و عقاب را بورکوت

وکنجشک را چُوچُوق و خفاش را ایَت قَناث گویند و همچنین و دیگر در ترتیب لغت حرف اول کلمه را

با ثانی ردیف قرار داده بجهت اینکه آسان باشد و برای عوام معطل خاصه لغت و سبب دیگر در تالیفات جغتای

توالی حرف روابط و نسبت بجهت معنی و مضمون اشعار که مطلب پرورده شود زیاده است که در آخر کلمهٔ لغت آید

چنانچه ردیف لغت را اول کلمه و آخر کلمه ترتیب می‌داد حروفات نسبت و روابط داخل ضد لغت می‌شد

و نامربوط بود حال اول و ثانی ردیف شده است در آخر کلمهٔ لغت هرچه حرف روابط و نسبت آید منفصل

ندارد مثل اینکه ایْرْکین و ایکْین و تِنِیک و مُو و لاشْطای و توپْ و تیپ و غه و غاو

جه و جاو ایرْدی و داو دَه و لاش و کاو لیق و داق و داک و داب اینها کلمهٔ روابط

و نسبت است و ازین قبیل بسیار است که بخصوص معنی ندارد ولی نه چنین است که عموماً معنی نبخشد هر یک از اینها

که بخصوص معنی می‌بخشد در کتاب چهار حصّه بقلم آمده است و نیز چند چیز از لغت جغتای در ایران استعمال

می‌شود ولی پاره در تحریر و تقریر غلط می‌نویسند چنانکه در سالهای ترکی سال گاو را اُود ایل می‌نویسند

اُود بمعنی زهره میباشد بو بچه واره گویند چه دخلی بسال گاو دارد بلکه باید اَوِی ییل بنویسند

زیرا که اَوِی بمعنی گاو است و نیز سال خرگوش را توشقان ایل می‌نویسند و غلط است باید

تاوُوشقان ییل بنویسند که خرگوش را تاوُوشقان گویند و سال پلنگ را پارس ایل می‌نویسند

پلنگ را بلغت جغتای قپلان گویند چنانکه در لیلی مجنون گوید ‹ قپلان کبی سیکریب یوریب یاتاق و یخ

یا ایلا که کوکْ غزالی تاغ دیبیدی ‹ بالف هم آمده که قاپلان باشد یوز جانوریست کوچکتر از پلنگ

و جهنده میباشد او را بلغت جغتای بارس گویند و نیز در نوشته جات ییلاق و قشلاق می‌نویسند هر دو

غلط است باید یایلاق و قیشلاق نویسند و نیز مربی طفل را که لَله گویند غلط است باید لالا

نویسند

نویسند در فارسی هم استعمال می‌شود لغت مشترک است و نیز شیر را در ایران و روم آصلان نویسند

و نام لوا آصلان گذارند غلط است بزبان جغتای بابیسی است که آشلان باشد و همچنین ازین قبیل

بسیار است چنانچه همه نوشته شود بطول می‌انجامد و نیز این بندهٔ حقیر نخواهد آداب و اسلوب قواعد

و ضوابط طرز شرکه را بقلم بیاورد در حقیقت همین فهرست کتاب مفصلی خواهد شد بقرار دو هزار

بیت باید کتابت نمود میرزا مهدی خان مرحوم در مبانی اللغة بسیار بسیار دقت کردند و خوب از عهده

برآمدند رجوع و محوّل به تألیف ایشان است این فهرست گنجایش ندارد و نیز هر قدر ممکن بود در لغت

بجهت فهمیدن کما هی معطل نشود تا بسانی و توضیح کوشیده شد حتی حروفات معجمه و مهمله نوشته شد

بلکه تای قرشت و رای قرشت و زای نقطه دار و غین نقطه دار و سین بی نقطه و واو مجهول و واو معلوم

نوشته شد اعراب لغت را بفتح فلان و کسر فلان و ضم فلان بقلم آمد و کاف پارسی و جیم پارسی و پای

پارسی با تازی امتیاز داده شد و نیز همه لغت باشاهد از تألیفات حضرت نوائی نوشته شد که احدی را یارای

آن نباشد که بگوید معنی این لغت غلط است الا از نه هزار لغت هزار یا پانصد لغت چیزی کم یا زیادت شاهد ندارد

که در پیدا نمودن آن تساهل شد و عدد لغت در اول سرخ حروف تهجی جداگانه بقلم آمده جمع آن نه

هزار   لغت   می‌باشد معنی چهار پنج لغت فهمیده نشد و لهذا در کتاب بنجیر آمد که هر کس بفهمد بنویسد

چنانچه در لغت یا در معنی غلط واقع شده باشد در اصلاح آن اللغات خواهند نمود در مشهد مقدس

۱۲۷۲

در ماه مبارک رمضان بتاریخ یک هزار و دویست و هفتاد و دو هعث لغت فرلور با تمام رسید

کتاب لغت موسوم به بهجة اللغة

که حضرت امیر نظام الدین علی شیر المتخلص به نوائی تالیفات خود را به بیست و دو جلد باین زبان بیان نموده العبد فتحعلی قاجار قزوینی جمع نموده آداب و معلومات آن در فهرست عرض شده

بحمد لله فتح ابواب المعانی ∴ نصیب ایت کونکلوما فتح اولماق آغنی

بسم الله دیکیل و قو یقیل قدم

باب الالف الممدوده ۲

آسراباں بسکون سین بی نقطه و بای ابجد بالف کشیده امر از نگاه داشتن وضبط کردن و حضرت امیر نظام الدین علی شیر در دواوین اربعهٔ خود که موسوم بغرایب الصغر و نوادر الشباب و بدایع الوسط و فواید الکبر است گوید نوائی آسراباں تمکین کیشی دین ایستاما تحسین چو شه کور کوزدی استحسان کور و ب نظمینی مستحسن و پس از این در این کتاب هر جا که از چهار دیوان شاهد بیاوریم مراد همان دواوین اربعهٔ حضرت امیر نظام الدین علی شیر است که اسامی انها مسطور شد از تالیفات دیگر نیز شاهد آورده شود اسامی انها بیان خواهد شد آنداق بسکون نون بمعنی مثل و آنچنان در چهار دیوان گوید بیر لبینک جان آلدی آنداق کیم بیر بیسی بیلمادی ایمدی بیلدیم کیم آرالارینده بار دور شکر آب ولد ایضاً قوباش بینک قریبدین آنی کیم هلال اولغای ایرور آنداق که بیر مهوش سنکا یتکاچ بیرا و بما کلیلک کا بولغای خم ولد ایضاً کوزلاری خونخوارلیق دین دایما

[margin, red:] ۲ از لغات اول کتاب بهجة اللغة با حروف تهجی عربی بر یا قصد نخواه منت لغت و کنایه ۵۵۷

[margin:] غرایب الصغر و نوادر الشباب و بدایع الوسط و فواید الکبر

بیمار

بیمار ایرور، باده کوپ ایچکاندین آنداق کیم بولور ایل نا توان **آباغا** بای ابجد

بالف کشیده عم را کویند و نیز پسر هولاکو خان بن تولی خان بن چنکیز خان **آردو**

بسکون رای قرشت خیمه کاه سلاطین را کویند **آسرادی** بسکون سین بی نقطه

یعنی نکاه داشت و ضبط نمود در داستان شیخ صنعان در ملاقات دختر ترسا

کوید، آسرادی کوپ اوزنی استغفار ایتیب، آغزیدا لاحولنی تکرار ایتیب، شوخ

آچقاج شعلهٔ رخساریغی، اورتادی لاحول و استغفاریغی **آوجلابان** بسکون

جیم ابجد و بای ابجد بالف کشیده و بنون رسیده یعنی بکف دست کرفته در چهار

دیوان کوید، جان نقدینی آوجلابان کیلدیم وصالینی تیلاب، اول نقدینی آلدی

دماغی اوردی ایلیم آستیغه کف **آرا** با رای قرشت بالف کشیده بمعنی میان و وسط هر چیز

و نیز نوائی از موسیقی و بمعنی زینت و ترتیب هم آمده لغت در پارسی و ترکی هر دو

استعمال میشود در چهار دیوان کوید، کل ایماس هر یان یوزونک دور یدا آرا قیلغالی،

حلقه اورمیش لار بما لیکنکه تماشا قیلغالی، از خمسه در سد سکندری کوید، یانا کوس زن

توشدی جنبش آرا، یانا کوس توشدی غرنبش آرا **آلتون تمغا** بضم تای قرشت و فتح

تای دیکر مهر و نکین پادشاهان ترک که در فرامین باب طلا زده میشود آن حکم را

یارلیغ آلتون تمغا کویند **آسراسون** بسکون سین بی نقطه و ضم سین دیکر امر از

نکاه داشتن و ضبط نمودن در چهار دیوان کوید، دیب ایمیش هجر یمدا مین دیک

کوز و کونکلون آسراسون، وای کیم یوقتور منکا خار کونکل قصاب کوز، و نیز در

فرهاد و شیرین کوید، بلادین آسراسون دوران تنینکنی، نی یا القوز تن کم روح
پر فنینکنی آغو بضم غین نقطه دار زهر و سم را کویند در سد سکندری در
فوت دارا کوید، اکرچه آغو بیردی دارا غه بات، سکندر غه هم بیرماس آب حیات،
ونیز در چهار دیوان کوید، منکا دوران آغو بیردی انکا نوش، مین اتیسام زهر
خند ایلار شکرخند، وله ایضا، لبینک بنکان قدح تریاقیدین بتکور کیل یا ساقی،
کم هجر آچیغ لیغی جانیم آرامی نی آغو قیلیش، وله ایضا، چرخ مینا ساغریدین ایستامانوش
حیات، نی اوچون کیم باده سی مملو اولوبتور آغودین، آلمجه بسکون لام وکسر میم وسکون
وفتح جیم ابجد بن کوبوک خان بن دیب باقوی بن ترک بن یافث بن نوح آلتون بضم تای قرشت
بمعنی طلا و زر در فرهاد و شیرین کوید، ایو آلتون فرش آلتون تام آلتون، محی آلتون ظرف
آلتون جام آلتون، ونیز در چهار دیوان کوید، کوندوزین خورشید آلتون خشتی دین
اوتکای باشیم، آستانینک خشتی قوبغان کیجه باش آستیغه آنداموندا با الف ممدوده وبنون رسیده
وسکون نون دیکر موئی که در جوارح وغیره یک یک بر آمده باشد معنی ترکیبی در انجا
ودر اینجا از خمسه در لیلی مجنون در احوال سک لیلی کوید، اعضا سیدا آنداموندا پیر
تورک، اول هم بولوب انداییر آغیر بورک آبا بابای ابجد محلی در ولایت کابل ونیز زن تابلمرا
کویند وبابای پارسی خواهر بزرک را نامند واورا ایکاجی هم کویند آتاب با تای
قرشت بالف کشیده وبای ابجد رسیده کسی را کر بان اسم خطاب واواز نمایند از خمسه
در فرهاد و شیرین در احوال عجوزه فرهاد کش کوید، آتاب کوک پیره زالی خالد آنی

فلک دیب دله المحاله آتی آیالاب بایا بالف کشیده یعنی تصرف نموده است و مالک
شده است از خمسه در سبعهٔ سیاره گوید آیالاب تاج و ملک و مسکنینی تا بیش اوزکا
بیرله دشمنینی آشوقوب بضم شین قرشت و سکون بای ابجد بمعنی تعجیل یعنی عجله
نموده است و نیز رونده و سرریز شده است در محبوب القلوب که نثر میباشد گوید
توپ دیکوچی کوپ بیکوچی تاموق اوتیغه آشوقوب کیتکوچی و نیز در چهار دیوان
گوید دیدیلار اول شوخ هر دم آشوقوب اوبدین چیقار جان ایشی چیقماق او چون
وه کیم شتاب اولدی بیز آیا بایا بالف کشیده کف دست را گویند و نیز چیزی را از
دریغ نمودن از خمسه در سد سکندری گوید ایکی یوز انکا صاف ویلماز غبا
نیمه بو تمای آندین بیچوک کیم آیا آو بسکون واو شکار صحرائی عموما از خمسه در حیرت
الابرار گوید آو آرا کوردوم بیر اسیر محن بیر قوچا ارقا سیغه یوکلاب تیکن آش بسکون
شین قرشت بمعنی طعام در تاریخ الملوک که نثر است گوید و پادشاهانه جشن
توزوب عظیم آشلار بیربیب ختم قاعده سینی بجا کیلتوردیلار آق سنقر بضم
سین بی نقطه و سکون نون و را مرغ شکاری باشد از جنس شاهین و چرغ و بحری
و نیز لقب پادشاهان ترک بوده است و کنایه از روز و کنایه از آفتاب هم میباشد
آق اویدا بفتح الف و سکون یا کنایه از خیمه و چادر باشد آیاما بایا بالف کشیده
امر از دریغ نکردن و مضایقه نمودن آیتوردا باسکون یا و بضم تای قرشت و سکون
وا در وقت گفتن و تقریر نمودن در سد سکندری گوید نوائی سوز آیتوردا فرزانه

چو ایش باشینکا توشدی مردانه بول ٭ ونیز در چهار دیوان کوید تیلبه
لیک دین بیلمادیم نی غرض قیلدا ای رسول ٭ تنکری حقی آلیدا آیتوردا سین اندا
بیر ٭ آریب بکسر رای قرشت وسکون یا یعنی پاک شده است ٭ در چهار دیوان کوید
یار عکسی نی بیلا اولوب جلوه کهی ٭ کیشی کیم خاطر مرآتی آریب ٭ ونیز در لیلی
مجنون کوید ٭ ایتی که زحمتی دین آریب ٭ اعضاسی خراشیدین قیزاریب ٭ الداقوچ
بسکون لام وجیم ابجد چاپلوس وفریبنده را کویند آسابقود با سین بی نقطه وبای
ابجد رسیده کوسفندی را که درست پخته باشند در سد سکندری در مذمت
اصراف ومطلف کوید ٭ بیرا و آلیغه خان چو کیلتورکاسین ٭ کیشی بیر ولی اون قوی
اولتورکاسین ٭ آیریج بسکون هر دو یا وجیم ابجد شتر بوغور که دو کوهان دارد
آیتوریدا بسکون هر دو یا وضم تای قرشت وکسر را یعنی در وقت کفتن وتقریر نمودن
در فرهاد شیرین کوید ٭ اکرچه آیتوریدا ریخ تا بیتیناک ولی کوز کیم نی نیکلیغ کنج
تا بیتیناک ٭ آقارا با رای قرشت میل بسفیدی را کویند در چهار دیوان کوید
آقارا باشلادی باش و توکالا باشلادی تیش ٭ سفر بدار کی قیل قیل که توشدی
باشینکا ایش ٭ آزیغب بکسر زای نقطه دار وسکون یا وبای ابجد یعنی راه غلط رفته
آرتیلیب بسکون رای قرشت وکسر تای قرشت یعنی جستن کرده وخیز نموده ونیز
زیاد و فراوان شده است در فقرهٔ خیل وحشی و مورها در سد سکندری کوید ٭
یوزوز آیردی یول روم عزمی قیلیب ٭ تنکیز ایلا بان قطع تاغ آرتیلیب ٭ ونیز در چها

ر دیوان کوید بولو

دیوان کوید ۞ یوکوروب هرکیم کا آرتیلیب بیر قطره یاش شوخ یاشلاردیك كه
اونیارلار چوبوق مرکب قیلیب ۞ آلدارتیب بسکون لام ورای قرشت بالف کشیده وکسر
تای قرشت مثل اینکه محصول وسر درختی وغیره راسرما بسوزاند در لیلی مجنون کوید ۞
قیش آلدارتیب سمومی آنینك ۞ یازا ایلبارتیبه هومی آنینك ۞ آستوروب بسکون سین
بی نقطه وضم تای قرشت ورا یعنی آویزان کرده است ونیز دیك غوره که بر سر اوجاق
بگذارند مصرع قازان آستوروب قیلدی قوی لار قیتیل ۞ آلیندا والیدا بکسر نون
ودال بی نقطه بالف کشیده در پیش روی او ومقابل او در چهار دیوان کوید ۞
کرقو یاشتین قلدیم ارتوقراق دورور شاه آلیندا ذره دین یوز قاتلا ل و
اوکسوکراك مین اول ماه آلیندا ۞ وله ایضا ۞ کوزونك آفت آرا استاد ولی خاخا
خطینك ۞ دورار وروب آلیندا اورکانکالی یغما تلمید ۞ وله ایضا ۞ تاتك
هر ذره آلیندا ایر اوپماك ایلا اسام ظاهر ۞ كه دلبر عارضی خورشید تیغ
اشیا مظاهر دور ۞ آغا برادر بزرکرا کویند ۞ در چهار دیوان کوید ۞ ای حسن آرا
صاحب غنا خورشید آتانك دور ای انا ۞ ایستار ایسانك نسبت یانا هم
سرو آغا هم کل سینکیل ۞ آرالارنیدا بارای قرشت بالف کشیده وکسر رای دیکر
وسکون یا ونون یعنی در میان انها در چهار دیوان کوید ۞ بیر لبینك جان آلدی
آنداق کیم بیر لیبی بیلمادی ۞ ایمدی بیلدیم کیم آرالارنیدا باد وشکر آب ۞ آجغاج
بسکون جیم پارسی بمعض اینکه کشود وباز نمود در شیخ صنعان در مدح دختر

ترسا کوید شوخ آچقاج شعله رخسار[ینه] اورتادی لاحول واستغفاریتی آیت
بکسر یا وسکون ثای قرشت امر از کفتن ونیز بسکون یا وثای قرشت باز همین معنی را
می دهد در چهار دیوان کوید بیل واغزیدین دید یلار کیم آیت افسانه باشلاد[یم]
فی المحال کیم بزبار ایدی بزیوق ایدی وله ایضا کام تلخ و باده زهر واشک
رنکین بولغانین لعل شیرین لفظی رنکین شوخ خود کامیم غه [آیت] انت بسکون نون وتای
قرشت حلف وقسم را کویند در محبوب القلوب کوید انکا سود والغوجی غه نقصان
مال ایکی جانب دین یالغان انت ایچکوچی دلال آووت بضم واو اول یعنی
خوشحال وخوشوقت بکن در سد سکندری در وصیت دارا با سکندر
در بارهٔ روشنک کوید بساطینکی اول شمع بزله باروت آنینک شغلدین
خاطرینکی آووت انکلات بسکون نون وکاف پارسی امر از فهماندن اقیزنیب
بکسر قاف وسکون یا وکسر زای نقطه دار یعنی ریخته است آریلیب بکسر را وسکون
یا یعنی پاک شده است در لیلی مجنون کوید بوغدای باری خوشه دین آریلیب
تانکخودی کبی باریلیب آت اسم واسب وبیند آنرا در چهار دیوان کوید
ایرور چون عالم ایچره جاه فانی بخشی آت باقی پس ایل کامین روا آیلا اوزونکنی
کامران کورکاج ونیز در فرهاد وشیرین کوید مینی آت انکلا ما قین عشق ایتیبت
مین آندین بات ومیندین بات اولوبات اجیغلانیب بکسر جیم ابجد وسکون
یا وغین وکسر نون یعنی خشمناک شده است در چهار دیوان کوید شربت ایتسا

منبره

شیره جانیم زلال خضر ایلا دبر آجیغلانیب کدنی اولدور چوچولی بو آجیغ

آیغیر بسکون یا وکسر غین اسب نری را گویند آیتب تور بسکون یا

وکسر تای قرشت وضم تای دیگر گفته است و تقریر نموده است آیتور بسکون

یا وضم تای قرشت یعنی میگوید و تقریر می کند در چهار دیوان گوید نوایی اولمادی

راوی حدیثی دین خوشحال که بو جیب و انیس ایتور اول حبیب و انس وله ایضاً

لعلینک الغان کونکلوم احوالین منجم چون کورار آیتور اول آواره بولغان

غایبینک دور قمان ارا وله ایضاً دیسام اول آی باربیب چیقماس غمی کونکلوم

دین آیتور کیم نوایی نی عجب بولماق قرسا بر حجرسا کن آنکلاماس بسکون نون

وکاف پارسی یعنی فهمد و نمی داند در چهار دیوان گوید دشت آرا ایل آنکلاماس

دیوانه دور مین یوقسه دیو ایلا کیم پلمان سینی کیم ادمی سین یا پری

آسراماقلیق بسکون سین بی نقطه و رای قرشت با الف کشیده و سکون قاف

یعنی نگاه داشتن و ضبط نمودن در چهار دیوان گوید ایچیم داعشق دین یوز برق

دم اورماق غه یوق زهرم اونی ایچرا اوت سالیب وه مشکل ایرمیش آسراما

قلیق دور آیتغانلار بسکون یا وتای قرشت و نون یعنی گوینده ها وکسانیکه

تقریر کرده اند در سد سکندری گوید بورون آیتغانلار داغی بو کتاب

که چیکمیش اجل یوزلاریکا نقاب ونیز در چهار دیوان گوید زهر هجر ایچکالی دیر مین

که قیلدای عشقین ترک آیتغان دیک کیشی مهلک مرض ایچرا هذیان الیشغایلار بسکون

ترسا کوید ٭ شوخ آچغاج شعله رخسار ینه ٭ اورتادی لاحول واستغفار ینی آیت بکسر یا و سکون ثای قرشت امر از کفتن و نیز بسکون یا و ثای قرشت باز همین معنی را می دهد در چهار دیوان کوید ٭ بیل و آغزیدین دید یلار کیم آیت افسانه ٭ باشلادیم فی المحال کیم یر بار ایدی یر یوق ایدی ٭ وله ایضا ٭ کام تلخ و باده زهر و اشک رنکین بولغانین لعلی شیرین لفظی رنکین شوخ خود کا میم غه اینت بسکون نون و تای قرشت حلف و قسم را کویند در محبوب القلوب کوید ٭ انکا سود و الغوچی غه نقصان مال ٭ ایکی جانب دین یالغان اینت ایچکوچی دلال آووت بضم واو اول یعنی خوشحال و خوشوقت بکن در سد سکندری در وصیت دارا با سکندر در باره روشنک کوید ٭ بساطینکی اول شمع یرله یاروت ٭ آنینک شغلدین خاطرینکی آووت انکلات بسکون نون و کاف پارسی امر از فهماندن اقیزیب بکسر قاف و سکون یا و کسر زای نقطه دار یعنی ریخته است آریلیب بکسر را و سکون یا یعنی پاک شده است در لیلی مجنون کوید ٭ بوغدای باری خوشه دین آریلیب تانکغودی کیبی یار یلیب ٭ آت اسم و اسب و بیند از در چهار دیوان کوید ٭ ایرور چون عالم ایچره جاه فانی بخشی آت باقی ٭ پس ایل کامین روا آیلا اوز و نکنی کامران کورکاج ٭ و نیز در فرهاد و شیرین کوید ٭ مینی آت انکلا ما قیین عشق ایتیب یات مین آندین یات و میندین یات اولوب آت اجیغلانیب بکسر جیم ابجد و سکون یا و غین و کسر نون یعنی خشمناک شده است در چهار دیوان کوید ٭ شربت ایستا

مشره

بسکون نون وکاف پارسی ونون دیکر یعنی کسانیکه فهمیده اند ودانسته اند در محبوب

القلوب کوید ❁ مونی آنکلاغانلار قوتولوبتورلار ❁ روزی اوچون محنت دین تینیب

تورلار اوروتوبتورلار بضم واو اول وثای قرشت وسکون بای ابجد یعنی باهم خوشوقت

شدند وباهم ساختند در محبوب القلوب کوید ❁ وفا وحیا عالم تیره مکانیدین اوروتوب تورلار

ولامکان عالمیدا مکان توتوب تورلار ❁ واوزلارین بیر بیرلاری بیرله اوروتوب تورلار

آبادان باباء ابجد بمعنی خوب وخوش آپ آغ باباء پارسی محض سفید

آتدوق بسکون ثای قرشت یعنی انداختیم آلقولوغ دور بسکون لام باید کرفته شود ونیز بایو

برداشت در فرهاد وشیرین کوید ❁ بوخارید ورکه یولدین آلقولوغدور ❁ آنینک

کوس رحیلین چالقولوغ دور آتادور باثای قرشت یعنی خواهد انداخت آتارغان

وآتارورغان باثای قرشت یعنی اندازنده اوروتدور بضم واو وسکون ثای قرشت یعنی

خوشحال وخوشوقت بکن در فرهاد شیرین کوید ❁ دیدی کیم عشقی غم کونکلونک اوروتدور ❁ دیدی کونکلومداجان دیک یاشورون دور آتمایدور بسکون ثای قرشت

ویا یعنی نمی اندازد آتینک وآتینکیز یعنی بیندازید آسرالور بسکون سین بی نقطه

نکاه داشته می شود در لیلی مجنون کوید یعنی ❁ محفوظ ینکلیغ آسرالور عیالینک ❁ محفوظ ینکلیغ

که تورسه مالینک آتمانک وآتمانکیز یعنی بیندازید آتمان وآتماس مین یعنی نمی اندازم

آتایین وآتادورمین وآتارام بسکون ثای قرشت وکسر یا یعنی می اندازم آچوق یوز باجیم

پارسی وضم یاکنایه مهمان رادوست داشتن ونیز باروی کشاده مصرع آچوق یوز بیله

خلق احسان قیلیب اوُوتونکوز بضم واو وثای قرشت وسکون نون وضم کاف پارسی

یعنی خوشوقت وخوشحال بکنید رباعی احباب بیکیت لیك نی غنیمت توتونکوز اوزنی

چاری لیق محنتی دین قورقونکوز آیتین عداوت وحسد دین اوتونکوز هر نوع ایله

اوزنی بیجه کون اوتونکوز آتماغوم یعنی نخواهم انداخت آتیب وآتیبان یعنی انداخته

آیریلا بیسیز بسکون یا وکسر سین بی نقطه یعنی جدا می شوید در چهار دیوان کوید

فراق کونی دور ای کوزلار ایمدی قان یغلانك بیلور موسیز که بو کون نی کشیدن

آیریلاسیز آرمانیز بسکون رای قرشت وکسر نون یعنی حسرت وآرزوی ماها آتماس

بسکون ثای قرشت وسین بی نقطه یعنی نمی اندازد آتماسی بسکون ثای قرشت وسین

بی نقطه یعنی انداختنش آتیب بولماس وآتا بولماس وآتماق بولماس یعنی نمیتوان انداخت آلدامانکیز

بسکون لام ونون وکسر کاف پارسی یعنی گول وفریب ندهید در چهار دیوان

کوید توبونکیز بیرنفسی جانیمه بیداد ایلاتی طفل یا تیلبه کیبی منع ایتیبان آلدامانکیز

آتا آلماس بسکون ثای قرشت یعنی نمی تواند انداخت آغنابان بسکون غین نقطه دار

ونون بالف کشیده یعنی غلطیده وپهلو به پهلو می افتد ونیز پهلو به پهلو افتاد در چهار

دیوان کوید کوزیاشیم غلطان بار ور اول عارض دلجوساری طفل دیك کیم آغنابان

میل ایلاکای کوز کوساری آسراغیل بسکون سین بی نقطه امر ازنگاه داشتن در چهار

دیوان کوید نوائی غم دیمانك اول طفل عشقین آسراغیل مخفی بودم کیم حالی شهر اطفالی

ایچرا داستان اولمیش آسرانکیز بسکون سین بی نقطه ونون وکسر کاف پارسی امر ازنگاه داشتن

در چهار

در چهار دیوان کوید، مین فنادشیندا توفراق اولسام ای اهل نیاز، ایشلار ایم
دستانلرین آلماقغه تلقین آسرانکیز آتا آتا باتای قرشت یعنی انکنان انکنان آتای
و آتین هر دو تا باتای قرشت یعنی ببند ازم آتقابین و آتالی و آتالینک بسکون
تای قرشت وکسر بای ابجد یعنی ببند ازیم آتقاج بسکون تای قرشت وجیم ابجد
یعنی چون انداخت آتقوجی بسکون تای قرشت وکسر جیم ابجد یعنی اندازنده آتقوبجه
و آتقابجه یعنی انداختن وبقدر انداختن آتقونک بسکون تای قرشت ونون و
کاف پارسی یعنی خواهی انداخت آتقوسی بسکون تای قرشت وکسر سین بی نقطه
یعنی خواهد انداخت آتقولوق بسکون تای قرشت یعنی انداختنی اوتمانکیز بضم
واو وسکون تای قرشت ونون وکسر کاف پارسی یعنی خوشوقت وخوشحال نکنید
در چهار دیوان کوید، تیلبه کونکلوم بولسه بی طاقت ملال هجر آرا، جز وصال امیدی
حرفی دین آنی اوتمانکیز آتسا و آتدیک بسکون تای قرشت وسین بی نقطه بالف
کشیده وسکون تای دیکر وکاف تازی یعنی ببند از آتقودیک و آتادیک بسکون تا
قرشت یعنی قابل انداختنی آتاماق باتای قرشت یعنی نامیدن ونام زد کردن
آتاشماک باتای قرشت وسکون شین قرشت باهم ترنم وخواندکی کردن آتاشماق
باتای قرشت بالف کشیده وبشین قرشت رسیده نام دیکدیکر شدن آتقوغلاماق
بسکون تای قرشت وعین نقطه دار تیر اندازی کردن آتلاماق بسکون تای قرشت
تکاپو وجست وخیز کردن آتلاشماق باتای قرشت وسکون شین بایکدیکر تکاپو

وجست وخیز کردن آتلاتماق بسکون هر دو تای قرشت یعنی تکاپو وجست وخیز فرمودن
وجهانیدن آتلاندورماق بسکون تای قرشت وبون سوار کردن آتیقماق بکسر تای
قرشت وسکون یا وقاف صاحب نام ومشهور شدن آتاردوتار باهر دو تای قرشت
یعنی رد وبدل وضرب زدن وسپاهگری وآداب حرب آتاق باتای قرشت یعنی
نامزد آس بسکون سین بی نقطه پوست جانوریست سفید سر ودم او وسیاه
وپوست او بسیار نرم در لیلی مجنون گوید چرخاب یا ناکیش وآس پرلر غنچه کبی یوزلیالی
پرلر ونیز در ترجیع بند گوید جهان شوخین عروسی قیل قیل احسانگ کیمیش تون
بیلا کوندین کیش وآس ~~ونیز اسم ولایت است~~ ونیز در سد سکندری گوید چو عازم بولوب جانب آس ودوس
بولوب یوزلاری وهمیدین سندوس آزیماس بسکون زای نقطه دار وکسر تای قرشت
وسکون یا وسین بی نقطه ارزش وقدر وقیمت ندارد در لیلی مجنون گوید قاچماق
لیغیم ایردی تاپیماس دین بلکیم تانی ربن غه آزیماس مین ونیز در چهار دیوان گوید
جان تیلار بولسه روان بیر ای کونکل کیم بو مطاع آزیماس تار تار او چون اول حور
پیکر انتظار آتالیق باتای قرشت یعنی پدری ونیز نام منصبی معهود در ترکستان
وخوارزم آت بوغزی بفتح بای ابجد وسکون غین نقطه دار وکسر زای نقطه دار یعنی
خورالت اسب آتسیز بسکون تای قرشت وکسر سین بی نقطه یعنی بی نام ونشان
ونیز نام پادشاه خوارزم آتیل بکسر تای قرشت وسکون لام نام رود خانه ایست که از حاجی
ترخان گذشته بدریای خضر ریخته میشود آتلانورایاغ بسکون تای قرشت وضم نون وسکون را

یعنی کاسهٔ شراب که در وقت سواری نوشند و نیز بمعنی نام دارد در فرهاد و شیرین کوید کیه
ای ساقی که او تقسی عیش چاقی منکا توت ایمدی آتلانور ایاغی آتق بکسر نون و سکون
قاف چوب چهار پره است که با او ضرف ماست برهم میزنند آچیشماق بکسر جیم پارسی
و سکون یا و شین قرشت شکفتکی و خرمی و انبساط آچیماق بکسر جیم ابجد و سکون یا
و تای قرشت یعنی تلخ کردن و سوزناک شدن زخم و جراحت آچیماق بکسر جیم ابجد یعنی
تلخ شدن آچیغتورماق بکسر جیم ابجد و سکون یا و عین نقطه دار و ضم تای قرشت
یعنی کرسنه کردن آیاماس بایای بالف کشیده یعنی احتیاط نمیکند در چهار دیوان کوید
کونکل اوتی بیله رخیمن کورو بنی رحم ایتکای اوزنی چو داغ و الف دین آیاماس اول بی
باک آیریلمیش بسکون یا و یای دیکر و لام یعنی جدا شده است در سد سکندری کوید انا سی
چو واقف بولوب حالیدین کرنی رستم آیریلمیش اول زال دین آلقیش بسکون لام
و یا و شین قرشت بمعنی دعا و ثنا و نیاز در چهار دیوان کوید لبنک بو خسته غه یوچون تکلم
ایتمادی ایش کم بیر سوکونج بیله حاصل ایتسه یوز آلقیش آقیزمیش بسکون یا و زای
نقطه دار و شین قرشت یعنی ریخته است و جاری کرده است در چهار دیوان کوید قایدا
بولسون اویقو کیم آقیزمیش اویقو خیلینی تیتماین آقغان سرشکیم سیلی دین سو کیجه لار
آبکش بسکون بای ابجد و فتح کاف تازی کنایه از رکهای برک درختان که بزیر برک درخت
ظاهر است لغت پارسی است چون تالیفات بوده بقلم آمده در چهار دیوان کوید باقما اصفر برکتا اوزنی اهریان
قیزارغان ابکش زعفران یوز اوزره باق اشک خونبار یم ساری آغنامیش بسکون عین نقطه دار

و نون بالف کشیده یعنی غلطیده است و پهلو بر پهلو افتاده است در چهار دیوان کوید لاله کون

محدین قیزارمیش کوز کا رنک اول نوع کیم لاله زار اوستیدا هر یان آغنامیش بولغای کیک

آچار باجیم پارسی بالف کشیده و برای قرشت رسیده بمعنی کلید باشد و نیز کشاید و کشاینده

و کشودن لغت با پارسی مشترک است آجریغ بسکون جیم ابجد و کسر رای قرشت و سکون یا

و غین ریشهٔ کیاه خشک باشد که از اچار هم کویند آجرغه بفتح جیم پارسی و سکون رای قرشت

بلغت مغول نر بود یعنی نخل آختار یتماق بسکون خای نقطه دار و تای قرشت بالف کشیده

و سکون یا و شین قرشت باهم تفحص کردن آخسوملاماق بسکون خای نقطه دار و ضم سین

بی نقطه یعنی بدمستی کردن آخ بسکون خای نقطه دار بمعنی وای بفارسی یعنی آفرین لغت

با پارسی مشترک است آختا بسکون خای نقطه دار و تای قرشت بالف کشیده یعنی حیوان

خنثی آجیغ بکسر جیم ابجد بمعنی تلخ در سد سکندری کوید ولی مونجه افسانه دیرنی آسیغ

که شر کامیغه کیلدی شهدیم آجیغ و نیز در چهار دیوان کوید آجیغ آجیغ یغلاماغ نیلدی ایکی

لعلینک او چون کیم خیالی سالدی کوزکا راشک غلطانیده توزه و له ایضا شکرلب لار تبسم

قیلغانین بیر لیکونکل بیرما که بیدل لار نی آجیغ یغلاتور آخر بو شکر خند آختاجی و آختجب

بسکون خای نقطه دار و تای قرشت بالف کشیده و کسر جیم ابجد یعنی جلودار در سبعهٔ سیاره کوید

باغ آرا کیردی چونکه اول محزون آختاجی ایلکیدا ایدی کلکون امیر آخور را نیز کویند

آختیق بسکون خای نقطه دار و کسر تای قرشت بمعنی نواده آخسوم بسکون خای نقطه

دار و ضم سین بی نقطه بدمست را کویند در محبوب القلوب کوید آخسوم او سرولت

لاردین

لاردین خارج تراند ⁂ تیلبه ایت لارا اولوشقاندین نشانه ونیز در فرهاد شیرین کوید ⁂

شفق کون می ساری چون قول اوزا تیب ⁂ چو آخشوم لاب قویاش جامین اوشاتیب ⁂ ونیز

درچهار دیوان کوید ⁂ می ایچسانک اولماغیل آخشوم که پیر دیر دیدی ⁂ که بوایش اولدی

پیرنینک دیر آرا کینه یازوق آوون بضم واو بلغت مغول رمه اسب آووینجی بضم واو

وسکون نون وکسر جیم ابجد حافظ وکله بان اسب را کویند آدیرغان بکسر دال بی نقطه وسکون را

بلغت مغول تل وپشته آدیم بکسر دال بی نقطه کام وقدم را کویند آرماق بسکون

رای قرشت خسته شدن آراقماغ با رای قرشت میان چیزی را تفحص کردن آرماماق

بمعنی افسون کردن آرداشماق بسکون رای قرشت وکسر دال بی نقطه با یکدیگر بردیف

سوار شدن آرغاراماق یعنی فریب دادن آغالیق برادری کردن آغریغ بسکون غین نقطه

دار وکسر رای قرشت دردناک شده ورنجور کردیده در چهار دیوان کوید ⁂ هجرا آغریغ

کونکل قالمیش ایکی زلفونک آرا ⁂ دردیدیک کیم قابسامیش هرساریدین پیر دال آنی ⁂

وله ایضا ⁂ تا کیم اول بیمار کوز آشفته سی بولمیش کوزوم ⁂ ایستا بان جنسیت آغریق شیوه

سین قیلمیش پسند ⁂ ونیز در فرهاد شیرین کوید ⁂ چو بو دولت غه بولمای کامران اول ⁂ قرا آغریغ

بولدی ناتوان اول ⁂ ونیز در لیلی مجنون کوید ⁂ یا فراغ یوزی بولدی بارچا ساریغ ⁂ ایتن بکر اولدی سادیغ

آیراغ بسکون یا ورای قرشت بالف کشیده وبغین رسیده تر بزکوهی را کویند آرتوقسی

لیغ بسکون رای قرشت وضم تای قرشت وکسر سین بی نقطه زیاده روی وزیادتی

در سد سکندری کوید ⁂ چو حق دین ایدی کیلدی پاک وسلیغ ⁂ قایو یرکا کیم

بولدی آریوقسی لیغ آسیغ بکسر سین بی نقطه و سکون یا و غین نقطه دار بمعنی فایده و علاج
در سد سکندری کوید وَلی مونجه افسانه دیرنی آسیغ که شه کا میغه کیلدی شهلیم
آجیغمو نیز در چهار دیوان کوید سیمکون اشلک اولماق آلتون دیک یوزا وزرانی آسیغ
جسم مجران کوره سیدا بولمابین خالص عیار آریغ بکسر رای قرشت و سکون یا پاک
و صاف و نیز لاغر و نیز نام شهزاده از چنکیزیه با قاف بمعنی چوب آمده در سد سکندری کوید
جلا ایلادی رزم میدانیدین آریغ ایلاب اول کردایلا قانیدین و له ایضا سنک ایوما
لیچون محض الطاف دور آریغ خاطری کوز کودیک صاف دور و نیز در حیرت الابرار کوید
بیکر یدین طاهر اولوب چشمه لیغ خط شعاعی انکا هر یان آریغ و نیز در سکندری کوید
بحمد الله اول کل تاپیب رنک و بو بیر آقغان آریق غه یانا اقتی سو آرا آی با رای قرشت
بالف کشیده ماه شوال را کویند آرپا بسکون رای قرشت و بای پارسی بالف کشیده
بمعنی جو و نیز نام پادشاهی از نسل چنکیزخان اسم او آرپاخان بوده آرت بسکون رای قرشت
و تای قرشت عقبه راه تنک آردوج بسکون را بمعنی درخت که عرعر کویند آووتقونک
بضم واو و سکون تای قرشت و ضم تای دیکر و سکون نون و کاف پارسی یعنی خوشوقت
و خوشحال کردی در چهار دیوان کوید ای کونکل هجر آرادیدینک که اولای اوزنی بیرله
آووتقونک باری آوولغای مین بضم واو و واو مجهول و سکون نون یعنی خوشوقت و دلخوش
می شوم در چهار دیوان کوید هجر بیلته می بیله دیدیم آوونغای مین ولیک یار سیز باد ایرمیش
ایچماک باده کلفام تلخ آرتوغاج بسکون رای قرشت و ضم تای قرشت و سکون غین نقطه دار

بجزی

چیزی که در قیمت در نوع خود زیادتی داشته باشد آرمیش بسکون رای قرشت رود خانه ایست

بزرگ که در میان روس و یموت و قلماق آرد بسکون رای قرشت و دال بی نقطه

بمعنی عقب و پس لغت با پارسی مشترک است آلیغ بسکون یا خریدن و ابتیاع

نمودن آیتیشاق بسکون یا و کسر تای قرشت و سکون یا و شین قرشت و سین بی نقطه با الف

کشیده یعنی گفتگو و صحبت بکنیم در چهار دیوان گوید ؛ تا یمادیم اهل زمان ایچرا ابر آنداق محرمی

؛ کیم زمان آسیبی دین بیر بیر کا آیتیشاق غمی الارتماق بسکون را و تای قرشت خیره کردن چشم از روی

غضب آسراماق بسکون سین بی نقطه و رای قرشت با الف کشیده نگاه داشتن و ضبط نمودن

در چهار دیوان گوید ؛ غم یوکی آستید اقدیم بولدی خم امکانی یوق ؛ بیستون تیننک آستید اتوز

آسراماق فرهادقد آیاماق با یا با الف کشیده مضایقه و دریغ نمودن

آزروق بسکون زای نقطه دار و ضم رازین پوش را گویند آردجان بسکون

رای قرشت و جیم ابجد طایفه از قیات در وقت نزول لشکر طایفه خود را بآن اسم صدا کنند

و پیدا نمایند آری بکسر رای قرشت زنبور باشد و نیز پاک لغت با پارسی مشترک است و اری

آزغورماق بسکون زای نقطه و رای قرشت کسی را بیراهه بردن آزشماق و آزیغماق

با هر دو زای نقطه دار و سکون شین قرشت یعنی از راه بدر رفتن و راه گم کردن آز بسکون

زای نقطه دار بمعنی اندک و نیز از خود رفتن و نیز امر است بسهو کردن و غلط رفتن لغت با پارسی

مشترک است آزآزغنه بسکون هر دو زای نقطه دار و کسر غین نقطه دار یعنی کم و کمک

اندک اندک در چهار دیوان گوید ؛ ای نوائی بنچه آزآزغنه می مدرسه دا ؛ دیر اراکیر

کما یجار شیخ تولا شاب تولا **آزغون** بسکون زای نقطه دار بمعنی گمراه وآشفته

آلدالی بارای قرشت بالف کشیده یعنی بازی بدهم ونیز بمعنی مضطرب هم آمده

درچهار دیوان کوید ؛ بیر قدح مَی بیرسالاروه غایت افلاس دین ؛ نیچه لعل قیمتی

تاپقان کدا دیک آلدالری ؛ وله ایضاً ؛ انکا ینکور سوزوم ای آه کیم اول حسن مرآتی ؛

چو ایلار جلوه کوزکو عکسی ینکلیغ آلدالری دورهین ؛ **آنکلا** بسکون نون وکاف پارسی امر

از فهمیدن ودانستن درچهار دیوان کوید ؛ نوائی آنکلا که صبریم جایوز امیدیم بار ؛

فقیر زاهد اوزی دیک خیال قیلدی مینی ؛ **آغ باشلیغ** بابای ابجد بالف کشیده وشین قرشت

رسیده زن پیر ونیز کیس سفید وکدبانوی حرم را کویند **آیلاندورماق** بسکون یا ونون

وبرای قرشت بمعنی کردانیدن وطواف دادن درچهار دیوان کوید ؛ کوک تیکرمنی

ناشی آیلاندورماق ایسار باشیمه ؛ دیمه ای وکون باشیم اوزره بوکیم سیار دور ؛

اولاماق بسکون واو شکار نمودن درحیرت الابرار کوید ؛ خسته کونکل

اولاماق ایتما ی هوس ؛ شیوه انکا دشتیدا آوایردی بس ؛ **آوونماق** بضم واو

وسکون نون بمعنی غلطیدن وبپهلو بپهلو افتادن ونیز کسی از خنده بی اختیا

شود درمصرع کوید ؛ تا بمای آغزینکی آوونماق نیلا اسام کلشن آرا **آزق** بمعنی دندان

زیرین که طواحین باشد بضم زای نقطه دار بمعنی خوراک وتوشه باشد **آساقویماق**

باسین بی نقطه وسکون یا آویخته کذاشتن **آست** بسکون سین بی نقطه وتای قرشت بمعنی

تحت که ضد فوق باشد **آستیغ** بسکون سین بی نقطه وکسر تای قرشت زیوری که زنان

از پشت

آلینچاق بسکون یا و نون وجیم پارسی بالف کشیده وبقاف رسیده یعنی آلتی که از زینت بر پیشانی اسب ببندند آجواق بسکون جیم ابجد یعنی گریزنده تر

آیتغوچه و آیتغونچه و آیتغانچه بکسر همزه و یا وسکون همزه ثانی قرشت و همزه نون آیتغوچی بکسر جیم ابجد یعنی گوینده تر آلغوچی داق آلا آلماق یعنی توان گرفتن

یعنی تاکیش ولقدر کیش

از پشت سر آویزند **آشماق** بسکون شین قرشت از حد گذشتن وتجاوز نمودن **آشیماق**

بکسر شین قرشت وسکون یا بمعنی خوردن ~~میباشد بضم شین قرشت بمعنی تعجیل~~

آشلاماق بسکون شین قرشت پیوند کردن درخت **آشاد** با شین قرشت

بالف کشیده وبرای قرشت رسیده بمعنی گلهٔ شتر ونیز می گذرد **آشام** با شین

قرشت بمعنی دو مرتبه وطبقه ونیز اکل وشرب در وقفیهٔ اخلاصیه گوید ❊ وطرحی

ایکی آشام ایردی ❊ قوبی غی آشامی تیره لیک دین فراق شامی ❊ **آشلیغ** بسکون شین

قرشت بمعنی غله **آبتیلقولوق** بسکون هر دو یا وکسر تای قرشت یعنی گفته

شده نی وبتقریر آمده نی در سد سکندری گوید ❊ دیدی کیم بو پرایش ایدی قیلغولوق

بو آیتیلماغان نکته آیتیلقولوق ❊ **آغولوق** بضم غین نقطه دار یعنی با زهر آمیخته

شده **آزوق** بضم زای نقطه دار بمعنی آزوقه در چهار دیوان گوید ❊ ای نوائی

کیم فنا دشتیغه وتین بارچه دین ❊ کیم یاناق لبق آندا مرکب توشه سنبرلیق دور آزوق **آشوق**

بضم شین قرشت عوزلک با **آشوقلوسونکاک** بضم شین قرشت وسکون

قاف وضم سین بی نقطه وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده استخوان سر زانو را

گویند **آغماق** بسکون غین نقطه دار بالا رفتن وعروج کردن **آغریماق** بدرد آمدن ورنجیدن

آسرامیش بسکون سین بی نقطه یعنی نگاه داشته است در چهار دیوان گوید ❊ رشتهٔ

زلفونکدا کیم توشمیش گره لار بی حساب ❊ گوییا قتل ایلاکان ایل نینک حسابین آسرامیش

آزره بفتح زای نقطه دار وسکون های هوز یعنی راه را غلط برود در چهار دیوان گوید ❊

ای نوائی شکر کیم یول تاپتی جانان کوییکا * هجر شامی ظلمتی دا بولمی آزه آزه روح آزدی
بسکون زای نقطه دار یعنی راه را غلط رفت آزغایمو بسکون زای نقطه دار استفهام
انکاری است یعنی راه را غلط خواهد رفت آصلان بزبان رومی شیر است ولی بزبان
جغتای باسین است وباصاد غلط مشهور است آغیرلاجاق بکسر غین وسکون یا وراو جیم ابجد
بمعنی سنگین وتعظیم کردن آغوغماق یعنی مسموم شدن آغوتماق از خنده بیحال شدن آغیلاونماق
بسکون یا ونون هاله بستن ماه آشوقماق بضم شین قرشت وسکون قاف یعنی تعجیل
کردن در محبوب القلوب گوید * ایشتا آشوقماق وغلا ئلار ایشی دور * صبر ایله ایش قیلغوچی تجربه
لیق یاشلیغ کیشی دور * آلقاماق بسکون لام بمعنی دعا کردن ودعای خیر دادن در چهار دیوان
گوید * سیندلماز اولدی نوائی دا نیاز ایرماس عجب * بس سین آنی قارغاغان سانی سینی اول
آلقاماق اولاق بسکون واو شکارگاه آتلاماقینک بسکون تای قرشت ونون ویا وکاف پارسی
یعنی جستن وخیز نمودن تو در لیلی مجنون گوید * بارس آتلاماقینک ملالتیدین * باغلاب کوز بیلیب
نجا التیدین * آیتینک بکسر یا وسکون تای قرشت وکسر تای دیگر وسکون یا ونون وکاف پارسی
گفتن وتقریر نمودی در سبعه سیاره گوید * آیتینک مونجه داستان منیدین * سالدینک
ایل ایچره کوپ نشان منیدین * آغنادینک بسکون غین ونون بالف کشیده
یعنی پهلو بر پهلو افتادن وغلطیدن از لطفی گوید * هر دم ای گوز یاشی یوز گورماسی مینی
فاش ایلاما * دولتیمدین آغنادینک بیلا رجا التون اوستینه * آغ بسکون غین بمعنی دام
وشباک ونیز سفید ونیز ام است از عروج آغاچه بفتح جیم پارسی زنانیست بخلاف بیگم

آخانم

وخانه آلاچوق از چوب ونمد سازند معروف است آقاچ دکن بفتح دال بی نقطه مرغی که درختان را
سوراخ کند آقاچ قاوونی بضم واو وکسر نون بمعنی بادرنک یعنی ترنج آغ اورکا بفتح الف وسکون
رای قرشت وکاف پارسی بالف کشیده سراپرده که چون آلاچوق از چوب سازند آغ ایوی بفتح الف
وسکون یا بمعنی آلاچوق یعنی خانه مشبک از چوب آغ بارکان ترکان توران کاروانی را کویند که خالی از حیله
وتلبیس باشد آغ بوغا وآق بوقا بضم بای ابجد بمعنی نوو چیز سفید ونیز کوسفند سفید ابرخنس
کا وو کامیش ونیز نام یکی از نوینیان چنکیزیه است آغ پی بفتح بای پارسی پادشاه روس را
کویند آغ چیل بکسر جیم پارسی مایل بسفیدی را کویند آیلغودیک بکسر یا وسکون یای دیکر
ولام مثل اینکه هشیار نبود در چهار دیوان کوید ٭ جام عشقینکدین کونکل اول نوع ایرور مست
وخراب ٭ کیم قیامت بوصیغه تیکرو آیلغودیک ایماس ٭ آیرغاتماق بکسر یا وسکون رای قرشت وثای
قرشت جنبانیدن چیزی را کویند آیتماق بکسر یا وسکون ثای قرشت کفتن وتقریر نمودن
در محبوب القلوب کوید ٭ یا الغانچی کیشی ایماس ٭ و یا الغان آیتماق آیرانلارایشی ایماس ٭ آسرای
آلماقانینک بسکون سین بی نقطه ورای قرشت بالف کشیده وکسر نون وسکون یا ونون دیکر وکاف
پارسی یعنی خودت نتوانی نکاه بداری در محبوب القلوب کوید ٭ اوزینینک اوزیر سرینینک آسرای
آلماقانینک نی بیلورسین ٭ یانا بیر اوانی آیتسه عیب هم قیلورسین ٭ بوسیر اسراماقانینکدین
لوحش الله ٭ واعتراض قیلما قانینک دین بارک الله آتینک بکسر ثای قرشت وسکون یا
ونون وکاف پارسی یعنی اسم تو ونیز اسب تو ونیز امر از انداختن در فرهاد شیرین کوید ٭
توجوب شهزاده نی کونکلین قیلیب شاد ٭ دیدی سین سین که آتینک کیلدی فرهاد ٭

آلیك بکسر لام بلغت مغول ابلق را گویند آیلدینك بکسر یا و سکون یای دیگر و لام و یای
دیگر و نون و کاف پارسی یعنی هشیار شدن در سد سکندری گوید * نوایی بسی گنج
آیلدینك دریغ * بکیت لیك نی برباد قیلدینك دریغ * آغرین بکسر رای قرشت
یعنی است خواه در رفتار و خواه در گفتار و کردار آغوز بسکون زای نقطه دار هر شیر غلیظی را
که نزدیك زاییدن دوشند آغزلامیشتی بکسر شین قرشت اعزاز و تعظیم آغبل
بسکون با و لام هاله ماه و نیز محوطه گوسفندان در وقت خواب آق بسکون
قاف امر است یعنی روان شو و نیز بمعنی سفید آقسین بکسر سین بی نقطه اسب
شوخ و جلف را گویند آقش بکسر قاف و سکون شین قرشت جریان آب دهن را گویند
آغین بکسر غین نقطه دار بمعنی غارت و چپو آقینچی بسکون یا و نون و کسر
جیم پارسی یعنی غارت گر و چپو کننده آلدورماق بضم دال بی نقطه و سکون رای قرشت
یعنی گیرانیدن آلتماق بسکون یا و نون گرفتار شدن آلداماق یعنی فریب دادن
اوجلاب بضم واو و واو مجهول و سکون جیم ابجد امر است از کف دست
گرفتن در چهار دیوان گوید * فنا یولیغه قدم قوی باشینکنی آوجلاب * که یوق یوقولدا
کیشیکا بو نوع دست آویز آغراق بسکون رای قرشت احمال و اثقال را گویند آغرق
بسکون رای قرشت درد ناك و زار بنجی را گویند آلدارتماق بکسر رای قرشت و سکون یا و تا
قرشت از غیض چشم را خیره کردن آلدارتماق بارای قرشت بالف کشیده و بتای قرشت
رسیده یعنی بازی دادن و نیز مضطرب کردن آلدارماق بارای قرشت بالف کشیده یعنی

اضطراب و بیقرار

اضطراب وبیقراری ونیز بازی خوردنی آلداشماق بسکون شین قرشت یکدیگر را فریب
دادن آچیلغودیك بکسر جیم پارسی وسکون یا ولام یعنی مثل اینکه کشاده شود در چهار دیوان
کوید ای کونکل حالیمغه اول آی رحم قیلغودیك ایماس زارلیق بیرله ایشیم آندین آچیلغودیك
ایماس آیردیك بکسر یا وسکون رای قرشت مثل اینکه جدا بکند وسوا نماید در چهار دیوان کوید
آیرمان سیچینك بندبندین کونکل دین اکر بند بند بیمنی دور آیردیك آووتنوك بضم واو وسکون
تای قرشت وضم تای دیکر وسکون نون وکاف پارسی یعنی خوشوقت وخوشحال نمودی در چهار
دیوان کوید ای کونکل هجر آرا دیدنیك کیم اولای اوزنی می بیرله آووتنوك باری آلماشقورماق
بسکون شین قرشت ورای قرشت بار را حرکت دادن آلابولا بضم بای ابجد مختلف والوان
آلابوکه بضم بای ابجد نوعی از اردك آلاچاپقون باجیم پارسی بالف کشیده وبیای
پارسی رسیده بادهای شدید مخلوط برف وباران آلافاراق بارای قرشت بالف
کشیده وبقاف رسیده یعنی احول آلاقبولاق بضم بای ابجد یعنی شوریده وبهم برآمده
آیتینك بکسر تای قرشت وسکون یا ونون وکاف پارسی امر از کفتن وتقریر نمودن
در چهار دیوان کوید هجر دین اولدوم دیمانك کیم باشیما کیلمیش مسیح آیتینك اول
آسایش روح روانیم کیلدی مو آلمالیغینك بسکون لام ویا ویای دیکر ونون وکاف پارسی
یعنی کرفتن تو وتصرف نمودن تو آشوقمانك بضم شین قرشت وسکون نون وکاف پارسی
یعنی تعجیل مکن آلارنینك بکسر نون وسکون یا ونون دیکر وکاف پارسی یعنی انهار
در چهار دیوان کوید کونکلم یوزونك بیچارسی جانیم لبینك خوانخواره سی سورای جهان

عیاره‌سی کاهی آلارنینک حالتین آزیاواسانک بسکون زای نقطه دار و سین بی نقطه بالف
کشیده و بنون و کاف پارسی رسیده یعنی کم ‌بهی در محبوب القلوب کوید تکالیف لاریدین
آزیاواسانک ذاتینغه تهمت اساک آقارغودیک بسکون رای قرشت یعنی مثل اینکه سفید
بشود در چهار دیوان کوید آریماس آشکیم بیله کوزنینک قیزارغان رکلاری بحر موجی دین
آقارغودیک ایماس مرجان قیزیل آیالانکولوک بسکون تای قرشت چیز را بخواهند صاحب بشوند
آسراسانک بسکون تای قرشت چیز را بخواهند صاحب بشوند آسراسانک بسکون سین بی نقطه
وسین دیکر بالف کشیده بنون و کاف پارسی رسیده یعنی نکاه بداری در چهار دیوان کوید
ای کونکلونک سرین ایستارسین که پنهان آسراسانک هر باغی ایچره آچما غنچه دیک زنهار آغز
آل بسکون لام رنک کلی را کویند در چهار دیوان کوید ایچب قانیمنی اول کوزکیم قیزارمیش
ناتوانی دورر کدم بیمارلیق دامی چیکیب رخساری آل اولمیش ومنیفلر ازکرفتن آلیب بکسر
لام یعنی بکیر و استرداد بکن بابای پارسی پهلوان وبهادر را کویند در حیرت الابرار کوید ساقی
آلیب کیل قدح دلپسندیر ایلا مینی جرعه سیدین شیرکیر آلامانچی بسکون نون وکسر جیم
پارسی غارتکر آلامانچیلیغ بسکون نون وکسر جیم پارسی یعنی غارتکری آلانقو بسکون نون
زنی بوده از قوم قیات پسر ایلخان که بی شوهر حامله شد و سه پسر آورد بوزنجر پسر بزرک است
وخانان مغول از نسل او میباشند آلاو شعلهٔ آتش آلابوزن بفتح بای ابجد
قرامیناست که معروف است ودهنش کشاد آلایونتلی بضم با وسکون نون وکسر تای قرشت
نوادهٔ تاغ خان بن ارغون خان وبمعنی صاحب اسب ابلق آلپ ارسلان نام پادشاهی بوده یعنی
در سبعهٔ سیاره در نسب پادشاه مذکور کوید الغ جنکیز اولوغ آتا کیلیبان آنا سی مذکور آلانقو کیلیبان

مثردل

شیر دل آلتیلو بکسر تای قرشت یعنی شش مقارن جگر آلتاو با تای قرشت عدد شش باشد
آلتوت بضم تای قرشت یعنی هرج و مرج آلتون بیلکا بضم تای قرشت و کسر بای ابجد
و سکون یا و لام احکام و یارلیغات پادشاهان ترک که مخصوص مالیات دیوانی و محاسبات باشد آلتی
و نیز هفت آسمان را
یی برقع بکسر تای قرشت و یا و تای دیگر کنایه از شش جهت
گویند آمچو و آمچین بضم جیم پارسی و کسر جیم پارسی دیگر تندی پهلوی کوه را گویند
آبجی آهک نوره را گویند آلداغ بمعنی فریب آلداغوج جاپلوس و فریبنده آلغوبرکو
بفتح بای ابجد و سکون یا و را گرفتن و دادن و داد و ستد آلغو بسکون لام نام نبیره
جغتای است که به ترتیب آریغ بوکا نشو نما یافت و آخر هوس سلطنت افتاد بر آریغ فایق شد
آجار نمیدانم چه معنا دارد هر کس فهمید بنویسند در مجالس النفایس میباشد ❁ هم
ایدو ربدار هم آجاربدا کیم ❁ اولوق راق ایل کا عقل تعجب دور ❁ آسرا بسکون سین بی نقطه
امر از نگاه داشتن ❁ در چهار دیوان گوید ❁ ای نوائی شه خیالین آسراکوز ملکی آرا ❁ کیم ابرو رهم
باغ زاغان اندام باغ سفید ❁ و له ایضاً ❁ سفر دا یا مغور و ییل بولماسون مزاحم انکا کوز آسرا
اشک و کونکل چیکماه آه سرد ینکنی ❁ آرقام بسکون رای قرشت یعنی پشت من آلا آلماغوم
بسکون لام یعنی نمی توانم بگیرم در لیلی مجنون گوید ❁ گونکلومنی که المیشانک نهانی ❁ سیندین
آلا آلماغوم خودانی ❁ آلقیشیم بکسر قاف و شین قرشت یعنی دعای من و دعا کردن من
در چهار دیوان گوید ❁ جانان مرادی قیلیم اولوب قیلسه جان اباء ❁ جانیمغه قارغیشیم
دور و جانا نغه آلقیشیم آسرادیم بسکون سین بی نقطه نگاه داشتم و ضبط کردم در سبعه

سیاره کوید آسرادیم هم اوزومنی پنهانی ؛ هم بو ورازی که آیتقوم آنی ؛ **آشوقوم** بضم شین قرشت یعنی بتعجیل من در لیلی مجنون کوید ؛ کام اوزغالی بو طرف آشوقوم ؛ تاکیم سنکا بو زمان یولوقتوم ؛

آبوسون بضم بای ابجد وسین بی نقطه همشیره را کویند **آلاخان آلامان** باخای نقطه دار یعنی بی خانمان در چهار دیوان کوید ؛ دشت آرام ایستامان هم دم که تاکه بولماغای ؛ غول لاغه بو آلاخان والاماندین جدا ؛ وله ایضاً ؛ عشق آنا ایتی کونکلوم ترک خان ومان قیلیب ؛ بیلمادیم مین اول آلاخان وآلامان قایدادور ؛ **آشیبان** بکسر شین قرشت وبای ابجد بالف کشیده یعنی کذشته است وآنرو رفته است در لیلی مجنون کوید ؛ بیر کون آشیبان ایچیدا قایغو ؛ کیلدی نفسی کوزیکا اوبقو ؛ **آغرمن** بفتح غین نقطه دار وسکون را آهسته را کویند خواه در رفتار خواه در کردار **آسلان** بسکون سین بی نقطه شیر را کویند اینکه رومی با صادمی نویسند غلط است در سبعه سیاره کوید ؛ دریا یله مجر قیلغاج آسلان لیغ ؛ موش اولوب مین ولی یا ریم جان لیغ ؛

آران با رای قرشت جای کرمسیر را کویند در سد سکندری کوید ؛ که چون قیلدی قیشلان غرمیغه شاه ؛ قراباغ آرانی آرامکاه ؛ **آسرای** بسکون سین بی نقطه یعنی نکاه بدارم ونیز نکاه میدارم در چهار دیوان کوید ؛ آهیم نوا بیا بیچوک آسرای کونکل آرا ؛ چون کیم فراق تیغی بیله سینه چاک مین ؛ **آلمالیغ** بسکون لام شهری از ترکستان از انجا تا پیش بالیغ دو هفته راه است واز پیش بالیغ تا خان بالیغ از جانب جنوب براه بیابان که مغول آن را یوغری یول کویند چهل روز راه است **آلغوت** بسکون تای قرشت ذخیره وغله است که لشکریان برسم خراج از ولایات کیرند ونیز آهسته وهموار **آلغون** بسکون لام کوه کوچک باشد **آلماباش** بسکون لام وبای ابجد بالف کشیده

[illegible]

دلبشین

وبشین قرشت رسیده نوعی از مرغان از جنس اردك آل اینكلاغ بفتح با وسكون نون وكاف پارسی

سرخ رو را كویند انك ۳ بسكون نون وكاف پارسی بمعنی عقل میباشد انكسیز بسكون نون ۲ و انك

وكاف پارسی وكسر سین بی نقطه یعنی بی عقل وناكهان وغافل آلاقورغان بفتح قاف وسكون را

ارك هرات را كویند مشهور است بقلعهٔ اختیار الدین آستین بسكون سین بی نقطه وكسر

تای قرشت بمعنی تحت ضد فوق در چهار دیوان كوید ؛ نقطهٔ خالینك نیدین شیرین لبینك اوستیدا دور

نقطه چون آستین بولور هر قاید اكیم یازیلسا لب ؛ آلدابان بسكون لام وبای ابجد بالف كشیده

بازی وفریب میدهم در چهار دیوان كوید ؛ طفل مكتب دیك قاچیب بارورینا اول آی ساری ؛

تیلبه كونكلوم نی ناچانا یئیب كینور سام آلدابان ؛ آیتمان بكسر یا وسكون تای قرشت نمی كویم

وتقریر نمی كنم در چهار دیوان كوید ؛ آیتمان جام آغریغه تنكاج مینینك آغزیمغه قوی ؛ عمر جاوید

ایستاسام بس دوركه بولسام جرعه كش ؛ آیتاآلمان وآیتاآلمان بسكون یا وتای قرشت بالف

كشیده نمی توانم بكویم ؛ در چهار دیوان كوید ؛ نی تیرماك مین نی اولوك نی ساق ونی بیمار مین ؛

آیتاآلمان كیم فراقینك دین نی ینكلیغ زار مین ؛ وله ایضاً ؛ آه كیم آواره بولدوم آیتاالمای شمهٔ

یاشورون كونكلوم داكی دردیمنی بیرهمدم بیله ؛ آرقاسین بسكون را وكسر سین یعنی لپشش را ۲ و ادقاسین

در فرهاد شیرین كوید ؛ چومتین آرقاسین آیلاب جحر كوب ؛ بولوب بیر ستكریكان ناشی قرکوب ؛

آشوقغان بضم شین قرشت عجله كننده را كویند در محبوب القلوب كوید ؛ صبر بیله كوپ

باقلیغ آیش آچیلور ؛ ایشنه آشوقغان كوپ تاییلور ؛ آینماق بسكون یا ونون یعنی برنكردید

ومراجعت ننمود در چهار دیوان كوید ؛ آه سركردان كونكل دین كیم اول آی كوی ساری ؛

[illegible]

باد غالی بیر هم بیزنینک ساری یانا آیلانمادی آیادینک بایای بالف کشیده وسکون یا و نون

وکاف پارسی یعنی دریغ ومضایقه نمودی درچهار دیوان کوید * موسوسی که معاشینی عقل

ایله تورزدونک * فنا بولیدا آیادینک بیرورکا عقل ومعاش * آیامان بابا بالف کشیده

دریغ ومضایقه نمی کنم درچهار دیوان کوید * ایاقینکا بوکه قیلمان نثار جان نقدین *

حقارشیدین او یا لورمین ای بیکم آیامان * آلپان بکسر لام وبای پارسی بالف کشیده یعنی

میکود ونیز کرمنده است آزغان بسکون زای نقطه دار یعنی براه غلط رفته درچهار دیوان

کوید * فهم ایتارمین اشک دین هجران طریقین ایله کیم * کیچه آزغان تاپسه یول حالینی یلدوزدین

خبر * آسراغان بسکون سین بی نقطه یعنی نگاه دارنده درچهار دیوان کوید * یاشوروب

دردیمنی ظاهر قیلدی افغان عاقبت * آسراغان سرهمنی یایدی سیل مژکان عاقبت *

وله ایضا * یلان کبی نی عجب کنج آسراغان کیشی نینک * همیشه کامید اکر زهر ایرور تنی داشکنج *

آنی بکسر نون یعنی اورا آنلار بسکون نون یعنی ایشان آقیتماق بسکون یا و ثای قرشت

باهم مکالمه کردن آیتیلماق بسکون یا وکسر ثای قرشت وسکون یا ولام یعنی کفته شدن

آیرتلماق بکسر یا وسکون را وثای قرشت ازهم جدا کردن آیتیبان بسکون یا وکسر ثای

قرشت وسکون یا وبای ابجد بالف کشیده ~~بکوید ونفر کنید~~ درسد سکندری کوید *

مغنی بوکون آیتیبان رود توز * وفا سیز جهان بیرله بدرود توز * آسراب بسکون سین

بی نقطه نکاه داشته است درحیرت الابرار کوید * یا بو نوا ضمیمید آسراب محل * چیکسه نوانی

سوزیدین بیر غزل * آیتیلماغان بسکون یا وکسر ثای قرشت وسکون یا ولام یعنی کفته نشده است

ایتوبردین

آیتوریدین بسکون یا و ضم تای قرشت یعنی از گفته های او در سد سکندری گوید

حکیم آیتور بدین چو کسب اتتی فهم ⁂ باری شبهه لار کونگلی دین بولدی رفع آیلانغان بسکون

یا و نون یعنی گشته ها در چهار دیوان گوید ینچوک که قوس قزح دوری مهر عکسی ایرور ⁂ ناپیبم گم

ایکنیدین آیلانغان ایکی یا غه باقینیک ⁂ آزیقماغدین بکسر زای نقطه دار و سکون یا و قاف

یعنی از غلط رفتن راه در محبوب القلوب گوید ⁂ شریعت جاده دور مستقیم ⁂ آندا آزیقماغدین

نی وهم ونی بیم ⁂ هر کیم که اول یولغه عازم بولغای ⁂ ایکی دنیا سعادتی انگا ملازم بولغای ⁂

آقیزغان بسکون زای نقطه دار یعنی ریزنده و ریخته کننده در لیلی مجنون گوید ⁂ صبر بینی

آقیزغان اشک سیلی ⁂ یعنی مه و مهر رشکی لیلی آیریلشماق بسکون یا و ثای قرشت و شین

از هم جدا شدن آیلدورماق بسکون یا و لام یعنی هشیار کردن و بهوش آوردن آقیلاگور

بکسر قاف و فتح کاف پارسی آراسته از سر ازیر شدن در چهار دیوان گوید (در رباعیات) ⁂ ای جسم آتینگ یوزین

تماشا قیلاگور ⁂ ای اشک آتینگ کوبی ساری آقیلاگور ⁂ آمو رودخانه ایست معروف در ترکستان

آسارغه بسکون سین بی نقطه با هر دو رای قرشت برای نگاه داشتن در چهار دیوان گوید

یوزی میدین بولوب گل گل پریشان هر طرف کاکل ⁂ اوزین آسارغه یوق روح الامین نینک

حد امکانی ⁂ آهه آینه فولادی را گویند که روز جنگ بر پیشانی اسب می بندند در سد سکندری

در دعوای دارا گوید ⁂ یاروق آهه یوزمینک عدد اوتروسی ⁂ سراسر اجل خیلی نینک کوز کوسی ⁂

آلنیغه بسکون لام و کسر نون یعنی پیش روی او در شیخ صنعان گوید ⁂ شیخ نینک آلنیغه

کیلدی ایکه تون ⁂ کیم کیشی کورمادی او آندآق تیره تون ⁂ و نیز در چهار دیوان گوید ⁂ تندا بور اولبت

روشن ایدی چرخ انجم ورد و یغ کلش ایدی

که قویمیش مین باشیمنی آلتیغه * قبله غه باش ایندوررکا میندا بو قوتورا یکی باش آقاردقجه
بفتح جیم ابجد یعنی هر قدر که سفید می شود در چهار دیوان کوید * آقاردقجه ساقال آرتار قرا کونکل
لوله میلیم * مینیم بو پیر اولان کونکلوم قوجلدقجه جوان ایستر آیتوریغه بسکون یا وضم تای
قرشت وکسر را برای کفتنش در حیرت الابرار از برای تالیف نمودن کتاب کوید * آیتوریغه چونکه
قویلدی کونکل * ایتمای اون بیت توتولدی کونکل آختارو بسکون خای نقطه دار وضم رای
قرشت یعنی جستجو بکند در چهار دیوان کوید * ای جفا تیغی کیلیب مجروح کونکلومنی یاروت *
قول یالین ایلاب سالیب هر یان ایچمنی آختارو * آغری غودیک بسکون غین نقطه دار وکسر رای
قرشت مثل اینکه درد می کند وبدرد می آید در چهار دیوان کوید * بیلبه کونکلوم وه که هر ساعت
بیرا وساری باروز * منع قیلدیم ایرسا باغریم آغری غودیک یالبارور * آسراغوجی بسکون سین
بی نقطه بکسر جیم ابجد نگاه دارنده وضبط کننده در خمسة المتحیرین کوید * که تاووغنی دستور بیله
صباح لار کینک دین چهارماق معهود دور * طاووس نی آسراغوجی هم * اویلاردین سوروب
چهاردی * آرمای بسکون رای قرشت خسته نمی شود و نمی ماند آلقیشیغه بسکون لام و یا
وکسر شین قرشت وسکون یا یعنی بدعای خیر او در محبوب القلوب کوید * کنیز لار ماموق سپاماق
کوسی اونی بیرله * آنینک آلقیشیغه نغمه پرداز * آیتورغه بسکون یا وضم تای قرشت برای کفتن
وتقریر نمودن در چهار دیوان کوید * غمیم آیتورغه یاری تاپماغاندین ساقیا اولکوم * منکا بیر جرعه
بیرله یارلیق قیلسانک خدا یارینک * آیتقوجه بکسر یا وسکون تای قرشت وفتح جیم ابجد
یعنی اینکه می کوئی در چهار دیوان کوید * زاهد ایر کوجه پند ایله اوز نینک ترک ریا * پند بیرکیل

اوز نینکا

آیاما

اوزونکا آیتقوچ یانیغ غمزه بیند ✽ **آیامه** با یای با الف کشیده امر از دریغ و مضایقه نکردن
در محبوب القلوب گوید ✽ رحمت بیله تاپقانینک نی اوزونکدین آیامه ✽ و محبت بیله یتقانینک نی
دوستلار بیلا ایلی و دشمن اوچون آسرامه ✽ **اووتمه** بضم واو و سکون تای قرشت خوشحال و خوش وقت
مکن در لیلی مجنون گوید ✽ اول کام ایله کونکلنی اووتمه ✽ بو روضه ساری آیاغی اووتمه ✽ **آلنینکغه**
بسکون لام و کسر نون و سکون یا و نون دیگر و کاف پارسی یعنی پیش روی خود در چهار دیوان
گوید ✽ هر نی آلنینکغه کیلور حق دین ایرور چون عارض ✽ پس تحمل قیلیپان ایلا ماهر دم اعراض
آسیلغوسی بکسر سین بی نقطه و سکون یا و لام یعنی آویزان شده نی در سد سکندری گوید
بیر او کیم طمع رشته قیلسوسی ✽ آنینک بیر لا بوغزیدین آسیلغوسی ✽ **آیلدورغای** بکسر یا و سکون
یای دیگر و لام یعنی هشیار بکند و بهوش بیاورد در چهار دیوان گوید ✽ مست عشق اولمیش
نوایی بیر ما کیل پندای حکیم ✽ کیم مگر ساقی آیلدورغای بو محنتینک بیخودین ✽ **آرادی**
با رای قرشت و کسر دال بی نقطه تفحص و جستجو کرد ✽ **آتالدی** با تای قرشت با الف کشیده و بلام
رسیده یعنی نام نهاده باسم او گفته شد در سد سکندری گوید ✽ آتالدی بیری مصر و بغداغه ✽ یاز بیلد
بیری ملک نوشاد غه ✽ **آیریلغالی** بسکون یا و کسر را یعنی از آن وقتی که جدا شده است در چهار
دیوان گوید ✽ یار دین آیریلغالی ایتیدا کونکل بخواب کوزن ✽ هر زمان ظاهر قیلور سود اکونکل خونابکوز
انکلاغای بسکون نون و کاف پارسی میداند و میفهمد ✽ **اووچنی** بضم واو و سکون
جیم ابجد و کسر نون یعنی کف دست او را ✽ **آیامای** با یا با الف کشیده یعنی دریغ و مضایقه نمیکند
در سبعه سیاره گوید ✽ آیامای آنین ایزد متعال ✽ هیچ ایشدا کمال الخاصه که مال ✽ **آیاب** با یا با الف

کشیده یعنی دریغ و مضایقه کرده است در محبوب القلوب گوید که نفیس جناسی آیا بجهان
کیماسا و لذیذ اغزیدنی ایسرکاب قوروقتان یماسا **آسرار** بسکون سین بی نقطه یعنی
نگاه میدارد و ضبط میکند در چهار دیوان گوید قالدی خالینگ تراستیدا یا خود دمین
آسرار سوغ جو موی هندو **آذین بورون** بسکون نون و ضم بای ابجد و رای قرشت یعنی قبل از آن
در چهار دیوان گوید نوایی نی سیل آذین بورون که دیگا یلار عدم یولین توتوب اول ازین بو
گیتی **آتنا بینکنی** با نون بالف کشیده و کسر بای ابجد و سکون یا و کسر نون و سکون یا
و نون و کاف پارسی و کسر نون دیگر بمعنی دختر میباشد یعنی دختر خود ترا در سد سکندری
درباره روشنک گوید نیاز ادعفت ما بینکنی هم شبستان آرا آتنا بینکنی هم **آیتی**
بکسر یا و تای قرشت مع مشدد گفت و تقریر کرد در حیرت الابرار گوید آیتی قاضی کیو ور ایکی کوه
تا قیلامین حکمنی بی اشتباه **ایلانماق** بسکون یا و نون بمعنی گردیدن **ایلانشماق** بسکون
یا و شین قرشت یعنی باهم گردیدن **ایلاندورماق** بسکون یا و نون یعنی گردانیدن **آی**
یعنی قمر و نیز حرف ندا و نیز نام پسر اوغوزخان بن قراخان خامس خانان طبقه مغول میباشند
آی توغدی بفتح تای قرشت و سکون غین نقطه دار یعنی ماه زائید و نیز نام محلی از بلوکات
کابل **آیدین** بسکون یا یعنی مهتاب **آیروق** بسکون یا و ضم رای قرشت یعنی بیگانه
آسرای آلماس بسکون سین بی نقطه نمی تواند نگاه بدارد در چهار دیوان گوید آسرای آلماس
اوزونکونی چونکه سیلار سیزهم از تاپماغی ممکن ایماس فکر محال ایلاماکنیز **آیتیلمادی** بسکون
یا و کسر تای قرشت و سکون یا و لام گفته نشد و تقریر نیامد در محبوب القلوب گوید اماسوز اختصاری

جمیندن.

جهتیدین و تطویل و همدین نکته اوزاتیلمادی ❊ آلاقتی بکسر تای قرشت غارت شده را گویند
آلغوچی بسکون لام و کسر جیم ابجد گیرنده و دریافت کننده ❊ ایتقوچی بکسر یا و سکون تای
قرشت و کسر جیم ابجد گوینده و تکلم کننده ❊ آووتای بضم واو و تای قرشت با الف کشیده و بیا رسیده
یعنی خوشوقت و خوشحال بکنم در چهار دیوان گوید ❊ ییخ اول آی مهر بدین شید اگو نکلنی آووتای
❊ تیلبه غه یا الغان حکایت بیرله بیرکا اندیلک قریب ❊ آغیزلای بکسر غین نقطه دار و سکون یا
و زای نقطه دار یعنی صدا بکنم در چهار دیوان گوید ❊ ضعف دین خقماس دمیم شیتیب آغیزلای ات
لارین ❊ کیم قولاره غه عندم مردم لوغ باغیر داقان یوراک ❊ آرتورای بسکون رای قرشت و ضم
تای قرشت و رای دیگر با الف کشیده یعنی زیاد بکنم در محبوب القلوب گوید ❊ سعی بیله از قیمین
آرتورای دیکان ❊ یاغین رشته سیغه کره اورای دیب ❊ آووچ آویونی بضم واو و سکون
جیم ابجد و فتح الف و ضم یا نوعی از بازیست که با دست بازی کنند و بعضی از آنکمی جفت گویند
آب آتش رنک کنایه از شراب لغت پارسی چون در تالیفات بود بقلم آمد در چها
دهر ایلیغ ساوو غیدین کر فراغت ایستاسانک ❊ آب آتش رنکینی قوییما ایلکدین یار
آرتوقسی بسکون رای قرشت و ضم تای قرشت و کسر سین بی نقطه بمعنی زیادتی در سد سکندری
گوید ❊ کیم اول داستان ساری چون باقتامین ❊ کوپ آرتوقسی زیور انکا تاققامین ❊ و نیز در چهار
دیوان گوید ❊ منکا آرتوقسی دور اغیار الی ❊ تار تا آلسام بیر ایروریار المین ❊ آداق بادال
بی نقطه بمعنی جزیره میباشد و نیز وقت و هنگام را گویند در طوبوق گوید ❊ ای محبلار تیسا انکیز کریا
سیز ❊ کل آداقی داغماری یازه سیز ❊ کرمین اولسام تربتیم نینک تا شیغه ❊ کشته بیر شوخ ایرور دیب یازه سیز

در حیرت الابرار کوید · یوز ایکی یوزجا کیشی بیرله قراق · کر بری خوارزم ایدی کاهی آداق ·

آیبوقتی بسکون یا و ضم نون و سکون قاف و کسر تای قرشت یعنی عجیب و غریب آتیغ و آقیق

بکسر تای قرشت و کسر قاف یعنی حرس کرد باشد بمعنی هشیار هم آمده آیتم خواتون حرم را کویند

آیتینی بکسر تای قرشت و نون یعنی اسم او و او نیز اسب او را در حیرت الابرار کوید · حیرت

الاحرار کوروبنی ایتینی · حیرت الابرار قودوم آیتینی آیتورایمش بضم تای قرشت یعنی

میکفته است و تقریر می کرده است در چهار دیوان کوید · نوایی آیتورایمش دبر آراضم ذکرین

بو اسم ذکریکا کیم تیلسا میل بسم الله ·

باب الالف المقصوره مع الباء التازی والپارسی

ابوکا و ابو بضم بای ابجد و کاف تازی بالف کشیده جد آبا را کویند در وقف نامه اخلاصیه

کوید · کراتا ابوکام اول حضرت نینک آبا و اجدادی خدمتلاریدا اولوغ مرتبه غه سزاوار ایدیلار ·

ابکار بسکون بای ابجد غلتاق را کویند و نیز کشت و زراعت و نیز انرا از کردیدن کردن

ابرش بسکون بای ابجد و شین قرشت اسب را کویند و نیز رنکی است مخصوص در اسب در چهار دیوان

کوید · نی ابرش دور کرسیکر تیمیش یا نامیدانغا اول مهوش · قیزیل اقکل بیله بیلدین مکر خلق

اول ابرش · وله ایضا · چیقیب سرخوش حابیب ابرش تیلیب جولان آلیب میدان · وجود اقلیمی دین

محو ایلاسا نام و نشانیمنی · ابلق معروف است در چهار دیوان کوید · زمانه ابلقی قالغای

روشدین · اول آشوب نیمان سیکرتیسا ابرش · ابک بفتح اول و بای ابجد و سکون کاف تازی

تاج مرغان را کویند از قبیل خروس و هدهد و غیره که آنرا اجغتابه ابوک هم کویند · ابوشغم بفتح الی

هشتاد لغة و کنایه

وضم بای ابجد

وضم بای ابجد و سکون شین قرشت شوهر زن را گویند در لیلی مجنون گوید: بیر یاندین
اوغول غم و شکنجی بیر یاندین ابوشغه در دو رنجی: و له ایضا: کر اوغلی فراق بیرله گیتی نی بولدی
ابوشغه سیغه یتی: آباغه بفتح اول و بای ابجد با الف کشیده عمو را گویند که برادر پدر باشد
ایرک بکسر اول و سکون بای پارسی و کاف تازی کهنه و مندرس و نیز آدم مسن و پیر ابسم
بفتح اول و سکون بای ابجد و فتح سین بی نقطه یعنی ساکت و خاموش ایکین بفتح اول
و سکون بای پارسی و کسر کاف تازی تخم سیاه در چهار دیوان گوید: ایلادور کیم ایلکینی جنا اوزه
قیلمیش قرا: اول که کلکون کونکلاک اوزره توکتی ایکین ایلامیش: ابوسون بفتح اول و ضم
بای ابجد و سین بی نقطه بلغت مغول علف را گویند بلغت جغتای بمعنی هنیز هم باشد

باب الالف المقصوره مع التای قرشت

اتکه لالا و مربی را گویند و نیز بمعنی اتابک هم باشد در مجالس النفایس گوید: شیخ نینک
و بیک نینک خواهرزاده سی دور کیم عبد الرزاق اتکه نینک اوغلی بولغای: و له ایضا: که ایمدی
ظاهر بولوبتور شیخ بایزید اتکه نینک نبیره سی دور: بو ایکی کیشی سلطان حسین بیغرا نینک
و بعضی اوغلالار نینک اتابک لری ایدی: اترک بفتح اول و سکون تای قرشت نام رودخانه ایست
در حوالی جرجان اتابانک بفتح اول و تای قرشت با الف کشیده و بای ابجد با الف کشیده و نون
و کاف پارسی رسیده بمعنی لقب هم باشد که خان ختا بر ابوقا نام داد آتا بفتح اول و تای قرشت با الف کشیده
بمعنی پدر و نیز زاهد و مشایخ و نیز امرا از نامیده اترار بضم اول و سکون تای قرشت و رای قرشت با الف کشیده و بای قرشت رسیده نام شهریست
در ترکستان اطراف سیحون

باب الالف المقصوره مع الجیم التازی

اجون بفتح اول وضم جیم تازی و واو مجهول زمانه و دنیا را گویند لطفی گوید ⁘
سین دین اجون دا بیر کوزی عین بلا قانی ⁘ مین دیک آینینک جفاسی بیله مبتلا قانی ⁘
و نیز میر حیدر گوید ⁘ بولسون اجون ایچرا اریغ کونکلی شاد ⁘ بارچا اولوس اوستیکا سورسون مراد ⁘
با واو هم آمده که اوجون با جیم پارسی هم صحیح است که اوجون باشد

باب الالف المقصوره مع الخاء المنقطه دار

اخساد ورغه بفتح اول وسکون خای نقطه دار وسین بی نقطه با الف کشیده وضم دال و سکون را
بلغت مغول کمربند ترکش را گویند اخشید بفتح اول وسکون خای نقطه دار وکسر شین قرشت
وسکون یا و دال نقطه دار پادشاهان فرغانه را گویند یعنی ملک الملوک

باب الالف المقصوره مع الدال غیر منقطه

اداش بفتح اول وسکون شین قرشت یعنی همنام اداره بفتح اول و دال بی نقطه با الف کشیده
وفتح رای قرشت بمعنی دور و اطراف میباشد که دوره بزنند چیزی را بمیان گیرند در سد سکندری
در پیشکش گذرانیدن خاقان چین گوید ⁘ یانا چینی آلات مینک پارچه اداره آرا مهر سیار جه
ادیک بفتح اول چکمه را گویند که سپاهیان بوشند و اورا اوتوک هم گویند

باب الالف المقصوره مع الراء قرشت

اریب بکسر اول و رای قرشت یعنی آب شده است در سد سکندری گوید ⁘ اوزوم اوزلوکوم
محنتی دین اریب ⁘ باریب اوزلوک و مین اوزومدین باریب ⁘ ارلات بفتح اول وسکون رای
قرشت اسم طایفه میباشد از چهار طایفه اتراک ترکستان که اعظم قبایل اتراک اند در جریده ابرار گوید ⁘
دریغ یوزوم سارغ کوزونک کوب یاقماسون کم یوزی بو اوز ⁘
اول مهر تابیده بن اریب آقغو تجه ناظر بولغو ⁘

اذاق

آنداق ایشیتیم کە شە کامران ؛ توروت اولوس خانی تیمور کورکان ؛ ونیز در چهار دیوان کوید ؛
نوائی سیوُدی بیر لولینی کیم ذیك ربع مسکون دا ؛ اکر اولاث اکر برلاس اکر ترخان اکر سولدوز ؛ **آرمنی وار**
بفتح اول یعنی مثل ارمنی ها در فرهاد شیرین کوید ؛ مینی چون تیلدی ماه ارمنی زاد ؛ چیکای بیرتا ها
ساغار ارمنی وار ؛ **آرزیز** بفتح اول وسکون رای قرشت وکسر زای نقطه دار بمعنی ارزش وقیمت
میباشد در محبوب القلوب کوید ؛ بیر کا ارزیزینی یوز کا ساتما اندین آلارغه مینك مباهات ؛
مینکا تیکارنی یوز کا آلماق دین آلارغه یوق بیر ذره اویات ؛ **آرس** بفتح اول رودخانه ایست معروف
در آذربایجان کە ابتداء او از محال ارزروم مین کوللرجائی است از آنجا آید که حقیر مصنف دیده
در چهار دیوان کوید ؛ صبریم ایوین یقسا ایکی کوزنینك عجب یوق ؛ کیم بیرلیسی دجله بور بیرلیسی
ارس بولور ؛ **ارلاس** بفتح اول اسم قبیله ایست از اتراك ترکستان ؛ **آرغوشتك** بفتح اول وسکون رای قرشت
وضم غین نقطه دار وسکون شین قرشت وفتح تای قرشت بمعنی نفرین وبدعائی ونیز قسمی از بازیست
که یکی خم شود دست بر زانو نهد ودیکر پای بر زمین زده از روی او جهد ونیز نام یکنوع صوتی است
در علم موسیقی در محبوب القلوب کوید ؛ آندین کیجه لار اتراك ضعفاسی ایشی ارغوشتك ؛
ارسلان بفتح اول وسکون رای قرشت بمعنی شیر صحرائی در محبوب القلوب کوید ؛ ارسلان
ایشی صید اورماق ؛ وسباعینی تو تقارماق ؛ ونیز در سبعه سیاره کوید ؛ در دایله جه ییلغاج
ارسلانلیغ ؛ مور اولوب مین ولی یاریم جانلیغ ؛ ونیز در چهار دیوان کوید ؛ عشق عالم
سوز کیلدی قوی فسونونك ای خرد ؛ بیتی چون بر کوکی شیری ارسلان ای تولکو قاچ ؛ **آرکه** بفتح
اول وسکون رای قرشت وفتح کاف تازی بمعنی ناز وعشوه وکستاخی کردن اسکندر میرزا کوید

[illegible]

آران و آران بفتح اول و هم دو رای قرشت مع تشدید جای گرمسیر را گویند در سد سکندری گوید ٭ گه چون قیلدی قیشلاغ منغ شاه ادگه چاغی ایرک باردی ایل دین ٭ ناصح منینغ تو ثقیل ایمدی معذور ار آران

قراباغ آرانی آرامگاه **اروغ و اوروغ** بضم اول و هم دو رای قرشت بلغت مغول خویش

و تبار با قاف هم آمده **ارغنون** بفتح اول اسم سازاست معروف که افلاطون وضع کرده و نیز بمعنی تند و چالاک در محبوب القلوب گوید ٭ بسا اهل الله که ارغنون اوندین دین غرکیردی ٭ دین

و ایمان نقدینی مغبچه لار غه بای بیردی ٭ **آرمان** بفتح اول و سکون رای قرشت حسرت و آرزو را گویند در فرهاد شیرین گوید ٭ قاری لیق دردی بیله ارمان بوور آخر ٭ بوایش کونکلوم دا کوپ ارمان بوور آخر ٭

و نیز در سد سکندری گوید ٭ وکوبینی ایستار کا کفران ایرور ٭ بارینغه یوزونک کورمالک ارمان ایرور ٭ و نیز در چهار دیوان گوید ٭ ای نوائی اولدونک ارمان بیرله کیم فرهادینکا ٭ یتمادی او لنوش لب تیجیه

فریاد ایلادینک **آرپه و آرپا** بفتح اول و سکون را و فتح بای پارسی بمعنی جو میباشد در لیلی مجنون گوید ٭ بو غدای بیله ارپه بیرسه سایل ٭ توکارا کر اینجو او لسه مایل **آرابه** بفتح اول

و رای قرشت با لف کشیده و فتح بای ابجد سنکور را گویند که در اطراف اردو بجهت محافظت لشکر سازند بمعنی گردون نیز آمده در سد سکندری گوید ٭ ارابه ایله ایله حصن حصین ٭ که ایرماس فلک حصنی آندا ق

متین ٭ ارابه او زه توره پیوست اولوب ٭ توره کینی دا خلق همدست اولوب ٭ توره بارچه قلاب ایله

بند و بست ٭ کمین ایلابان کینی دا اهل شصت ٭ **ارقاسیغر و آرقاسیغر** بفتح اول و کسر سین بی

نقطه یعنی بر پشت او در لیلی مجنون گوید ٭ صنع ایلکی چکیب بونامه غه تم ٭ ارقاسیغه باستی نقش خاتم

ارباغی بفتح اول و سکون را و بای ابجد با لف کشیده و کسر غین بمعنی افسون کر و افسانه گر یعنی افسون

کردن

کردن او در چهار دیوان گوید: زلفی سو داسیده بیلما اسلار نوای نکته سین: کیم جنون کفتاری

دور یا خود یبلان ننک ار باغی آری و آری بفتح اول وکسر رای قرشت زنبور را گویند

که او را آری هم گویند در چهار دیوان گوید: لب را آغزننک چوچوک تیل بیرلا گویا انکا اسام :::

شهدلیق نیشی بیله گل برکینی یتملیش اری: آر بفتح اول یعنی او آرال بفتح اول و رای قرشت

بالف کشیده و بلام رسیده زمین خشکی که میان او آب باشد آران بفتح اول و رای قرشت بالف کشیده

و بنون رسیده یخ هائیکه در رهگذر صید و رهگذر وحوش نصب کنند و نیز محوطه برای خوابگاه دواب و

نیز محالی که هوای انجا معتدل باشد و بتشدید بمحال قراباغ و نیز اسم پسر فارس ابن پهلوان است آراول

بفتح اول و رای قرشت بالف کشیده وضم واو جمعی را گویند که در وقت حرکت سپاه پیش لشکر بعنوان طرح روند

ارباغ بفتح اول وسکون را و بای ابجد بالف کشیده و بغین نقطه دار رسیده بمعنی افسون و افسانه

ارسون بفتح اول وسکون را آلتی که خمیر تراشند ارغدال بفتح اول وسکون رای قرشت بمعنی نهر

و نیز درخت را گویند و نیز جای گود و کمین گاه در چهار دیوان گوید: زلفی ننک هر چینی دیو رفتنه دوردین

اهلیغه ارغدال ایچرا قراغیچی ایلاکان ننکلیغ کمین: و نیز در تاریخ الملوک گوید: که کولالدین اول دشت آرا کورب

ارغدال نمود اولدی: ارغون بفتح اول نام پسر قلیج ارسلان پادشاه روم و نیز نام پسر اباقا بن هولاکو خان

بفارسی بمعنی ارغنون سازیست که افلاطون وضع کرده و نیز تند و چالاک لغت با پارسی مشترک است

ارقا و آرقا بفتح اول وسکون را بمعنی پشت و ظهر آرک بفتح اول قلعه که بمیان قلاع سازند

ارغدای بفتح اول وسکون رای قرشت یعنی فریب و بازی بدهم در چهار دیوان گوید: مین بیلا لکن ننکاچان

اوینا ماق بیرلا بار ایدی رمین: بلی سین طفلنی بو بحضه بیرلا ارغدای درمین: آرغادی بفتح اول وسکون رای قرشت

یعنی فریب و بازی دادم **ارتاق** بضم اول و سکون رای قرشت و تای قرشت بالف کشیده بلغت مغول شریک و انباز و مصاحب **ارگج** بفتح اول و سکون را و فتح کاف پارسی و سکون جیم ابجد بز نر سه ساله را گویند و هر پیش رو گله را نیز گویند **ارمانلیغ** بفتح اول و سکون را و نون یعنی آرزومند **ارتاک** بفتح اول و سکون را و تای قرشت بالف کشیده و بکاف تازی رسیده بمعنی انگشت بان و نیز نام کوهی از خوارزم **اردوسو** بمعنی مکث و درنگ اردوی شاهان در جایی و نیز زرد آلو را گویند **اروُن** بفتح اول و ضم را بلغت مغول خوب و پاکیزه **اریلمای** بفتح اول و کسر را و سکون یا و لام بمعنی مرض قرض و دین و نیز امراض مختلف در حیرة الابرار گوید نرکس اریلمای ضعیف دین آریغ ساریغ کوزلاری قرقاندین اولدی

باب الالف المقصوره مع السین بی نقطه

اسپک بفتح اول و سکون سین بی نقطه و فتح بای پارسی و سکون کاف تازی بچه بازیست که طایفه اناث بازی می کنند و آن بدین نوع است که از پارچه مثل خانهای شطرنج دوزند پارچه مدور کوچک در وسط و چهار پارچه دیگر از وجدا میشود و با پنج شش خر مهره بازی کنند در محبوب القلوب در مذمت طایفه اناث گوید واول نور ماقلیغ لاری حیله سازلیق یاسا اتیب آتلانماغ لیق لاری اسپک بازلیق **آسن** بفتح اول و سین بی نقطه یعنی صحیح و سالم **آسار** بفتح اول یعنی تنبک و نیز جمع سر و راز را گویند **اُسرو** بضم اول و سکون سین بی نقطه و ضم را بمعنی زیاد و فراوان در سبعه سیاره گوید اسرو مشهور بود بو سوز دلکش ایتا ور ارکاروان کوچار مثلی و نیز در چهار دیوان گوید بهشت و صل آرا قوی کیم دمی تنغم ایتای که هجر دوزخیدا چکیشام عذاب اسرو وله ایضا ای نوایی یوز زلفی آرا حالینکنی دیکیل کیم ایور را اسرو آنینک قصه سی چرماشور اوزون

باب الالف المقصوره مع الشین قرشت

اشکک بفتح اول وسکون شین قرشت وفتح کاف پارسی وسکون کاف تازی یا روی کشتی را گویند لطفی گوید ٭ بحر اشکی ایچرا کی کوز بولدیلار زورق مثال ٭ ایکی صف کیرپک لار اشکک لار بولوب تور هر طرف ٭ اشترک بضم اول وسکون شین قرشت وفتح تای قرشت لب آب را گویند چه از وی خیزد و چه از سلخ در رودخانه ٭ اشهبینک بفتح اول و کسر بای ابجد وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی اسب تو در چهار دیوان گوید ٭ چو مینسانک اشهبینک اولدم قوتاش بولغای سنکا مانند که بیرسانک کوک یوزین جولان جهان زیر و زبر بولغای ٭ لغت با عربی مرکب است

باب الالف مع الغین

اغزیرلیغ بضم اول و کسر ثانی وفتح یا بلغت مغول فرمان ٭ اغزمیشی بضم اول و کسر ثانی وسکون زای نقطه دار بلغت مغول اغراز و تکریم

باب الالف المقصوره مع الفاء نقطه دار

افرنج بفتح اول وسکون فای نقطه دار وفتح را وسکون نون وجیم ابجد یعنی ولایت فرنگ میباشد در چهار دیوان گوید ٭ ایسور کونکل حرم سیدین خواطر اصنامین ٭ نوایی اول سه مقامینک مدینه کوا فرنج ٭ افسم بسکون فا وفتح سین یعنی ساکت وخاموش ٭ افرنجه بفتح اول وسکون فا ونون وفتح جیم ابجد اسم دریاست که اسکندر در سیاحت دریاها اول از آن دریا داخل شد در سد سکندری گوید ٭ که دریای افرنجه دوم ایدی ٭ که حالات انکا غیر معلوم ایدی

باب الالف المقصوره مع القاف

اقرای بفتح اول وسکون قاف ورای قرشت بالف کشیده وبیا رسیده نام ولایتی آباد قومیم مسکن تاتاریه **اقسین** بفتح اول وسکون قاف وکسر سین بی نقطه اسب شوخ وعلف را گویند

باب الالف المقصوره مع الکاف التازی والپارسی

اگه بفتح اول وکاف تازی در میان اوزبک برادر بزرک را گویند **اگیشماک** بفتح اول وکسر کاف وسکون یا وشین قرشت بمعنی خم شدن **اکسون** بضم اول وسکون کاف تازی وضم سین بی نقطه بمعنی پارچه فاخر در حیرت الابرار گوید بولسه خز واطلس واکسون لباس ایت جلی بیله اوغه بار ارا پلاس ونیز در چهار دیوان گوید منگا دیر فنا سینغان سفالی جام جم دیک دور کیم سایل الار ایسکی پلاسی خز واکسون دیک **الک** بکسر اول وسکون کاف پارسی آلتی است که با او ابریشم وغیره می تابند **اکجی** بفتح اول وسکون کاف تازی وکسر جیم ابجد همشیره بزرک را گویند مخفف ایکاچی میباشد لطفی گوید نی جان فدا که اناوانا آغا اکجی ایلجیب بو بارچا محبتینک غم فدا **اکدش** بکسر اول وسکون کاف پارسی کسیکه مادر یا پدرش ترک ودیگری از هند ویا پارسی یا عرب باشد

باب الالف المقصوره مع اللام

النجه بفتح اول ولام وسکون نون وفتح جیم ابجد اسم پسر ترک بن یافث بن نوح ونیز نام پادشاهی که تاتار خان ومغول خان پسر او بنید **النجیل** بفتح اول ولام وسکون نون وکسر جیم ابجد نام قبل خان جد سیم چنگیز خان وگویند جد سیم اورا النجک هم گویند ومعنی ترکیبی رحمت پرور **الیک** بفتح اول بلغت مغول ابلق **الطای** بفتح اول وسکون لام وطای مؤلف جانوری است بقدر گربه سرخ موی ونیز بمعنی اطلس خطائی در چهار دیوان گوید روشن ایلار شعله اوستیدین کورونکان دود نی مهوشیم ایکنی دا الطای

بکسر اول

بیلربا شید اکیش در نسخه با ثای منقوطه دیده شد آلاو بفتح اول شعله آتش را گویند در چهار
دیوان گوید : عشقینک اوتی شعله سین مفرط تیلاو مجنون کونکل : ایلکیم دیوانه لار دایم تیلار قیلماق آلاو
آلپ بفتح اول وثانی یعنی شجاع وبهادر آلپ ارسلان بفتح اول وثانی وسکون رای قرشت
نام پادشاه مشهور سلجوقی یعنی شیر بزرگ ونیز شیر یادگار آلتان بفتح اول وسکون لام وتای قرشت
بالف کشیده لقب پادشاهان ختا را گویند آلجای بفتح اول وسکون لام اسیر را گویند آلوکه بفتح
اول رسالت وپیام آلوس مخففا والوس قبیله وطایفه وجماعت

باب الالف المقصوره مع المیم

املوک بفتح اول وسکون میم پوست گوساله مرده که کاه پر کرده نزد مادرش برند
که شیر دهد امیدون بفتح اول وکسر میم وسکون یا یعنی زنده وحی

باب الالف المقصوره مع النون

انکدانماک بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی وسکون نون دیگر یعنی کمین کردن انوتای
بفتح اول وسکون نون وضم تای قرشت وتای دیگر بالف کشیده بلغت مغول یعنی شیرین انجه
بفتح اول وسکون نون یعنی اندر انکا بضم اول وسکون نون وکاف پارسی اشاره است یعنی باو
انبر بفتح اول وسکون نون وضم بای ابجد آلتی است که با او آتش بردارند در چهار دیوان گوید
تن غه جزو لدی وقونک اول نوع کیم آندین آتی : الماق انبر لار بیله نار تیبغی امکان بولورسته
انجلابین بکسر اول وسکون نون وکسر جیم ابجد ویا یعنی انجنان وآن قسم انداوند بفتح اول
وسکون نون وفتح واو قبیله را گویند که دختر از قبیله دیگر میگیرند ونیز بلغت مغول انجای برادر

وعمو وخال در مقام محبت می‌کویند **آندا** یعنی ای برادر ای عزیز صاحب کتاب وصاف کوید کرشاهزادکان

در هنکام می خوردن هم دیکر را آند کفتند وخوش آمد کردند **آندغی** و **آنداغین** بفتح اول وسکون

نون یعنی اینجایی **آنغال** بفتح اول وسکون نون تیریست بزرکتر از تیر معروف پیکان آن پهن و بزرک مخصوص

شکار وحوش است **آنقود** و **آنقوت** بفتح اول وسکون نون مرغابی از غاز کوچک از اردک بزرکتر

انکاتقوسی بضم اول وسکون نون وکاف پارسی بالف کشیده وبتای قرشت رسیده یعنی خواهد نشانید

و آنبا ۲ واذن دخول می دهد **آنبه** بفتح اول وسکون نون وفتح بای ابجد نوعی از میوه شبیه شفتالو در هند میباشد

از وترشی درست کنند در سبعهٔ سیاره کوید ٭ طاس لار ساز ایتیب ایدی مقبول ٭ بیچه دا انبه بیچه دا تنبول

و آنکلیب ۲ **انکدیب** و **آندیب** بفتح اول وسکون هردو نون وکاف پارسی یعنی کمین کرده است وبکوشه خزیده است

بمعنی تفحص کردن هم آمده در لیلی مجنون کوید ٭ خلوتده انکا بونوحه لار ایش ٭ انکدیب اناسی کمین دا اتریمیش

ونیز در چهار دیوان کوید ٭ اسروبا الغان وعده کیم قویمیش ایردی جانیم ٭ انکدیبان بیر کیچه توشتی ایلکیما

اوسروک کینه ٭ **انکاجه** بضم اول وسکون نون وکاف پارسی یعنی تاجای او **آنوک** بفتح اول وضم نون بچه

سک ودرنده ووحوش **آندور** بضم اول وسکون نون بمعنی بزرک وکلفت ومرتفع در سد سکندری کوید ٭

همول تاغ اندور و آتینک دیک کروهم ٭ قیلا المایین کوکین او چنیفهم ٭ وله ایضا ٭ یانا بیر نی اندور حصار ایلدینک

بیر اونی انکا قلعه دار ایلدینک ٭ **آنباق** بفتح اول وسکون نون وبای ابجد مصاحب وهم صحبت ومونس **آنک** و **آنک**

بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی عقل آدمی را کویند **انا** بکسر اول ونون بالف کشیده بمعنی پیاله است ٭ ایله

عشقینک می تشنه سی مین کیم ایچان ٭ ازدیبان بادم وچون بولسه فلک جامی انا ٭ **انکیردی** بفتح اول وسکون

نون وکاف پارسی کشیدن دیوار محوط را کویند یعنی کشیده زنتر سرخی فرهاد شیرین کوید ٭ کخسرو قوغان

قاباب

قاباب توشوب دوزید ایانابیر قورغان انکیر دی

باب الالف المقصوره مع الواو

اورتا بفتح اول وسکون رای قرشت وتای قرشت بالف کشیده امر از سوزاندن وآتش زدن ونیز وسط هر چیزی را گویند در چهار دیوان گوید جهان اهلی وفاسیز دیب که قیلدیم داستان‌لار تبت نوایی بیر کشیدا کوروفا تاپسانك سراغ اورتا اوکسوتما بفتح اول وسکون کاف تازی وضم سین یعنی گرم مکن اوترودا بضم اول وسکون تای قرشت یعنی در پیش رو ورو برو در چهار دیوان گوید نی نازك خوی ایرور کیم بار منینك اوترودا یوز دشنام کدایی کیم آنینك زلف وکوز وقدین دعا قیلمیش اوکنا بفتح اول وسکون کاف تازی وتای قرشت بالف کشیده یعنی بیهوده ویاوه اوتروسیدا بضم اول وسکون تای قرشت یعنی در پیش روی در لیلی مجنون گوید نیتکا ای تروسیدا خاشاك مینك برق توشورسه عشوه بی باك اوروشتورسا بضم اول وسکون شین قرشت وضم تای قرشت یعنی بجنگ بیندازد ونیز یعنی زنانیدن در سد سکندری در دعوای خاقان چین گوید که چینی ایاغ بیرله خارای روم قچان کیم اوروشتورسا دارای روم اوا بضم اول آشیانه طیور اولتورکانیکا بفتح اول وضم تای قرشت وکاف پارسی وکسر نون یعنی مقتول وکشنده خودش را در لیلی مجنون گوید اولتورکانیکا یبان اوزی غم یغلاب توماریردی بیله ماتم اویاقغاندا بفتح اول وبای بالف کشیده وسکون نون یعنی در وقت فرو رفتن وزوال شکونیز در وقت بیدار شدن در چهار دیوان گوید پرده یاپقاچ یوزکا تونکی قان یاشیم آفاقنی مهر اویاقغاندا افق ساری یابیلغانیدك شفق اوسروکلوکدا بضم اول وسکون سین بی نقطه وکاف تازی یعنی در حالت مستی در فرهاد شیرین در مدح چشم شیرین گوید کوزی اسلام ایلیکا تاپیبان دست یاتیب مصحف یوزیدا کافر مست بولوب که صحت آلودکاه رنجور بولوب که عین

اوسروک لوك دا مجمور **اوبوزلاماق** بضم اول و سکون رای قرشت شکار کردن و با لیك **اولاماق** بفتح اول و سکون
تای قرشت شکار فرمودن **اولاشماق** بفتح اول و سکون شین باهم شکار کردن **اوتوغ** بضم اول و نون قرض
یعنی دین **اوزدنك** بفتح اول و سکون راو نون یعنی روشن و نورانی **اولناس** بفتح اول و سکون لام و نون با الف
کشیده و سین بی نقطه رسیده هم سایه را گویند **اوبا** بفتح اول و بای ابجد خیمها کوچك احشام و نیز قصبه از توابع هرات
و نیز با بای پارسی سفید آب زنان **اوپچین** بضم اول و سکون بای پارسی و کسر جیم پارسی اسلحهٔ جنك را گویند **اوپچون لوك**
یعنی اسلحه دار و با اسلحه **اوبکا** بفتح اول یعنی شش بعربی ریه **اوپکالیك** بفتح اول و سکون بای پارسی با الف کشیده
یعنی دلاوری و قوی دل **اوپوچین** بضم اول و بای پارسی بزبان مغول خسته و بیمار **اوپو** یعنی چند **اوبوك** بضم اول
و بای ابجد تاجی که بر سر مرغان باشد **اوبوك قوشی** بضم اول و بای ابجد هدهد را گویند **اوپوك** بضم اول و بای پارسی بلغت مغول
زمستان **اوتقورماك** بفتح اول و سکون تای قرشت و ضم تای قرشت و ضم تای دیگر کذرانیدن **اوتكارشماك** بفتح اول و سکون تای
قرشت و سین یعنی باهم کذرانیدن **اوتكانماك** بفتح اول و سکون تای قرشت یعنی تقلید کردن **اوتقورماق** بضم اول و سکون
تای قرشت باختن کرو و قمار **اوتفانماق** بضم اول و سکون تا و نون یعنی شرم نمودن **اوقچی** بفتح اول کسی را گویند که تیر
می سازند در کمان اندازند در چهار دیوان گوید بوزوق قبر یمنی کورکان اوقچی دکا سغراو خشا تغای فرا قتیند
او قیدینا آندا کوروب پیکان و پرهریان و نیز نگاه دارنده تیر و صادق را گویند **اوزتانورودمنی** بفتح اول و تای قرشت
با الف کشیده و ضم نون و کسر نون دیگر یعنی سوختن مرا در چهار دیوان گوید اوزتانورودمنی عشقیدا ایلماکا
ایت نظاره کیم تیل دوراتنیك بیاسغه کونکلوم وتی زبانسی **اوینایوتلاشا** بفتح اول و سکون یا و نون با الف کشیده و ضم یا
و سکون یای قرشت یعنی بازی حرکت کنان در لیلی مجنون گوید قیزلار بسیله اوینایوتلاشا قوی ساغماقی اتکالی تماشا
اوزونلكا بفتح اول و ضم زای نقطه دار یعنی بخودت در محبوب القلوب گوید آدم بیله سیطان مخالفتین ونو

آتا دشمنی

اوتا دشمنین اوزنک کادوست دوتمه ث اورتاماکیکا بفتح اول وسکون را
وثای قرشت بالف کشیده یعنی از برای سوختن در حیرت الابرار در مذمت
میرزاها گوید ث کلکی اولوس اورتاماکیکا اوتون ث اوتکاریب اول اوتی فلک
دین توتون ث اوتونماک بضم اول وضم تای قرشت وسکون نون یعنی
التماس کردن اوت بفتح اول یعنی آتش وگیاه ونوره ودوا ومسهل وزهر
یعنی سم وامر یعنی بگذر ونیز خوانند که بکن بضم اول بردن قمار وگرو
وبردن گله حیوانات خوردنی با آتش وبزبان هند شتر را اوتا گویند اوتاکونی بفتح
اول وثای قرشت بالف کشیده یعنی روز گذشته اوتاردین بفتح اول وثا
قرشت بالف کشیده وبرای قرشت رسیده وفتح بای ابجد یعنی از سابق تا بحال
اوتا اوتا بفتح اول وهر دو ثای قرشت یعنی گذران ونیز خوانند که گذران
اوتاجی خطائی واوتاجی یلاوق بفتح اول وثای قرشت بالف کشیده وکسر
جیم ابجد ویا اروغی باشد از اوزبکیه اوتاغه بفتح اول وثای قرشت بالف
کشیده پر طیور عموما ونیز پری که در جنگ برسر طاس کلاه زنند ث در چهار دیوان
گوید ث سمند نار اوزره اول کافر بلایه باقینک ث پری باشید املاک پریدین اوتاغه
باقینک ث ونیز در حیرت الابرار گوید ث باشدا اوتاغه بولوبان جلوه گر ث دیبن آننک
باشدین اوچورماقغه پر ث اول دیب انی شهپر روح الامین ث تاشلاب انی گرچه
ابلیس لعین اوتراق بفتح اول وسکون تای قرشت نشیمن قوش اوتوروک بضم اول

وسکون ثای قرشت بمعنی دروغ **اوتکور** بفتح اول وسکون ثای قرشت یعنی
تند وتیز ورایج **اوتکه** بفتح اول وسکون ثای قرشت وفتح کاف پارسی بلغت مغول
خرس یعنی دبا **اوتلاش** بفتح اول وسکون ثای قرشت یعنی توبرتو **اوتلوکانی** بفتح
اول وسکون ثای قرشت وکاف پارسی بالف کشیده پرنده خوش آواز وسیاه بفارسی سار
وسارنک کویند **اوتماک** بفتح اول وسکون ثای قرشت نان بی روغن ۲ **اوتماکچی**
بفتح اول وسکون ثای قرشت بکسر جیم پارسی بمعنی خباز **اوتوچی** بضم اول وثای
قرشت بلغت مغول شکسته بند **اوتار** بفتح اول وواو معلوم وثای قرشت بالف
کشیده وبرای قرشت رسیده سیم وابریشم تار کمانچه را کویند لغت عربی است چون در نسخه لیفنات
بود بقلم آمد در چهار دیوان کوید ❀ نوائی بولماین زار وضعیف اولماس نواتاپماق ❀
بولایرمیش پیروچنک اوتاریدین دیرایچرا تلقین لار **اوتاکای** بفتح اول وثای
قرشت بالف کشیده وکاف پارسی بالف کشیده یعنی بسوزاند ونیز خواهد سوزانید
درچهار دیوان کوید ❀ بیم ایرور کیم شعله سی جنت نی داغی اوتاکای ❀ بولسا بیر اخکر اوتوم دین
دوزخ آتش داینده ❀ **اولکانکاندا** بفتح اول وسکون لام وهر دو نون با هر دو کاف پارسی
یعنی در وقت مردن ونیز در وقت بودن ❀ در چهار دیوان کوید ❀ اتوب عشق ایچره عمروم
زاهد اقوی زهد ارشادین ❀ کیشی موندا اولوق صنعتنی اولکانکاندا اورکانماس ❀
اورولکاندا بفتح اول وضم رای قرشت وسکون لام ونون یعنی در وقت یافتن
در سد سکندری کوید ❀ اورلکاندا تاپب چوتاب وشکنج ❀ ایکی عنبرین افعی اول جسم کنج

اوپنا

اوپا بفتح اول وبای پارسی همشیره کوچک را گویند واورا سینکیل هم گویند
بابای ابجد محالی است از توابع هرات اوزونکوزکا بفتح اول وضم را وسکون
نون وزای دیگر یعنی بخود ثنان درسد سکندری گوید سنیر امدی اوزونکوزکا شاهم
تابینک بو کشورکا کشورپناهی تابینک اورنبنکدا بفتح اول وسکون را ویانون وکاف
پارسی یعنی درجای تو ومکان تو درفرهاد شیرین شیرین بفرهاد گوید کوروب خار و
خس اورنبنک دانهانی سچیم بیرله سوپورسام ایردی آنی اوزارچاقدا بضم اول وزای
نقطه دار بالف کشیده وبرارسیده کنایه ازمردن یعنی دروقت مردن درسد
سکندری گوید جهاندین اوزارچاقدا پیوندینی ولی عهد ایتیب ایردی فرزندنی
اوجوردا بضم اول وجیم ابجد یعنی دران وقت ونیز بمعنی راست آمدن فال
وظهور اثر خواب درخمسة المتحیرین گوید هول اوجوردا پادشاه مروقشلانی غه عازم
ایردی لار ونیز درانشا گوید بواوجوردا ~~توبه غه موفق بولدی امیداولکیم استقامت~~
چرخ نکون قضاسی دین وسپهر دون اقتضاسی دین ونیز درمجالس النفایس گوید
بواوجوردا توبه غه موفق بولدی امیداولکیم استقامت غه هم موفق بولغای اوتورکو
بضم اول وتای قرشت وکاف پارسی آلت نجاری که اسکنه گویند اوتوز بفتح اول
عددسی را گویند چنانکه درچهار دیوان گوید قیل نوائی نی هم اول خط بیله
یارب عازم کیم بیراوپایندین ایرلیدی اوتوز آلتی خطوط اوتوزایکی بفتح
اول طایفه از اتراک اوتونچی بفتح اول وضم تای قرشت وسکون نون یعنی

۲ ونیز پرواز نمودن

۲ در چهار دیوان کوید کونکل دین ایلا موا الیدمیلیز کم کیم بو توره فرد موانع توروراار اوشبو اوجاق

التماس چی ونیز هیمه کش وهیمه فروش اوچماق بضم اول وسکون جیم پارسی
بهشت را کویند اوچماک بضم اول خواموش شدن آتش اولوک بفتح اول وواو
معلوم مرده را کویند در چهار دیوان کوید نی لبینک دین کام تاپیتم نی کوزونکدین
جور اوقی بو صفت محروم لیق دین نی تیریک مین نی اولوک اویغاتمانک بفتح اول وسکون
ثای قرشت ونون وکاف پارسی امر از بیدار نکردن در چهار دیوان کوید توشومدا لعل
رخساری دور اویغاتمانک مینی کر خود مسیحا بیرله یوسف باشیم اوزره یتسالار ناکه
اوچراماق بضم اول وسکون جیم پارسی بمعنی دوچار شدن اوجاشماق
بفتح اول کاوش کردن ونزاع نمودن اوچ بضم اول عدد سه ونیز امر است از پرواز
نمودن ونیز معدوم شو باجیم ابجد دم وسر ونیز بمعنی انتقام اوجا ~~بضم اول بمعنی~~
~~پشت وظهر وملجا وپناه~~ اوچا بضم اول وجیم پارسی بالف کشیده وبرای قرشت
رسیده بمعنی بازار وسوق اوچارکو بضم اول وجیم پارسی بالف کشیده وبرای
قرشت رسیده تکلتوی زین اوجاق بفتح اول بمعنی آتش دان مطبخ ونیز
دودمان وخانه دان قدیم وبزرک ونیز طوق آهنی که کردن مجرمان کذارند
اوچلاسی بضم اول وکسر سین بی نقطه یعنی هر سه تای او اوچان بضم اول
وجیم پارسی کشتی بزرک باشد باجیم ابجد نام محلی از بلوکات تبریز اوچاو بضم اول
یعنی هر سه تا اوچاولان بضم اول یعنی هر سه تا باهم اوچاراق بضم اول یعنی
سمت بالاتر اوچقور بضم اول وسکون جیم پارسی یعنی تیز پر ونیز پرنده باشد

اوچا قوردا

اویاقوردا بفتح اول و یای بالف کشیده یعنی در وقت فرورفتن وزوال شدن در لیلی مجنون
گوید یعنی اویاقوردا مهر دلکش یوزیدا بنفش ابرو منقش اوزتارکا بفتح اول وتای قرشت بالف
کشیده وبرا رسیده یعنی برای سوختن در چهار دیوان گوید آه اوتی اوزتارکا جسمیم نی نی مانع
کوز یاشیم برق ورقاج اوزتانور کر بولسا دریا اوزره خس اویالیب بفتح اول و یای بالف
کشیده یعنی خجالت کشیده است در فرهاد شیرین گوید قولاق چون ایلچی بو سوزلارکا سالیب
قوپوب یاندی دیکانلاردین اویالیب تراقیزدی انجم ایماس شام هجریمدا طارم مینو ۲ و نیز در چهار دیوان گوید
اوزتاب بفتح اول و سکون را یعنی سوزانیده است در لیلی مجنون گوید اوزتاب آتی داغی
یار داغی ضم داغی بو ایکی زار داغی و نیز در چهار دیوان گوید ایماس باغ ایچرا سارینغ لاله زنبق
بیل که هر ساری یانکی داغ اوزتاب اول گل عشقیدین سارغاردی رخساری اوقورلاب
بفتح اول یعنی دزدیده است در چهار دیوان گوید یوزا اوزره اغزین اوقورلاب نقددین بولدی
نهان چیکتی خطینک خیلی صفا وغزنی پیدا قیلغالی اوکولوب بفتح اول یعنی برخند شده است
در حیرت الابرار گوید معرکه دا زال بیله رستمی باشلاری اوزره اوکولوب عالمی
~~اوچقون بضم اول و سکون جیم پارسی شراره اتش~~ اوچقولوق بضم اول
وسکون جیم پارسی بمعنی پیکانیکه سه زبانه داشته باشد اوچکو بضم اول وسکون
جیم پارسی بمعنی بزمیا باشد اوچاک بضم اول وجیم پارسی بالف کشیده پشت بام را
گویند اویور بضم اول و یا و سکون رای قرشت یعنی می خوابد و خواب میکند در چهار

اونغالادی [illegible]

[illegible]

دیوان کوید ❊ کوئی ثاشی باشیما حیف ایلا سام اویقو هوس ایت اویور بولسا

ایاق ایلکی باشین قویماق غدبس ❊ اویوب بضم اول و یا یعنی خوابیده است در چهار

دیوان کوید ❊ دیمه لاله کون حلدا ایچره اویوب مین ❊ که عشقینک شهد یغد قانلیغ

کفن دور ❊ اوشالیب بفتح اول و شین قرشت یعنی شکسته شده است در فرهاد

شیرین کوید ❊ اوشالیب ایلکی هجران پنجه سیدین ❊ ایاقدین باشی غم اشکنجه سیدین ❊

اوشاتیب بفتح اول و کسر تای قرشت یعنی خورد نموده است در حیرت الابرار کوید ❊

لات که آندین ایدی دیغد بلا ❊ سین اوشاتیب پایه سینی بولدی لا ❊ و نیز در چهار

دیوان کوید ❊ اوشاتیب اوقینی محزون کونکل نی سینید درمانک ❊ که اونی شکست ثاپار

هر قاچان که سیندی ستون ❊ اورُوب بضم اول و رای قرشت یعنی زده است در سد

سکندری کوید ❊ کهی بس اوروب کاه شیر اولتوروب ❊ و کر بیل و کرک اول دلیر اولتوروب ❊

اولغایب بفتح اول و سکون لام و کسر یا یعنی پیر و مسن شده است ❊ در تاریخ الملوک

در دعوای رستم و اسفندیار کوید ❊ که رستم اولغایب ایردی ❊ و انکا حریف ایماس

ایردی ❊ وله ایضا اوزی چون اولغایب ایردی کوشه توتوب ❊ عبادتغه مشغول بولوب ❊

اوتکاریب بفتح اول و سکون تای قرشت یعنی کذرانیده است در حیرت الابرار

کوید ❊ کلکی اولوس اورتاما کیکا اوتون ❊ اوتکاریب اول اوتی فلکدین توتون ❊ اوزوب

بضم اول و زای نقطه دار یعنی کسیخته کرده است در سد سکندری در تعریف کنیز

خاقان کوید ❊ چالیب چون عنان توان رشته سین ❊ اوزوب ناتوان لار غدجان رشته سین

اوکوب بفتح اول وضم کاف تازی یعنی ریخته است در حیرت الابرار کوید؛
آرقاسیدا عشق که یوز غم اوکوب؛ هر کره هجر غم آیاقین توکوبا **اولوشوب** بضم اول وشین
قرشت یعنی صدای سلک باهم در سر طعمه در لیلی مجنون کوید؛ اول طعمه نینک
اوستیدا اولوشوب؛ قوت ایلاسالارایدی اوروشوب؛ **اویوب** بضم اول وتای
قرشت یعنی خوابیده است در چهار دیوان کوید؛ خلقنی غافل ایتیب قتل قیلور؛ کوز
آچار فتنه غه ایلنی اویوتوب؛ **اورناشیب** بضم اول وسکون را ونون بالف کشیده
یعنی جوش خورده ووصل شده در چهار دیوان کوید؛ ممکن ایرماس تارتماق پیکانلارین کیم
جسم آرا؛ هر بیری مسکن توتوب تورلار سونکاک کا اورناشیب؛ **اوناب** بضم اول ونون
بالف کشیده وبیای ابجد رسیده بمعنی تمنا کردن وآرزو نمودن در چهار دیوان
کوید؛ تا موغ اوتیغه اوناب هجرینک اوتیغه اوتمان؛ تا شیم باروغه چیدارمین فراقینکا
چیدامان؛ **اوچراب** بضم اول وسکون جیم پارسی یعنی نمایان ودوچار شده در لیلی مجنون
کوید؛ کل باشیغه ایورولوب صبادیک؛ اوچراب کوزیکا کل آشنادیک؛ **اوشات**
بفتح اول وشین قرشت بالف کشیده امر از خورد نمودن در چهار دیوان کوید؛
دیدی لار ریند ایله توسن لیغ سین آیلنینک اوکسوت؛ کیم دیدی تیکیل ومیزنی اوشات
ای واعظ؛ **اورتانمادی** بفتح اول وتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده یعنی نسوخت
وسوخته نشد در چهار دیوان کوید؛ کورنی اوت بولغای که اورتاندیم قیان کیم سالدینک اوت
یالغوز اول اوت دین که مین کویدوم کونکل اورتانمادی؛ **اویقو** بضم اول وسکون یا

بمعنی خواب   در چهار دیوان کوید ❁ دیمه عین نازدین اول کوز آچیلماید و رکه بازکاوی

کیم مستلیق افراطیدین اویقودا دور ❁ اویات بفتح اول خجلت و شرمساری   و نیز امر از بیداد

کردن است در داستان شیخ صنعان کوید ❁ دیدی شوخ ای مرشد عالی صفات ❁ اهل اسلام ایچره

یوق ایرمیش اویات ❁ و نیز در چهار دیوان کوید ❁ نیچه یالغان سوز و مضحک حرکات ای واعظ ❁ مجلس اهلی یوزیدین

یوق مو اویات ای واعظ ❁ و نیز در سد سکندری کوید ❁ سکندرنی حیرت زبون ایلابان ❁ دیدی باش

اویاندین نکون ایلابان ❁ اوست بضم اول و سکون سین بمعنی بالا و فوق ❁ اولتورت

بفتح اول و ضم ثای قرشت امر از نشاندن و نیز قتل فرمودن در سد سکندری در وصیت

دارا با سکندر کوید ❁ کیتور مهر بیرله شبستانیکا ❁ قیلیب اولتورتانی بانیکا ❁ اویقات

بفتح اول و سکون یا امر از بیدار کردن در چهار دیوان کوید ❁ شوخ ایکی غزالینکنی ناز اویقو

سیدین اویغات ❁   ناز اویقوسیدین اویقات کلدا ایچیدا

اونیات ❁ اوکوت بفتح اول و ضم کاف پارسی پند و نصیحت   ❁ در چهار دیوان کوید ❁

نی واقع اولسه چو تقدیردین ایماس خارج ❁ بس اوکنادور قیلوریدین کیشیکا بیرماک اوکوت ❁

اوکسوت بفتح اول و ضم سین بی نقطه امر از کم کردن در چهار دیوان کوید ❁ دید بلاو پند ایله

توسن لیغین ایل نینک اوکسوت ❁ کیم دیدی تیکیل و منبرنی اوشات ای واعظ ❁ اوکونج بفتح اول و ضم

کاف پارسی و سکون نون و جیم ابجد ندامت و پریشانی   اوشانقا بفتح اول و شین قرشت بالف کشیده و بثای

قرشت رسیده یعنی بمحض شکستن در لیلی مجنون کوید ❁ عشق آنی اوشانقاج آشکاره ❁ هجران قولیغه بیریب کناره ❁ اوماچ بضم اول

و میم بالف کشیده و بنون و بجیم ابجد رسیده یعنی توقع و خواهش و امید ❁ اوماج بضم اول نوعی از آش خمیر ❁ اولتور اتورقاج

بفتح اول و ضم

۲ و دا ایفاش ❁ جان و کونکلوم منی بیرا و یماک کا یتلارسینی او ناماس ❁ آر توق ایله عددینی یوقا بها سینی اوکوت ❁ اوقوغاج بفتح اول یعنی به قفص خوانان و چون خوانند

اوسروک کیند بفتح اول و سکون سین بی نقطه و کسر کاف پارسی و فتح نون یعنی مشتنک ❁ اوقوماییورد بفتح اول یعنی خوانند و نیز نخوانند ❁ اودکوداماک ❁ واودکولاماک

واودکوداد بضم اول و کاف پارسی و سکون دال قرشت لفظ مرکب و سیکلی زدن ... کوینده در فرهاد شیرین کوید ❁ بولوت ایلاب ... اول صفت ... کرکس ... ایلاب قوچ باشی ❁

آویاقوردا بفتح اول ویای بالف کشیده یعنی بهر وقت فرو رفتن و زوال شدن

در لیلی مجنون کوید ٭ یعنی آویاقوردا مهر دلکش ٭ نوزیدا بنفش ابر و منقش ٭ آوتازکا بفتح

اول وثای قرشت بالف کشیده وبرارسیده یعنی برای سوختن در چهار دیوان کوید ٭ آه

اوتی اوتارکا جسمیم نی نی مانع کوز یاشیم ٭ برقا اورقاج اوتانور کر بولسا دریا اوزره خس

آویالیب بفتح اول ویای بالف کشیده یعنی خجالت کشیده است در فرهاد شیرین

کوید ٭ قولاق چون ایلچی بوسوزلارکا سالیب ٭ قوپوب باندی دیکانلاردین آویالیب ٭ ونیز

در چهار دیوان کوید ٭ آویالیب تراقتردی انجم ایماس ٭ شام هجر همدلطارم مینو اوتراب

بفتح اول وضم تای قرشت وسکون را یعنی بمحض نشستن وبرخواستن در نسایم المحبة کوید ٭ مجلس دا اولتورا

تورقاج سیکریب اول عزیزنینک بو بیلیغه میندی ٭ اونتوج بضم اول وسکون نون وضم

ثای قرشت بمعنی قرض و دین اوتونج هم این معنا را میدهد ٭ در چهار دیوان کوید ٭ جود

بیدادینک توکانمای قالقان ایرسه جانیمه ٭ چرخ دین هم اونتوج السانک آل دیمان قالغانجه

قیل ٭ اورکونج بضم اول وسکون را وضم کاف پارسی وسکون نون وجیم ابجد رم کردن

ووحشت نمودن اورکوج بضم اول وسکون را وضم کاف پارسی سرشانه اسب

وکوهان شتر وبلندی سرکوه اود بضم اول وسکون دال بی نقطه زهره باشد که بعربی

مراره کویند اینکه سال کا ورا اهل ایران اودئیل نویسند غلط است باید اوئی ییل

بنویسند بدلیل اینکه اوی بمعنی کاو است اوچقون بضم اول وسکون جیم پارسی شراره

آتش در چهار دیوان کوید ٭ کومیا کیمکا نا وکینک پیکانی بس هجران نی توی ٭ خس غه اوت

سالماق همان اوچقون همان دوزخ همان ۞ اوچقولوق بضم اول وسکون جیم پارسی
پیکانیکه سه زبانه داشته باشد اوتکارلیشنیلک بفتح اول وسکون ثای
قرشت وکاف پارسی بالف کشیده وکسر راو شین یعنی بکذرانید در رباعیات کوید ۞
ای جان وکونکل بیر بیر بیکنز کا قارلیشنیلک ۞ اول کوی ساری رخش تمنا یارلیشنیلک ۞ جان
اوستیدا ایرکانیم سوزین اوتکارلیشنیلک ۞ حالیمنی سورارغه کیلماسا یالبارلیشنیلک ۞
اورت بفتح اول وسکون راو ثای قرشت بمعنی آتش در سد سکندری
کوید ۞ یولوم ایچره منزل چوبو تورت ایدی ۞ چیقاریم بو یوک ایداکیم اورت ایدی ۞ ونیز در لیلی
مجنون کوید ۞ وهمینک قیلپان بوری کوزین تورت ۞ هر بوین تنی غه سالیب کوزی اورت ۞
اوکورود بفتح اول وضم کاف تازی یعنی کریه میکند باصوت در چهار دیوان
کوید ۞ ساقیا می تولا کیم عربده ایستار کونکلوم ۞ ای قلندر چالا باشلا اوکورو رچا قدا قوپوز ۞
اور بضم اول امر از زدن ونیز بمعنی بلندی ونیز طرف بالای آب ونیز سمت
وزیدن نسیم در لیلی مجنون کوید ۞ چیک غنیمه عشق تونیاسین ۞ اور قلبمه عشق کیمیاسین ۞
ونیز در چهار دیوان کوید ۞ قدیدین آغزیمدا حیرت بارماغید ور زاهدا ۞ اوتغه سال ایمدی
عصا باشینیکغه اورمسواکینی ۞ اوقار بفتح اول آهنیست که در پیش روی طاس کلاه نصب
میکنند تا صورت را از شمشیر حفظ نماید ۞ در چهار دیوان کوید ۞ قیلدی اوقار او تاغه سین
اول قاتل شجاع ۞ خورشید عارضیغه همانا خط شعاع ۞ اوچمه بضم اول یعنی پرواز مکن
ونیز دامنه کوه که تیز و یک تخته باشد واو را اوچوروم هم کویند اوچوق بضم اول تنجاله

ونیز خالی

ونیز خالی که در چشم هم رسد ونیز نام طایفه از اتراك در چهار دیوان کوید هم اوچوق
چقان لینك غد جسم افکاریم فدا هم رمدیکان کوزونکا چشم خونباریم فدا اوچون
بضم اول وجیم پارسی دنیا وعالم را کویند ونیز بجهت آن اوچه بضم اول وفتح جیم
پارسی نام ولایتی حسن خیز اوخشاماق بفتح اول شبیه ومانند شدن ونیز کسی را
توصیف نمودن اخشیماق بفتح اول وکسر شین قرشت وسکون یا وثا شبیه ومانند
شدن اوخشاش بفتح اول یعنی شبیه ومانند اوخشوق بضم اول شتر لوك یکساله
اوداماق بضم اول بمعنی مکافات اورامیش بضم اول ورای قرشت بالف
کشیده طایفه از ترکمان اودلك بضم اول بفتح دال بی نقطه جبان وترسنده اوددور
بضم اول ودال بی نقطه بلغت مغول بمعنی روز است یعنی یوم اورماق بضم
اول وسکون را فریاد کردن سك ونیز زدن اورناماق بضم اول وسکون نون
خود را باین آن زدن اورشماق بضم اول وسکون شین قرشت جنك وجدل ونیز بیکدیکر زدن
اوروشتوماق بضم اول ورای قرشت وثا بیکدیکر زنانیدن اورتاماك بفتح اول وسکون
رای قرشت وتای قرشت بالف کشیده یعنی سوزانیدن وآتش زدن اورکماك بضم اول وسکون
رای قرشت وکاف تازی بمعنی رمیدن ورم کردن اوکولاماك بضم اول وسکون
رای قرشت وضم کاف پارسی بینک زدن یعنی نخاس اورلاماك بضم اول وسکون را یعنی
بالا رفتن اوتاماق بفتح اول یعنی جا کرفتن وجا کردن اوترو بضم اول وسکون تای قرشت
قرشت یعنی روبرو ومواجه در چهار دیوان کوید هر تانك باشی مهرین یوزونکا اوتروتوتارغ

مشّاطه کیبی بولدی یوزونک آینه داری ❁ **اولتورور** بفتح اوّل وضمّ تای قرشت

یعنی قتل میکند ونیز می نشیند ونیز اوست واو میباشد درچهار دیوان ❁ جاند اقویدی

نقد عشقین قیلدی کونکلومنی هلاک ❁ اولتورور محرم نی سلطان کنج پنهان ایلاکاج ❁ ونیز

درحیرت الابرار کوید ❁ وهم ایلا سینکا نماک ایدی شیر ایشی ❁ اولتورور ایردی بالاسی تیشی

وله ایضاً ❁ ایل دید یلار حالی آنی اوکتورور ❁ کیم بوکنا هیغه جز اول تورور ❁ **اورتار**

بفتح اوّل وثای قرشت بالف کشیده وبرا رسیده یعنی می سوزاند ❁ درچهار دیوان

کوید ❁ روح اوچار اول یان ولی اورتار پرین هجران اوتی ❁ آه اکر بوطاپردولت اول

اوتدین قیلسا ❁ **اوشاتور** بفتح اوّل وضمّ تای قرشت یعنی خورد میکند در فرهاد

شیرین کوید ❁ حریف ایرماس یالاودین حله چندان ❁ اوشاتور شیشه یوزمینک بولسه

سندان ❁ **اوغور** بفتح اوّل بمعنی سمت ومقصد وبرکت **اورکودار**

بضمّ اوّل وسکون رای قرشت وضمّ کاف پارسی بمعنی بینی ریدن که نعاس باشد در فرهاد

کوید ❁ بولوت ایلاب رتوبت اول صفت فاش ❁ که نرکس اورکودار سالیب قوتی باش ❁

اوکولور بفتح اوّل وضمّ کاف تازی یعنی ریخته می شود در لیلی مجنون کوید ❁

میوه یغاجی غه سیم اوکولور ❁ آنداق که درم آرا اوکولور ❁ **اورتانماق** بفتح اوّل وثای

قرشت بالف کشیده وبنون رسیده یعنی محکم کردن ونیز سوختن **اورنوقماق**

بضمّ اوّل ونون وسکون قاف دفعتاً خون ازحلق روان شدن ومردن **اورانداشماق**

بضمّ اوّل ورای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده آواز کردن لشکریان دستهٔ خود را

در وقت نزول لشکر **اوراق قوشی** بفتح اول جانوری سبز رنگ تشبیه
ملخ که در علف زارها صدا کند **اوران** بضم اول و رای قرشت بالف کشیده
و بنون رسیده بلغت مغول پیشه و صنعت و نیز نام صدائی که با آن صدا اتراک
طایفهٔ خود را پیدا کنند چنانچه طایفهٔ قیات را بلفظ اروجان صدا کنند و مایکفت را
بدتلای و کنکس را ایچاولی و خطا را با اولوتا و قونغرات را برچاپیل خان و هم چنین صدا
کرده پیدا نمایند **اوراندا شمیشی** بضم اول و رای قرشت بالف کشیده و بنون
رسیده آواز لشکریان در حین نزول **اوچرامیش** بضم اول و سکون جیم پارسی یعنی
دوچار و مواجه شده است و نیز پرواز نموده است ۞ در چهار دیوان گوید ۞ عالم اهلی
ایچره بیلدیک مغتنم هرکیمسه کیم ۞ هر وفا غه منینک جفا ایلار کیشیکا اوچرامیش ۞
اوشاتغای بفتح اول و سکون تای قرشت یعنی بشکنند و نیز میشکنند ۞ در چهار دیوان گوید
اول شوخ کونکلوم آلدی سالیب جبیمه شکست ۞ بیر طفل دیک که شاخین اوشاتغای ۞
بیله **اوتکارور** بفتح اول و سکون تای قرشت و کاف پارسی بالف کشیده یعنی میگذراند
و راهی میکند ۞ در چهار دیوان گوید ۞ وصل و زمانی بو العجب ساقی قدح توت لب بلب ۞ مطرب
توزات صوت طرب اوتکار نوائی بیر غزل ۞ و نیز در سد سکندری گوید ۞ چو بودم نی چرخ اوتکا دور
هم بودم ۞ دمادم می ایچ کیم ایرور دم بودم ۞ **اورتا** ~~بفتح اول و تای قرشت بالف کشیده~~
~~ارا سوزاندن و نیز وسط را گوید~~ **اورتاق** بفتح اول و تای قرشت بالف کشیده نام کوهی در حدود
قراقرم که ییلاق و قشلاق قراخان بن مغول خان بوده معنی ترکیبی کوه بلند بضم اول یعنی شریک

اورچین بضم اول وکسر جیم پارسی از بلوکات اندجان وکاشغر ونیز خیمه گاه سلاطین
اورده بضم اول حرم خانه سلاطین اورده بیکی بضم اول وفتح بای ابجد لباس
سفیدحرم ونیز کیس سفیدحرم اوتاغائی بفتح اول وتای قرشت بالف کشیده
یعنی بیدار بکنم ونیز بیدار سیکنم اورغاچی بضم اول وکسر جیم پارسی بلغت مغول
انکشتوانه خیاطی اورکا بضم اول وسکون را ستاره پروین اورکاسون بضم اول
وسین بی نقطه بمعنی خار میباشد عموما اورکال ~~بضم اول وسکون رای قرشت وهم کاف~~
اورن[2] ~~بهن ارسیمان~~ بفتح اول وسکون را اورکان ~~پارسی رمنده~~ ووحشی ۲ و اوروون
بضم اول وسکون واو ورای قرشت ونون بمعنی جا ومکان ونیز عوض چیزی
اوروق[2] بضم اول ورای قرشت خویش وتبار را گویند ولی بر تنهائی ۲ و اوروغ
چندان استعمال نمیشود بلکه اوروق قیاش گویند وبمعنی همان میباشد اورول
بفتح اول وضم را آن ۲ گویند که جدا است ونیز مکث ودرنک ونیز (بضم اول) بمعنی زرد الو ۲ ارسیمان
اورونجی بضم اول ورای قرشت وسکون نون وکسر جیم پارسی گدا وسایل را
گویند اورندوق بضم اول ورای قرشت وسکون (نون) بمعنی زین پوش اسب
اورونلی بضم اول ورای قرشت وسکون نون بلغت مغول خویش واحفاد
اوره بضم اول وفتح رای قرشت ستور را گویند اوزماکلیک بضم اول وسکون
زای نقطه دار گسیختن کردن ونیز شنا کردن اوزماقلیغ بضم اول وسکون زای نقطه دار
لاف زدن واوزان خواندن یعنی تصنیفات ترکی که خارج از قاعده باشد اوزماق

اوکلیج بفتح اول [illegible] ... انتهی

بضم اول یعنی

بضم اول یعنی دراز شدن اوزاتماق بضم اول وسکون تا راهی کردن ودراز

نمودن اویغانماس بفتح اول وسکون نون یعنی بیدار نمیشود در چهار دیوان گوید

اول کل اویغانماس قویاش چیقیقونچه هر تون نیچه مین ناله شبگیر ایله تانک قوشلاریغه

اویغاتای اورتانور بفتح اول وسکون رای قرشت وتای قرشت بالف کشیده وضم

نون یعنی میسوزند در چهار دیوان گوید عشق کونکلوم کا توشوب نابود بولدی روح ونفس

اوت چو هر کشور کا توشتی بود ونابود اورتانور اویاقور بفتح اول یعنی فرو میرود وزوال

میکند در چهار دیوان گوید ای کیم یوزونک قویاش ایدی سارغاردی شیب دین

بیلکیل که سارغاردورا اویاقور چاقدا قویاش ~~اوز بضم اول وسکون زای نقطه دار~~

~~بمعنی بلیغ وماهر ونیز عدد صد ونیز خود وخویشتن ونیز خویش وآشنا وامر از~~ کسیختن

~~وستا کردن در چهار دیوان گوید کونکل اوز حرج زالیدین فریبین یمه کیم آخر اجل~~

~~سررشته سیدین اوزکا بو نیونتد کندا یتماس~~ اوزاغون کون بضم اول وزای

نقطه دار بالف کشیده یعنی پر پرواز اورایش بضم اول ورای قرشت بالف

کشیده بمعنی رفتار اوزان بضم اول وزای نقطه دار بالف کشیده یک طور

خوانندگی باشد در میان اتراک در نقل اوغورخان وقراخان کنند اوزجه

بفتح اول وسکون زای نقطه دار یعنی بقدر خودش اوزلیک بضم اول وسکون زا

سپند را گویند اوزکاکا بفتح اول وسکون زا یعنی بدیگری اوزکون بضم اول

وسکون زا طغیان آب که گذشتن نشود اوزکینه بضم اول وسکون زا وکسر کاف پارسی

اوتماکای

[illegible]

وفتح نون خودکش را گویند اوزولث بضم اول وزای نقطه دار انکشتر ونیز نمد روی
آلاچوق ونیز پاره وکسیخته درچهار دیوان گوید ثتوتای جهان دا سلیمان سینی ویا جمشید
ندا انکا جام وفا ایلادی نه مونکا اوزولث اوسانماق بفتح اول وسین بی نقطه بالف کشیده
وبنون رسیده یعنی بیزار شدن اوساندورماق بفتح اول وسین بی نقطه بالف کشیده وبنون
رسیده کسی را بیزار کردن اوسروماک بضم اول وسکون سین بی نقطه وضم رای قرشت
یعنی مست شدن وکسی را مست کردن اوسماک بضم اول وسکون سین بی نقطه کوشت
استخوان از پاک کردن اوسنماملاماق یعنی مخفی بر مطلبی رسیدن اوسال بفتح اول وسین
بی نقطه بالف کشیده قصور وتقصیر وضایع اوسروکراک بضم اول وسکون سین بی نقطه
وضم را یعنی مست تر وکیفی تر درچهار دیوان گوید یوق عجب لعلینکدین ار ایچودلوغوم
آبین ایرور ثچونکه اوسروک رال بولور هر مَی که لب شیرین ایرور ثاونوت بضم اول
ونون امر از فراموش نمودن درسد سکندری در فوت دارا گوید اونوت بولدی
کاووس یادی داغی بل آوازه کیقبادی داغی ثاوتکانور بفتح اول وسکون تای قرشت
وکاف پارسی بالف کشیده وضم نون یعنی زیاده روی میکند واز حد خود تجاوز می نماید
درچهار دیوان گوید قامتینکغه سرو تقلید ایلابان ثاپتی شکست بوسزا دور کر کیه
سرو سهی غه اوتکانور ثولد ایضاً روشن ایماس بزم نی حسن اهلی سیز یکیکیم ایثار ث
دهر بار وتماغنی کرانجم قویاش غه اوتکانور ثاولوق سوزلوک توروور
بضم اول وفتح سین بی نقطه وسکون زا وضم تای قرشت یعنی حرفهای بزرک زننده مباش

اولاشیتور

اوُلاشِیبشُور بضمّ اول وکسر شین قرشت وسکون یا وبای ابجد وضمّ تای
قرشت مثل انکه دود لوله شود وباسمان برود ونیز روزنه کشیدن سك وغیره
درچهار دیوان کوید « فلك نینك بارکا هیغه کاج اولمیش تو باش جرمی » انکا
آهیم ستون دیك دودی موُنداق کیم اوُلاشیبشُور اوَشاتِیلماق بفتح اول
وکسر تای قرشت وسکون لام یعنی شکسته شدن اوَشانماق بفتح اول و
سکون نون بی حس وبیحرکت شدن اوُش بضمّ اول وسکون شین قرشت
نام ولایتی از ترکستان در دو منزلی اَندِجان اوُشاق بضمّ اول یعنی ریزه و
حقیر اوَشال بفتح اول یعنی آن ونیز امر است شکسته شو اوَشانجَه بفتح اول
وسکون نون وفتح جیم ابجد یعنی اینقدر اوَشانداق بفتح اول وسکون نون
یعنی اینچنان اوُشغُون بضمّ اول ریباس را کویند اوُش موُنجَه بضمّ اول وسکون
نون وفتح جیم ابجد یعنی اینقدر اوَغوُرلاشماق بفتح اول باهم دزدی کردن
اوَغوُرلانماق بفتح اول وسکون نون دزدیده ومخفی شدن اوَغوُلجاماق بفتح
اول وجیم ابجد بالف کشیده بمعنی تعظیم کردن اوَغان بفتح اول وغین نقطه دار
بالف کشیده وبنون رسیده حقتعالی را کویند اوَغلاق بفتح اول بزغاله چهار ماهه
ونیز نام یکی از بروج اوَغلان بفتح اول یعنی فرزند ونیز پسر امرا واولاد خوانین
مغول مثل اینکه در عجم میرو شهزاده ودر روم سلطان را کویند اوَغوُرلوُق
بفتح اول وسکون را یعنی دزدی ونیز صاحب برکت ومیمنت اوَغوُش بفتح اول

اوُبَه بفتح اول وبای ابجد بلغت مغول پشته وتوده اوُحَمِی بضم اول وسکون حای حطی وکسر میم بی نقطه بلغت مغول عرض داشت
اوُیغانما سانک بفتح اول وسکون یا وبهره نون وکاف پارسی یعنی سیدار کشور در چهار دیوان کوید « توُنیشیب اوُیغانغوسیلار دیر اوُیغانما سانک غنچه وصبح وچراغ علغنالکو لکوبیلا »

اوپالتوُرما بفتح اوّل وسکون لام وضمّ تای قرشت او را ز خجالت سر دادن وشرمسار بکردن لعطف گوید اوپالتورما چون سر ویز باغیشلا قیاسا بنده آزاد ایتار سینی

نبیره را گویند واو را آختوق هم گویند اُوفراق بضمّ اوّل وسکون فای نقطه دار
رخت ولباس را گویند اَوُرتای بفتح اوّل وسکون رای قرشت وتای قرشت
بالف کشیده یعنی تسوزانم در چهار دیوان گوید" کوُنکل اوُت بیرکه بیر کل
هجریدین کوکسومکا داغ اوُرتای" فنیلـ چرماب آی دوریجه سالیب آندایاغ اوُر
تای اوَغوُز بفتح اوّل پسر قراخان بن مغول خان که طایفهٔ مغول باو منسوبند
واوُتاق وکورتاق یوُرت ومسکن او بوده واوَغوُزخان نسبت بخانان ترک مثل
جمشید است با ملوک عجم واصناف ترک را لقب ها داد وخراسان وعراق وعجم را
گرفت بلکه مصر وشام وروم وفرنک را تصرّف کرد خود واولاد ونتایج او قریب هزار
سال پادشاهی کردند ونیز بمعنی دانشمند وحکیم اُوفکا بضمّ اوّل وسکون فای نقطه
دار وکاف پارسی بالف کشیده قهر وخشم را گویند اَوُقلاماق بفتح اوّل یعنی نیزه
زدن ونیز از جای بلند خود را پرت کردن اَوُقراماق بفتح اوّل وسکون قاف آهسته
آهسته صدا کردن اسب برای علف اَوُق بفتح اوّل بمعنی تیر ونیز چوبهای دراز
که بعمارت وآلاچیق کنند در پوشیدن ونیز همان دم وفی الفور ونیز موزهٔ که
از پوست پشم دار دوزند اَوُقار بفتح اوّل پرنده ایست اَوُقوُش بفتح اوّل قرائت
کلام اَوُقیِلاوُن بفتح اوّل وکسر یا وسکون یای دیگر تیر مار اَوُکماک
بفتح اوّل وسکون هر دو کاف پارسی مدح وستایش کردن اَوُکوُلماک بفتح
اوّل ستوده ومدح شدن ونیز بمعنی جمع شدن اَوُکوُرماک بفتح اوّل وضمّ

کلاز

کاف تازی کو بیر کردن با صوت اوکریمالك بفتح اول وسکون کاف پارسی

جنباندن کهواره وامثال آن اَوبلانور بفتح اول وسکون یا وضم نون یعنی صاحب

خانه وزن میشود در چهار دیوان کوید" طلاق بیر آنی کیم دهر آرا مسافرسین"

غریب ایلکا ایماس اوبلانور یری غریب اوکتادور بفتح اول وسکون کاف تازی

وتای قرشت بالف کشیده یعنی زیاد است در چهار دیوان کوید" ناصحا چون عمر

اوتار قوی کیم بولای عشرت پیله" عیش ترکین کیم بو بوُر دونك اوکتادور بو نوع

اوکوت اویغانماغور بفتح اول وسکون یا ونون یعنی بیدار نمیشود اورکوتور

بضم اول وسکون را وضم کاف پارسی وتای قرشت یعنی میرماند ورم میدهد

در لیلی مجنون کوید" فرقینك کرا ایمیش قوش آشیانی" کیم اورکوتور ایرکین آندین

آنی اورکاتادور بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده وتای قرشت بالف

کشیده یعنی یاد میدهد وتعلیم میکند در چهار دیوان کوید" لعل اوزره خال و

خط کم یوز ونك کوزکوسیدادور" طوطی غه هندو اورکاتادور سوز شکر پیله"

اویدور بضم اول وسکون یا ماموم را کویند که بر پیش نماز اقتدا کند اورکوتمانکیز

بضم اول وکاف پارسی وسکون تای قرشت ونون وکسر کاف پارسی امر از رم ندادن

ورم ندادن در چهار دیوان کوید" طایر وصل ایلا ماس هرکز نوانی ساری میل"

کیلسه افغان تارتیب ای جان کونکل اورکوتمانکیز اوچرامانکیز بضم اول

وسکون جیم پارسی ونون وکسر کاف پارسی یعنی دوچار نشوید ونیز پرواز نکنید

در چهار دیوان گوید، ای وفا اهلی دعام اوشبو دور ور کیم یارب، بیوفا ماه

جبین لار قولیغه اوچرا مانکیز اوینانکیز بفتح اول وسکون یا وبنون بالف

کشیده وبنون دیگر رسیده وکسر کاف پارسی یعنی بازی بکنید اوتانکیز

بفتح اول وثای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده وکسر کاف پارسی یعنی بسوزانید

اویوماس بضم اول ویا یعنی نمی خوابد در چهار دیوان گوید، کیچه تالم دین اویوماس

ایدیلار عالم ایلی، ضعفدین ایمدی ایشتمان اوزوم اورسام فریاد اوتاماس بفتح

اول وثای قرشت بالف کشیده یعنی نمیسوزاند در چهار دیوان گوید، عشق

درسین کرم روه لار بیلدی یوق افسرده لار، کیم کیشی تا اوتاماس اوزلوکنی

بیلماس بوسبق اوپراماس بفتح اول وسکون بای پارسی یعنی کهنه نمیشود او

شالماس بفتح اول یعنی شکسته نمیشود در محبوب القلوب گوید، گوهر پاچیق غه

توشکان داقیمتی اوشالماس، واوز بهاسیدین قالماس اولوش بضم اول ولام

یعنی حصه وقسمت در سد سکندری گوید، ایلیم کیم بولوب تنل ویغماغه توش

کیلیب اون اولوش دین بو یان بیر اولوش، ونیز در چهار دیوان گوید، مین الدیم

اون اولوشیدین توقوز یاریم اولوشین، یاریم که قالدی آنی اس وجانغه اوریدی

صلا اوکوش بفتح اول یعنی بسیار وزیاد در سد سکندری گوید، اوکوش نقش لار

بیرلا چرخ کبود، کورونکان بیله فاخر یغرنی سود، وله ایضا، یانا قالدی فیروزه هر

مزغه تاج، اوکوش تاجور لار دین الدی خراج، ونیز در لیلی مجنون کیبیغرم ایلاب اوکوش

منازل

فسانه بیرلا" اول امرداپوز بهانه بیرلا اورتامیش بفتح اول وثای قرشت بالف
کشیده یعنی سوزانیده است در چهار دیوان گوید" خالینی یوز اورتامیش کیم فتنه
دور دوران آرا" کیم جهان اهلین جهان نینک احتراق گوید ورور اولکوش
بضم الف وکاف پارسی افسرده وپژمرده را گویند اوتلاش بفتح اول وسکون
ثای قرشت وشین یعنی آتش گرفته وباتش آلوده اوغولجیلای بفتح اول وسکون
لام وکسر جیم ابجد یعنی طفل دیگری را بر خود طفل نمودن در مجالس النفایس
گوید" وفقیر نینک آغام نینک نبیره سی دور" وفقیر آنی اوغولجیلای آسراب مین
اوجوز بضم اول وجیم ابجد یعنی ارزان در چهار دیوان گوید" گوزکا سالدیم
جان بیریب آلیب اپاقین توفراغین" آنکلامان قدرینی کالانینک چو آلمیش مین
اوجوز اورتاتمان بفتح اول وثای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده یعنی غم
سوزم" در چهار دیوان گوید" اوزکالار حسنی دین اورتاتمان کد کردون هر کیچه
یارو تور مینک شمع وگوید ورماس بیری پروانه نی اوروقیاش بضم اول وراء
قرشت وفتح قاف ویای بالف کشیده وبشین قرشت رسیده بمعنی خویش وتبار میباشد
در تالیفات حضرت امیر نظام الدین علیشیر اوروق بر تنهائی همین معنی را میدهد
اما قیاش بر تنهائی این معنی را نمیدهد در چهار دیوان گوید" بیل کیم بو بولدا ار
ایرور اعمال خیر وبش یوق علم وفضل ومنصب ومال واوروق قیاش" ونیز در
لیلی مجنون گوید" جار لاتتی روان اوروق قیاشین" سالدی آرا غر اول ایش کینکاشین"

اوتکارمیش بفتح اول وسکون تای قرشت وکاف پارسی بالف کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی گذرانده است وراهی کرده است در چهار دیوان گوید

قتلینی اول کوز اجل دین اورکانیب آیردی مکر بوز مراتب ایمدی اوتکارمیش اوزین استاد دین

اوکای بفتح اول وکاف پارسی بالفکشیده یعنی ناپدری ونامادری ونابرادری ونیز بمعنی اینکه مدح کنم **اوکتای** بفتح اول وسکون کاف تازی پسر چنگیز خان که بعد از پدر پادشاه شد تختگاهش ختا شیوه اش عطار وز جلوس اونکون خان برادر چنگیز خان که عمش بود در دست راست نشست جغتای خان که برادر بزرگش بود در دست چپ نشست ونه دفعه بقاعدهٔ مغولی زانو بزمین زدند مصرع بیکبار نه بار زانو زدند **اوکچه** بفتح اول وجیم پارسی پاشنهٔ پارا گویند **اوکرا** بفتح اول وسکون کاف پارسی آش را گویند **اوکورمالت** بفتح اول وضم کاف تازی صرف کردن **اوکو** بفتح اول وضم کاف پارسی پرنده شبیه بچرخ که چشم او شب میدرخشد **اوکور** بفتح اول وضم کاف پارسی اسب چهار سالهٔ ماده **اوکولکا** بفتح اول وضم کاف تازی صله وجایزه **اوکون** بفتح اول وضم کاف پارسی بمعنی غیر باشد بلغت مغول پیه یعنی شحم ونیز امر است یعنی خود را تعریف بکن **اوکوندره** بفتح اول وضم کاف پارسی وسکون نون چوبی که بر سر آن سیخی از آهن نصب کنند وبا او کاو واولاغ را برانند **اولاندورماق** بضم

اوّل

سالماق همان اوجقون همان دوزخ همان؛ **اوچقولوق** بضم اول وسکون جیم پارسی

پیکانیکه سه زبانه داشته باشد **اونکار ینشینیک** بفتح اول وسکون ثای

قرشت وکاف پارسی بالف کشیده وکسر را و شین یعنی بگذر آید در رباعیات کوید؛

ای جان وکونکل بیزبیزینکیز کا فار ینشینیک؛ اول کوی ساری رخش نما یار ینشینیک؛ جان

اوستید ا ابرکانیم سوزین اونکار ینشینیک؛ حالیمنی سورارغه کیلماسا یالبار ینشینیک؛

اورت بفتح اول وسکون را و ثای قرشت بمعنی آتش در سد سکندری

کوید یولوم ایچره منزل چو بو تورتا بدی؛ چقاریم بو یول ایلا کیم اورتا بدی؛ و نیز در لیلی

مجنون کوید؛ وهمینک قیلپان بوری کورین تورت؛ هر بون تنی غه سالیب کوزی اورت؛

اوکورور بفتح اول وضم کاف تازی یعنی کریه میکند با صوت در چهار دیوان

کوید ساقیا می تولا کیم عربده ایستار کونکلوم؛ ای قلندر چالا با شلا اوکورور چافد اقو بوز؛

اور بضم اول امر از زدن و نیز بمعنی بلندی و نیز طرف بالای آب و نیز سمت

و زیدن نسیم در لیلی مجنون کوید؛ چیک غنیمه عشق نو تبا سین؛ اور قلبمه عشق کیمیا سین؛

و نیز در چهار دیوان کوید؛ قد دین آغریمه حیرت بار ما غید ور زاهدا؛ اوتغه سال ایمدی

عصا با شینکغه اورسوا کینی؛ **اوقار** بفتح اول آهنیست که در پیش روی طاس کلاه نصب

میکنند تا صورت را از شمشیر حفظ نماید؛ در چهار دیوان کوید؛ قیلدی اوقار اوتاغه سین

اول قاتل شجاع؛ خورشید عارضیغه همانا خط شعاع؛ **اوچه** بضم اول یعنی پرواز مکن

و نیز دامنه کوه که تیز و یك تخته باشد و اورا اوچوروم هم کویند **اوچوق** بضم اول تبخاله

و نیز خلال

عظیم و بزرگ و نیز بمعنی پیری و معمری را گویند و نیز بلغت مغول کوه بلند است
اولنور و شلوق بفتح اول و ضم ثای قرشت و را مسکن و وطن اولجا بفتح اول
و جیم ابجد بالف کشیده کسیب و غنیمت و نیز یعنی اینقدر اولجایتو بفتح اول و جیم
ابجد بالف کشیده و بیا رسیده و ضم تای قرشت بلغت مغول صاحب میمنت و برکة
و نیز نام پادشاه که بانی سلطانیه بود پسر ارغون بن اباقای بن هولاکو خان و نیز
اولجای دختر غازان خان است که در معقودهٔ شاهزاده نظام بوده و اورا اولجای
قوتلوغ میگفتند اولکا بفتح اول و کاف تازی ولایت و شهر اولنک بفتح اول و سکون
نون و کاف پارسی یعنی سبزه و سبزه زار و نیز بکسر لام یکنوع سرود بست که
در میان اتراک میخوانند و آن در عروسیها در حجلهٔ عروس دختران در وصف داماد
تصنیفها خوانند و در خانهٔ داماد برقص عروس وامی دارند و نیز بفتح لام نام محلی
مابین قندهار و کابل که مسکن طایفهٔ هزاره اولوس بضم اول خلایق باشد اولوق
بضم اول پیر و معمر و بزرگ اولوک بفتح اول مرده را گویند اولوکر بضم اول و لام
بلغت مغول گهواره اولوم بضم اول کف شیر شتر بفتح اول مردن اولوسنوک
بضم اول و سکون سین و ضم تای قرشت بمعنی نیم مردنی و نیم جان اولوملوک
بفتح اول و سکون میم کشتنی و واجب القتل اومولماق بضم اول سر بزیر انداختن
و عقب بالا کردن اوما بضم اول استخوان مفصل پا اوماق بضم اول قبیلهٔ مخفف
اویماق میباشد در اوغوزنامه مسطور است که بعد از اوغوز خان پسر بزرگ

او بر تخت نشسته مجلس عشرت آراسته بیست و چهار تن از اعیان و نبیره های پدر را
که از کنیز بوجود آمده بودند در بیرون چادر و خرگاه جا داده که دوازده تن در درون
خرگاه نشسته و دوازده تن اسب شاهزاده کا نزانکاه داشته وانچه از نسل این
بیست و چهار تن بوجود آمده ایشان را اوماق بمعنی اوروغ نامید یعنی خویش و تبار
اومکان با کاف پارسی حلقوم و استخوان ما بین حلقوم و سینه اوگادورلار
بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده یعنی توصیف میکنند در مجالس النفایس گوید
طب فنی داکوپ تعریف قیلادورلار معالجه سین کورکان لار اوگادورلار
اوزوشتی لار بضم اول و زای نقطه دار و کسر تای قرشت یعنی پاره پاره و تار
پارچه و نیز گسیخته شدند و نیز باهم شنو و شناوری نمودند در چهار دیوان گوید
کوییدا ایت لار اوزوشتی لار نوائی حسنیدین کیم ایماس ظاهر که جسمی قایدا باشی
قایدا دور اویاتلیغ بفتح اول و یای بالف کشیده و تای قرشت رسیده یعنی
خجالت زده و شرمسار بوده در چهار دیوان گوید یوزی کل زلفی سنبل آغزی غنچه
قامتی سوسن نزاهت دا اویاتلیغ دور بهشت آیینک بهاریدین ونیز لطفی گوید
مین بو کوزبیرلا اویاتلیغ مین جمالینک یوزیدین کیم کیلور هر لحظه واول کوشه
نینک بار دورتمی ولد ایضا نقد جان بیردیم مسلمانلار اویاتلیق مین هنوز تا
ایشیتتیم بیک دین اول نا مسلمان مژده سین اوخشاش بفتح اول شبیه و مانند
را گویند در چهار دیوان گوید ای مصور تاپماسانک لیلی و مجنون صورتین

دلبر نیمی بیله مونکا اوخشاش یعنی امثال انکا اوموروُن بضم اول و رای قرشت

شلوار را گویند اونماك بضم اول و سکون نون روییدن اوناماق بضم اول

و نون با الف کشیده بمعنی راضی شدن اونداماك بضم اول و سکون نون صدا زدن

و دعوت کردن اونکالماق بضم اول و سکون نون و کاف پارسی با الف کشیده و بلام

رسیده صحت یافتن و التیام یافتن اویلاشماق بفتح اول و سکون یا و شین قرشت

تفکر کردن مطلبی را گویند اویغاقلیق بفتح اول یعنی بیدار بودن، در چهار

دیوان گوید، نی یارلیق اولغای بو هر کیچه تانک آتقونچه، سن عیش ایله اویقودامین

رنج بیله اویقاق اوتقونماق بضم اول و سکون تای قرشت و نون شرم و حیا

کردن اولتورتماق بفتح اول و سکون را و تای قرشت نشاندن و نشانیدن

و نیز کشتن و قتل فرمودن، در محبوب القلوب گوید، پیر آووج نوفراغنی ملکوت خیلیدا

و خلافت تختی دا اولتورتماق انکا یاراشور اورانلاشماق بضم اول و رای قرشت با الف

کشیده و بتای قرشت رسیده آواز کردن لشکریان دشمن و نعره خود را در وقت

نزول و افتادن اوناماق بضم اول و نون با الف کشیده جا گرفتن و جا کردن اوروشتورماق

بضم اول و رای قرشت بیک دیگر زنانیدن و باهم بجنگ انداختن اوشناتماق بفتح اول

و سکون نون بجس و بحرکت شدن اوشاتسه بفتح اول و سکون تای قرشت یعنی

بشکند در چهار دیوان گوید، چون نوائی کونکلی سیندی ایمدی لطفونک نی آسیغ، کیم

اوشاتسه شیشه نی بوتماس بیر پیوند ایله اودتارلار بفتح اول و تای قرشت با الف

کشیده و بوای

کشیده و برای قرشت رسیده یعنی می سوزانند در چهار دیوان گوید هر تون
اورتار لار منی اوتلوق ایکی کافر کورونك بیچه کونکای مین اول ایکی نامسلمان
اوتیغه **اوتوك** بفتح اول وضم تای قرشت وسکون کاف تازی چکمه را باشد که سپاهیان
در سواری بپا کنند و بمعنی کفش هم آمده در چهار دیوان گوید اوتوکین تار کاب
اوپتی آیینك رشکیدین ایستار مین که تیشلاب تیشلاب وتوك نعلیدیك وزسام
رکابیدین ونیز در لیلی مجنون گوید مجنون تاپابیغه قویدی باشین نعل ایتی اوتوك
لاریغه قاشین ونیز در حیرت الابرار گوید آلتون آسیرغه که قولاغ آغریتور
زرحل اوتوك دور که ایاق آغریتور مکنه درین پیل قولاق آرایشی کینك اوتوك
ایردی ایاق آسایشی ونیز بمعنی طومار و وقایع وسرگذشت میباشد چنانکه در تاریخ
وصاف مذکور است که چند اوتوك نوشت سراسر سریر سزاوار سروری **اورنوك**
بفتح اول وضم نون وسکون نون دیگر وکاف پارسی یعنی جا و مکان نو در لیلی
مجنون گوید بیکانه نی اوی ساری یاووتمه که قیزیق دور ورسا وتمه **اولتورکونك**
بفتح اول وضم تای قرشت وکاف پارسی وسکون نون وکاف پارسی یعنی بقتل میرسانی
ومیکشی ونیز خواهی نشست در چهار دیوان گوید عشق جریمه غه کر اولتورکونك بیر اوی
بیل یقین کیم بو ایشکا یوق کیشی مین ناتوان دین خوبراق **اوسروك** بضم اول وراء
قرشت مست وکیفی را گویند در لیلی مجنون گوید نوفل چریکی داغی جیکیب صف
اوسروك بتوه لار کیبی ساچیب کف ونیز در چهار دیوان گوید ایکی قاتل کورونك بیماری

مېن کیم، ایرورکا رعین اوسروك لوك دامخمور، وله ایضاً کوزنی اول شوخ نینك چون
بولدی هم بیمار وهم اسروك، تولا توت دوراباعین ای کونکل کیم مین هم اولمای ساغ
اوزبك بفتح اول معروف است هر طایفه اش سی دو اوروغ است وهر اوروغی منشعب
میشود بفرق متعدده در چهار دیوان کوید، اکر حسن اولسه قاتل زار بی درویش نی
سلطان، وکر عشق اولسه کامل باربی هندو وبی اوزبك اونکولوك بضم اول وسکون
نون وضم کاف پارسی حیله ولجاج را کویند اورتامالك بفتح اول وتای قرشت بالف
کشیده بمعنی سوزاندن وآتش زدن در چهار دیوان کوید، چون کونکل صید ایلادی بینك
جسمیم غه اوت سالماق نیدور، رسم بولماس قوشنی آلیب آشیانی اورتامالك اودامالك
بضم اول ودال بی نقطه بالف کشیده وسکون کاف تازی بمعنی مکافات اوتونك
بفتح اول وسکون تای قرشت وضم تای دیکر یعنی کذشتی وعبور کردی در چهار دیوان
کوید، بیر یولی بیرنی اوتونك باری، النفات ایتمایین اوتونك باری اوزلوك
بفتح اول وسکون زای نقطه دار بمعنی هستی ووجود آدمی وغیره ونیز با خود در حیرت
الابرار کوید، اوزلوك اوبین اوزکا حرام ایلابان، تنکری نینك اوبینی مقام ایلابان،
ونیز در چهار دیوان کوید، نوای ایستاسانك اوزلوکنی رفع مجنون بول، کر عقل پیرینی کوز
دوم بسی جهالتی بار، ونیز در داستان شیخ صنعان کوید، دیدی ای فرزندی اوزلوك
قانی، تاکه مین هم ضبط قیلغای مین آنی اوشانتینك بفتح اول وشین قرشت بالف
کشیده وبتای قرشت رسیده وکسر تای دیکر وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی شکستی

وخورد نمودی؛ در لیلی مجنون کوید؛ تخلی کر اوشا تیتینک آتی آسان؛ تو فراغ ایله قدی
بولدی یکسان اونک بضم اول وسکون نون وکاف پارسی سمت راست ودست
راست را کویند در سدّ سکندری در دعوای دارا با اسکندر کوید؛ سنان اونک قولیدا
پنجوک کیم ستون؛ سول ایلکیدا قالغان کیلیب لعلکون؛ وله ایضاً؛ اونک ایلکی ساری
انکاپی رو دور؛ جهان آفتی مهر خسرو دور؛ ونیز در چهار دیوان کوید؛ اونک
ایلکیدا ابیر سفینه لیکن بوخسته اشعاریدین مجلّی؛ سونک ایلکیدا شیشه ایچره می لیکن
اوزی لعلی دیک مروّق؛ اوک بفتح اول وسکون کاف تازی بمعنی بلند ونیز امر
از ریختن در چهار دیوان کوید؛ یوز و زلفی یاد یدین مجلس نوز ارمین ای رفیق؛
باغدین کل لا دنیر یب هر دم شبستانیمغه اوک؛ وله ایضاً درد و محنت تاشین ای
محزون کونکل جانیمغه اوک؛ هر نی افزون کیلسا آندین جسم بیماریمغه اوک؛ اوکوعات
بضم اول وکاف پارسی وسکون تای قرشت بمعنی آرد غلّه وغیره اوچوک بضم اول
وجیم پارسی شراره که از آتش باقی می ماند وچراغی که روغن او تمام شود بخواهد
خاموش شود؛ در چهار دیوان کوید؛ جانیمنی اورتا کان یوز و خالینکنی ییلما سانک؛
اوت شعله سیدا ایله کمان بیر اوچوک شرار؛ ونیز در فرهاد شیرین کوید بولوب
پروانه دیک اطرافیغه جمع؛ ولی اول یانیب آنداق کیم اوچوک شمع؛ ونیز در لیلی مجنون
کوید؛ زاری که اوچوک یانار چراغی؛ بات اورتا نور آرتوق اولسه یاغی؛ ونیز در محبوب
القلوب کوید؛ وقضا مشعلی پرتوی قاشیدا اوچقونی اوچوک اورکوشمات بضم

[illegible]

اوّل وسکون را وضمّ کاف پارسی وسکون شین قرشت رمیدن ورم خوردن
اوْنا آلماس بفتح اوّل وثای قرشت بالف کشیده یعنی نمی‌تواند بگذرد در چهار دیوان
گوید نی محرق وادی ایرمیش عشق کوبی دشتی کیم اول بان اونا آلماس سموم اولماس
هراسیدین صبا کستاخ اورکوتمادینگ بضمّ اوّل وکاف پارسی وسکون تای قرشت
ویا ونون وکاف پارسی یعنی رم ندادی ونرماندی در چهار دیوان گوید دانه
اشکیم کاکیم رام اولدی هجران قوشلای ای کونگل بیر کون نفانینگ دین آنی
اورکوتمادینگ اولتورغوزونگ بفتح اوّل وضمّ تای قرشت وزای نقطه‌دار وسکون
نون وکاف پارسی یعنی بنشانید در چهار دیوان گوید سرو نازیم کیم بار ور کوز
باغیدین قیلمان قبول گر آننینگ اورنیدا طوبی نخلینی اولتورغوزونگ اولتور
ماغینگ بفتح اوّل وضمّ تای قرشت یعنی نشستن تو ونیز کشتن تو وقتل نمودن تو
در حیرت الابرار گوید بینیمیش آرا واجب ایرور نورماغینگ سیکسان آرا فرض دور
اولتورماغینگ اورناتتینگ بفتح اوّل وسکون رای قرشت ونون بالف کشیده
وبتای قرشت رسیده وکسر تای دیگر وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی جابجا نمودی
ومحکم کردی در چهار دیوان گوید داغلار دیمه کم قانتورماق ایله کوکسوما تاش
عشق سمّادلارین کونکلوم آرا اورناتتینگ اوخشاتتینگ بفتح اوّل وسکون تای
قرشت وکسر تای دیگر یعنی شبیه ومانند کردی در چهار دیوان گوید حسنی غه
اوخشاتتینگ ای کردون قویاشینگ نی ولیک آی انکا ماننددیک آی مونکا مانند

بیر

٩٨

پیل **اوکوک** بفتح اول وضم کاف پارسی کمی وپستی را گویند در سد سکندری گوید
ایمن سیز کیپی سیز دین اوکوک بسی آتا سیز دل آزرده وبیکسی **اوسماک** بضم اول
وسکون سین بی نقطه عادت کردن بچیزی را گویند **اورکاک** بضم اول وسکون
را وکاف پارسی بالف کشیده وبکاف پارسی رسیده رمنده ووحشی را گویند **اوتروک**
بضم اول وسکون تای قرشت بمعنی دروغ **اوباتینک** بفتح اول وکسر تای قرشت
وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی خجالت تو وشرمساری تو در سد سکندری گوید
پیرا ایشتا ثبات وقرار نینک قانی چمن قوشلاری دین اوباتینک قانی **اویلاتماک**
بفتح اول وسکون یا ونون یعنی زن کرفتن در لیلی مجنون گوید بولغاندا فسون
تیلور داهمدم اویلاتماک ایشین دیدی ایکین هم **اونینک** بضم اول وکسر نون
وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی فریاد اورا وصدای اورا ونیز فریاد تورا در
فرهاد وشیرین گوید آنینک اونینک ایشتکاچ خسته فرهاد بولوب عاشق چکیب
افغان وفریاد **اویاتسیز** بفتح اول وبای پارسی بالف کشیده وبتای قرشت رسیده
یعنی بیشرم وبیحیا در چهار دیوان گوید کدا لیق ایتیم ایسا بوسه آچیغلانیبان
دیدی کدا اسروا اویاتسیز کدا ایمیش توک سین **اوتکان قولار** بفتح اول وسکون
تای قرشت وکاف پارسی بالف کشیده کنایه از مرده ها وفوت شده ها معنی
ترکیبی کذشته نیها وروندها در رباعی گوید یارب شهمیزنی ایلادینک عرش جناب
ظل الله آتینک ذاتیغه یازیلدی خطاب اوتکان قولار یازوغی قیلمه حساب قالغان

[illegible]

[illegible]

لارین ایت برمیدا اقبال مآب اولتانگ بفتح اول وسکون لام وتای قرشت بالف
نمیدانم چه معنی دارد هر کس بفهمید بنویسد" در مثنوی در مدح سید حسن
گوید" اوتوك اولتانگی تخته نعلین انگا" بولوب هر قدم اورنی کوزنین انکا"
اولتورکولوك بفتح اول وضم تای قرشت وکاف پارسی یعنی باید کشت وکشتنی
در محبوب القلوب گوید" حاجی قاضی که نی ایچکای اولتورکولوك" دوزخ اوتیغه
ایتماس دین بورون گوید ورکولوك اوکدونك بفتح اول وسکون کاف پارسی
یعنی مدح نمودی در چهار دیوان گوید" حور وجنت نی کوب اوکدونك مکر اول
یان ایلنی" ییار وورکا قیلا سین قطع حیات ای واعظ اولومتوك بفتح اول وضم تای
قرشت یعنی مرده نی ونیم جان در چهار دیوان گوید" ایکی بو نوع غالب خصم اولو
متوك مور قتلیغه" چو جازم بولسه لار هیهات مسکین مورنینك جانی"
اولکودیك بفتح اول وضم کاف پارسی یعنی مثل مرده ها در لیلی مجنون گوید"
فریاد که اولکودیك غمیم بار" تانك یوق کر اوزومکا ماتمیم بار اورتادینك
بفتح اول وتای قرشت بالف کشیده یعنی سوزاندی در چهار دیوان گوید" وه
که اوتلوق چهره آچیب خان ومانیم اورتادینك" آتشین لعلینك دین آییب نکته
جانیم اورتادینك اوشول بفتح اول وشین قرشت یعنی آن واو در چهار دیوان گوید
کنه سبز اولکان ایل قانی توتوشور شستینی یوقسه" اوشول قاتل جینا پیرله تیزیل
قیلمایدور وبارماغ" در حیرت الابرار گوید" بار ایدی دراجی اوشول بیشه دا"

شیر ژیان و همیدن اندیشه دا **اوبول** بضم اول و بای ابجد بلغت مغول زمستان
باشد **اون هلال** بفتح اول کنایه از ده ناخن است در چهار دیوان گوید گیردی
تو فراق غمه هلال آچتی تولون آیغه جمال اول تولون آی نینک قبراغیدین
چو الکدینک اون هلال **اوتکانما کیل** بفتح اول و سکون تای قرشت و کاف
پارسی بالف کشیده و بنون رسیده یعنی تعلیم مده و نیز زیاده روی مکن در
چهار دیوان گوید کل چاغی کلباننک چیلت ایشیتور ای بلبل سنکا آی و ییل
فریاد قیلما یعنی منکا اوتکانما کیل **اویسال** بفتح اول و سکون یا و سین بی نقطه
بالف کشیده شخصی را گویند که هرچه گفته شود نفهمیده و ندانسته تصدیق کند
اویال بفتح اول و یای بالف کشیده و بلام رسیده امر از خجالت کشیدن در
چهار دیوان گوید یا قاسی چالتی مجنون نینک اسر و کوپ اوکما اویال بو کوکسی
اوزه چاک جسم عریاندین **اوکسوتما کیل** بفتح اول و سکون تای قرشت امر از کم
نکردن در چهار دیوان گوید دمی اوکسوتما کیل یارب خرابات اهلی غوغاسیدین
که اول اوندین کدورت قوشلادیغه بولدی زم هریان **اوکسوکلوکوم** بفتح
اول و سکون دو کاف تازی یعنی کم و کمتر بودن من در سد سکندری گوید سپاهیم
قالین کشوریم توق توروز مینینک آندین اوکسوک لوکوم یوقتورور **اوکوب**
بفتح اول و ضم کاف پارسی یعنی مدح و توصیف نموده است در چهار دیوان گوید
اوکوب جنت کلین واعظ تیلار کیم ایلاسام سودا نیچه ایسکی در زم غم یوسفوم

وه کورکیل ادراکین **اوکوت** بفتح اوّل وضمّ کاف پارسی وسکون تای قرشت بمعنی
پند ونصیحت در چهار دیوان کوید نی واقع اولسا چو تقدیر دین ایماس خارج پس
اوکتدور قبلوریدین کیشیکا بهر حال اوکوت **اوغانیم** بفتح اوّل وکسر نون
بمعنی حقتعالی یعنی خداوند من در فرهاد شیرین کوید بو کون بو شکر کیم
قیلدی اوغانیم سیننی مین آنجا کیم ایردی کمانیم **اویغانماغیم** بفتح اوّل وسکون یا
یعنی بیدار شدن من در چهار دیوان کوید ایچیب کرده وبخد ساغر کاش آنداق
بیخود اولسام کیم ایکینچی صور دین هم بولماغای اویغانماغیم امکان **اورتاندیم**
بفتح اوّل وتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده یعنی سوختم در چهار دیوان
کوید قیلیجینک ایلکا تیکیب رشك دین مین اورتاندیم نی لعب ایرور کر سو
ایچره قیلیب سین اوت پنهان **اوسون** بضمّ اوّل وسین بی نقطه بلغت مغول بمعنی
نمك میباشد **اویالغاندین** بفتح اوّل وسکون لام ونون یعنی از خجالت وشرمساری
در چهار دیوان کوید آندین ایروا ولمایین کورکاندا جان قیلدیم فدا قیلمانکیز تحسین
کم قیلمیش مین اویالغاندین بو ایش **اویوبان** بفتح اوّل وبای ابجد بالف کشیده یعنی
محکوك میتمایم بضمّ اوّل خوابیده است **اونان** بضمّ اوّل وهر دو نون بلغت مغول
راست وصدق را کویند **اویدین** بفتح اوّل یعنی از خانه در فرهاد شیرین کوید
اوّل اویدین سینسکا نیب باردی قراری سراسیمه یا تیب فرهاد ساری **اوتکارکان**
بفتح اوّل وسکون تای قرشت یعنی کذرانیده شده در چهار دیوان کوید چاك لار

بولغان

بولغان نیدیم قان لعلی وکوز دُرّیدین، بلبل روحوم غه دور کوهرلار اوتکار
کان قفس اُوق اوجیدین بفتح اول وکسر جیم ابجد کنایه از یک تیر رس در
سدّ سکندری کوید، یراقتین کیلیب بارچه باش ایندوروب، تیکیب یرکا
کوز اُوق اوجیدین توروب اُوبوجین بضم اول وبای ابجد وکسر جیم ابجد
بلغت مغول حسنه وبیماررا کویند اورتابان بفتح اول وتای قرشت بالف
کشیده یعنی سوزاننده است در چهار دیوان کوید، اورتابان پروانه نی ای شمع
سونکرانی آسیغ، یغلابان چرماب تمراماتم لیق ایل دیک شوم نینک اولتورتایین
بفتح اول وضم تای قرشت وتای دیکر بالف کشیده وکسر یا یعنی میکشتم وبقتل می
رسانم ونیز می نشانم اولانغان بضم اول وسکون نون یعنی تابیده شد در چهار دیوان
کوید، قایلیبان زلفونک آرا تاپتی نوانی جسمی تاب، نیلاکای یولمای طناب ایچرا
اولانغان تار کشی اوتکون بفتح اول وسکون تای قرشت یعنی تند وتیز رو،
اوچراتای بضم اول وسکون جیم پارسی وتای قرشت بالف کشیده بمعنی دوچار
وروبرو شدن میباشد یعنی دوچار بکنم در چهار دیوان کوید، دشت آرا قرمین که
مجنون نی اوزومکا اوچراتای، هوش آندین اورکانیب دیوانه لیغنی اورکاتای
اوُروُن بضم اول ورای قرشت بمعنی جا ومکان در سدّ سکندری مادر اسکندر
بر تابوتنی اوکوید، کر عزم ایتمادیم یولغه سیندین بورون، یا سارغه سنکا جنّت ایچره
اورون، ولد ایضا اورون کرچه کافرغه دوزخ دوروره آیینک عدلی دین اورنی

بورنخ دوور ؛ ونیز در حیرت الابرار کوید ؛ کونکلا کیدین تازه توکان دین اوروُن

خرغهٔ ادبار یغه یتورولوک بورون ؛ اوشالغان بفتح اول یعنی شکسته شده در چهار

دیوان کوید ؛ تورمادی تن چالت چالت اویبدا کونکل کیم ؛ تیلبه قوش اول بو اوشالغان

ایسکی قفس دور ؛ اومان بضم اول مداومت ومواظبت امری را کویند در سبعهٔ سیار

کوید ؛ دیمادی شاهنی کی اینک خوب ؛ ایشینی اومانغه آیالادی منسوب ؛ شاه کیم

پیرکیلیکا اوردی خدنک ؛ دیبام اومانی ایشکا کیلدی بر تنک ؛ نظامی هم کوید ؛

اندک اندک بسالهای دراز ؛ کرده بو طریق اومان ساز اوتون بفتح اول وضم تای

قرشت بمعنی هیمه میباشد ونیز امر از رد شدن وعبور کردن در محبوب القلوب کوید ؛

میوه سیز یغاج همان واوتون همان ؛ یاغین سیز بولوت همان وتوتون همان اوتکان

روُرسین بفتح اول وسکون تای قرشت وکسر سین یعنی میکذرانی ؛ در چهار دیوان

کوید ؛ عمرغه هیچ اعتمادی یوقتور ای غافل کونکل ؛ آی ویل بی نتیجه مست هی

اوتکارورسین بیرآیل ؛ اورولکان بفتح اول وضم رای قرشت یعنی

بافته شده ؛ در چهار دیوان کوید ؛ بار مو اول ایکی اورولکان کیسوی عنبر شمیم ؛

یا ایناک سالمیش محمدا یا ز بلغان ایکی میم اویان بفتح اول جلو لجام را کویند و را

نیز کین هم نامند اون سیکیز مینک بفتح اول وکسر سین بی نقطه کنایه از هیجده

هزار عالم میباشد معنی ترکیبی هیجده هزار ؛ در چهار دیوان کوید ؛ زهی ملکوتلق

آدم ۲ دین اون سیکیز مینکی دین بیر کیلیب عالم ؛ بیر اوبلوک قول سنکا عالم آرا حوا ایله

اودوقوغا تیکه [illegible]

اولغون

اوُیغون بضمّ اوّل وسکون یا یعنی برازنده وزیبا وموافق اوُنوتوُرماماغین
بضمّ اوّل وضمّ نون وسکون تای قرشت وضمّ تای دیگر یعنی فراموش نشود در
چهار دیوان کوید، غرضیم بوکیم اونوتورماماغین اوزنی انکا، کوید اکر ماکیم
افغان کرِ وبیگاه چیکیب، اوزون بضمّ اوّل وزای نقطه دار یعنی دراز ونیز امر از
روانه شدن، در مصرع کوید، بو بهانه بیرله اوزلیلی وشهن ساری اوزون اورتاکان
بفتح اوّل وتای قرشت بالف کشیده یعنی سوخته شده در داستان شیخ صنعان کوید
دیدی شیخ ای خسته کونکلوم آفتی، اورتاکان جانیمنی عشقینک حرقتی، شعله شوقو اوتی
وجودوم اورتاکان، برق عشقینک تار وپودوم اورتاکان، ونیز در چهار دیوان کوید
فرقت اوتی داغی داغ اورتاماکدور دیماکیم، اورتاکان جانیم اول آی داغ فراقیدور
هنوز اوتکانیبان بفتح اوّل وسکون تای قرشت وکسر نون یعنی خود نمائی
میکند، در چهار دیوان کوید، تانک قوشی تارتار ایسه کیجه تانک آتقونچه نوا، ای نوا
قیلور اوّل ایشنی سنکا اوتکانیبان اوناماق بضمّ اوّل ونون بالف کشیده یعنی راضی
نمیشوم در چهار دیوان کوید، مست مین کیت اوناماق تکمهٔ تاج ایلا ساشیخ، زهد
کونی آرا خرقم دین اکر توشه یوروُن، وله ایضا، تا موغ اوینغه اوناب هجریک اوینغه
اوناماق، باشیم بارور عنه چیدار مین فراقینکا چیداماق، اوُن بضمّ اوّل وسکون نون
یعنی آواز وصدا بفتح اوّل عدد ده، در چهار دیوان کوید، اوُن چیکار مین عشق آرا آینرکیس
جاد وکوروب، باغلاغان ایت دیک کر فریاد ایلاکای آهو کوروب، ونیز در مدح

اوچراشیب بضم اول وسکون جیم با ری وکسر شین قرشت یعنی دچار رو مواجهه شده است در چهار دیوان گوید خوش تورور سیر سیره شه هجر ایکی یار اوچراشیب

تا نیغیب سیر سیرلارین محکم قوچوشوب یغلاشیب

کنیز خاقان چین در سدّ سکندری گوید چه اون پرله بربط نواسین توزوب پیرین اولتوروب

اول پیرین بیز کوزوب ولها ایضاً در مدح دختر ملوّ پادشاه کشمیر گوید اون وحسنی بیحدّ و

پایان ایدی ولی کین ایلدین زمی پنهان ایدی وبیز در فرهاد شیرین شیرین بشاپور گوید

بیلک اون چیکنی آنداق بیجود انکه افقانیدین اوت چیکنی زبانه کرای شاپور قایدین

بیلیب بیلسیز پیتیل کیلیب سین قزد فرهاد بیلکی نکتیینیک وبیز در لیلی مجنون گوید بیزه قیلیبان

کوین قراتون کیم تاکه ایشنی بیز حزین اون اورنیدین بفتح اول وکسر نون یعنی

ازجای خودش وبیز بمعنی عوض وبدل هم آمده در داستان شیخ صنعان گوید تا پیدان

کردون قیلیب ترک دین فراغ اورنیدین بیز ایمای اول بینکلیغ کرتاغ اویون بفتح اول

وضم یا بازی کردن وبیز بمعنی جنگ میباشد در سدّ سکندری گوید اویون وقیدا

ترک قیلغای اویون نی کیم تنکری امر اینی سونغای بویون اورکان بفتح اول

وسکون را یعنی یاد بگیر با کاف تازی نوار کمر اسب را گویند در چهار دیوان گوید چابکوم

رخشینی میدانغه یانا سوردی چاقین دیک شهسوار فلک اورکان کیلیب آیین جلادت

اتّرودین بضم اول وسکون تای قرشت یعنی از پیش رو در چهار دیوان گوید کوبوکا

بار ورداکاهی وهم که رشک اولتورور سایه تیزانسه کین دین مهر چیقسه اتّرودین

اولماستین بورون بفتح اول وکسر تای قرشت وضم بای ابجد یعنی قبل از مردن

وفوت نشدن در چهار دیوان گوید ای کونکل کیل کیم بلا ابر میدا جام غم توتای اوز

قاینیق حالیمغه اولماستین بورون ماتم توتای اوکسوک بفتح اول وسکون کاف تازی

وضم سین

وضمّ سین بمعنی کم ضدّ بسیار در چهار دیوان گوید مینکه کم مغبچه دیر الیچرا ایدا کای

اسروك نتیانك كوزومكا قوباش بولسا ذرّه دین اوكسوك او بفتح اوّل وسكون

واو یعنی مرد وادم پیر او یعنی ~~یکنفر ایکا وهم همین معنی را میدهد~~ در چهار دیوان

گوید الور حانیمنی عشق ومنكادم اورماق محال اولمیش پیر اودیك كیم آیینیك

تیلی اولا رحال الدلال اولمیش بضمّ اوّل فارسی میشود لغت مشترك است اوشبو

بضمّ اوّل وبای ابجد یعنی این وهمین در فرهاد وشیرین گوید عدالت اوشبو بولغایه

لوحش الله شجاعت مونچه بولغای بارك الله ونیز در چهار دیوان گوید حقّه لعلینكدا

گوید خورده معنی پنهان اوشبو معنی دین آنی کوپا که دیر لار خورده دان اولغایمو

بفتح اوّل وسكون یا یعنی آیا میشود در داستان شیخ صنعان گوید الله الله نی کیچه

دور بو كیچه صعب مونداق یارب اولغایمو كیچه اوبو بضمّ اوّل وبا امر از خوابیدن

در چهار دیوان گوید شام هجر اولتوردی بو نا شادنی سین شاد اوبو قایغو ایتی قصد

جان سین قایغو دین آزاد اوبو اول یو بفتح اوّل وضمّ یا یعنی بان سمت در لیلی مجنون گوید

نورمانك دیدی او یكا یافتن اول یو كیم كیرمیش اول آی كوز یكا اویقو اویله

بفتح اوّل وسكون یا وقت ظهر ونیز بضمّ اوّل بلغت مغول بمعنی شغل وكار اویمه

بفتح اوّل وسكون یا خیك ومشك را گویند اورینغه بفتح اوّل وكسر نون وسكون

یا یعنی كعوض او در چهار دیوان گوید كوپا لب خطینك نی طرح ایتكاندا نقاش ازل

شنكرف وزنكار اورینغه لعل وزمرد قیلدی حل وله ایضا كعبه دور كونكلوم اوی

ایلاوُنك طواف ای اهل عشق آندا محراب اوَرینغه یرتو نقالی اول ایکمه قاش دینر

در فرهاد و شیرین کوید صدف دیك چونکه آغزین آچتی اخر حدیث اوَ دِینغه

کوهر ساچدی آخر اوَکَسَه بفتح اول وسکون کاف پارسی یعنی مدح بکند

در چهار دیوان کوید چونکه کاذب دور منجم اوکسه مهرین غار دور ایزودا

اول اختر فرخنده فالیمنی دَیسام اوُتُرُوسِیغَه بضم اول وسکون ثای قرشت

وکسر سین یعنی پیش روی او در سد سکندری کوید باروبر لارابدی اوُترو

اوتروسیغه که یتی لا اسکندرا رُدوسیغه اوُزُرَه بضم اول وسکون زای

نقطه دار یعنی بروی او در سد سکندری کوید بوَ نیکلیغ کم شرح اولدی

تاب وتوان ساالیب هر بیری اوُزره برکستوان اوُناُتقُوبجه بضم اول ونون بالف

کشیده وثای قرشت رسیده وسکون نون یعنی تا اینکه فراموش کردم در

چهار دیوان کوید میسر اولمادی جان بیرمالت وِلیکنك وَیمالت نیدین کم قالمادی

جانیم آنی اوُناتقوبجه اوَشالسَه بفتح اول وفتح سین بی نقطه یعنی شکسته

شود در چهار دیوان کوید اشك موجیدین اوَشالسه یَیکر بیم وه نِی عجب کیم

اوُرار بیرتاغ اوُزره هر لحظه اول طوفان مینی اوُنکُور بضم اول وسکون نون

وضم کاف پارسی داسنه قبارا کویند اوَقودُونك بفتح اول وسکون نون وکاف

پارسی یعنی خواندی وخوانده کردی در چهار دیوان کوید اول مکتب آرا کیم او

قودُونك نازرموزین کویا که وفا علمین اوُنوتمیش ایدی استاد اوَشانجَه بفتح

اوذوشی

اوّل وشین قرشت بالف کشیده وبنون رسیده وفتح جیم ابجد بمعنی بیکنفس آب خوردن
در چهار دیوان کوید؛ حیات نقدینی نیلای کم می فروش آلماش؛ اوشا بخم می غم که
که آچقای خمار تلا شیم اولغایسه بفتح اول وسکون لام ویای یعنی بزرك شود
سالش بالا رود وپیر شود؛ در تاریخ الملوك کوید؛ شاپور اوغلی کیچیك ایردی سلطنت
نی اینیسی کا بیردی؛ کیم اوغلی اولغایسه انکا بیرکای اوقوغوبخه بفتح اول
وسکون نون وفتح جیم ابجد یعنی تا اینکه خواند؛ در لیلی مجنون کوید؛ مکتوب
اوقوغوبخه شوخ مرغوب؛ کوپ تابتی شکن بنجوك که مکتوب اوندالیو بضم اول
وسکون نون ده یك وعشر اونغالی بضم اول وسکون نون ارزان وکم بها را
کویند اونغان بضم اول وسکون نون بلغت مغول کرّه خر وکرّه اسب اویماق
بضم اول وسکون یا یعنی کاویدن ونیز متابعت کردن بفتح اول ایلات واحشام
ونیز انکشتوانه خیاطی اویغانماق بضم اول وسکون یا غروب کردن کواکب اویلانماق
بضم اول وسکون یا ونون یعنی تفکر کردن اویورتلانماك بضم اول وبا
وسکون رای قرشت وتای قرشت ونیز سکون تای دیکر یعنی انتخاب کردن
اویکونماك بضم اول وسکون یا ونون تقلید کردن اوپا بضم اول وبای
پارسی بالف کشیده همشیره کوچك اویات بفتح اول وبای بالف کشیده وبتای
قرشت رسیده شرم وخجالت وعیب وقباحت اویاتلیق بفتح اول وبای بالف کشیده
وبتای قرشت رسیده شرمانده وعیبناك اویاکو بفتح اول وبای بالف کشیده

استخوان پهلو **اوپان** بفتح اول ویای بالف کشیده جلو اسب **اوبداچی** بفتح
اول وسکون با آدم اهل شرع که برای تعلیم آداب صلوة بدهات روند
اوبغور بضم اول وسکون یا گفته اند که دران زمان که میان اوغوزخان
وپدر واعمام جهت دین ومذهب نزاع افتاده بعضی از اقربا جانب اوغوزخان بگرفتند
وخدمتش میکردند ایشانرا اوبغور لقب دادند یعنی بما پیوست ومؤلف ظفرنامه
گفته که معنی اوبغور یا یکدیگر عهد بستن ودر حبیب السیر اوبغور بفتح اول ضبط
کرده خلاصه نام طایفه است از اوزبکیه که منسوب بان فرقه اند وانجب قبایل
اوزبکند در وقفیه اخلاصیه گوید" وابغور صفات بخشی لار" وابغور جرکه لیک
بخشی لار **اوبقون** بضم اول وسکون با یعنی زیبا ولایق **اوبلوق** بضم اول
وسکون یاران آدمی وغیره **اوبنکلیغ** بفتح اول وبا وسکون نون وکاف یار سی
یعنی معشوق داری **اوشاتی** بفتح اول وسکون ثای قرشت وکسر ثای دیگر
یعنی شکست در چهار دیوان گوید" نی چا قلیغ تاش کیم فرهاد اوشاتی" فلک
بارین یعنی باشیمغه آتتی" ولد ایضاً" مصوّر کیم قاشینک چیکتی اوشاتتی
خامه نقش اهلی" کیشی دعوی نی نوع ایتکای بیر او بو نوع یا چیکسه **اوشاتای**
بفتح اول وثای قرشت بالف کشیده یعنی میشکنم" در چهار دیوان گوید" آیلا اسا
مغبچه دیر ایچرا مینی مست وملنگ" اوشاتای ساغر ناموس بیله شیشه ننک
اوی بفتح اول وکسر واو گاو نر را گویند گوبند بسکون واو هم صحیح است وگاو

ماده را هم گویند و نیز بسکون واو خانه هم میباشد در سد سکندری گوید اوی کیم
وحل دین چیکار بونز کیشی آنی چیکمات ایرماس دور و ر مور ایشی و نیز در حیرت
الابرار در تعریف اسب سلطان حسین میرزا گوید جنید اکردون کوروبان توسنین
اوی که یوروب انجار آیینک خرمنین حرمن اوی بولماسا نیوچون مدام دایم
اینا و سیر و توز اورماس خرام و نیز در فرهاد شیرین گوید غضنفر خود نیناسای
چنکال و یالین چیکار بولسه تیشی اوی دین محالین وله ایضا حمل دیک قوزی سی
بوز مینک دین زیاده اوی آندا توری ینکلیغ پاره پاره و نیز بمعنی خانه بودن
شاهد است در چهار دیوان گوید تقوی اوی هموار ایرور سیجم ایینی زنار ایرور
اوی کلبه خمار ایرور تا کوردوم اول چین لعبتن **اویناق** بفتح اول و سکون یا و نون
بالف کشیده بمعنی زمینی که آهو برای خود کنده هموار کرده باشد **اوینچی** بفتح
اول وضم یا و سکون نون یعنی بازیکر **اویکالیک** بضم اول و سکون یا یعنی
خشمناک **اویکا** بضم اول و سکون یا یعنی قهر و خشم **اوین** بضم اول و کسر نون
یعنی آواز و صدای او و نیز بفتح اول عدد ده در دعوای دارا و اسکندر گوید یا نانینغ
زن بولدی اهل مصاف یانا کوس اونی بولدی کردون شکاف و نیز در محبوب
القلوب گوید خوش خان مغنی دین درد اهلی نینک اونی نیز دور اکر ملاحتنی
بولسا حال اهلیغه رستاخیز دور **اونکالدی** بفتح اول و سکون نون و کاف
پارسی بالف کشیده و بدام رسیده یعنی بهتر شد و التیام یافت در چهار دیوان گوید

داغیما مرهم نی کوپ تکلیف قیلما ای رفیق" توتتوم اول داغیم اونکالدی داغ هجرانینی

بیناتای **اوینا تای** بفتح اول وسکون با ونون با الف کشیده یعنی برقص بیا ورم" در

چهار دیوان کوید" اول پریوش طفل مکتب دین تاریقیمیش بیردین" فوتی کر بیردم آنی

مجنون لوق لار ایلاب اوینا تای **اورتادی** بفتح اول وتای قرشت بالف کشیده

یعنی سوزانید در داستان شیخ صنعان کوید" شوخ آچغاج شعلهٔ رخساری نی" اور

تادی لا حول واستغفار بینی **اوخشاغای** بفتح اول یعنی شبیه ومانند میشود" در

چهار دیوان کوید" قد بیغ سرو رعنا اوخشاغای لیکن اول زمان کیم سرو خرامان

بولغای وکل بیرکای اول کلدین ثمر بولغای **اورکامچی** بفتح اول وسکون رای قرشت

وکسر جیم پارسی عنکبوت را کویند" در فرهاد وشیرین کوید" بو بوردی سالماق

آچیپ پیچ وتابین" فلک برجیغی اورکامچی طنابین" ونیز در حیرت الابرار کوید"

هر ساری ویرانید ابولسا شکاف" بسترا ورکامچی انکا پرده باف" ونیز در لیلی مجنون کوید"

بو ضعف بیله چو بوی قیلیب" اورکامچی طنابیدین یقیلیب **اوکتَه** بفتح اول وسکون

کاف تازی وفتح تای قرشت حرف زیاد وزیاده روی را کویند" در چهار دیوان

کوید" نی واقع اولسا چو تقدیر دین ایماس خارج" پس اوکته دور قیلوریدین کیشیکا

بیرمالت اوکوت **اوشاتقان** بفتح اول وسکون تای قرشت یعنی شکسته شده

ونیز شکسته" در چهار دیوان کوید" دین هوس ایلا اسام اولتور ما نکیز ای مغبچه لار"

کیم بو رون توبه اوشاتقان کونی بولمیش مین مست **اولوکنی** بفتح اول وسکون

نون یعنی مرده ها را در چهار دیوان گوید اولوکنی کیشی دفن ایتیا آلماس ولی

هر کون بوزینغ قیلوردد فن کوزونك بولغالی جلاد اونتوجی بضم اول

وسکون نون وضم تای قرشت ~~یعنی امانت دار را گوید~~ اوزاتای بضم اول

وزای نقطه دار بالف کشیده یعنی راهی وروانه میکنم وبنزد دراز می نمایم اویوره

بضم اول وبا یعنی می خوابانم اوینا قوجی بفتح اول وسکون یا ونون بالف کشیده

یعنی بازی کننده در چهار دیوان گوید ایکی شطرنج اوینا قوجی اوستاد عرصۀ شطرنج

ایلاب کشاد در واضع شطرنج اختلاف ودر املای شطرنج خلاف است کرا با بسین

بی نقطه است که از تسطیر باشد و با شین قرشت انچه صاحب حیات الحیوان

نوشته است واضع شطرنج صیصۀ حکیم هندی است که این لعب را جهت فزایش عقل

وتدبیر در امور از برای پادشاه هند که بلهیث نام دارد ابداع نمود بعد از

جمع آمدن حکمای عصر در مجلس پادشاه وترجیح شطرنج بر نرد وتصدیق حکیم

پادشاه تحسین فرموده کفت بخواه از من انچه بخواهی صیصۀ عرض کرد که یکدینار

در خانۀ اول کذارده تضعیف نماید تا آخر خانه پادشاه در مقام استخفاف حکیم

فرمود ویحك عقل تو فاسد شده است چه چیز از من خواهش وتمنا می نمائی

حکیم کفت نه چنین است بلکه انچه داری تمام میشود واین تمام نمیشود اویا

یاقتی بفتح اول وبای الف کشیده یعنی فرورفت وبزوال شد در سد سکندری

در فوت دارا کوید اجل شامی تانك یوق اکر بولسه فاش که هم کونیکا اویا قتی

قوياش، ونيز در سبعهٔ سيّاره كويد، اشكيم انجم مثل ليك آقتور دونك، دوليتم
مهر يتي اوياقتور دونك، ونيز در ليلى مجنون كويد، عمر يكا اوياقسا مهر خاور،
قويغان ايسه يانا مهر پرور، خورشيد اوياقتى بولماين ليل، ديوار يقيلدى
يتماين سيل اونكالغاى واونكالغان بفتح اول وسكون نون وكاف
پارسى بالف كشيده وبلام رسيده يعنى خوب ميشود والتيام ميبابد در چهار ديوان
كويد، كونكل كا بوز تومان نيش اورسه هجران ايلاماى ناله، وصالينك نوشى
دين اول زخم لار يبر كون اونكالغاى ديب، وله ايضا، اوينا تيغ قاش وآه كيم اول
داس نوكيدين، باغريم يننك اولدى تازه اونكالغان جراحتى، ونيز خوب شده
والتيام يافته اويقاتقالى بفتح اول وسكون تاى قرشت يعنى بيدار بكند در ليلى
مجنون كويد، كوز قويدى تابانى اوزره يغلاب، اويقاتقالى كيريكى تجغلاب اوز
تاناى بفتح اول وتاى قرشت بالف كشيده ونون بالف كشيده يعنى كسوزم در سد
سكندرى كويد، ديدى كيم ناچايا شوروق اوز تاناى، اولوسدين نهان توق و
كون اوز تاناى اورونجى بضم اول وراو سكون نون وكسر جيم بلغت مغول گدا
وسائل را كويند اويالغان بفتح اول وياى بالف كشيده وبلام رسيده يعنى خجالت
زده وشرمسار شده در چهار ديوان كويد، آنديين آبروا ولماين كوركاندا جان قيلديم
فدا، قيلمانكيز تحسين كر قيلميش مين اويالغان دين بو ايش اوكوردى بفتح اول وضم
كاف تازى وسكون را يعنى باواز كريه كرد در ليلى مجنون كويد، كوپ ابوهار ديك

اوكوردى

اوکوردی کف سیل کیبی توزه یوکوردی ولہ ایضا ماتم رزه لار کیبی اوکوردی
نوفل ساری اشکر یلہ یوکوردی اویودی بضم اول و یا یعنی خوابید اویقوجی
بضم اول وسکون یا وکسر جیم ابجد یعنی کسیکہ بسیار بخوابد اوی قیزی بفتح
اول وکسر زای نقطه دار خادمہ وکنیز را کویند در سبعۂ سیاره کوید بارچا
خادم لاری پری ینکلیغ یاشورون کوندوز اخزی ینکلیغ پری اوی قیزلیغی
خدمت کوش نی اوچون کیم پری ابرو رو پوش اوکولدی بفتح اول
وضم کاف تازی یعنی ریخته شد در داستان شیخ صنعان کوید شیخ نی
کیلتوردی لار مجمع آرا قیلغالی ایمانی رخسار ین قرا بیر بیری اوزره
اوکولدی دیر ایلی خواه اقامت خواه اهل سیر ایلی وینز در چهار دیوان کوید
کونکل دا آنجه اوقونکدین اوکولدی پیکان کیم باشاق بیله بو بلا منزر عیدا
خرمن دور وینز در لیلی مجنون کوید کونکلیکا اوکولدی کوه اندوه اندوه هی
یقلدی کوه تاکوه اونغای بضم اول وسکون نون چیز سبک را کویند در
محبوب القلوب کوید اردو بازاری نینک اورنی یا ساقلیغ تا تقوجی
اونغای هم الیب آغیر سا تقوجی اوتقوزدی بضم اول وسکون تای قرشت
وزای نقطه دار یعنی باختہ بحریف در تاریخ الملوک کوید ولقمان
نینک خواجه سی اوتقوزدی حریف رود خانہ سوییں توکاتمالک تکلیف
قیلدی اویوقلادی بضم اول و یا یعنی خوابید و بخواب رفت در تاریخ

الملوك کوید ابراهیم علیه السلام خجالت دین اویوتلادی اوشالغای ایردی
بفتح اول و شین قرشت بالف کشیده و بلام رسیده یعنی می شکست در چهار
دیوان کوید اوزونکنی ساتماغینکدا حسن سوداسیدین ای یوسف چیم تیسه
ایردی نی اوشالغای ایردی بازارینک اولغای بفتح اول یعنی میشود
در سد سکندری در توصیف دارا درباره روشنک کوید آتادین سکندر نهاد
اولغای اول انادین کیانی نژاد اولغای اول اویدی بفتح اول و سکون یا
و کسر دال بی نقطه یعنی کاوید در لیلی مجنون در فوت لیلی کوید تیرناغلارین
چو یوزکا قویدی تیرناغ تیرناغ جه یرلار اویدی اوکسوماس بفتح اول
وضم سین بی نقطه یعنی کم نمیشود و کمی نمیکند در چهار دیوان کوید طریق عشق
آرا کونکلوم دادور هر دم غمی اول اوی عجب اوت اوزره دور کیم اوکسوماس
بیر لحظه مهمانی اوجاشتی بفتح اول و جیم ابجد بالف کشیده و کسر تای قرشت
یعنی کاوش نمود و سربسر کذاشت در چهار دیوان کوید اجل نی جان آلوردا
ینکدی هجرینک نیچه کیم اول مونونک بیرله اوجاشتی اوتغانیب بضم اول
و سکون تای قرشت و کسر نون یعنی شرم و حیا نموده لطفی کوید یار ایرنی بیله
قیلما تکیز ای قند و شکر لاف چون آب حیات اوتغانیب آندین یاشونوب دور
اوتغاندی بضم اول و سکون تای قرشت و نون یعنی شرم نمود اوتلاش
اوتلاش بفتح اول و سکون تای قرشت یعنی آتش پیاپی در چهار دیوان کوید

عنم

غم و درد زندانی ایچرا اکوننکل کا، توشوب اوتلاش اوتلاش گرفتارلیق لارا اوچا

بمعنی پشت آدمی بخصوص برآمده کی شانه و بال که هر دو را گویند و بمعنی

بال هم آمده در تاریخ الانبیاء در اتمام خانه کعبه گوید، که اول اوی تمام عنه

تیکان دین سونکره شکر تیلیب، اوچاسین کعبه دیواری عنه قویوب تفاخر

قیلدی اوچا و یننه بضم اول وجیم ابجد پارسی وفتح نون بمعنی پشت

آدمی و بال و شانه در ایل جغتای رسم چنان است یا مرغ یا گوسفند یا

بره و امثال آن که پخته میشود میر مجلس چنانچه بخواهد بشخصی از راه التفات

حصه بدهد باید بالهای آن در سر طعام باشد اگر بال او را التفات نکند

از سایر اعضای مطبوخ التفات نشود مثل اینست که هیچ التفات در حق

آنشخص نشده است و آن میر مجلس را خسیس و لئیم می شمارند و بان طعام

التفاتی واعتنائی نمیکند در سراج المسلمین در باب صلوة گوید، رکوع ایچرا

ایکلیننک تیزکا تیلیب یار، اوچانی توتماق اول حالتدا هموار، و نیز در سد سکندری

در مهمانی خاقان چین اسکندر گوید، نی دی اولجه خاقان قیاسی ایدی،

که توقوز مینک آیننک اوچاسی ایدی اوران بضم اول کسی که در لشکر را

راغلط کند و او را باین آواز صدا کنند اوروتوک بفتح اول وضم تای قرشت

لباس پوشانیده را گویند از قبیل لحاف و امثال آن اورکون بضم اول

وضم کاف پارسی طغیان آب را گویند در چهار دیوان گوید، درد کورکیم ایستاسا

کیلساغیم سوزماق غه یار. راضی یومان کیم سر شکیم سیلی نینک بار
اورکونی اوروک بضمّ اوّل زرد آلو را گویند اوروتمیش بضمّ اوّل
وسکون تای قرشت یعنی قرار گرفته است اورکا بضمّ اوّل وکاف
پارسی بالف کشیده ببالا رفتن کوه را گویند که بترکی مایوقش باشد در
فرهاد شیرین گوید. خرامی اورکا چیقماق داتوتون دیک. ایکیرماک وقتی
دشت اوزره قوپون دیک اورلاندی بضمّ اوّل وسکون نون یعنی آزهم
پاشید اوروناشتی بضمّ اوّل ونون بالف کشیده وبشین قرشت رسیده
وکسر تای قرشت یعنی محکم ومستحکم ومیخ دوز شد اوروناشیب بضمّ
اوّل ونون بالف کشیده یعنی محکم ومستحکم گردید اولغایدی بفتح اوّل ۲ونیز جوشش خورد والتیام یافت
یعنی پیر شد وبکهولت سن رسید در تاریخ انبیا گوید. که اوّل حضرت
ایکان یقاج یبخه ییلدین سونکرا اولغایدی. امر بولدی کیم آنی کیسیب
کشتی یاساغای اوماق بضمّ اوّل بمعنی قبیله لطفی گوید. کیلیب خاقان چین
ایلچی لاری هم. اوماق دین هر بیری خاقان اعظم اوناب بضمّ اوّل یعنی
راضی میشوم[۲] اوناتقوبجه بضمّ اوّل ونون بالف کشیده وبتای قرشت رسیده ۲ونیز راضی شد
وسکون نون دیگر یعنی تا اینکه راضی بکنم در چهار دیوان گوید میسر اولمادی
جان بیرماک ولبین اوپماک. نیدین که قالمادی جانیم آنی اوناتقوبجه.
اویوب بضمّ اوّل یعنی خوابیده است ونیز متابعت کرده است اویویوب

بضمّ اوّل

بضمّ اوّل و هر دو یا یعنی خوابیده است در تاریخ الانبیا کوید، کہ نوح اویوب
ایردی و عورت عضوی آچیلیب، جام کورُوب کولدی، و یافث و سام
منع قیلیب یاپتی لار **باب الألف المقصوره مع الیا**
۲ بفتح اوّل و کسر جیم پارسے ساقی را کویند در سدّ سکندری کوید، ایاغچی ۱۲ **ایاغچی**
منکا جام پیرانہ توت، دیمای خسروانہ فقیرانہ توت، اوشول مَی کہ
بولسون منکا چارہ رس، کہ باشتین بیکیت لیلت قیلیب مین هوش **ایرنیکا**
بفتح اوّل و سکون یا و رای قرشت و کسر نون لب را کویند یعنی بلب او در چهار
دیوان کوید، روح کلدا ریدا یا رب اوّل نی سرونازدور، کیم روان بخش ایرنیکا
روح القدس هم از دور، **ایکینیکا** بفتح اوّل و سکون یا و کاف تازی
و کسر نون یعنی به بدن خودت در لیلی مجنون کوید، بیر قوی بیر کیسی چقاردی
فی الحال، مجنونغه دیدی کہ ایکینیکا سال **ایا** بفتح اوّل و یای بالف کشیده
بمعنی مالک و صاحب چیزی بودن در چهار دیوان کوید بیر ایا سیز ایت
بولوب ایردی نوائی یارسیز، بولماسون یا رب کہ هرکز بنده سلطان دین جدا
ایلایکا بکسر اوّل و سکون هر دو یا یعنی پیش رو در محبوب القلوب کوید
و یامان عقبه لار و کہ ایلایکا کیلور، و عظیم خطرلار کہ واقع بولور **ایلیکی کا**
بفتح اوّل و سکون هر دو یا و کسر لام و کاف تازی یعنی بدست او در لیلی مجنون
کوید، بو طفل ایلیکی کا بیر ورق بیر، لیکن منکا عشق دین سبق بیر **ایکاولا**

وایکاولان بفتح اول وسکون یا یعنی دو نفر وهر دو باهم در فرهاد شیرین
گوید، ایکاولا مونکلا شیب سوزلار قیلیب یاد، یتشکانی فلک دین ظلم وبیداد،
ونیز در چهار دیوان گوید، کوزلارین کافر دیسام یوق ای مسلمانلار عجب، کیم
ایکاولان یوزا یوورمیش لار قاشی محرابیدین ایسلا بکسر اول وسکون یا
وسین بی نقطه امر از بو کردن وبشامه رسانیدن ایلانماقدا بفتح اول وسکون
یا ونون یعنی در نشستن ونیز پهلو بر پهلو دادن در فرهاد شیرین گوید،
هم ایلدام لیق دا صرصر دیک روانه، هم ایلانماقدا ایکریم دین نشانه،
آیلکیکا بفتح اول وسکون هر دو یا ولام یعنی بدست خودش، در چهار
دیوان گوید، صداقی جانبی کیم ایلکیکا سنان دوتمیش، یوز اوق یلانی وبیر
قاتل اژدهاغه باقینک ایندا بکسر اول وسکون یا ونون امر از وعده کردن،
در حیرت الابرار گوید، جارلا مراعات ایله اصحابینی، ایندا تکلف بیله احبابینی،
ایماس ایرکاندا بفتح اول وسکون سین ویا ورای قرشت یعنی وقتیکه
نبود در حیرت الابرار گوید، شاه ایماس ایرکاندا انوشیروان، بولدی بیر او
عشقی بیله ناتوان ایلا ییدا بکسر اول وسکون یا وکسر یای دیگر وسکون ۲ ایلا ییدا
نون یعنی در پیش روی او ومقابل او ایرتاکی بفتح اول وتای قرشت
بالف کشیده یعنی اولی وسابق ایکینی دا بفتح اول وسکون یا وکاف تازی
یعنی برو انداختم در بر او در چهار دیوان گوید، دیرداکور نوایی نی مغبچه لار
بوکوروب ایلا ییندا آزاده لار، نی آزاده لار شاه وشهزاده لار،

عمید اکیم ایکنی داچاك خرقه و ایلکیدا بیر ایاغ ایوور ایریك لیك کا
بکسر اول و سکون یا و کسر رای قرشت و لام یعنی بسختی و خشنها در سد
سکندری گوید اگر نامه سین اول یازیب تور ایریك وطمین ایریك لیککا
اورمان ایلیك ایسکارما بکسر اول و سکون یا و سین بی نقطه
امر از قبول نکردن در چهار دیوان گوید کیچه کلبم غه کیلسا ئنك مدعی منعی
نی ایسکارما تولون آی سیر ایتار ایت هور اردین قایدا پو والی ایتورکا
بکسر اول و سکون یا و ضم هر دو تای قرشت یعنی برای تیز کردن در محبوب
القلوب گوید مسواکی طمع تیشین ایتورکا سوهان شانه داریش خند التی
نهان ایورورولکا بفتح اول و سکون یا و ضم هر دو رای قرشت برای
اینکه دور بگردد و طواف کند در لیلی مجنون گوید بو مهر ایلده مانکلا ایینی
اوبتی اول باشیغه ایورورولکا قوبتی ایتارکا بفتح اول و سکون یا
برای کردن و برای اینکه بکند در چهار دیوان گوید کونکل لار نقدینی
تاراج ایتارکا یاپماقینك برقع آنینك دیك دورکه یوزباغلار قراغچی کاروان
کوزکاج ایچا بکسر اول و سکون یا و جیم پارسی همشیره بزرگ را گویند و بلغت
مغول بمعنی صاحب و خداوند ایکلا ایلا ریکا بفتح اول و سکون هر دو یا
یعنی پیش روی اینها در محبوب القلوب گوید بایزید قدس سره پیر جانب بولوب
ایردی عازم و پیر مرید انکا ملازم پیر اولوق سوا ایکلا ایلا ریکا کیلدی

ایلچی

ایلقی

وشیخ الله دیب اول سوغد قدم اوردی **ایمغا** بکسر اول وسکون یا و میم بز
کوهی را کویند **ایکالامیزکا** بفتح اول وسکون یا و زا یعنی بما هر دو در
لیلی مجنون کوید، مین بیله واول ضعیف بیله، کیل ایکالامیز کا رحم ایله **ایکالاسیکا**
بفتح اول وسکون یا وکسر سین یعنی بهر دوانها در محبوب القلوب کوید، مطرب
طرب افزا، ومغنی غم زدا، ایکالاسی کا حال، ودرد اهلی جان قیلورلار فدا،
ایمکاکیمدا بفتح اول وسکون یا و میم یعنی در مشقت من و زجر من در لیلی
مجنون کوید، کای جانیمه قیلد قیلد مانور، مشکونک بولوب ایمکا کیمدا کافور،
ایریشیب بکسر اول وسکون یا وکسر رای قرشت وشین بمعنی تملق وعجز
یعنی عجز نموده است در لیلی مجنون کوید، هر قوم غد کر مقدمی تیلیشیب،
یردشت کیلک آنی ایریشب **ایالغو** بفتح اول و یای بالف کشیده و بلام رسیده
وضم غین نقطه دار مدی را کویند که تحریر نغمات در خوانندگی می کشند در
چهار دیوان کوید، حالیمغه هجر بزمی آرا تار تسام سرود، بار بوجه مدی تیلبه
کونکل نینک ایالغوسی، ونیز در عروسی کنیز خاقان چین وخطا در سد سکندری
کوید، ایالغونک ناچار یاریار اولغوسی مینیم یغلاریم زار زار اولغوسی ونیز
در فرهاد شیرین در کرفتاری فرهاد کوید، ایالغو بار چاغد فرهاد حالی، سرود
اول خسته وناشاد حالی، ونیز در حیرت الابرار کوید، اول قیلا الما ساهم آوازلیق
قیلسا ایالغو بیله دمساز لیق **ایکینکدا** بفتح اول وسکون یا و نون وکسر

کان

کاف پارسی وسکون یا ونون وکاف پارسی بمعنی سرخی صورت محبوبا
باشد یعنی در سرخی صورت تو بمعنی گل هم آمده در لیلی مجنون گوید، هم مهرو
صفا یوزونکدا طالع، هم نور وفا اینکیننکدا لامع ایسرکاب بکسر اول وسکون یا
وکسر سین یعنی دریغ ومضایقه نموده در محبوب القلوب گوید، لذیذ آغزیدنی
ایسرکاب قوروق نان یماسا ایلبارایتب بکسر اول وسکون یا ولام وبای
ابجد بالف کشیده وکسر تا سرخی وبرآمده گی که از شدت گرمی آب در اعضا
ظاهر میشود در لیلی مجنون گوید، اردلت انکا چون ایاق اوزایتب، سوجوشی
ایاقین ایلبارایتب، وله ایضا، قیش آلدا رایتب سمومی آیننک، یاز ایلبارا تیب
هومی آیننک ایوروب بکسر اول وسکون یا وضم واو ورا یعنی
چرخ داده است در لیلی مجنون گوید، بندنک مین اکر قیلیب مینی شاد،
باشیننکدین ایووروب ایتسانک آزاد ایپنماک بکسر اول وسکون نون
جنبیدن وخف کردن ایپار بکسر اول وسکون یا وبای پارسی بالف کشیده
وبرای قرشت رسیده بمعنی مشک وعنبر وهر چیز خوش بو ایپارقوروغی
بکسر اول وبای پارسی بالف کشیده قصبهٔ از سمرقند ایتیشماک بکسر اول
وسکون یا وکسر تای قرشت بایکدیگر کاری کردن وهم دیگر را بدست افکندن
ایتکریشماک بکسر اول وسکون یا وتا وکاف پارسی ورا بکاری
مبادرت کردن ایتاشلاماق بکسر اول وسکون یا وتای قرشت بالف کشیده

ولبشین قرشت رسیده دست زدن و پس افکندن ایتکورماك بکسر
اول وسکون یا و تا مفقود و گم شدن ایتکلاماك بکسر اول وسکون یا
وفتح تای قرشت آتش را دامن زدن وچیزی را در دامن کردن ایت بکسر
اول سك و نیز امراز ناپدید شدن بفتح اول امراز کردن ایتاك بکسر اول
دامن قبا و دامنهٔ صحرا را گویند ایتالکو بکسر اول چرغ باشد ایتاوورن
بکسر اول و تای قرشت بالف کشیده وفتح را بلغت مغول لنك را گویند
ایت بالیغی بکسر اول جانوریست سیاه وکوچك در آب باشد بمرور
وزق میشود اینداق بکسر اول وسکون یا و نون نام پادشاهی که
اوغوزخان ازاو شکست خورد بالاخره مسلط شد ایت سینکالی
بکسر اول وسین بی نقطه وسکون یا و نون سك مگس آیت قنات بفتح
اول شپره که خفاش گویند ایورولسا بفتح اول وسکون یا وضم رای
قرشت یعنی اگر دور بگردد و چرخ بخورد در چهار دیوان گوید آنینك
دیك بوزمامیش کردون مین مجنون شیدانی که مینك دور اوزنیکا
ایورولسا تاپقای تورماك امکانی ایماض بکسر اول وسکون یا وضاد
برادر صاد درخشیدن برق را گویند لغت عربی است چون در تالیفات
حضرت امیر نظام الدین علی شیر بود بقلم آمد در چهار دیوان گوید فقیر
یاشورون آهی عذر باقمدکیم اورتار جهانی گرچه ایرور بوچاقین ایلتی ایماض

ایلاندوروب

ایلانْدوُرُوب بفتح اول وسکون یا و نون یعنی چرخ ودَوَر داده
ونیز نشانیده ونیز بپهلو به پهلو داده در داستان شیخ صنعان گوید مسکن
ایتمالَت داغی آتشکاه نی اورتامالَک داغی کلام الله نی کیم نیچوک زنارنی
تارتوب تورُوب باغلادی بیلیکا تورَت ایلاندوروب ایندَاب
بکسر اول وسکون یا و نون یعنی دعوت کرده است در حیرت الأبرار
گوید دیدی که بیرکون قیلیبان جشن عام ایندَاب ایدیم بادیه اهلین
تمام ایسلاب بکسر اول وسکون یا و سین یعنی بو کرده است و بشامه
رسانیده است در چهار دیوان گوید یتلا زمین ایسلاب ایسلاب غبغبینگنی
کدا اوپسام عارضینگنی که لبینگ نی ایلانیب بفتح اول وکسر نون یعنی
پهلو به پهلو افتاده ونیز نشسته است ونیز دور داده در سد سکندری
گوید چو جسمیغه هر لحظه اول ایلانیب دیکیل تاغ آرا اژدها ایلانیب
ایلتیب بفتح اول وکسر تای قرشت یعنی برده است در چهار دیوان گوید
خضر وش خط بیرله چون حسنونگ سمندین سورکاسین یوز سکندرنی
سوغه ایلتیب سوسیز کیلتورکاسین ایرغاتیب بکسر اول وتای قرشت
یعنی تکان داد در فرهاد شیرین گوید تعجب بیرله اینینگ ساری باقیب
باشینی ایرغاتیب ایلکینی قاقیب ونیز در فرهاد شیرین گوید نیچه
باقغان سای حیرت بولور فاش کولومساب کاه کاهی ایرغاتیب باش

ونیز در داستان شیخ صنعان گوید بیر کیچه کوندوز اولو کلار دیك یاتیب
اول ضم حالیغه باشین ایرغاتیب **ایشیب** بفتح اول وسکون یا وکسر شین
قرشت بمعنی تابیدن یعنی تابیده است ونیز کاویدن زمین یعنی کاویده است
در چهار دیوان گوید معنی نغمه سی جان بیرسه بزم اهلیغه تانك یوق کیم
نوائی رشتهٔ جانین ایشیب چنکیکا تار ایتمیش **ایورولوب** بفتح اول
وسکون یا وضم را یعنی چرخ خورده است در چهار دیوان گوید کوزومه
اشك ایورولوب تن دشت آرا سرکشته دور عشق بحر ودشتید اکرداب
اول بوکرد باد **ایستی اوت** بکسر اول وسکون یا وسین وکسر تای قرشت
فلفل را گوید **ایشتکاج** بفتح اول وسکون یا وتای قرشت همینکه
استماع نمود در چهار دیوان گوید شکر چون قیلدی شیرین لیکنی دعوی
ایشتیکاج لبلارین قیلدی شکرخند **ایناج** بکسر اول ونون بالف کشیده
وبجیم ابجد رسیده ندیم ورفیق ومصاحب را گویند ونیز در دولتخوائین
مغول نام منصبی باشد که مقربان مصاحب را بان اختصاص دهند همین
معنی لغت را ایناق هم گویند **ایکینج** بکسر اول وسکون یا ونون
وجیم عدد دو در سد سکندری گوید ایکینج اول که بار آنجا افسونکریم
مواجب بیکان بارچه سی چاکریم **ایکاج** بکسر اول وسکون جیم
ابجد خواهر بزرگ را گویند واورا ایکاجی هم گویند ونیز حرف رابطه

دلسبر است

ونسبت است در آخر کلمه آید بمعنی هنوز هم آمده **آیدالکاج** بفتح اوّل
بغض و بحض کردن و چون کو در چهار دیوان کوید حسنی آرتار یوز کاز لفین عنبر افشان
ایلا کاج شمع روشن راق بولور تادین پریشان ایلا کاج **ایوورکاج**
بکسر اوّل وضمّ واو یعنی همینکه چرخ داد در فرهاد شیرین کوید ایوورکاج
نیزه سین دور فلك وار بولوب قالقان اوزیکا چرخ دوّار **ایچ** بکسر اوّل
وسکون یا وجیم پارسی بمعنی اندرون ونیز امر از نوشیدن در لیلی مجنون در
ناخوشی ما در مجنون کوید ایچ قبض تاپار ترنجبین دین صفرا آرتار سکنجبین دین
ایچ آغریغی بکسر اوّل وراء قرشت مرض اسهال **ایچان** بکسر اوّل
وجیم پارسی کندم ونخود بریان کرده باشد **ایچ اوغلان** بکسر اوّل وفتح
الف خواجه را کویند **ایچرکو** بکسر اوّل وفتح جیم پارسی وسکون را تکلتوی
زین **ایچقریق** بکسر اوّل وسکون یا وجیم پارسی برجستن کلو **ایچمارالک**
بکسر اوّل وسکون یا وجیم پارسی یعنی نازکتر **ایچکاورالت**
بکسر اوّل وسکون یا وجیم پارسی یعنی اندرون تر **ایچکو** بکسر
اوّل وسکون یا وجیم پارسی شرب وتجرّع در لیلی مجنون در عروسی دختر
نوفل کوید آیین طرب غنه قویدیلار یوز ایچکو ایدی ینچه کیچه کوندوز
ایچکولوك بکسر اوّل وسکون یا وجیم پارسی یعنی شراب نوشی
ونوشیدنی ومست وشراب خوار **ایچمالك** بکسر اوّل وسکون یا وجیم پارسی

پوستین را گویند ایچین بکسر اول وجیم پارسی یعنی در وسط ومیانه
در چهار دیوان گوید "جان وکونکل ناچادیدی آسرالی اوزنی کیلکاج اول" وه
بینه قوزغالیشتیلار کورکاج آنی ایچین آرا" ایدبو ورایجه ایدیش بکسر اول
کاسه بزرك ایدیقوت بکسر اول وضم فای نقطه دار یعنی صاحب سعادت
ونیز اسم حاکم ایغور که در عهد چنکیز خان بوده ایدینکیز بکسر اول
وسکون یا ونون وکسر کاف پارسی یعنی بودید ایرمالك وایرماق بکسر اول
وسکون یا وراء قرشت یعنی رسیدن ورسانیدن ایردینك بکسر اول
وسکون یا وراء رسیدی ورسانیدی ایرجاتماق بکسر اول وسکون یا
وراء وجیم ابجد بالف کشیده وبتای قرشت رسیده نمودار کردن دندان باشد
درحالت خنده لیکن بالفظ دندان نمودار نشود ایرماکای وایرماسا
وایرماسون وایرتمالك وایریلماك بکسر اول وسکون یا وراء قرشت
یعنی کداخته شدن ایرغاتماق بکسر اول وسکون یا وراء قرشت
ونون یعنی تکان دادن وجنبانیدن ایرشمالك بکسر اول وراء قرشت
بیجیائی کردن ونیز از سر رفتن ایریکمالك بکسر اول وراء قرشت وسکون
کاف یعنی دلکیر شدن ایلامانك بفتح اول وسکون نون وکاف
پارسی یعنی مکیند در چهار دیوان گوید "اول کوزی قاشی قراغه آینی تشبیه
ایلامانك" آی نینك آفت لیق کوزی پیوسته قاشی قایدادور ایلانور

و ایرجاتیشماق [illegible] ایلانسا [illegible]

بفتح

بفتح اول و ضم نون یعنی دَوْر میکردد و چرخ میخورد و نیز می نشیند و نیز
پهلو به پهلو می افتد در چهار دیوان کوید تا بوزدق کونکلوم آرازلغونات
خیالی ایلا نور اژدهای دور که بیر ویرانه ایچره تولغانور **ایکراز**
ایکراز بکسر اول و سکون یا و رای قرشت بالف کشیده و رای دیگر رسیده
یعنی خورد خورد و کم کم در تاریخ الملوک کوید سوا ولوغ راق جهتی دین
قویلارنی ایکراز ایکراز کوتاریب اوتکاروراردی **آیتا آلور** بفتح اول
و تای قرشت بالف کشیده یعنی می تواند بکوید در محبوب القلوب کوید
چین آیتا آلور پیلنی یالغانغه چولغاما چین سوزنی یالغانغه بولغاما
ایرماستور بفتح اول و سکون یا و رای قرشت و سین بی نقطه یعنی نیست
و پیدا شد لطفی کوید سین کیبی سلطانی سیوملک حدیم ایرماستور ولی
بو بلالیق عشق فرق آیتماس کدا و شاهنی **ایکارور** بفتح اول و سکون یا و کاف
پارسی یعنی بر میکرداند و دَوْر میدهد در چهار دیوان کوید کهی که
مست ایکارور باد پاخرداهلی بارور هواغه قویون یتکاج ایلاکیم
خاشاک **آیورولور** بفتح اول و سکون یا و ضم رای قرشت چرخ میخورد
و دَوْر میکردد در لیلی مجنون کوید اولتوروراکین چین قاشینکا ایورولور
ایکین قویون باشینکا و نیز در چهار دیوان کوید تا کونکل خایلینک خیالیدین
باشینکاغه ایورولور یوق سنکا حاجت یامان کوز دفع عداوت وسپند

ولە ایضاً تاکوروبان یوزین قویاش قالغالی اشتیاقیغە کاه باشیغە ایورولور کاه توشار ایاقیغە **ایتکونک** بفتح اول وسکون یا وتای قرشت وضم کاف پارسی وسکون نون وکاف پارسی یعنی خواهی کرد در حیرت الابرار کوید لطف وکرم کنجی نی نیتکونک تورور کیمکا عطا وکرم ایتکونک تورور

ایر وایران بفتح اول وسکون یا ورای قرشت مرد وآزاده مرد را کویند در لیلی مجنون نحی نوید ایر مجلسی ایچرە راح ایر وزیب خاتون کیشیکا صلاح ایر وزیب ونیز در محبوب القلوب کوید تانک آتقاج ایر وخاتونی کسب اوچون تارقاشیب اوغول وقیزی کوی وکوچە دا بوتراشیب **ایرکیلماک** بکسر اول وسکون یا ورا بمعنی جمع شدن **ایرلاماق** بکسر اول وسکون یا ورا خواندگی کردن **ایرانلیک** بفتح اول ورای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده یعنی مردی وآزاده مردی **ایرتا** بفتح اول وسکون یا ورا وتای قرشت بالف کشیده مقدم واول ابتدای صبح را کویند **ایرتاکی** بفتح اول وسکون یا ورای قرشت بالف کشیده یعنی قدیمی **ایرتانک** بفتح اول وسکون یا ورای قرشت بالف کشیده یعنی اول صبح **ایردام وایردم** بکسر اول وسکون یا ورا آداب سپاهکری وصاحب فن وفنون در تاریخ الملوک کوید اردشیر بلوغ حدیغە یتی بارچە بیلیک بیلە ایردام دایکانە بولوب **ایردینکیز** بفتح اول وسکون یا ونون یعنی بودید **ایرانلار** بفتح اول ورای قرشت

بالف

بالف کشیده و بنون رسیده مرد های آزاده و جوانمرد در فرهاد شیرین
گوید" ایل ایلار دیک ایروردا ب شعاری" چاپیب اوق آتیب اولتورمالک
شکاری **ایسار** بکسر اول وسکون یا یعنی می وزد **ایلارلار** بفتح اول
وسکون یا یعنی میکنند خرامند کرو در چهار دیوان گوید" باغ زخمین کوزومدا آشک
رنکین ایلکا فاش ایتی" بالیغ زخمینی فهم ایلارلار ایل در یاد اقان کوزکاج
ایلتوبتور بفتح اول وسکون یا ولام وضم تای قرشت وسکون بای ابجد
یعنی برده است در چهار دیوان گوید" دیماکیکا فتنه تعلیمین بولوب خم
قولاغین ساری باش ایلتوبتور اول قاش **ایشقور** بکسر اول وسکون یا
وشین قرشت کارزار ودعوارا گویند **ایوورور** بکسر اول وسکون یا
وضم واو یعنی بر میکرداند و نیز چرخ میدهد در لیلی مجنون گوید" راقم
که اوزاتتی تیل سنانین" بو نوع ایوورور قلم عنانین **ایناز** بکسر اول ونون بالف
کشیده یعنی پایین می آید در چهار دیوان گوید" کر توباش دیر لاریوزونکنی کرم
بولوب چیکما تیغ" ایلکاجر می یوق ایناز چون آسماندین هر تعب **ایلانور دور**
بفتح اول ونون یعنی دور میکردد و چرخ میخورد و نیز می نشیند و نیز
پهلو به پهلو می افتد در چهار دیوان گوید" شعلهٔ رخسار یدا کونکلوم توشی
ایلانور دور" تانک ایماس کل شمعی غه بلبل اگر پروانه دور **ایریلدار** بکسر
اول ورای قرشت صدا کردن آب وغیره را گویند یعنی صدا میکند در تاریخ الملوک گوید پادشاه اولوق روغه

اوخشار" واتباعی اریغ لار غم کیم اول ره و دین ایریلدا" ایرسا بفتح اول کرسی حرف

شرط است یعنی اگر باشد ایرسانک بفتح اول اگر باشی ایرسانکیز

بفتح اول وسین بالف کشیده وبنون رسیده وکسر کاف پارسی اگر باشید

واگر برسید واگر برسانید ایرغی بکسر اول چوب شیرخشت ایرکاج بفتح اول

وسکون یا و را در روابط بمعنی هنوز استعمال میشود مثل اینکه تا یماس

ایرکاج یعنی هنوز پیدا نکرده وکیلماس ایرکاج یعنی هنوز نیامده ایرکاک

بفتح اول بمعنی نر باشد یعنی مذکر ایرکان بفتح اول یعنی هست

ایرکانکا بفتح اول وسکون نون یعنی ببودن ایرکانیکا بفتح اول

وکسر نون یعنی ببودنش ایماستور بفتح اول وضم تای قرشت یعنی نیست

ونمیباشد در چهار دیوان گوید" حور وجنت دین مرادیم دولت دیدار ایرور"

یار سیز باغ وکنیزی بیش ایماستور اول وبو ایغیر بکسر اول وغین نقطه دار

بیماری که روز بروز بدحال شود ایورر بفتح اول وضم واو امر از گرداندن

وچرخ دادن ایورمیش لار بفتح اول وضم واو یعنی بر گردانیدند وچرخ

دادند در چهار دیوان گوید" کوزلارین کافر دیسام یوق ای مسلمانلار عجب"

کیم ایکاولا یوزا ایورمیش لار قاشی محرابیدین ایلغار بکسر اول استعلام

وراندن سپاه ایلانلاردور بکسر اول وسکون نون یعنی بوده اند وهستند

ایکیز بفتح اول وکسر کاف تازی دو بچه که یکدفعه تولد شود در چهار دیوان

گوید یورد[illegible]

[illegible] ایلکاجه وایلکاجه [illegible]

گوید یوزونك قوباش مو ایکین یا قوباش یوزونك مو ایکین کم قایسی
قایسی ایکان فرق ایماس بیچوک کم ایکیز ایلکینکیز بفتح اول وکسر
کاف تازی وسکون یا ونون وکسر کاف پارسی یعنی دستهای شماد در
سبعهٔ سیاره گوید قیلجینکیز اوشالدی مو آخر ایلکینکیز تاشغه قالدی
مو آخر ایناماسانکیز بکسر اول ونون بالف کشیده وبنون دیکر
رسیده وسین بالف کشیده وبنون رسیده یعنی باور نمیکنید ایز
بکسر اول وسکون یا وزای نقطه دار ردّ پای آدمی وحیوانات بفتح اول
احراز ساییدن وحل کردن در چهار دیوان گوید سوروب خاکی تینم غم
رخش اکر اولتوردی اول چابك حیا تیغم مسیحا اوزره دم کیم کیتماسون
اول ایز ولد ایضا کوزنی بیر ایز توفراغیدین روشن ایت کیم سود ایماس
شاف کافوری چیکیب آسماق انکا مشکین پوند ایزکانین بفتح اول وکسر
نون یعنی بودنش را در چهار دیوان گوید مضمون بامزه ایست کوپ ایمه
وعده نوایی غم وصل وقیلمه تمسخر کم بو محال ایش ایزکانی اول هم
ایمدی بیلیب دور ایزکشتك بکسر اول وکسر کاف تازی وفتح تای قرشت
دائره سجده وخرما وامثال ان در شکل ایزکه بفتح اول وفتح کاف
پارسی یعنی طنز وغنج ودلال ایزلیك بفتح اول مردی وآزاده مردی
ایرماجوق بکسر اول وضم جیم پارسی نهر کوچك ایرماس بفتح اول

بمعنی نیست و نمیباشد در چهار دیوان کوید کوزوم کرقان آرا بولمیش‌هان
عجب ایرماس کر عین عذ چو دم اولدی قرین عدم بولدی ولہ ایضا آغزی
نینک سری منکا معلوم اکر ایرماس نی عیب هیچ کیمکا ذره چون پیرماس مبش
حق علم غیب **ایرمان** بفتح اول یعنی نیستم و نباشم در فرهاد شیرین کوید
چومین دیوانه ایرمان اوزدین اکرلی سهو ایتیم رقم استغفر الله ونیز
در چهار دیوان کوید ای نوائی ایمن ایرمان زهد آرا موندین ناری
دیرلی مامن قیلای کر عمر دین تاپسام امان **ایرور** بفتح اول یعنی
هست و میرسد و میرساند بکسر اول یعنی که اخته میشود و آب میکردد
در چهار دیوان کوید عشقینک اوتین کر نوائی دیساکیم ایلانی رقم سوزیدین
کویا ر قلم قورور فرا ایرور دوات **ایروردا** بفتح اول در بودن
و رسیدن و رسانیدن **ایرن** بفتح اول و سکون یا و رای قرشت و نون
لب را کویند از لطفی شاهد است شربت یحیی العظام ایرنی نی نابیدا دور
سورهٔ و الشمس تفسیری یوزی با بیدا دور بعد از حضرت امیر نظام الدین
علی شیر شعر ترکی را بهتر از لطفی کسی نکفته و اکثر غزلهای او را نوائی مخمس
و مسدس نموده و او هم هرچه کفته بزبان جغتای کفته **ایس** بکسر اول و سکون
یا و سین بی نقطه بو و رایحه را کویند بفتح اول امر از وزیدن نسیم در لیلی
مجنون کوید هم دلبر ایسین تاپیب دماغی بولدی یا نا تازه عشق داغی وله

ایضا

ایضًا هر دم یقیلیب قوپوب اوروب کام ایس پرلرنی سیر انکانی
آرام ونیز در چهار دیوان کوید قوپ ای باد صبا جانان ساری ایس
مسیح انفاسی تیکلیغ جان ساری ایس **ایلماس** بفتح اول وسکون یا ولام
یعنی بنظر نمی آورد واعتنا نمیکند در چهار دیوان کوید هجر بیمیدین
اولوب مین ساقیا توت جام کیم کونکا مست اولغان زمان جمشیدنی
ایلماس کیشی **ایکارماس** بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده وبرای قرشت
رسیده یعنی برنمی کرداند ودور نمیدهد در چهار دیوان کوید ایکا
ماس کونکل حصاری دوریغه ترک فلک کورکاج ایوورمالک اشهبین
یورخشت اوزه کردون سوار بمدین **ایوورماس** بکسر اول وضم واو یعنی
از و نمی نماید در سد سکندری کوید ایوورماس اکر لطف ایتیب بوورق
کورای هر نی کیم آلنیما یازدحق **ایلتماس** بفتح اول وسکون یا ولام وتای
قرشت یعنی نمیرود ونیز نمیبرد **ایلانماس** بفتح اول وسکون نون یعنی
نمی نشیند **ایاماس** بفتح اول دریغ ومضایقه نمیکند در حیرة الابرار
کوید جرعه یتمای تیلاماس شبنمی زخمی کورسه ایاماس مرهمی
ایماس بفتح اول یعنی نیست ونمیباشد در چهار دیوان کوید لبلارینک
هجر یدا جانیم قصدیغه کونکدوریدا ینکلارد ولعل کون مژکان خون
آلود ایماس **ایورسین** بفتح اول وضم رای قرشت یعنی هستی ومیرسی

ومیر ثانی ایرِیك بکسر اول ورای قرشت درشت وزبر وخشن در چهار
دیوان کوید، هجر تاشی بیرله محنت شالیغی قیلدیم قبول، ای کونکل عشق ایچرا
بولماس کورمایین قاتیغ ایرِیك ایرِینك بکسر اول ورای قرشت وسکون
یا ونون وکاف پارسی چرکت وریم ایزِیلماك بکسر اول ورای نقطه دار
یعنی سائیده شدن ایزماك بکسر اول وسکون یا وزای نقطه دار سائیدن
ایزلاماك بکسر اول پی جستن یعنی راندن قدم وتفحص کردن ایزلاشماك
بکسر اول بایکدیکر دلجوئی کردن ایسماك بفتح اول وسکون یا وسین وزیدن
نسیم ایسماق بکسر اول وسین بی نقطه کرم کردن ونیز تب نمودن ایسلاماق
بکسر اول یعنی بو کردن ایسلاماك بکسر اول کوش بسخن دادن وسخن
شنیدن ایسلاشماق بکسر اول هم دیکر رابو کردن ایسلانماق بکسر اول
وسکون نون متعفن شدن ایسلاتماق یعنی جنبانیدن ایسیرماق بکسر سین
بدندان کزیدن وخوردن ایناالدیم بکسر اول ونون باالف کشیده وبلام
رسیده یعنی ابرام نمودم ومصر شدم در چهار دیوان کوید، وصلین ایستاب
کوپ اینا الدیم قاودی کوبیدین مینی، بولسا مبرم شیوه البته کدام دودایرور
ایکاتمیش بفتح اول وکاف پارسی باالف کشیده وبتای قرشت رسیده
یعنی بزجر ومشقت کرفتار کرده است در چهار دیوان کوید، نوائی خسته لیق دین
دم اوداغه قوپی یتماس، آنی کویا وفاسیزلار جفاسی اسروایکاتمیش ایش

بکسر اول

بکسر اول وسکون یا وشین قرشت جنگ ودعوا را گویند ونیز شغل وشغله
در سد سکندری گوید؛ چریک کا ایش آشوب بولدی ینا؛ زمانه لکد کوب
بولدی ینا؛ وله ایضا؛ در دعوای دارا گوید؛ ایکی شاه هر ساری ایش فکریدا
یسال فکری بیرلا تیکیش ذکریدا؛ چکیب کردلار نعرهٔ حایله؛ یراجزا سیغر سالیان
زلزله؛ وله ایضا؛ یاریم یولدا قالماق ایرور مشکل ایش؛ منکا توشکان ایش کیمسه کا
توشما میش **ایریش** بکسر اول وکسر را بمعنی عجز وتملق ونیز تار نساجی را
گویند ونیز آمراز پیروی کردن ورسیدن در چهار دیوان گوید؛ ای بولای چابکونک
ینک ایستا سانک پابوسینی؛ بو سونکا ایپ تاقماق امیدی بیله ایت دیک ایریش؛
~~**ایسیغ** بکسر اول وسین بی نقطه چیز گرم را گویند در لیلی مجنون در ناخوشی~~
~~مادر لیلی گوید؛ بستر اوزره یاتتی دردبیر لیه؛ ایسیغ تر واه سرد بیر لیه~~ **ایاغ**
بفتح اول بمعنی پیاله در سد سکندری گوید؛ چه عادل شه ایلکیدین ایچکونک
ایاغ؛ ناچا اعتدال آسرا سانک بخشیراق **ایمیغ** بکسر اول ومیم وسکون یا وعین
تاریک وبسیار تیره را گویند **اینکراماق** بکسر اول وسکون یا ونون
وکاف پارسی وسکون نون دیگر نالیدن واه وزاری کردن **ایناق** بکسر اول
وسکون یا ونون بالف کشیده ندیم ورفیق ومصاحب را گویند ونیز در دولت
خوانین ترک نام منصبی را بان اختصاص دهند این لغت را اینانج هم گویند **ایغناق**
بکسر اول وسکون یا وغین ونون بالف کشیده بزبان مغول آبریشمی را گویند

مانند گیسوی زنان تابیده بموی سر خود پیوند کنند و زنان ازرا مکلل کرده بر کلاه دوخته **ایتا باشلاماق** بکسر اول و تای قرشت بالف کشیده و بای ابجد بالف کشیده و بثین رسیده بکاری و شغلی شروع کردن **ایتا سالماق** بکسر اول و تای قرشت بالف کشیده دست زدن و پس افکندن **ایچغینماق** بکسر اول و سکون یا و جیم پارسی و یای دیگر و نون متحیر شدن **ایرجایتماق** بکسر اول و جیم ابجد بالف کشیده و کسر یا و سکون تای قرشت نمودار کردن دندان در حالت خنده **ایرماق** بکسر اول و سکون یا و را رسیدن و رسانیدن **ایشقریق** بکسر اول و سکون یا و شین کوزهٔ لوله دار که پشت آن کوزه سوراخ باشد چون اطفال باد دران کنند صدا کند و نیز برفی و بادی که باهم آید **ایلماق** بکسر اول و سکون یا و لام یعنی بنظر گرفتن **ایمگا کیمگا** بفتح اول با هر سه کاف پارسی یعنی بمشقت من و زجر من در چهار دیوان در رباعیات گوید؛ بولدی مینینک ایمگا کیمگا سودا باعث؛ سوداغه هوای جام صهبا باعث؛ صهباغه داعی دیر و چلیپا باعث؛ بو بارچاغا اول دلبر ترسا باعث **ایتوردونک** بکسر اول و ضم تای قرشت و دال گم کردی و مفقود نمودی در چهار دیوان گوید؛ ای تیلبه کونکل چقما دینک اول زلف خمیدین؛ گویا کر قرانغو کیجه دا یولنی ایتوردونک **ایرنینک** بفتح اول و کسر نون و سکون یا و نون و کاف پارسی بمعنی لب باشد یعنی لب تو در لیلی مجنون گوید؛ قیلماق بیله لاله برکیدین قوت؛ ایرنینک یا پیبان در اوزره

بافتن

یا قوت ایتیک بکسر اول و تای قرشت چابک و تند و تیز کنایه از عاقل
و فرزانه در چهار دیوان کوید رقیب ایلکی جفا تاشی کوپ آتسه باعث آهیم دود
آیننک دیک کیم ایتیک ییل شاخدین ساچقای ثمر هر یان اینجا کارلک
بکسر اول و سکون یا و نون و جیم پارسی و کاف پارسی یعنی باریک تر در چهار
دیوان کوید کونکلوم آچیلماس دمی بوبدن زاردین ایلر کم محکم توکون اینجا
کارلک تاردین اینچکونک بکسر اول و سکون یا و جیم پارسی و ضم کاف
پارسی یعنی خواهی خورد در سد سکندری کوید چه عادل شه ایلکی دین
اینچکونک ایاغ ناچا اعتدال آسرا سانک یخشراق حضرت امیر قاف را باعین
زیاد دیدم قایم کرده است ~~در معنا هم فرق نداده مکر پاره جا مثل ایاغ اکر~~
~~قاف باشد غلط است در فهرست ذکر شده~~ اینا شلاغالک بکسر اول و نون بالف
کشیده و ثبین قرشت رسیده و سکون نون میل بر نشیب و سر ازیر کردن
آیتیقاندیک بفتح اول و کسر تای قرشت و سکون نون مثل اینکه بکوید در
چهار دیوان کوید زهر هجر ایچکالی دیرمین کم قیلدای عشقین ترک آیتیقاندیک
کیشی مهلت مرض ایچرا هذیان اینکنک بفتح اول و سکون یا و نون و کسر
کاف پارسی و سکون یا و نون و کاف پارسی یعنی سرخی صورت تو در
چهار دیوان کوید یوزینک روشن اینکینک هم روشن ای حور الا ربننک
شانیدا نور علی نور و له ایضا اینکینک آی عارضینک کل ساچینک سنبل

بولار شو قیدین ایچار مین توُن وکوُن مُلْ‌ ؛ بمعنی کُل هم آمده **اَینوُکْ** بفتح اوّل
وضمّ نون بچهٔ سگ ودرنده ها را کویند عموماً **اَیلدُورُماق** بکسر اوّل وضمّ
دال بی نقطه یعنی بند کردن وکیرانیدن **اِیلِشْماق** بکسر اوّل ولام وسکون یا
ونون یعنی بند وکرفتار شدن ونیز آب نیم کرم را کویند **اِیلبارُماق** بکسر اوّل
وسکون یا ولام وبای ابجد بالف کشیده وبرای رسیده آبله کردن وسرخ شدن
عضو از کرمی آب **اِیلغاماق** بکسر اوّل وسکون یا ولام بمعنی ایلغار کردن
ونیز تفحّص وتفتیش **اَیتمالُ** بفتح اوّل وسکون یا وتا نان را کویند در حیرت
الابرار کوید ؛ کیم قوروق اَیتْمالْ سوغه توُقرات یَیْسوُن ؛ قرص خور وچشمهٔ
حیوان دَیْسون **اِیتِماس** بکسر اوّل وتای قرشت یعنی تیز نمیشود در چهار دیوان
کوید ؛ اشکیمنی کوُروب تیز بوُلور کوُنکلی جفاغه ؛ آری اِیتِماس چونکه سوُنی
بوُلماسا پولادا **اِیسناتوُرُ** بکسر اوّل ونون بالف کشیده وضمّ تای قرشت یعنی
خمیازه می کشاند ؛ در چهار دیوان کوید ؛ ظاهر ایلارا شك ایله آهیمنی هجریِنك آغوسی
کوُلی موُنداق ایسنا تور آخر نفس نینك اوُیقوسی **اِیچکارات** بکسر اوّل وسکون
یا وجیم پارسی وکاف پارسی بالف کشیده یعنی با ریك تر لطفی کوید ؛ اِیلدام دَیْنام
اِیچکارات بیلینی ؛ یوقتور کیشی نینك کر قیل وقالی **اِیلمالُ** بکسر اوّل وسکون
یا ولام بندی است که در رخوت کذارند تکمه اندازند در چهار دیوان کوید ؛ ملایك
دینی
دام زلفیدین قوتولماس وه قوتولقایموُ ؛ حزین کوُنکلوم قوشیغه ایلا اسه اوُل حلقه

ایلماک

ایلماك **اِیوْمَكْ** بکسر اول تعجیل کردن در کاری **اِیلْکاوْراكْ** بکسر
اول وکاف پارسی بالف کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی پیشترك ونزدیك تر
اِیْماكْ بکسر اول رسیدن ورسانیدن **اِیْرِلْكْ** بکسر اول دلگیر وغمگین شدن
اَیْکاكْ بفتح اول وکاف اول تازی نرینه هر چوانی را کویند **اِیْکِلْماكْ**
بکسر اول وکاف پارسی جمع شدن چیزی **اَیْمَکاكْ** بفتح اول وسکون یا
ومیم باهر دو کاف پارسی بمعنی مشقت ورنج بکسر اول چار دست وپا رفتن
طفل را کویند در چهار دیوان کوید؛ دَیْمان مین یِتْلبه رنجیدین بودم مهلت
جفانُت ایچرا؛ کم مین اُولکای ایدیم اُوکسه کیثی حَکماك بیله اَیمُکاكْ؛ ونیز در فرهاد
شیرین کوید؛ قدم اورُدی وترك مهد قیلدی؛ توَپوب اُیمکاك یوُرُورکا
جهد قیلدی **اَیْشاكْ** بفتح اول خر را کویند بعربی حمار بکسر اول بمعنی بوُل میباشد
در چهار دیوان کوید؛ عار اَیْنا رپتمیسدین اَبْلرِیتلاب نرر شتدن؛ کیم اَیشاك
حلوانی آنداق کیم سامان کورماس لذید **اَیْنا آلْغانْ نِیْنكْ** بفتح اول وتای
قرشت بالف کشیده وکسر نون وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی کوینده را
وحرف زننده را در محبوب القلوب کوید؛ وبوقبایح نی کیثی اَنکا اَیْتا آلما غای؛
واَیْتا اَلْغان نِیْنك سوزیکا قولاق سالما غای **اِیْتِیْماكْ** بکسر اول وتای قرشت
وسکون یا وتای دیکر یعنی تیز کردن در چهار دیوان کوید؛ قرا قرامزه خنجر
لاردین اِیتِیْماك اِیشینك؛ قیلیب خراب کونکل نی غیا غیا باقشینك **اِیْشاماكْ**

بکسر اول وشین قرشت بالف کشیده وبنون رسیده درخشیدن وروشنی نمودن

ایشتک بکسر اول وفتح تای قرشت طایفه ایست از اوزبک در شرقی بلغار وجای آنها بیشه است ایکارماک بکسر اول وکاف پارسی بالف کشیده بمعنی برگردانیدن ایکاریلماک بکسر اول وسکون یا وشین قرشت تا هم گردیدن ویا هم بجائی رفتن ایکالاماک بکسر اول وکاف پارسی بالف کشیده صاحب شدن چیزی آینک بفتح اول وسکون یا ونون وکاف پارسی سرخی صورت محبوب را گویند بمعنی گل هم آمده بکسر اول وفتح نون ماده گاو باشد ونیز آلت رجولیت در چهار دیوان گوید صبح اقبال سعادت کیلدی اول فرخنده اینک تانک باشیده محترق کوکب کبی اینک اوزره مینک ولد ایضا سالغوجه عالم غه اوت عارضی آچ کیم جهانی کوید ورور اول اوتلوق اینک ولد ایضا یوزونک روشن اینکینک هم روشن ای حور الارنینک شانیدا نور علی نور ونیز در لیلی مجنون گوید چیمدیر ایدی اینک لاری نی هردم چانیار ایدی مینک لاری نی هردم ونیز در حیرت الابرار گوید زلف انکا سنبل مشکین بولوب یوز بیله اینک لاله ونسرین بولوب ایکلاماک بفتح اول وسکون یا وکاف پارسی وسکون نون مکث ودرنگ ونشستن ایلیکینک بفتح اول وکسر لام وکاف تازی وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی دست تو در چهار دیوان گوید ایلیکینک اوپکالی آچمیش آغزلار قیلیچینکدین

ایلاکوریلار دود بفتح اول وکسر سین بلفظ یعنی خواهند کرد اتفاق

سرانسرا

سرا مرا زخم لیق باش ایلغودیك بکسر اول وسکون یا ولام مثل اینکه بنظر نیاورد
واعتنا کند در چهار دیوان کوید ای نوائی اول پریوش دین وفا کوز توتما غیل
کیم جنون اهلیغه اصلا کوزکا ایلغودیك ایماس ایلانشانك بفتح اول
وسکون هر دو نون یعنی بنشینی در چهار دیوان کوید نوائی غافل اولمه
اول ضم بغیك قصرین ایلانشانك صمد ذکر یعنی مذکور ایله کیم طوف حرم
دور بو ایلانك بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی امر از نشستن
ایکاك بکسر اول وکاف پارسی بالف کشیده وبکاف پارسی رسیده
سوهان را کویند وبمعنی شمشیر هم آمده در چهار دیوان کوید اوزلوکونك
تیدیمی کیسماککا نوائی بیل کیم یوقتور ورد هر ایویك لیك لار یدین
یخشی ایکاك ایکلیك بکسر اول وسکون یا وکاف پارسی درد ناك
وزار ونحیف را کویند ایلاك بکسر اول غلبار چشم ننك در چهار دیوان کوید
مجنون دیك ایلاردین ایتا کیم بیرله چو تو فراق کویا کرنتا کردی یا قار
اول ایلاکیم دین ایلیکلاسانك بکسر اول ولام وسکون نون وکاف پارسی
یعنی بدست بیاوری در تاریخ الملوك کوید دیدی کیم ایلیك لاسانك
آنی قتل غا یسین ایورولاالماسانك بفتح اول وضم رای قرشت یعنی نتوانی بر
کردی در محبوب القلوب کوید یخشی تیکر اسیکا ایورولا الماسانك یمان
لار تیکراسیکا ایورول ایکینك بفتح اول وکاف تازی وسکون یا ونون

وکاف پارسی نشانیدن درخت وزراعت وغیره باشد یعنی امر از نشانیدن در
چهار دیوان کوید؛ دوستلار اول سرو قد هجریندا چون بولدوم قتیل؛ سرو ایکینک
کر قویماق ایستار سیز مزاریم اوزره میل **ایچکای** بکسر اول وسکون یا
وجیم پارسی امر از خوردن ونوشیدن در چهار دیوان کوید؛ شربت لعلینک
قویوب نوش ایلاکان حیوان سویین؛ بولغای آنداق کیم قویوب حیوان سویین
ایچکای آغو؛ ونیز می نوشد **ایسنامات** بکسر اول ونون بالف کشیده بمعنی خمیازه
یعنی خمیازه کشیدن در چهار دیوان کوید؛ سین بغایت اوسرولت ونرکس اریت
اویقو تولاچو نکه غنچه نک داغی قیلدی ایسنامات بنیاد اویوا **ایتشیکینک**
بفتح اول وکسر شین قرشت وکاف پارسی وسکون یا ونون یعنی در برخانه نو
در چهار دیوان کوید؛ یوز ایتشیکینک توفراقیغه سورتا الغای مین مودیب؛
چرخ قصریدین قویاش هر کون تو شارعالم آرا **ایمماک** بکسر اول وسکون یا
ومیم مکیدن چیزی **ایکاونینک** بفتح اول وکسر نون وسکون یا ونون دیگر
وکاف پارسی یعنی هر دو را در لیلی مجنون کوید؛ یوزونک خوبی وسچینک طنابی
بارمو اول ایکاونینک آب وتابی **ایتکیل** بفتح اول وسکون یا
وتای قرشت امر از کردن وانجام دادن در چهار دیوان کوید؛ دیدیم ایتکیل
عارضینک بیرله کوزونک وصفین دیدی؛ عارضیم دور قمر سرفتنه دوران
کوزوم **ایلماغیل** بکسر اول وسکون یا ولام یعنی بنظر نیاورد واعتنا مکن؛

ایچکاخ بفتح اول [illegible]

الیمغ

ایسیغ کول بکسر اول و سین بی نقطه و فتح کاف پارسی ولایت و مسکن
ترک بن یافث که اختراع ترکی از او شد ایورول بفتح اول و ضم رای قرشت
امر از برگشتن و مراجعت کردن ایمکانماکیل بفتح اول و سکون یا و میم
و نون یعنی مشقت و زجر مکش ایریشکیل بکسر اول و رای قرشت و کاف
پارسی یعنی عجز و تملق بکن و نیز تفحص بکن در لیلی مجنون گوید کیم یار قبیله
سین ایریشکیل قاتی ساری که باردیلار یتشکیل ایل بکسر اول
و سکون یا و لام بمعنی اهل خلق وامر از گرفتن و بنظر آوردن و رام و مطیع
بفتح اول بمعنی دست و نیز طایفه و گروه در سد سکندری گوید چنار
ایلگی دین تیترار ایل پنجه سی ولی بولسه اول برلت بیل رنجه سی و نیز در
چهار دیوان گوید پنجه اول کیرلت سنانی غم نوائی کونگلینی هر زمان ایلغای
سین ای بدمهر آتی بیر کونکا ایل ایرینم بفتح اول و سکون یا و رای قرشت
و کسر نون بمعنی لب باشد یعنی لب من در لیلی مجنون در فراق مجنون گوید
ایرینیم غمی اشکین اتیسه جیحون بارور هوا ایکین اول اشک گلگون ایسلادیم
بکسر اول و سکون یا و سین یعنی بو کردم و استشمام نمودم ایلدام بکسر اول و سکون یا و لام
تند و چابک را گویند در چهار دیوان گوید وه که سلمی ناقه سی ایلدام دور ورهمین
خسته حال لطف ایتیب ای ساربان فتراکینی بو نیو مغرتاق اینکیم بفتح اول
و سکون یا و نون و کسر کاف پارسی یعنی سرخ صورت من در فرهاد شیرین گوید

[حاشیه:] و نون امر از مشقت و زجر کشیدن
[حاشیه:] و نون امر از عجز و تملق کردن و نیز امر از تفحص نمودن

[حاشیه:] ایلماق بکسر اول ... و نون بمعنی ... [illegible]

اینکم کل برکیدین بولغاندا محزون؛ یوزونك کل کل قیلور مواشك کلکون؛
ایناکیم بکسر اول وتای قرشت بالف کشیده یعنی دامن قبای من ایغور بکسر
اول وسکون یا وضم غین نقطه دار نام طایفه ایست از اوزبکیه در وقفیه اخلاق
کوید؛ وایغور صفات بخشی لار؛ واویغور جرکه لیك بخشی لار ایلیم بفتح اول
وکسر لام یعنی دست من ونیز طایفه من در چهار دیوان کوید؛ جان نقدینی اوج
لابان کیلدیم وصاینی تیلاب؛ اول نقدینی آلدی داغی اوردی ایلیم آستیغه کف
ایکریم بفتح اول وسکون یا وکاف پارسی وکسر را بمعنی سنك آسیا ونیز تالاب
را کویند در مصرع کوید؛ فی ایکریم سپهر نوردنده دیك؛ اینکرانغانیم
بکسر اول وسکون یا ونون وکاف پارسی ورای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده
یعنی نالد کردن من در چهار دیوان کوید؛ ضعف دین اینکرانغانیم ایل نینك فغان
زار بجه؛ هردمیم عشق اهلی نینك بیر آه آتشبار بجه؛ اینکرانسام بکسر اول
وسکون یا ونون وکاف پارسی وسکون نون یعنی نالد کنم در چهار دیوان کوید
ایچه ایوزیا شاغ ای کل نی عیب اینکرانسام؛ الم تا پارتا باینغه آینیك کر خار بارور
ایرتاکیم بفتح اول وتای قرشت بالف کشیده بمعنی سابق وقدیمی من در چهار
دیوان کوید؛ ای نوائی هجریدین ییلار کویوب اول بیوفا؛ دیمادی کیم ییلار اول
عشاق ایچنده ایرتاکیم ایلمادیم بکسر اول وسکون یا ولام یعنی بنظر نیاوردم
ایلاندیم بفتح اول وسکون نون یعنی دور کردیدم چرخ خوردم ونیز نشستم

ودیهلو

و پهلو دادم در چهار دیوان کوید؛ هلالت دشتیدا تیکان کونکل تاپیلادی هیچ قویون
کیپ یپچه کیم هر یا ییغ ایلاندیم ایسکیریبان بکسر اول و سکون یا و سین
بی نقطه و کسر کاف پارسی و سکون هر دو یا یعنی کهنه و مندرس شده است در
لیلی مجنون کوید؛ کیم ایسکیریبان حیاتی رختی؛ میل ایتسه یغلغالی در رختی؛
ایسکاماک بکسر اول و سین و کاف پارسی بالف کشیده یعنی دریغ داشتن
ایسکماک بکسر اول و کاف پارسی کهنه شدن ایسکارماک بکسر اول
و کاف پارسی بالف کشیده و برا رسیده بمعنی قبول کردن ایسا بکسر اول حرف
شرط است ایسام بکسر اول باشم و اکر باشم ایسانک بکسر اول و سکون نون
و کاف پارسی باشی و اکر باشی ایسکی بکسر اول و کسر کاف یعنی کهنه و مندرس
در حیرت الابرار کوید؛ ایسکی درخت و کل نوخیز انکا ایکی دیکومن سوبی کار
نیز انکا ایسیلیغ بکسر اول و سین و لام آواز منقار طیور یعنی سفیر ایسین
بکسر اول و سین یعنی صحیح و سالم ایسیرغه بکسر اول و سین کوشواره؛
ایسیغ و ایستیغ بکسر اول و تای قرشت چیز کرم ایشیلماک بفتح اول
و کسر شین تابیده شدن رشته بهمدیکر و نیز کاشیده شدن زمین ایلتور
بفتح اول و ضم تای قرشت یعنی میبرد در چهار دیوان کوید؛ ایلیک زلفونکغه
ایلتورا آرزو دین یا وه ایتور مین؛ بیر اودیک کیم بیلان توتماق اوچون آغزیدا
دور افسون؛ وله ایضاً؛ یوز آلمان یولیدین قتلیمغه چون تشریف یار ایلتور؛

نماز ایچرا اولوملوک مکث ایتاردین روزکار ایلتور۲ اینکا کیکا بفتح اول
وسکون یا ونون وکاف پارسی بالف کشیده وکسر کاف پارسی وکاف پارسی
دیگر بالف کشیده بمعنی سرخی صورت میباشد یعنی بسرخی صورت خودش
در وقفیه اخلاصیه گوید تیرساک لادین فلاکت بوریاسی غم قویوب صبر قول
لادین شکسته لیک اینکاکیکا ستون ایتیب ایچین بکسر اول وجیم پارسی
۴ بمعنی آلاچیق هم آمده
بمعنی میان واندرون هرچیز۳ در داستان شیخ صنعان گوید دیر ایچین فردوس
آیین قیلدیلار کوپ تکلف بیرله زینت قیلدیلار ایمکانماکاسین بفتح اول
وسکون یا ومیم وکاف پارسی بالف کشیده وبنون رسیده یعنی مشقت وزجر نکشی
در چهار دیوان گوید ای نوائی تیلاسانک عشق دا ایمکانماکاسین اوزنی هجران
غم و دردی بیله معتاد ایتکیل ایمکانماسون بفتح اول وسکون یا ومیم
وکاف پارسی بالف کشیده وبنون رسیده یعنی مشقت وزجر نکشد در چهار
دیوان گوید کر قویاشیم بولسه راکب بولغودیک ایمکانماسون توسن افلاک
نیوچون کیم ایر ور بیچاتالیغ ایشتکان بفتح اول وسکون تای قرشت یعنی شنونده
ومستمع نظامی در عوت دارا گوید سکندر بپذیرفت از او هرچه گفت پذیرنده
برخواست گوینده خفت نوائی قرینه این فرد را در سد سکندری گوید ایشتکان
چو موندا قبول ایتی سوز دیکان هم ایشیتی بو سوز یومدی کوز این بکسر اول
سوراخ وخانه جانوران بفتح اول عرض وپهنا را گویند ونیز امر است از فرود

وباین

و پایین آمدن لغت بکسر اول مشترک است با پارسی ایرکین بفتح اول و کسر کاف
تازی رابطه و نسبت است و نیز معنی بوده و هست میباشد در فرهاد و شیرین
شاپور بفرهاد گوید نی شه باشیغه افسر ایردینك ایرکین قایو افسر که کوهر
ایردینك ایرکین نی کشور توشتی ایرکین ماتمینك غه قایو ایل فالدیلار ایرکین
غمینك غه و نیز در چهار دیوان گوید دشیام حسن اهلینی کورمانك که ظالم لار
دور و قاتل کونکل آیتور کورای شاید که مونداق ایرماس ایرکین لار ایکی بادبان
بکسر اول کنایه از دو گوش فیل است در سد سکندری گوید عجب تاغ اولوب
جنك ینکلیغ روان ایکی جانبیدا ایکی بادبان ایورولکان بفتح اول
وضم رای قرشت یعنی دور گردیده و چرخ خورده و در چهار دیوان گوید یوز
ونك نینك هجریدا بو کوز قراسین لاله ینکلیغ بیل قراسی دوریدا ایورولکان
اشك لاله فامیدین ایشانمالك بکسر اول و سکون نون اعتماد کردن ایشنا
مالك بکسر اول و نون بالف کشیده یعنی درخشیده ایشنان ایچ بکسر اول
و سکون یا و جیم پارسی بمعنی نان ایشقور بکسر اول کار زکو جنك ایش
و کوج بکسر اول یعنی کار و بار ایشیك بفتح اول و کسر شین در به خانه و سرا و خارج
ایشکای بکسر اول بلغت مغول نمد ایشین بکسر اول برق را گویند ایطغی
بکسر اول و سکون طای مولف حرف طا را گویند ایظغی بکسر اول حرف ظا را
گویند ایمان و ایمانك بفتح اول یعنی نمی باشم مثل اینکه واقف غیبا نیم در سد

سکندری کوید؛ وفا ایلا کیل کیم جفا کار ایمان؛ بو ظلم ایلا ماکیکا سزاوار ایمان؛
و نیز در چهار دیوان کوید؛ ای نوائی دم بودم دور توت غنیمت باده ایچ؛ اوزکا
بیر دم کا ایتار ییتماس کا چون واقف ایمانات ایسلایین بکسر اول و یا و سکون
یای دیکر یعنی بو میکنم و نیز بو بکنم در چهار دیوان کوید؛ علاج ایلای دیسانات
قوی ایسلایین سیب زنخدانینک؛ منکا کیم سنبلونک سودا سیدین ضعف دماغ
اولمیش ایرسین بفتح اول و سکون یا و رای قرشت یعنی مردی و آزاده مردی
در فرهاد شیرین شیرین بفرهاد کوید؛ اکرچه فرقیم دین نا توان سین ولی هم
ایرسین و هم پهلوان سین؛ ایکین بفتح اول و کسر کاف تازی کشت و زراعت
باشد بکسر اول حرف رابطه و نسبت است مثل اینکه کیلکان ایکین کیتکان
بمعنی است هم میآید
ایکین بمعنی بوده و بوده است هم آمده در سد سکندری کوید؛ آلار دین جهان
ایچره آبادلیق؛ ایکین نفعی دین خلق آرا شادلیق؛ و نیز در لیلی مجنون کوید؛ نی وادی
ایکین بو پیتره وادی؛ کیم دم یولیبی تو تار سوادی؛ بفتح اول و کاف پارسی بز
و بدن را کویند چنانکه در وقفیه اخلاصیه کوید؛ و شریف ایکین لاریکا هدایت
خلعتین سالیب؛ و مبارک بیل لاریکا رسالت کمرین باغلاب ایکی آبوسون
بکسر اول و ضم بای ابجد و سین بی نقطه دو همشیره را کویند اینکین بفتح
اول و سکون یا و نون و کسر کاف پارسی یعنی سرخی صورتش را بمعنی کل هم
آمده در سد سکندری کوید چون حضرت امیر نظام الدین علی شیر با ملا عبد الرحمن

۲ یعنی آزاده مرد مبارک

جامی

جای معاصر بوده و بلکه مرید او بوده در تالیفات خود زیاد او را مدح کرده بعد از اتمام
سد سکندری بخدمت ایشان برده از صحت او بگذرانده ایشان بعد از ملاحظه
لبادهٔ خود را بجهت تیمن بدوش حضرت امیر انداختند این فرد را در ان مقام گوید
سوزم آچیبان بوستان دیک اینکین٭ قیلیب لطف ایکتیم کا سالدی ینکین٭
ایچکریدین بکسر اول وسکون یا و جیم پارسی و کسر کاف پارسی بار یعنی
از اندرون خود در چهار دیوان گوید٭ ظلمدین دیسا نوائی که قیلدای عشقین ترک٭
منع ایتیب ایچکریدین یالبار ور آهسته کونکل ایلماس ایکین بفتح اول وسکون یا
ولام یعنی بنظر نمیگیرد اعتنا نمی کند در چهار دیوان گوید٭ آندین قلت نی ایلماس
ایکین کوز کا پیر دیر٭ کیم بو ایر ور حقیر و جنابی آینینک اولوق ایلغای بکسر
اول وسکون یا ولام بمعنی نشانه که تیر اندازند در چهار دیوان گوید٭ نیچه اول
کیرلک سنانیغه نوائی کونکلینی٭ هر زمان ایلغای سین ای بدمهر پیروا ایلای کیل
ایلباسون بکسر اول وبای ابجد وضم سین نوعی از اردک و مرغابی را گویند
ایچکاندین بکسر اول وسکون یا و جیم پارسی و نون یعنی از خوردن
واشامیدن در محبوب القلوب گوید٭ بدمست عند دما دم می ایچکاندین نی هر
که آدمی لیق تنلیغه ایچار قدح قدح زهر ایزیلیشتور بفتح اول وکسر
زای نقطه دار وضم تای قرشت یعنی ساییده وحل شده است در چهار دیوان
گوید٭ چو نوش وصل آرا چون زهر هجر ایزیلدیش تور٭ آیینک بو شربتی دین

اوَلی ایلاماك پرهیزا ایمكاندی بفتح اول وكاف پارسی بالف كشیده یعنی
زجر ومشقّت كشید درچهار دیوان كوید اجل نوائی نی قوتقار بلای حرماندین
كیم اوّل ضعیف بو بول ایچرا اسروا ایمكاندی ایشلكان بفتح اول وكسر
شین قرشت وسكون لام یعنی تابیده شده وتاب داده در فرهاد وشیرین كوید ۲۳ و نیز كاوید و حفر شده
ایشلكان رشته سی تاب وفادین تیشلكان باغری حكاك قضادین ایمكا
نیبان بفتح اوّل وسكون یا ومیم وكسر نون یعنی مشقّت وزجر كشیده
ونیز زجر ومشقّت كشیده است ایلائیدین بفتح اوّل وسكون یا یعنی از
پیش رود در سدّ سكندری كوید كه حكمت ایلی آنی دفع ایتما كائی ایلائیدین نی
قیلغانلاری كیتما كائی ایلانغان بفتح اول یعنی پهلو به پهلو افتاده
ونیز نشسته ونیز چرخ خورده ایلدارای بكسر اوّل وسكون یا ولام بمعنی اضطراب
وحركت درچهار دیوان كوید انكا تیكور سوزوم ای آه كیم اوّل حسن مرآتی چو
تیلدی جلوه كوزكو عكسی نیكلیغ ایلدارائی دورمین ایكتورماك بكسر اوّل
وسكون یا وكاف تازی وضمّ تای قرشت امر بكاشتن وزراعت نمودن
ایكیرماك بكسر اوّل وكاف پارسی كردانیدن ونیز رشته تابیدن ایكار
ماك بكسر اوّل وكاف پارسی بالف كشیده كردیدن وكردانیدن در وقفیه اخلاص
كوید ایكارماك دایوق چرخ دوّار دیلت كه بیر نقطه دور بیدا پركار دیك
ایكارشماك بكسر اوّل وكاف پارسی بالف كشیده وكسر را باهم كردیدن ایكا
لاماك

ایلغما بسی [illegible]

لاماك بکسر اول وکاف پارسی بالف کشیده یعنی صاحب شدن **ایکا**
لاتماك بکسر اول وکاف پارسی وسکون نون ملک کردن **ایکدالاتماك**
بکسر اول وسکون یا وکاف پارسی وتای قرشت تهوع وغثی کردن ~~ایلك بکسر~~
~~اول وسکون یا وکاف پارسی آلتی که بالو مرشته تابند ونیز مرض وناخوشی~~
ایکاجی بکسر اول وجیم ابجد همشیرهٔ بزرك واورا آپا هم کویند در تاریخ الملوك
کوید هرمز بنیات ایکاجی سین توتوب کم شاپور غه خالا بولغای ونیز
در محبوب القلوب در مذمت زنها کوید انبیا مرسل نی الارغه ماده بیلکیل
وملائکه نی آلارغه ایکاجی وسینکیل **ایکارجی** بکسر اول وکاف پارسی
بالف کشیده وبرای قرشت رسیده وکسر جیم پارسی بمعنی سراج **ایکالاسی**
بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده یعنی هردو تایش **ایکالامیز** بفتح اول
وکاف پارسی بالف کشیده یعنی هردو تای ما **ایکالانکیز** بفتح اول وکاف
پارسی بالف کشیده وسکون نون وکسر کاف پارسی یعنی هردو تای شما **ایکان**
بکسر اول حرف رابطه ونسبت است در آخر کلمه آید ونیز معنی هست را میدهد
در چهار دیوان کوید صبح وشامیم صعب ایکانینی بیلکای اول کیم بیلماکای کیم
کیجه آیی قایان کوندوز قویاشی قایدا دور **ایکانجه** بکسر اول وسکون نون
وفتح جیم ابجد تا بودن وبقدر بودن **ایکانکا** بکسر اول وکاف پارسی بالف
کشیده وبنون رسیده یعنی بودنش **ایکاوکا** بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده

و بواو رسیده یعنی هردو ایکین مو بکسر اول و کاف تازی استفهام انکاری است
یعنی آیا اینست در چهار دیوان گوید کافور کون لباس آرا اول سرو نار ایکین مو
یا شام هجر دفع غم شمع طراز ایکین مو ایماس مو بفتح اول استفهام انکاری است
آیا نیست در چهار دیوان گوید عجب مهلت ایماس مو عشق دشتی ایمسلما انلار
که بیر موریغه هرکون طعمه ایکی اژدها بولدی ایستایو بکسر اول و تای
قرشت بالف کشیده وضم یا یعنی میطلبد و میخواهد ایوورسه بکسر اول
وضم واو و فتح سین یعنی بر گرداند و چرخ بدهد در چهار دیوان گوید ایوورسه
هر ساری تانك یوق یوزیمی آهیمدین کرجا یقالوریل اکرا سرو تند بولسه
چراغ ایکارسه بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده و برا رسیده یعنی بپیچاند
وگردش بدهد در چهار دیوان گوید قوبون ینگلیغ ایکارسه ابرشین اول شوخ دم
اوورمان نوائی دیلك نیدین کیم اوشبو سوز بار اسر و کوپ چرماش ایرته
بفتح اول و سکون یا و را و فتح تای قرشت بمعنی فردا در داستان شیخ
صنعان گوید بو دیکانلارنی قبول ایتمالك کیرالك وصل کوییدا نی ول ایتمالك
کیرالك کر حریف ایرماس سین اوشبو ایشکا هیچ یولغه عزم ایت ایرته کون نی
قیلماکیج ایلمه بکسر اول و سکون یا و لام و فتح میم امر است بنظر نیاوردن
واعتنا نکردن در لیلی مجنون گوید طاعت قبیل و کوز کا ایلمه آنی کورمالك بیلا
هیچ قیلما آنی ایلاالغانجه بفتح اول و سکون نون و فتح جیم ابجد یعنی قدر

کر توانی

که توانی ایکراغمه بکسر اول وسکون یا وکاف پارسی ورای قرشت
بالف کشیده وبنون رسیده یعنی الرمکن در محبوب القلوب گوید دوست جور بدین
ایکراغمه ودشمن بیدادین کوکراغمه ایلانماقته بفتح اول وسکون نون وفتح
تای قرشت یعنی در نشستن ونیز پهلو بر پهلو بودن ونیز چرخ خوردن در
فرهاد وشیرین گوید هم ایلدام لیق داصرصر دیلک روانه هم ایلانماقته ایکر بمدین
نشانه ایلاندوروروغه بفتح اول وسکون نون وضم رای قرشت برای
گردانیدن ونیز برای نشستن ونیز پهلو بر پهلو دادن در چهار دیوان گوید
جان وکونکلوم مدتی سرگشته دور کویونک آرا باشلادین ایلاندوروغه بیله
جاد وایلادینک ایکمه بفتح اول وسکون یا وکاف پارسی کج مقابل راست
در چهار دیوان گوید کعبه دور کونکلوم اونی ایلانک طوافی ای اهل عشق آنده
محراب ویر بیغه یو تو تقالی اول ایکمه قاش ولمه ایضا بوایکی نینک بو عمارتی نی نوع
ایکین یارب که سجده وقتی کوزیکا اول ایکمه قاش کورونور ایکده بکسر
اول سجده را گویند ایکریک بکسر اول وسکون یا وکاف پارسی اصطخر آب
وگرداب ایزیب بفتح اول وکسر زای نقطه دار یعنی سائیده وحل بکن در چهار
دیوان گوید می غم ای ساقی اجل زهرین ایزیب بیر جام توت تا رامیدیم نی یعنی
رشته هجر اندین اوزر ایوروولادورکان بفتح اول وضم رای قرشت ودال بی نقطه
وکاف پارسی بالف کشیده یعنی دور داده شده وچرخ خورده شده در چهار دیوان

کویدْ چورُوک سُونکاک لاریم اولمیش قویون آراخاشاک، باشینک غه

ایورولا دورکان تنیم غباری بیله ایکارکوجی بکسر اول وکاف پارسی

بالف کشیده وبرای قرشت رسیده وکسر جیم ابجد یعنی دونده هنده در لیلی مجنون

کوید، دشت اوزره ایکارکوجی هیون لار، آشوب ایلا ایله کیم قویون لار ایلاکای

بفتح اول یعنی میکند در چهار دیوان کوید، ای نوائی دفع اولورخالین کوروب کوه

غمیم، فیل نیکلیغ کیم هزیمت ایلاکای هند وکوروب ایتما کنی بفتح اول

وسکون یا وتای قرشت وکسر نون بمعنی نان باشد یعنی نان را در محبوب القلوب

کوید، بیرتنه ایتماکنی ایکی بولوب یارمین بیر آججغه بیر کانی سخی دی، اوزی

یماای یارمین محتاج غه بیرکانی اخی دی ایلالی دا بکسر اول یعنی در پیش روی

او در محبوب القلوب کوید، وکاه رزل ایلالی دابی اعتبار لیق کوردوم ایجورکای

بکسر اول وضم جیم پارسی یعنی میخوراند ومینوشاند در لیلی مجنون کوید کاجرغه

بورون اوزی سوموروکای، اول نوع داغی منکا ایچورکای ایزای بفتح اول

۲ و نیز حل میکند
و و سایه

وزای نقطه دار بالف کشیده یعنی حل میکنم ومی سایم۲ در لیلی مجنون کوید، اوق

ایکنه سیدین تیکای لباسین، خنجر سویدین ایزای حناسین ایکدیش و

ایکدیج بکسر اول وسکون یا وکاف پارسی اسپی که پدر از جنسی ومادر

از جنسی دیکر بوده باشد ایکیلک بکسر اول وسکون یا وکاف پارسی درد

ناک وزار نجی ایکما بکسر اول وسکون یا وکاف پارسی بمعنی خمیده ونیز

پاروزا گویند **ایکن** بکسر اول وفتح کاف پارسی سر دوش را گویند بمعنی بازو هم آمده **ایج پیکر** بکسر اول وسکون یا وجیم پارسی جوزا را گویند **ایکیدا** بکسر اول یعنی دو باره **ایکی یتوه لیک یولوم** بکسر اول وتای قرشت وفتح یا وضم لام یعنی راه دوازده که عبارت از مطلع صبح صادق وصبح کاذب **ایکرمه** بکسر اول وفتح کاف پارسی عدد بیست **ایکی قارداش قانی** بکسر اول وکاف تازی خون سیاوشان **ایکنج** بکسر اول وسکون نون وجیم ابجد یعنی دوم **ایکندی** بکسر اول وسکون نون عصر **ایلدورماق** بکسر اول وسکون یا ولام یعنی بند کردن وگیرانیدن **ایلغیماق** بکسر اول وکسر عین نقطه دار بند وگرفتار شدن ونیز چیزی نیم گرم **ایلیشماک** بکسر اول ولام بند شدن چیزی بچیزی **آیلتیراز** بفتح اول وکسر تای قرشت یعنی میبرد در چهار دیوان گوید اختری دور محنس عشاق بد اختر جانیغه اول که هر یان آیلتیر از هجران تونی نینک شو دور ولی **ایوروشورلار** بفتح اول وضم رای قرشت وشین قرشت یعنی هم رده کی میکنند ونیز چرخ میخورند ودور میکردند در چهار دیوان گوید کونکل داشوخلار ناز یدین آرتار هر نفس آهیم یانار اوتغه چو اطفال ایوروشولار دود اولور افزون **ایورولکای** بفتح اول وضم رای قرشت وسکون لام امر از چرخ خوردن ودور کردیدن وبر گشتن[2] در تاریخ الملوک گوید وتا سپهر ایورولکای الار نینک آچوق کونکل لاری فوایدی دوران خلقی دین اوکسولماسون **ایوروماکلادی**

۲ ونیز چرخ خورد ودور میکرد وراجعت کند

بفتح اول و ضم رای قرشت یعنی وارونه نمودن انها و چرخ خوردن و برکشتن انها
در محبوب القلوب کوید؛ پوستین ایورورما کلاری حیوان لیق و سبعیت دین
نشانه **آیلانمادی** بفتح اول و سکون نون یعنی برنکردید و نیز پهلو به پهلو
نیغلتاد و نیز نشست در چهار دیوان کوید؛ آه سرکردان کونکل دین کیم اول آی کوئی
ساری؛ بارغالی بیر هم بیز نینک ساری بانا آیلانمادی **ایوردی** بکسر اول
و ضم واو یعنی برکردانید در چهار دیوان کوید؛ سوزکا ایوردی ایکی لبینک نی
تکلمونک؛ یا برک کلدی ایکی آیردی تبسمونک **ایکریمچی** بفتح اول و سکون یا
و کاف پارسی و یا و کسر جیم پارسی بمعنی آسیابان **آیکار** بفتح اول و کاف
پارسی با الف کشیده غلتاق زین باشد در حیرت الابرار کوید؛ رخش اوزه اورتاق
ایکاری زرنکار؛ بلکه چیلکارانکا کوهر نکار؛ و نیز در سد سکندری کوید؛ هم آلتون
آیکار داغی آلتون لجام؛ هم آلتون تاقار داغی آلتون ستام **آیلنتیکنکیزنی** بفتح
اول و سکون و کسر تای قرشت و کسر لام و هر دو کاف پارسی و سکون هر سه یا و نون | و یا و لام
یعنی چیزی که میبرید در لیلی مجنون کوید؛ هم آیلنتیکنکیزنی تاشلانکیز جست؛ هم ایت
لار بنکیزنی باقلانکیز رست **آیلالی** بفتح اول یعنی میکیم **ایرجاتمادی** بکسر
اول و جیم ابجد با الف کشیده و تای قرشت رسیده یعنی در حالت خنده دندان خود را
نمودار نکرد در چهار دیوان کوید؛ مین کیم و کولماک سوزی چون غنچه ایچره تار دیلک؛
آیل آرا ایرجاتمادی هرکز چو دلدار یعنه تیش **آیلاندی** بفتح اول و سکون نون یعنی

دندر که دید

دور کردید و چرخ خورد و نیز نشست پهلو بپهلو داد در فرهاد و شیرین کوید: باشیغه سروننک ایلاندی فی الحال، اوپوب یرزا یعلاب یاندی فی الحال، و نیز

در سبعه سیاره کوید: کوردی چون فیلسوف اول سروکار، آندا ایلاندی ایلاکیم

پرکار **آیلکاری** بکسر اول و کاف پارسی بالف کشیده یعنی پیشتر و به پیش در

چهار دیوان کوید: کر فلک خرکاهی بولسه پیش خانینک نی آسیغ، عمر خیلی چونکه

کوندین کونکا کیلماس ایلکاری، و نیز در سد سکندری کوید: بارین فتح تیلدی سو

اوزره یوروب، بیرین چون آلیب ایلکاری رات سوروب، و له ایضا: انکا تیکرو کیم

شیخ نی روایدی که یعنی نظامی و خسروایدی، یانا بیربیرنینک پیر مخدوم هم

قوپوب اوردیلار ایلکاری رات قدم، فردآخر منظومش جامی است پیر مخدوم اورا

کوید که معاصر بودند و مرید او بود **ایمکانمادی** بفتح اول و سکون یا و میم

و نون و کاف پارسی بالف کشیده یعنی زجر و مشقت نکشید در چهار دیوان کوید: هجرارا

اولماکینی خوی اتیتم که چون تاپتیم وصال، اولمالت ایتکاج آرزو آلیندا جان ایمکا

نمادی **ایلتکای** بفتح اول و سکون یا و لام و تای قرشت و کاف پارسی بالف

کشیده امر از بردن و نیز برد در چهار دیوان کوید: دردین غمکین مین ای ساقی قدح

سیلیی قوی، بوغز و صرتا ایلتکای کونکلوم ایو یدین غم نی سو **ایکار** بکسر

اول و کاف تازی بالف کشیده و رای قرشت رسیده یعنی میکارد و زرع میکند

در لیلی مجنون کوید: ایندی کاج اوروب تمرنی کون چشمه سی ایچره نیلوفرنی **ایرکاکی**

ایکاد

ایشا و ایتو سا بکسر اول و فتح ثانی یعنی باشد و اگر باشد ایشانکیش و ایتو سانکیش بکسر اول و فتح الف ثانی و سکون ... نون و کسر ... کاف پارسی یعنی باشید و اگر باشید

بفتح اول وسکون یا و رای قرشت و کاف تازی بالف کشیده و کاف پارسی یعنی
ترسیدنها **ایسکای** بکسر اول وسکون سین بی نقطه امر از وزیدن
و نیز میوزد در فرهاد و شیرین گوید حقیقی عشق دین ایسکای نسیمی یتیب آنینک
نسیمی دین شمیمی **ایسکیلدی** بکسر اول و کاف پارسی یعنی گسیخته شد و نیز
کهنه و مندرس شد در چهار دیوان گوید ای نوائی کسوت فقر ایستر یوقسه
چرخ بیننک اطلسین کیدینک کمان ایت عاقبت ایسکیلدی توت **ایلتکلامک**
بفتح اول وکسر تای قرشت وسکون کاف پارسی بدست آوردن و دستگیر کردن
ایلیکلاشماک بفتح اول وکسر لام وسکون شین قرشت با یکدیگر دست
بازی کردن **ایلاک** بکسر اول یعنی پر و نیز **ایلان** بکسر اول حرف رابطه
و نسبت است در آخر کلمه آید و نیز بمعنی مع بودن میباشد **ایلا** بکسر اول بلغت
مغول جگر **ایلان اوتی** بکسر اول و فتح الف وکسر تای قرشت اسم نباتی است
و نیز نام محلی از توابع سمرقند **ایلایی** بکسر اول بمعنی برابر و حضور **ایلچیکان**
بکسر اول و جیم پارسی وسکون یا و کاف پارسی بزبان مغول خر بعربی حمار
ایلخان بکسر اول و خای نقطه دار بنون رسیده پادشاهی از اولاد اغوزخان
که آخر خوانین مغول بود و تور بن فریدون بر او غلبه کرد و نیز فرقهٔ مغول
پادشاهان خود را ایلخان گویند یعنی سلطان **ایلغاچی** بکسر اول و جیم پارسی
یعنی ایلغار کننده **ایلغامیشی** بکسر اول وشین قرشت یعنی ایلغار کننده و نیز تفحص

کردن

کردن ایلغای بکسر اول نام طایفهٔ از ترکمان یموت ونیز بمعنی ایلغار یعنی
کمز وکنی وکرده ایلغی بکسر اول ایلچی اسب ایلیک بفتح اول وکسر لام دست را کویند
در چهار دیوان کوید تو لا دور کوکسوم ایچرا انا وکینک سور توب ایلیک فهم ایت
تنیمغه هر سوا وریند ایتیز بولت پیکاندین ایللیك بکسر اول وسکون یا ولام وکسر لام
دیکر مع تشدید عدد پنجاه بفتح اول یعنی ایلیت در چهار دیوان کوید یاشینک ایللك
بولدی یوز قو یغیل فنا تو فراغی عند کیم شباب ایامی عیش وبی ادب لیق چاقی بس
ایماك بکسر اول وسکون یا ومیم یعنی مکیدن ایمیز دورماك بکسر اول
ومیم وسکون یا وزای نقطه دار یعنی مکانیدن ایما نمك بکسر اول وسکون نون
یعنی احتراز کردن ونیز شرم نمودن ایمگانماك بفتح اول وسکون یا ومیم ونون
یعنی مشقت ورنج کشیدن ایماتماك بفتح اول وسکون یا ومیم وتای قرشت
رنج ومشقت دادن ایمکاکدورماك بکسر اول طفل را بصعوبت بدست
وپاراه بردن ایلکینکنی بفتح اول وکسر کاف تازی وسکون یا ونون وکاف
پارسی وکسر نون دیکر یعنی دستت را در چهار دیوان کوید عزم دیر ایتسا نلت
قیلیب غسل طریقت کام قوی لیکن اول دین ایلا اسلام دین ایلکینکنی یو وله
ایضا بو دور امیدیم کر هم حق لطفی بولغای دستکیر نبض تو تماق میلی قیلما
ای طبیب ایلکینکنی یغ ایلتالی بفتح اول وتای قرشت بالف کشیده یعنی
میبرم در فرهاد وشیرین در کرفتار شدن فرهاد کوید بیری دیب ایلتالی باشینی

ایرغانوز بکسر اول و سکون یا و راء قرشت وضم نون بعزم حرکت و کنده اسپ از انطاف میدم غایة در چهار دیوان کوید ایکی زلفونک ایرغانور هر دم صبالر بیله دیر ایکی هندو نغمه بیرلا طاهر اتیشان دیک اصول

بیری دیب سودر الی خسرو غرتیکرو ایجاک بکسر اول و جیم ابجد بالف کشیده بمعنی پستان در فقره یاجوج و ماجوج در سد سکندری کوید توشوب هر بیری بننک ایکی ایجاکی وکر خود بتشی سی وکر ابرکا کی ایرکانی بفتح اول و کاف پارسی بالف کشیده و بنون رسیده و کسر نون دیکر یعنی در حضور بودن او در فرهاد و شیرین کوید چه فرهاد اول پیری ایرکانی بیلدی چیکیب اوتلوق نفقان آنداق یقلدی ایریشتی بکسر اول و رای قرشت یعنی خندید و نیز تملق و عجز انکسار نمود در سد سکندری کوید بو ایشدین بوکوب واقف اهلی دلی ایریشتی ایچیکا توشوب شکلی ایرتاکون بفتح اول و تای قرشت بالف کشیده وضم کاف پارسی یعنی فردا در چهار دیوان کوید کیتیشنک کونکل بیلد جان کیم وداعیشکیز قیلدیم فراق اکر بود ور ور ایرتا کونی کیج قیلا سیز ایندا تتی بکسر اول و سکون یا و نون و سکون تای قرشت و کسر تای دیکر یعنی دعوت نمود در لیلی مجنون کوید خوشوقت اولوبان قوپوب طرب بنا لت ایندا تتی قیلد اهلینی بالت ایمدی بکسر اول و دال یعنی حال ایمدی کاجه بکسر اول و فتح جیم ابجد یعنی تا حال ایسلاماس بکسر اول و سکون هر دو سین بی نقطه یعنی بو نمی کند ولتشامر عنبر بنا ند در چهار دیوان کوید اکر کل ایسلاماس اول کور کا بای حیرت ایماس غنچه دورور توتی یوزباره ایلدین ایلا رننک ایسکیرکان بکسر اول و کاف پارسی و کاف پارسی دیکر بالف کشیده یعنی کهنه و مندرس شده در چهار دیوان

کوید دیمه

گوید دیمه کوکسوصداایسکیر کان بوکیم کوزوم هریان چوتوکدی قطره داغ
اولدی بوساریغ صفحه بم بیرلا ایستاتتی بکسر اول وتای قرشت بالف کشیده
وتای دیگر رسیده وکسر تای ثالث یعنی طلب کرد حکم بحضور بمود در لیلی مجنون
گوید ایستاتتی قبایل ایچره پیری تعلیم بیر ورکابی نظری ایلقیسی بکسر اول وقاف
وسین بی نقطه ایلچی اود رحیرت الابرار گوید آت انگا تار تار کریوز ایلقیسی بار سیم
انگا بیر ور کریوز ایلفیسی بار ایلفیسی بکسر اول وفای نقطه دار بمعنی فلوس
ایکلاندی بفتح اول وسکون یا وکاف پارسی ونون یعنی نشست وقرار گرفت
در چهار دیوان گوید اجل نوا ییغی قوتقار بلای حرماندین کر اول ضعیف بود درد
ایچره اسر وایکلاندی ایمراغ بکسر اول وسکون یا ومیم ورای قرشت بالف کشیده
مطلوب ومرغوب را گویند ایمکان بکسر اول وکاف پارسی بالف کشیده
بلغت مغول زن را گویند ایمل بکسر اول وفتح میم وسکون لام بلغت مغول زن را
گویند ایمیز بکسر اول ومیم وسکون زای نقطه دار بخاری بود کر روی زمین را
در زمستان میکیرد ایمزیك بفتح اول وکسر زای نقطه دار لوله کوزه وابریق
وامثال آن ایمیش وایمیش تونك وایمیش سین بکسر اول وضم تای قرشت
وکسر سین بی نقطه یعنی بوده ایمیش تورمالت بکسر اول وضم تای قرشت یعنی
بوده است ایمالت بکسر اول وسکون نون فرود آمدن ونازل شدن ایناشلامالت
بکسر اول ونون بالف کشیده وکتین قرشت رسیده میل بر نشیب کردن ایناملالت

بکسر اول و نون با الف کشیده و بلام رسیده ابرام و اصرار کردن و الحاح نمودن

اینجرماک بکسر اول و سکون یا و نون و کسر جیم ابجد نالش زار و حزین کردن

ایندماک بکسر اول و سکون یا و نون یعنی دعوت و مهمانی کردن اینقماق

بکسر اول و نون و سکون قاف انس و الفت گرفتن اینکراماق بکسر اول و سکون یا

و نون و کاف پارسی و رای قرشت بالف کشیده یعنی نالہ کردن اینکشماق بکسر اول

و سکون یا و نون و کسر کاف پارسی نالیدن زار زار میباشد ایناتماک بکسر اول و نون

بالف کشیده و بنون دیگر رسیده خنثی شدن و اخته شدن ایناملی بکسر اول و نون

بالف کشیده و بمیم رسیده یعنی صاحب اختیار ~~اینکاک بکسر اول بمعنی زنخدان~~

ایکری بفتح اول و سکون یا و رای قرشت بمعنی کج ضد راست و نیز بمعنی

آسیا آمده و نیز اسم سازیست که بفارسی چنگ گویند در چهار دیوان گوید خلق

طعن ایتسا نوایی ایکیلیب نالہ قیلور ایکری نینکدیک کرقیلور بیل اتری بیر لا فغان

ایکریمی بفتح اول و سکون یا و کاف پارسی گرداب دریا و تالاب و نیز سنگ آسیا

و خود آسیا را هم گویند چنانچه گوید ایکریمچی یعنی آسیابان در محبوب القلوب شاهد است

بحر بیدور وسیع هر ایکریمی نور عقل و هوش کیمه سین جومورغان ایسلانغانی

بکسر اول و سکون یا و سین بی نقطه و کسر نون یعنی تعفن شده و بوکرفتنه در چهار دیوان

گوید نالم آنداق بولدی باغریم پاره سی ایسلانغانی کیم یانیمدین او تماس ایل تو تماس

بورون بیرله قولاق ایناسینی بکسر اول و سین بی نقطه و نون یعنی صاحب اورا

[illegible]

در محبوب

در محبوب القلوب گوید: اوّل سقال مرز غه تاشلا غالی یخشی؛ وایبا سینی مالک

دوزخ غه تاپشور غالی **ایتماکچی** بفتح اول و سکون یا و تای قرشت و سکون کاف

پارسی و کسر جیم پارسی نانوا و خبّاز را گویند در محبوب القلوب گوید: ایتماکچی تنوره

آندین قیزیق؛ علّاف بازاری آندین ایسیغ **ایکینکیرنی** بکسر اول و کاف تازی

و کاف پارسی و سکون هر دو نون و رای نقطه دار و کسر نون دیگر یعنی دو تکو

شمار را در حیرت الابرار گوید: تند بولوب قاتل بولا دچلک؛ دیدی ایکینکیرنی

جاپای بی درنک **ایرن ایرشتی** بفتح اول و کسر رای قرشت و تای قرشت

مثل اینکه در حالت گریه یا خنده لبهای آدمی کج میشود یعنی لبهای خود را کج کرد

در لیلی مجنون گوید: یغلای یغلای ایرن ایرشتی؛ اوّل یردا یتشتی کیم یتشتی

ایناغ بکسر اول و نون بالف کشیده و بنون دیگر رسیده یعنی باور بکن و نیز اسم

حاکمی در عهد ملک ارسلان بوده **اینجو** بکسر اول و سکون یا و نون و ضم جیم

ابجد بمعنی مروارید؛ و نیز مملوک و املاک و رقبات خالصهٔ دیوانی در کتاب

وصّاف گوید که بعد از واقعهٔ صاحب دیوان تمامت املاک او را در جمیع ممالک باینجو

در آوردند یعنی خالصه کردند امیر شاه محمود اینجو از آن اینجو میگفتند که ضابط

املاک خالصهٔ سلاطین مغول بود **اینچی** بکسر اول و سکون یا و نون و کسر جیم

پارسی بمعنی زن باشد و نیز آمر از اینچماک **اینچیکا** بکسر اول و سکون یا و نون

و کسر جیم پارسی بمعنی نازل و نیز از افراز خرمن **اینچیکا راک** بکسر اول و سکون یا

ونون وکسر جیم پارسی یعنی نازکتر **اینکان** بفتح اول وسکون یا ونون وکاف
پارسی بالف کشیده وبنون رسیده ناقه وشتر را کویند ونیز فرود آمدن از جائی
ایوورماك بفتح اول وضم واو یعنی کردانیدن **ایوورولماك** بفتح اول
وضم رای قرشت وسکون لام یعنی کردیدن در چهار دیوان کوید : یار اکر هم پاو با
برجا ایسا بود ورد ا : تا شیغه هر لحظه ایوورولماك بولور پرکار دیك **ایسلامادی**
بکسر اول وسکون سین بی نقطه یعنی بو نکرد وبتمامه نرسانید در چهار دیوان کوید
چاغرنی عاقل ایسانك لعل دیب قیز یتمه دماغ : کر اوتنی ایسلامادی کل دیبان
خردمندی **ایکاریب** بفتح اول وکاف پارسی بالف کشیده بمعنی زرین یعنی
زرین کرده است در چهار دیوان کوید : کوك ابلقین ایکاریب ای قویاش سنان
تارتیب : مکر بو ذره غه قیلدینك عیان نبرد نیکنی **ایلکینی** بفتح
اول وسکون یا ولام وکسر کاف تازی ونون یعنی دست خودش را در فرهاد
شیرین کوید : تعجب بیرله آنینك ساری باقیب : باشیغه ایر غاتیب ایلکینی
قاقیب : ونیز در چهار دیوان کوید : زلفی دین تانك یوق کلیم الله دیك اتیسه
اژدها : کیم ید وبیضا دین ایلا بتور نمودار ایلکینی **اینی** بکسر اول ونون برادر
کوچك را کویند در مجالس النفایس کوید : بو فقیر بیله غایبانه محبت ویار لیق
او اینی لیك قاعده سینی مرعی توتتی : ونیز در سبعهٔ سیاره کوید : اینی ینکلیغ
ویا اوغول ینکلیغ : شه غه خدمت قیلور دی قول ینکلیغ **ایوروشماك**

بکسر اول وضم

بکسر اول وضم رای قرشت وسکون شین پیرامون چیزی کردیدن ونیز کاوش
نمودن **ایچکاری** بکسر اول وسکون یا وجیم پارسی اندرون آدمی وغیره
در چهار دیوان کوید: دردوغم تورمیش یا اول دیات کونکل چاکی آرا:
قویما ماقغه کیلسه هوش وصبر خیلی ایچکاری **ایتای** بفتح اول وتای قرشت
بالف کشیده وبیا رسیده یعنی بکوییم وتقریر کنم ونیز میکنم وخواهم کرد در
چهار دیوان کوید: فراق وآرزو شوق هر بیری بیر درد: دیسام که دردینک
ایتای شرح قایسی دردینک نی **ایستورکوسی** بفتح اول وسکون یا وسین
بی نقطه وضم تای قرشت وکاف پارسی یعنی خواهد وزاید در چهار دیوان کوید:
صبح چون ایتی صبا ایچ کیل قدح کیم بولماغونک: سین ومین ایستورکوسی بو
باغ آرا دوران صبا **ایواکاسی** بفتح اول صاحب خانه را کویند **ایدور**
نمیدانم چه معنی دارد هر کس فهمید بنویسد در مجالس النفایس صبا شد هم ایدوریدا
وهم آجاریدا: کیم اولوق راق ایلکا محل تعجب دور **ایورولومین** بفتح اول
وسکون یا وواو وضم رای قرشت ولام یعنی دور میکردم وچرخ میخورم در چهار
دیوان کوید: نقش ایتیب کونکلوم کا جنت ایورولومین کوپونکا: ایدلارم بونوع ایله
جنت نی کویونت صدقه سی **ایورولای** بفتح اول وسکون یا وواو وضم را
قرشت یعنی دور بکردم وچرخ بخورم در چهار دیوان کوید: تا شیغر دیسام که
ایورولای اوپوب تابانینی: وای کیم هر دم ایاق تارتار بوسر کر دایدین: ولها ایضا:

ایو رولای باشیغه ومدهوش وحیرانینك بولای بیر زمان صدقینك بولای
بیر لحظه قربانینك بولای ایینیسی بکسر اول ونون وسین بی نقطه یعنی برادر کوچك
اودر مجالس النفایس کوید بو فقیر بیلر غایبانه محبت ویارلیق واینیسی لیك
قاعده سین مرعی توتتی ایریب بفتح اول وکسر رای قرشت یعنی کداخته
وآب شده در چهار دیوان کوید دیرسین یوزوم ساری کوزونك کوب باقماسون
کر یوز بودور اول مهر تابیدین ایریب آقغونجه ناضر بولغوسی ایمن بکسر اول
وسکون یا بمعنی شرم وحیا ونیز بمعنی باشم در کل بو روز لطفی کوید کر ایمندین فکر
قیلماس سین سین آخر اتانك بیرلا اتانك دین ایمن آخر ایردم وایردام بکسر
اول وسکون یا ورای قرشت اسلوب ومهارت سپاهکری در مجالس النفایس کوید
سپاه لیق دا ایردم لار کیمی بولور آتماق ده جلد وقلیچ چالماقدا چابك وسایر جلادت
لاردا انجا بار کیم عصرداپسند قیلورلار ونیز در تواریخ الملوك کوید بارچا بیلیك
بیلا ایردمدا یکانه بولوب شهرت توتتی وله ایضا در وصف سیاوخش کوید
کیم یوسف دین سونکرا آنینك دیك جمیل یکیت یوق ایدی وبارچا ایردم لاردا
حسنی غه یاراشا ایردی ایتورورکا بکسر اول وضم تای قرشت یعنی برای تیز کردن
ونیز برای کم ومفقود نمودن در محبوب القلوب کوید مسوالکی طمع تیشین ایتوروركا
سوهان وشانه دانیدا ریش خند آلتی لهان ایتورکوم بکسر اول وضم تای
قرشت وکاف پارسی یعنی ناپدید وکم می کنم در لیلی مجنون کوید خیلینکینی بودشت دین

ایتیزکی

ایتورکوم سونکرا سنکا داغی قهر سورکوم ایتی بکسر اول وتای قرشت کنایه از دانا
وفرزانه وزیرک وفهیم وکاردان ونیز تیزی ضد کند ونیز سلک اوم تشدید یعنی
مفقود کردید وکم شد در چهار دیوان گوید تیلبه کونکلوم کراب وزلفونک اوچون
ایتمیش ایدی کیچه میخانه آراست وپریشان تاپیتم ونیز در سد سکندری دارا باسکندر
مینویسد ایتی اوغلونک اولسا ایکاوونی بیار یوق ایرسا ایلینک دین بیراونی بیار
ونیز در محبوب القلوب گوید حق یولیدین چیقتان ایتی وتوز بارغان مقصود غه یتی
ایتالیک بفتح اول وتای قرشت بالف کشیده یعنی باهم بکنیم وانجام دهیم
در رباعیات بابر میرزا گوید خوش اول که بهار فصلی بودنیا ده بولغای طرب اسبابی
باری آماده کر بولماسا اسباب ایتالیک دنکانه بیزدین کرک وطعام سیزدین باده
ایتاکلاب بکسر اول وتای قرشت وبکاف تازی رسیده یعنی دامن زده
در مخزن میرحیدر گوید کیلدیم ایتاکلاب کهر شاه وار قیلسه قبول اوز قولی دین
شهریار ایچکولوک بکسر اول وسکون جیم پارسی وضم کاف پارسی یعنی خوردنی
ونوشیدنی در فرهاد وشیرین گوید بولوب هوش انکا زایل ایچکولوک دیک
یاتیب بیر تخته اوستیده اولوک دیک ایچکی بسکون جیم پارسی وکسر کاف
پارسی یعنی اهل اندرونی که کنایه از خواص باشد لطفی گوید اولبدن نینک
دولتی دین توغدی کونکلاک نینک کونی حسن طالع کوز کیم اولدور حال ایچکی
محرمی ایچقیندی بسکون یا وجیم پارسی ونون یعنی متحیر ماند وتعجب کرد در کل

نوروز کوید؛ آیلیك دین ایچقینیب بالعنی سالدی؛ تانکیز غاب بارماغین تیشلادی
قالدی **ایرتاکی** و **ایرتاکیچکان** و **ایرتا** و **ایرتاچاغ** و **ایرتالک** بمعنی
پیش و سابق برین وقبل ازاین در مجالس النفایس کوید؛ بوروناوتکان شعرا
وایرتاکیچکان فصحالار؛ ونیز در چهار دیوان کوید؛ هرتانك ایرتاچیکسا کردون
صبح تیغین قصدیما؛ تانك ایماس کیم بار دور اول دشمن لار ایچرا ایرتاکیم؛ ونیز در سبعه
سیاره کوید؛ چون دعابیر لا اولدی نکته سرا؛ دیدی کیم ایرتاچاغدا دهلی آرا ونیز
لطفی کوید؛ لطفی فراقینك ایمکاکی نی دفتر ایتکالی؛ اضافه اولدی ایرتاکی لار عشق
نامه سی **ایرك** بفتح اول وسکون یا ورای قرشت وکاف تازی بمعنی اختیار وقدرت
ومختار ونیز قلعه کوچك که درمیان قلعه باشد دیوارش بلند؛ در فرهاد وشیرین کوید
یچه افقاندین ~~ایتساندین~~ ایتسا آغزینی بیرك؛ یوق ایردی نالهٔ چیکماکدین انکا ایرك
ونیز لطفی کوید؛ هارق کر کوزونك سحرینی کوردی خجل اولدی؛ آندین یاشونوب
ایرك ایدندی چه بابل **ایسیرغانماق** بکسر اول وسین بی نقطه وسکون نون شرم
وحیا نمودن **ایسیرغاندیردی** بکسر اول وسین نون یعنی منفعل وخجالت زده کرد
در کل نوروز لطفی کوید؛ آلیب کیلدی آنی اوز مسندیغه؛ ایسیرغاندردی
لطف بجدیغه **ایشنار** بکسر اول ونون بالف کشیده وبرای قرشت رسیده کرم
شب تاب را کویند در چهار دیوان کوید؛ سین چو یوق سین ماه رولار جلوه ایلار
لار ولی یکجه ایشنار قوورت کوندوز مهر چقماق بیل کوردر؛ ونیز در منشات کوید

کیجه ایشنار قورت نینک تیره پیکرین جهد بیله خورشید رخشان یاسارمین

ایشتمالی بفتح اول وسکون تای قرشت یعنی بشنوم واستماع نمایم در تاریخ الانبیا گوید که اول دعوت سوزین آیتسا ایشتمالی دیب قولاغلارین آیو دیلار

ایکان حرف رابطه ونسبت است در آخر کلمه آید در خمسة المتحیرین در مدح مولانا جامی گوید کما اولار کیجیلیک یاشلیق ایکان داهم آلاردین مفرط فهم وطبع آثاری ظاهر بولور ایمیش

ایکالادی بفتح اول وکاف پارسی یعنی مالک شد وتصرف کرد در مجالس النفایس گوید سلطان ابو سعید میرزا اولادی مستاصل قیلدی وملکلارین ایکالادی

ایکاسی بفتح اول وکاف پارسی یعنی مالک او وصاحب او در چهار دیوان گوید کیتاردی عقلیمنی عشقینک شهی کیلیب بیزدین وطن غم چون ایکاسی کیلدی اولجا قیلدی

ایلکاردی بفتح اول وکاف پارسی یعنی بدست آورد ودستگیر کرد

ایلکارسانک بفتح اول وکاف پارسی وسکون نون وکاف پارسی یعنی بدست بیاوری ودستگیر بکنی

ایلاییم دا بکسر اول ویای ثانی یعنی در پیش روی من در فرهاد شیرین گوید ایلاییم دا کیسالک کوبلا دور کوزوم کا پیسه دشنر اژدها دور

ایلماس بکسر اول وسکون یا ولام یعنی بنظر نمی آورد واعتنا نمیکند در فرهاد وشیرین گوید آنینک حکمیغه پرواقیلما غانی اساسین کوزکا مطلق ایلماغانی

ایلغابان بکسر اول وسکون یا ولام بمعنی ایلغار کردن در سبعهٔ سیاره گوید آز کیشی بیرله بیر طرف کیتمیش خصمی یاشیغه ایلغابان

یتمیش ایلیسام بکسر اول کسی که با اندوه وغم محزون بشود ایلیندیم بکسر اول وسکون
نون یعنی با اندوه محزون شدم ایندوردی بکسر اول وسکون یا ونون یعنی دعوت
کرد ونیز بپایین آورد اینکراماك بکسر اول وسکون یا ونون وکاف پارسی
ونون دیکر با اندوه ناله حزین نمودن در چهار دیوان کوید: ایسناسام درد اهلیدین
عشقیننکنی مخفی ایلاماك، کیجه لار کیم اینکراماك دوره عادتیم کیم سینکراماك، وله ایضا
ایچمیدایونرینک ای کل نی عیب اینکراشام، الم تاپار تا بالیغ بیر اوکه خار باروز،
اینچکه بکسر اول وسکون یا ونون وکسر جیم پارسی یعنی بسیار باریك در سبعهٔ
سیاره کوید: دیمادی نازنین حدیثنی یوق چیکدی اول صداق دین اینچکه اوق،
اینچکیرماك بکسر اول وسکون یا ونون وکسر جیم پارسی وکاف پارسی یکنوع
از کریه کردن در چهار دیوان کوید: چرخ ظلیدا که بوغزومنی قیریب یغلارمین،
اینکرو چرخ کیجه اینچکیریب یغلارمین ایناغ بکسر اول ونون بالف کشیده بمعنی نایب
ومقرب سلطانی ایناولی بکسر اول ونون بالف کشیده کنده وکودال را کویند که برای شکار
زدن درست میکنند اینك لیك بفتح اول وسکون یا ونون وکاف پارسی سرخاب را
کویند که نهایت صورت مالند در محبوب القلوب کوید: که اینك لیك بیله یوز قیزارتاق
لارغه عادت لارغه

باب الباء التازی والباء البارسی مع الالف ۲

بایغرا و بیغره بای ابجد بالف کشیده وبیا رسیده نام اجداد سلطان حسین
میرزا در چهار دیوان کوید: دوغری کل کل دوغری کیت کیت اکیری نینك یوزی قرا

۲ که سلطان حسین میرزا در پنج پشت برامیر تیمور میرسد که حضرت نوائی وزیر ومجلس نشین او بود

۳۲۵ [illegible]

[illegible]

دوغری

دوغری لیق دوست قاپوسی سلطان حسین بایغرا **باغیشیدا** بکسر عین نقطه دار و شین قرشت مربع نشستن را گویند که چار زانو باشد و نیز در وقت نگاه کردن **باروردا** بای ابجد بالف کشیده و ضم رای قرشت و سکون رای دیگر یعنی در وقت رفتن در لیلی مجنون در شب معراج گوید باروردا ایدی چه دستهٔ ورد چون کیلدی بهار ناز پرورد وله ایضاً یا اوتغه بارور دا برق کردار نمود دیور نگار سالیب انوار و نیز در چهار دیوان گوید هم بارورداهم یاناردا اوتکو دیک دور چرخ دین چیقسا اول آی هجر دین آهیم اوتی گردون ساری **بالالاب** هر دو بای ابجد یعنی زاییده شده و بچه آورده در حیرت الابرار گوید چون بولور ایردی بالالاب دوقناق مو با لاسین قیلور ایردی هلاک **باغیشلاب** بسکون یا و شین قرشت یعنی بخشیده است در لیلی مجنون گوید کر سوز بیله ایلکا جان باغیشلاب بیر سوز بیله که جهان باغیشلاب **باریب** بکسر رای قرشت یعنی رفته است و راهی شده است در چهار دیوان گوید زلفی پیچ و تابیغه باریب کیلور شیدا کونکل باوجود تیره لیق کور کیم که کوب دلگیر ایماس وله ایضاً دیسام اول آی باریب چیقماس عنی کونکلوم دین آیتور کیم نوائی نی عجب بولماق قمر سایر بجر ساکن **باراب** بارای قرشت بالف کشیده و ببای ابجد رسیده یعنی میرود و نیز رفته است در فرهاد و شیرین گوید یولیدا ایلگری لار عصا اوی دیک باراب اولتور کالی پروار اوی دیک **باشقاریب** بای ابجد بالف کشیده و بشین قرشت رسیده و کسر رای قرشت

یعنی انجام داده است ونیز راهی وروانه کرده است در حیرت الابرار کوید، تاغ ایله
توزنی تون وکون باشقاریب، خیل نی یول غصه سیدین اوتکاریب **بات** بای ابجد
بالف کشیده وبتای قرشت رسیده بمعنی برود وتعجیل میباشد در فرهاد وشیرین کوید
دیدی بیش اون مبارز سیکریتیب آت، مینینک آلیتمغه آنی کیلتورونک بات،
ونیز در سد سکندری کوید، طلب قیلدی ارکان دولت نی بات، جلوس امری
اینی قیلیب التفات، ونیز در چهار دیوان کوید، کوزوم اوچار که همایون یوزونکنی
کورکای بات، یعنی انکا کیربک لار اولمیش ایکی قنات **باسقیچ** بای ابجد بالف
کشیده وبسین بی نقطه رسیده وسکون جیم ابجد نردبان را کویند **باقغاج**
بای ابجد بالف کشیده وبقاف رسیده همینکه نکاه کرد در چهار دیوان کوید،
باقغاج اول قاتل غه سالدی باشیما تیغ اوزره تیغ، الله الله نی بلالار باشیمه کیلتوردی
کوز **بار** بای ابجد بالف کشیده وبرای قرشت رسیده هستی وموجود را کویند
ونیز امر از رفتن در چهار دیوان کوید، زاهدا هردم دیماکیم مذهبینکدا بار قصور
قایسی مسجدda قیلیب ایردیم سینینک بیرله نماز، ونیز در لیلی مجنون کوید، آیین وفا
شعار نینک اولسون، بار ایمدی که تنکری یارینک اولسون **باران لر** بای ابجد بالف
کشیده وبرای قرشت یعنی جمعی بجانب رونده‌ها **بارغان** بای ابجد بالف کشیده
وبرای قرشت منعم وصاحب دولت را کویند **باغر** بکسر غین نقطه دار وسکون رای
قرشت جکر را کویند عموما در چهار دیوان کوید، ایکی او تلوق نرکسینک کیم تیلدیلار

باغریم

باغریم کباب؛ بیری دور عین خمار ایچیدا بیری مست خواب؛ وله ایضاً باغر خمین
کوزومدا اشك رنگین ایلکا فاش ایتی؛ بالیغ زخمی نی فهم ایلادلار ایل دریاد
قان کورکاج بادور بضم رای قرشت یعنی میرود؛ در چهار دیوان کوید؛
کونکلوم سالیبان تبض کبی بارور ایلیك دین؛ تبضینك ساری کور سام که
طبیب ایلکی بارادور بابیر بکسر با و سکون رای قرشت سر کوه و کشیدهٔ شعبهٔ از کوه
رسد سکندری کوید؛ اولوم خوفیدین بارچا بوتراشتی لار؛ تاچیب هر بیری بیر بایتر
آشتی لار باشلادی لار بای ابجد بالف کشیده و بثین قرشت رسیده یعنی
ابتدا کردند و غیر پیش روی نمودند در سد سکندری کوید؛ توتوب جامی و خسرو
ایکی قولوم؛ نظامی ساری باشلادی لار یولوم باغری قرا بای ابجد بالف کشیده
و بغین نقطه دار رسیده پرنده ایست تیز پر و حلال کوشت بیرزرکی کبوتر در لیلی
مجنون کوید؛ دشت اوزره کم سیر اولور هواغه؛ باغری قرالار اوچار هواغه؛
بادورلار بضم رای قرشت و سکون رای دیکر یعنی میروند در چهار دیوان کوید
قاچان مکتب دین اول ماه مؤدب؛ بارور اوزدین بارورلار اهل مکتب باشلا
غونکوزدور بضم عین نقطه دار و کاف پارسی و سکون نون و زای نقطه دار
یعنی در کاری که میخواهید ابتدا کنید در حیرت الابرار در وصیت اسکندر کوید؛ قبرغه
چون باشلاغونکوزدور یولوم؛ نعش یانیدین چقارینك بیر قولوم باقلاشتور
غایلار بسکون شین قرشت و ضم تای قرشت و سکون رای قرشت یعنی بهم

باونغار

می بندند در محبوب القلوب کوید، و یوز مشقت بیله بیتی که باغلاشتو وغایلار،
دعوی آوازه سین بیتی فلکدین آشور غایلار **باشقادور** بای ابجد بالف کشیده
و بشین قرشت رسیده وضم رای قرشت یعنی انجام میدهد ونیز راهی ورواند میکند
در محبوب القلوب کوید، یوز بیدایمان لارنی فسق کنجی دین مسجدغه باشقارور **بارقوچلاد**
بای ابجد بالف کشیده وبرای قرشت رسیده وکسر جیم ابجد راه رووزنده هارا کویند
در محبوب القلوب کوید، وبیابان قطع ایتاردا واسطه کمان قیلسانک، طی الارض حق بیله
بارقوچلار الیندا مرکب کانی اعتبار **باقیبتورورلار** بضم تای قرشت ورای
قرشت یعنی نگاه میکند در لیلی مجنون کوید، یوز زیور وزرتاقیب تورورلار،
یولیغه سینینک باقیب تورورلار **بابغیز** بای ابجد بالف کشیده وببای ابجد
رسیده وسکون زای نقطه دار محرف بادغیس است نام ولایتست از توابع هرات
باشقارمیش بای ابجد بالف کشیده وبشین قرشت رسیده وسکون رای قرشت
یعنی انجام داده است ونیز راهی وروانه کرده است در چهار دیوان، کونکل
اطرافیدا آچقان اوچون هجران اوقی یوللار، بلاخیلیبی عشقینک شحنه سی اول
ساری باشقارمیش **باغیشلار** بکسر غین وسکون یا وشین یعنی می بخشد در چهار
دیوان کوید کوزی اولتورسه لعلی جان باغیشلار، عجایب مدعا اظهاری دور بو،
باقلانکیز بسکون نون وکسر کاف پارسی ~~یعنی ببندید وبسته کنید~~ در چهار دیوان کوید
مست اگر میخانه دا اولدوم مینی ای دوستلار، می بیله یوب باقلانکیز نعشیم بیلیبی تا ادین

باذس

او ازرستن و بسته کردن

بارس بای ابجد بالف کشیده و برای قرشت وسین بی نقطه رسیده جانوری

جهنده کوچکتر از پلنک که رام میشود وصید میکند بفارسی یوز کویند پلنک را نیز کویند

چون بارس ئیل **بارماس** بای ابجد بالف کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی نمیرود

ونخواهد رفت **بارایمیش** بای ابجد بالف کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی

بوده است در چهار دیوان کوید؛ سینی کورکاچ دیرایدیم بیر مهربانیم بارایمیش

الله الله نی بلا باطل کمانیم بارایمیش **باریش** بکسر رای قرشت یعنی رفتن وروان

شدن ونیز امر از آشتی کردن در چهار دیوان کوید؛ عشق ایچنده اجزا اولوم مشکل که

بولغای بیز کا ایش؛ که بولوشورغان بیلا غمزنک آرا باریش کیلیش **باش** بای

ابجد بالف کشیده وبشین قرشت رسیده نام سرداری بوده در قوشون اسکندر

در دعوای دارا کوید؛ همول مصردین وربر وباش دیک؛ داغی دشت ایلیدین

تیموتاش دیک **باغیش** بکسر غین وسکون یا وشین بند وطناب خیمه را کویند

ونیز مفصل زانو **باغینداش** بکسر غین وسکون یا ونون سر زانو نشستن که

دو زانو مشهور است **بارمیش** بای ابجد بالف کشیده وبرای قرشت رسیده رفته است

و روانه شده است **باشلیغ** بای ابجد بالف کشیده وبشین قرشت رسیده سردار

ورئیس را کویند **بارقولوغ** بای ابجد بالف کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی

رونده وباید برود در چهار دیوان کوید؛ مغ کوئی غرصیدین مینی منع ایتما ای رفیق؛

بویول ایرور چو اهل ملامت غه بارقولوغ **باقلیغ** بای ابجد بالف کشیده وبقاف رسیده

یعنی بسته شده در چهار دیوان کوید٭ خمار غالب و میخانه اَیشِکی باقلیغ٭ تو حم اَیلا اَمنکا
یا مُفتح الابواب **بارُلیغ** بای ابجد برای قرشت رسیده هستی هرچیزی را کویند
و نیز مالدار و در لیلی مجنون کُوید٭ بارُلیغ توَنین ایکنیدین سالیب چُست٭ یوقلوق
کمربینی باغلا بان رُست **بارمان** بای ابجد بالف کشیده و برای قرشت رسیده یعنی
نمیروم و نخواهم رفت در چهار دیوان کوید٭ کر خرابات ایچرا جمکن دور سوموُرمالت
بیر قدح٭ خضر اکر اولتورسا بارمان چشمهٔ حیوان ساری **بارادُور** بای ابجد با لف
کشیده و رای قرشت بالف کشیده یعنی میرود و رونده است در چهار دیوان کوید٭
شیخ تکلیف نماز ایتی ولی بیلماس کیم٭ عشق تیغی یارا سیدین بارادورمان اسروق٭
بارُورچاق بضم رای قرشت و جیم پارسی بالف کشیده یعنی در وقت رفتن
و نیز کنایه از مردن میباشد در لیلی مجنون کوید در شب معراج کوید٭ تن بیرلر باریب
ولی باروُرچاق٭ نی اوت و نی سوُنی بیل نی توفراغ٭ غین را با قاف در قافیه حضرت
امیر زیاد بسته است **باشماق** بای ابجد بالف کشیده و بشین رسیده کوُسالهٔ یك
ساله را کوئید **باشی دوُمانلیغ** بسکون نون و یا و غین مغرور و سرکش را کوئید
باغلاشتورماق بای ابجد بالف کشیده و بغین رسیده و ضم تای قرشت هم
بستن و هم پیوستن **باغِرداق** بکسر غین نقطه دار و سکون رای قرشت
پارچهٔ بندی که در کهواره بشکم طفل بندند **باسقاق** بای ابجد بالف کشیده و سین
بی نقطه رسیده شحنه و داروغه را کوئید **بایماق** بای ابجد بالف کشیده و بیا رسیده

غز

غنی ودولت مند شدن **باشلاماق** بای ابجد بالف کشیده وبشین قرشت رسیده
شروع وابتدا کردن درکاری ونیز بلدی نمودن **باشیرغانماق** بکسر سین
بی نقطه وسکون یا وراو ونون بخواب اضطراب کردن بجهة جنگ وکابوس ونیز
بمعنی خواب پریشان **باسروق** بای ابجد بالف کشیده وبسین رسیده پوشش باشد
از نمد که بر آلاچوق واسب می کشند بجهت حفظ از باد وباران **باشقارماق**
بای ابجد بالف کشیده وبشین قرشت رسیده یعنی انجام بایدداد ونیز راهی وراه آن رو
باید کرد در فرهاد وشیرین کوید : کیشی یونان ساری بارماق کیراکتور : عنان اول
تاغ غه باشقارماق کیراکتور **باتورماق** بضم تای قرشت وسکون را یعنی زود
وسریع ونیز چیزی را فرو بردن **باتقاق** بای ابجد بالف کشیده وبتای قرشت رسیده
زمینی که کل ولای او چسبنده باشد **باشاق وبشق** باشین قرشت بالف کشیده
پیکان تیر را کویند ونیز خوشهٔ غله در چهار دیوان کوید : باشاق اوشتیدا تالاشقان
کیپی غریع داکدالار : دشت عشقینک آرا عشاق ایلا پیکان تالاشورمین : وله
ایضا : اینجمدا یوز باشاق ای کلنی عیب اینکر انسام : الرتا پارتا باینغه آینینک کرخار
بارور **باتراق** بای ابجد بالف کشیده وبتای قرشت رسیده یعنی بتعجیل وزودتر در
چهار دیوان کوید : دیب سین که نولانی کیلکوم داغی اولتورکوم : اول اولدی بو
حسرتدین کیل تنکری اوچون باتراق : وله ایضا : جانغه تییم عقل وسواسی بیله تنکری
اوچون : ساقیا جامیم غه افیون ایزکه باتواق تیلبه رای : وله ایضا : غمشکدا بیر ایکی دم

باروشونلار بضم را قرشت وسکون شین قرشت ونون وجیم زبین بی نقطه اوراز آشتی نمودن در چهار دیوان کوید : زمان ایلی کرا وروشنو وکر باروشونلار تکرنی اوروشیم اولار بیله بارونی باروشیم :

قالدی جانبی باتراق آل؛ حیات وهمیدین اولتورماد مبدم بیرنی **باشقارینک**
بای ابجد بالف کشیده وبثین قرشت رسیده یعنی انجام بدهید ونیز روانه نمائید
باشقاره آلمای بای ابجد بالف کشیده وبثین قرشت رسیده یعنی انجام
نمیتواند بدهد ونیز راهی وروانه نمیتواند بکند **باشاقینک نینک** باشین
قرشت وسکون هر دو نون یعنی پیکان تیر تورا ونیز خوشه محصول تورا در چهار دیوان
کوید؛ باشاقینک نینک یتموریین تیشه یاساب آه اوییدین؛ عصه تاغینی تازالیه
کوزها دکونکل **باشقاردینک** بای ابجد بالف کشیده وبثین قرشت رسیده
وسکون را یعنی انجام دادی ونیز روانه کردی **بارقونک** بای ابجد بالف کشیده
وبرای رسیده وسکون نون وکاف پارسی یعنی بیرون وخواهی رفت در چهار دیوان
کوید؛ صبح چون بارقونک کیلیب کلبم غنه پنهان کیج قورون؛ هجر اوقین جانیمغه
سین آتما تانک آتما ستین بورون **پاکاپاک** باهر دو بای پارسی وهر دو
کاف تازی معروف است در چهار دیوان کوید؛ دیما پاکاپاک کیج میندین نوائی
نیکا کیم؛ پاکلیک دین بولماغای کیچماک سینینک دیک پاک دین **بارینک**
بکسر رای قرشت وسکون یا ونون وکاف پارسی بروید ومروانه شوید **باشاقچی** ۲ او ازرفتن و روانه شدن
باشین قرشت بالف کشیده وبقاف رسیده وکسر جیم پارسی یعنی خوشه چین ونیز بمعنی
پیکان تیر میباشد یعنی پیکان ساز در محبوب القلوب کوید؛ اوراقچی غنه آندین روضه
باشاقچی نینک آندین یاروب کوزی **باقغونک** بای ابجد بالف کشیده وبقاف رسیده
وسکون نون وکاف

ایورولای باشیغه ومدهوش وحیرانینک بولای، بیر زمان صدقنک بولای
بیر لحظه قربانینک بولای ایینسی بکسر اول ونون وسین بی نقطه یعنی برادر کوچک
او در مجالس النفایس کوید، بو فقیر بیله غایبانه محبت ویارلیق واینیسی لیک
قاعده سین مرعی توتتی ایریب بفتح اول وکسر رای قرشت یعنی کداخته
وآب شده در چهار دیوان کوید، دیر سین یوزوم ساری کوزونک کوپ باقماسون
کر یوز بوده ور، اول مهر تابیدین ایریب آقغو نجه ناض بولغوسی ایمن بکسر اول
وسکون یا بمعنی شرم وحیا ونیز بمعنا شم در کل نوروز لطفی کوید، کر آندین فکر
قیلماس سین سین آخر، اتانک بیرلا اتانک دین ایمن آخر ایردم وایردام بکسر
اول وسکون یا ورای قرشت اسلوب ومهارت سپاهکری در مجالس النفایس کوید
سپاه لیق دا ایردم لار کیمی بولور، آتماق ده جلد وقلیچ چالماقدا چابک، وسایر جلادت
لاردا آنجا بار کیم عصر دا پسند قیلور لار، ونیز در تواریخ الملوک کوید، بارچا بیلیک
بیله ایردم دا یکانه بولوب شهرت توتتی، وله ایضا، در وصف سیاوخش کوید،
کیم یوسف دین سونکرا آنینک دیک جمیل یکیت یوق ایدی، وبارچا ایردم لاردا
حسنی غه یاراشا ایردی ایتورورکا بکسر اول وضم تای قرشت یعنی برای تیز کردن
ونیز برای کم ومفقود نمودن در محبوب القلوب کوید، مسواکی طمع تیشین ایتورورکا
سوهان وشانه دانیدا ریش خند آلتی لهان ایتورکوم بکسر اول وضم تای
قرشت وکاف پارسی یعنی ناپدید وکم می کنم در لیلی مجنون کوید، خیلینکنی بودشت دین

کرفریاد ایلاوکاثی آهو کوروب ولہ ایضاً چون خیالینك کوزدا مهمان اولدی مخ‌قان

یاش اولوب باقلاغان کیزك داقانلاردیك کبابی تا بیمادیم **باشقارغای** بای

ابجد بالف کشیده وبثین قرشت رسیده وسکون رای قرشت یعنے انجام بدهد ونیز روانه

نماید در فرهاد وشیرین کوید که بو معنی دین اوتکار کای سین آنی کرم یولیغه باشقا

غای سین آنی **بای خواتون** بای ابجد بیا رسیده وضم تای قرشت بمعنی بوم باشد

که خفاش هم کویند واورا کوپلك هم کویند ونیز کدبانو وبزرك خانه **بارغان**

بای ابجد برای قرشت رسیده رفته شده وروانه کردیده در چهار دیوان کوید هجر

دشتیدا کوزنی ساری باروشید اکو نکل تیلبه صحراسیدا بارغان کیبی آهو

ساری **باریدین** بکسر رای قرشت یعنی اکثری ازانهارا در سد سکندری

در پیش کش کذراندن خاقان چین کوید باریدین بوروون زنده پیل دمان کتیتراب

آلار دین زمین وزمان **باریبان** بکسر رای قرشت وبای ابجد بالف کشیده رفته است

وروانه شده است **باقماغتین** بکسر تای قرشت یعنی از نکاه کردن در فرهاد و

شیرین کوید کوزیدا سو ولیکن جایندا اوت بولوب هر ساری باقماغتین کوزی

تورت **بارادورمین** رای قرشت بالف کشیده وضم دال بی نقطه یعنی رونده

هستم ومیروم در حیرت الابرار در وصیت اسکندر کوید کیم بو نفس کیم بارادورمین

ذلیل نوبت شاهی منکا کوس رحیل قبرغه چون باشلا قونکیز دوریولوم نعش

باییدین چقاریك بیر قولوم **مابرالمان** رای قرشت بالف کشیده نمیتوانم بروم

در چهار

دچهار دیوان کوید، آنداکیم سین سین بیارنجی شاك فقانیم ای قویاش، مین بار آلمان
نیناسی اول یرداکیم افغان با روبر بارغانینکدین بای ابجد برای قرشت رسیده
وکسر نون وسکون یا ونون دیکر وکاف پارسی یعنی آز رفتن تو در چهار دیوان کوید،
بارغانینکدین جان تالاشماق ایردی مین محزون غمدا ایش، کیلدینك وجانیم منی
آلدینك اول بار نیش غمدین کیلیش بارماغامین بای ابجد برای قرشت رسیده
نمیروم ونخواهم رفت در چهار دیوان کوید، عیش بزمیغه ستیب بارماغامین چونکه
مینی، تارتادور اول ساری بوتاربیله نغمه چینات بالادی یعنی جوجبر کرد
باغلانغای بای ابجد بالف کشیده وبغین رسیده وسکون نون یعنی بسته شود
در چهار دیوان کوید، قاشین کوزکاج حسدین ایستارام ایل کوزی باغلانغای،
نیچوك کیم کوز توتارلار ایل یانکی آی آشکار اولغاج بارتیشین بکسر رای قرشت
وشین قرشت یعنی رفتن او وروانه شدن او ونیز آمرانز آشتی کردن در چهار دیوان
کوید، کوزماکان خضر سوجی بینی مابارتیشین، کیل وکور آب حیاتیم غمزه خرام باغیشلادر
بسکون یا وشین قرشت یعنی می بخشد در چهار دیوان کوید، سفالیم ایچره بولسون
دُردِ عالمنی باغیشلادر مین، سلاطین اورکانینك شوکت فنادیری کدا سین دین،
بارایین بار رای قرشت وکسر یا وسکون یای دیکر یعنی میروم ونیز بروم در لیلی
مجنون کوید، کوزکاج آنی هوش دین بارایین، بیردم بیله ایله سبقارایین بایدو بای
ابجد بالف کشیده وبیا رسیده وضم دال بی نقطه نام خانی است از چنکیزیه بعد از کیخاتون

پائیز بکسر همزه وسکون زای نقطه دار فصل خزان وبرک ریزان ونیز کنایه از ایام پیری باغیشلانک بسکون نون وکاف پارسی آواز کشیدن در لیلی مجنون کوید،
کو زومنی جو غولنك تنیم نه تینشلانك، آتینك تینین وکو زینی باغیشلانك،

پادشاه ایران شد باشاقلادینك موشین قرشت بالف کشیده وبقاف رسیده
وکسر رای قرشت وسکون یا ونون وکاف پارسی آیا این پیکان های تیر تواست
ونیز آیا خوشه های محصول تواست بالتو بای ابجد بالف کشیده وبلام رسیده وضم
تای قرشت تیر زرین باشد که ناچخ گویند که سپاهیان بدست گیرند واورا آی بالتو هم
نامند در تاریخ الملوك گوید ابراهیم علیه السلام بیر بهانه بیله شهردا قالیب بالتو بیله
کفار نینك بت لارین اوشاتتی باغرلارغه بکسر غین نقطه دار وسکون هر دو
رای قرشت بمعنی جگر باشد یعنی جگرها در حیرت الابرار گوید اوتی کونکل لارکا
خبر ایلادی آهی باغرلارغه اثر ایلادی بارچه بای ابجد بالف کشیده وبرای قرشت
رسیده یعنی همه وقدر ومقدار وپاره از انها در سد سکندری گوید توالی بوشکار
که کوردی جهان بوکون بارچه توفراغ آرا دورهان پاره پاره بای پارسی بالف کشیده
وفتح رای قرشت گله گوسفند وگاو وشتر وغیره ونیز معنی معروف لغت با پارسی
مشترك میباشد باغلامه بای ابجد بالف کشیده وبغین نقطه دار رسیده یکنوع
طنبور کوچك که سه تار داشته باشد باروغه بضم رای قرشت وسکون رای دیگر
یعنی برای رفتن در چهار دیوان گوید سحر که خلق مصلایه یونر قویار خوش توت بارورغه
دیرفنا ساری تانك ترانغوسین باریمغه بکسر را ومیم وسکون زا اکثری از
ما هارا بارسه بای ابجد برای قرشت رسیده وفتح سین یعنی اگر برود بالا بچه آدمی
وحیوانات ووحوش را گویند عموما در چهار دیوان گوید تاکونکل دین باش چیقارمیش

دو پاره

هر دم

هر طرف پیکان لاری‌نینک قوش بالاسی دیک بولوبتور کیم بولور بتیمور قنات لغت

~~با پارسی مشترک میباشد باده پالا بای ابجد بالف کشیده و بای دیگر~~

~~پارسی بالف کشیده بمعنی پالا پارچه لطیف که شراب برا صاف کنند و نیز بمعنی~~

~~فرایاد هم آمده لغت پارسی است چون در تالیفات بود بقلم آمد در چهار دیوان گوید~~

~~باده غم و هن ایلا کاندا غانیت دستاوینی زتیتیم بیر کوشه سیدین باده پالاتیقلغای~~

بارمانک بای ابجد بالف کشیده و برای قرشت رسیده و سکون نون و کاف پارسی

بمعنی مرام از برفتن در چهار دیوان گوید کر احباب ایقسا لار کل کشت ای جان و کونکل

بارمانک نیدین کیم سین بیر او هجری غمی غم مبتلا دور سین پاغنده بای پارسی

بالف کشیده و سکون نون و فتح دال بی نقطه پنبه دوک شده که کلوج میگویند

در چهار دیوان گوبیند در چهار دیوان گوید ایماس آی کون ایکی پاغنده سین کولت

زالی بیر کیتمیش قولاغ غه تبکر هجر نیکد آلدی یا القیتی افقانیم باره باره بفتح رای قرشت

یعنی رفته رفته در چهار دیوان گوید فنا یولی نوائی بس قاتیغ دور مگر آسان راق

اولغای باره باره لغت با پارسی مشترک میباشد پایه بای پارسی بالف کشیده

وفتح یا بمعنی پستی میباشد و نیز معروف است در فرهاد و شیرین گوید کوه و توب

تکه سیدین جبذی پایه اسدقا پالا ینینک آشتیدا پایه لغت در پارسی هم

استعمال میشود باورچی خانه بفتح واو و سکون را و کسر جیم پارسی مطبخ را

گویند لغت با پارسی مرکب است در محبوب القلوب گوید هارون دیدی کیم

کیما اکین خزانه دین بو یوراتی ویما اکین باورچی خانه دین بتکوراتی ونیز در حبیب
السیر کوید وهرکاه از ولایتی مال الخزانه را نزد خازنان آوردندی باورچیان وآختاچیان
ازان سوقات طلبیده باشینده بکسر شین قرشت وسکون با و نون یعنی همراه
او ونیز در سیر او در چهار دیوان کوید تیغ دین زخم ییدیم بتکاج اول آی تا شیده
هرنی باشیمده ایدی بار دیم آنینك باشینده بارغانجه بای ابجد بالف کشیده
وبرای قرشت رسیده وسکون نون وفتح جیم ابجد یعنی قدر میتوانست رفتن در
لیلی مجنون کوید آهسته قوپوب آیشکنی آچتی بارغانجه ضعیف ایاقی قاچتی
باتورماق بضم تای قرشت وسکون را یعنی رفتن وسریع باتمان بای ابجد بالف
کشیده وتای قرشت رسیده ونون یعنی من باشد ونیز فرو میروم باتو بضم تای قرشت
بلغت مغول سخت وصلب ونیز نام یکی از خوانین ترك مشهور بصاین خان که پسر جوجی
خان ابن چنکیز خان بوده باجه بفتح جیم ابجد روزنه ودریچه کوچك بارماق
بای ابجد بالف کشیده وبرای قرشت رسیده بمعنی رفتن ونیز انکشت ونیز بمعنی
سلوك ورفتار در چهار دیوان کوید اکی بارماق بیرله توتتوم لعلین اول کفتار آرا
ایلدکیم کل یافراغین بلبل توتار منقار آرا بارلاماق بای ابجد بالف کشیده وبرای
قرشت رسیده جستجو کردن بارایسانك بای ابجد برای قرشت رسیده وسکون
نون وکاف پارسی یعنی باشی بارایکاج بای ابجد بالف کشیده وبرای قرشت
رسیده هنوز بوده ونیز چون باشد بارایرکان بای ابجد بالف کشیده وبرای

وسکون
قرشت رسیده

قرشت رسیده وسکون یا و رای یعنی هست بارْدِی بای ابجد بالف کشیده وبرای
قرشت رسیده رفت وروانه شد در چهار دیوان کوید چو کور دوم آغزی وزلفینی
هوشوم باردی یغماغه کرمل کیفتی فهم اولدی آنینک میم ولا میدین ولہ ایضاً
قد وزلفونک بیله آغزینک یتلاب کوز یومدی عالم دین نوایغه ترحّم ایلاکیم
باردی الم بیرله وینز در لیلی مجنون کوید آی باردی وکیلدی مهر رخشان دُر
باردی وکیلدی بحر عمان بارِق بَربَری بای ابجد بالف کشیده وکسر رای قرشت نام
سواری بود از لشکر اسکندر که یک تنه نفر از هپارزان دارا کشت در سد سکندری
کوید یا نادیدی یونر کیلتور دب هر ساری که دیرلارمینی بارِق بَربَری باشلامیشی
بای ابجد بالف کشیده وسین بی نقطه رسیده مغلوب ساختن وفرو کرفتن بانِی
بای ابجد وکسر نون نام معمار که هفت کنبد بهرام را ساخت او را سنمار هم کویند
باقُوی بضم قاف بلغت مغول مرد بزرک را کویند باشقارماغای بای ابجد بالف
کشیده وشین قرشت رسیده وسکون را یعنی انجام ندهد وینز روانه نکند در محبوب
القلوب کوید تا هادی باشقارماغای ومرشد مهلکه دین اوتکارماکای باماقلیغ
بسکون قاف وکسر لام چیزی از سنک یا چوب برای تکیه کردن در کنار مهتابی
وباغچه ترتیب دهند ومججرش کویند بادِی بکسر دای قرشت یعنی هم در پارسی
هم استعمال می شود بادِیچه بکسر دای قرشت وفتح جیم پارسی یعنی تا هست
وبقدر بودنش بادِیدا بکسر دای قرشت در بودنش بادِین بکسر دای قرشت

یعنی همه آش را یوق و بار ین یعنی همه هست و نیستش را **بازارکو** زای نقطه دار
بالف کشیده و برای قرشت رسیده وضم کاف پارسی بمعنی یکشنبه ایام هفته
باستوق بای ابجد بالف کشیده و بسین رسیده وضم تای قرشت نوعی از رب که
شیرهٔ فواکه بجند پهن کرده بهم پیچند **باسقون** بای ابجد بالف کشیده و بسین رسیده
مغلوب یت از دشمن **باسمه** بای ابجد بالف کشیده و بسین رسیده نقش که بر کاغذ
وغیره زنند **باشقارماق** بای ابجد بالف کشیده و بشین قرشت رسیده وسکون زا
انجام دادن و راهی کردن **باشجی** بای ابجد بالف کشیده و بشین قرشت رسیده
وکسر جیم پارسی یعنی راه نما **باشی اولکو** بکسر شین وضم الف وکاف تازی
برج میزان **باغلانماق** بای ابجد بالف کشیده و بغین رسیده وسکون نون یعنی بسته
شده **باغلایین** بای ابجد بالف کشیده وکسر یا یعنی بر بندم و بسته کنم در چهار دیوان
گوید شعر ثلث الیندا ترکان شاخی سانجب باغلایین دیرمین" یولین بو سیل نینک
کیم ایلکا آندین کوپ زیان بولمیش **بارماغیدور** بسکون رای قرشت
وضم دال یعنی رفتنی است و میرود و نیز انکشت اوست در چهار دیوان گوید" قددین
آغز بهد احیرت بارماغیدور زاهدا" او تغه سال ایمدی عصا باشینکغه اور مسواکینی
بارغالی بای ابجد بالف کشیده و برای قرشت رسیده یعنی از آن زمان که رفته است
و نیز از وقتی که رفته در چهار دیوان گوید" سرواوق دور گل تکن باغ ایچرا اتاکو زنر
الیندین" بارغالی اول سرو گل رخ نینک قد و رخساره سی" وله ایضاً" منزلینک ایردی

کوزنکو نکلوم

کوز وکونکلوم ولی سین بارغالی؛ مونی سوقیلدی خراب وتوشتی اولوبراغ
اوت **باراى** رای قرشت بالف کشیده وبیا رسیده یعنی بروم ونیز میروم در چهار
دیوان کوید؛ خدمتغه قایسی یوز بیرله بارای کیم کیلمامیش؛ تیره لیلت دین اوز
کامین یوزی قرادین اوزکا ایش **باتتی** بای ابجد بالف کشیده وبتای قرشت
رسیده وکسر تای دیکر یعنی فرو رفت؛ یانکی آی باتتی نرکس ایتی بر بادا اولدی سرو وکل؛ ۲ در چهار دیوان کوید
تعالی الله نی تاش وکوز ایکین یا ربختی قدقیوز **باغ** بمعنی بند وریشه وباغات
باقاف بمعنی نکاه کردن ۲ **باغام** چوبی که بدیوار خمیده تکیه دهند **باغیرساق** ۲ با قاف رشتر کرت
بکسر غین وسکون یا وراء روده را کویند **باقیشماق** بکسر قاف وسکون
یا وشین باهم نکاه کردن **باقر** و **باقرچناق** بفتح جیم پارسی ونون بالف کشیده لالت
پشت را کویند **باقیشلیغ** بکسر قاف وسکون یا وشین نظرگاه وجای تفرج
باکوری بضم کاف پارسی وکسر رای قرشت بمعنی بلند **بالالاماق** بچه
کردن جمیع حیوانات **بال** بمعنی عسل باشد **بالار** بسکون رای قرشت چوبی
که بالا وسقف خانه پوشند **بالاغینه** بکسر غین نقطه دار وفتح نون بچه کوچك
جانوران ۲ **بالچاق** بای ابجد بالف کشیده وبلام رسیده آهنی که ما بین تیغ وقبضه ۲ یوز بچه اک
شمشیر باشد **بالدر** بای ابجد بلام رسیده وسکون رای قرشت کوشت نرمی
که در قلم پا باشد **بالدیرغرا** بای ابجد بلام رسیده وسکون یا وکسر رای قرشت
پرسیاوشان **بالیغ** ماهی ونیز شهر وولایت **بای غنی** و **بای بردی** بفتح بای ابجد

وسکون یا و را یعنی بیاد داده ونیست کرده بلغت مغول امرای بای جمعی باشند که روز

نامجات قطع وفصل دیوان حکام را نوشته ماه بماه رجوع بروزنامجات کرده اگر

حکمی برخلاف قانون از امرای دیوان صادر شده باشد بازخواست نمایند

بایغوش جغد را گویند **بایندرخان** بضم یا وسکون نون ورا نام پسر گون

خان ابن اوغوزخان بلغت مغول پرنعمت وغنی **بادغیسی** بای ابجد بالف

کشیده وبدال رسیده وکسر سین بی نقطه اسم محلی است از توابع هرات که پسته

انجا خوب میشود در چهار دیوان گوید " ملاحت آغزینکا کرپسته ساتقای کیم آلسون "

که بادغیسی دورور شوره پشت وآغزی آچوق **باق** بای ابجد بالف کشیده

وبقاف رسیده ~~امراست نگاه بکن باغین باغات ورثیه وبندرا گویند~~ در چهار [illegible]

دیوان گوید " تن نی یالانکت باش آچوق تیلبه نوائی غه باق " کیم نی بولوبتور خلاص

جبه ودستاردین **پاده پاده** با بای پارسی بالف کشیده وبفتح دال گله گاو

وگوسفند وغیره را گویند در فرهاد وشیرین گوید " حمل دیک قوزی نوز مینک دین

زیاده " قوی آندا تور بیکلیغ پاده پاده **باش توبان** با هر دو بای ابجد وضم تای

قرشت سرنگون وکسی که سرش را پایین انداخته خم شده باشد در حیرت الابرار گوید "

یا شوروب انجم درمین ترک مهر " یرکا کوماو باش توبان آنی سپهر " ونیز در نسایم

المحبه گوید " کهٔ آلار هر کیچه بیر چاه دین باش توبان اوزلارین آسار ایرمیش " تا انکغه چا

ذکر آیتور ایرمیش لار **باشلاب** بای ابجد بالف کشیده بمعنی ابتدا نمودن بکاری

ونیز کنایه

ازبلدی نمودن وراه نمائی کردن در سبعهٔ سیاره گوید یاندی کلازشهر هاری یول
باشلاب بیر ایکی ایلکی کیکولولوک تاشلاب ونیز در تاریخ الأنبیاء گوید که
ذوالقرنین آب حیوان خیالی بیلا ظلماتغه کیرکان دا خضر آنی باشلاب کیردی

باغلیق بای ابجد بالف کشیده وبغین نقطه دار رسیده یعنی باباغ وباغچه ونیز بسته
شده کمالی گوید ایرنینک تولی دورنی شکرای جان بیلی باغلیق کل داغی یوزونک
بنده سی دور تونی یماقلیق **باغشده** بای ابجد بالف کشیده یعنی مربع نشستن
در سبعهٔ سیاره گوید قیلدی باغشده اولتورور بنیاد شه دعاسین بوچرخ کهنه
نهاد **باقاری** بای ابجد بالف کشیده یعنی نگاه کردن او در چهار دیوان گوید گیستی
باغزیم تاموزلادین اول پری غمزه بیرله ایتیلت باقاری **بالالادی** بای ابجد بالف
کشیده یعنی وضع حمل نمود وبچه آورد در تاریخ الملوک در تحمل واوضاع سلطنت
خسرو پرویز گوید که یا نامینک قلاده بیلی بار ابردی وآنینک زمانیدا پیل بالالادی
بابری بای ابجد بالف کشیده وبکسر بای دیگر یعنی قدیمی در مجالس
النفایس گوید که بود رکاه نینک بابری بلکه توغماسی دور

باب الباء التازی والباء الپارسی مع الباء التازی والباء الپارسی

ببرتون بفتح بای ابجد وسکون بای دیگر وراء قرشت وفتح تای قرشت مرکب
از عربی وفارسی یعنی قبا از پوست ببر که جانوریست معروف رستم زال در جنگ
میپوشیده وگفته اند که آن پوست اکوان دیو بوده نه از پوست ببر بجهت توضیح ببرتون

[illegible]

کفته اند ببک بفتح هر دو بای ابجد مردمک چشم را کویند

باب الباء التازی والباء الپارسی مع التاء قرشت

پتکه بفتح بای پارسی وسکون تای قرشت وفتح کاف پارسی بمعنی حوصله وسنکدان ونیز بمعنی دستار ونیز دستار بهوا انداختن از برای عیش ونشاط

پتک بفتح بای پارسی وتای قرشت وسکون کاف تازی کندوی عسل ونیز بکسر اول وتای قرشت بمعنی نامه میباشد در چهار دیوان کوید کونکل قراسی دین یازای دیر مین پتک هیهات کیم کویدورود غیرت کره مین محروم واول کونکل کاتی بسیته ونیز در سد سکندری کوید مرتب چو بولدی پتک لار باری اوزاتتی آلار هر بیرین بیر ساری

پتریکا بکسر بای پارسی وتای قرشت ~~وسکون یا وکسر~~ رای قرشت یعنی برای نوشتن وتحریر نمودن در سد سکندری کوید پتار تنکری دین آنجا قوت منکا که بولماس پتریکا فرصت منکا

پتیب بکسر بای پارسی وتای قرشت نوشته است وتحریر نموده است در سد سکندری کوید بو سوزکا تیلیب عهد ومیثاق ایتیب یار میش توره لار منکا خط پتیب

پتماکدور بکسر بای پارسی وتای قرشت یعنی نوشتن است وتحریر نمودن است در حیرت الابرار کوید اولکه طریقی پتماکدور کتاب نظم ایله نثر ایله کدیر خوشاب

پتیدور بکسر بای پارسی وتای قرشت مینویسد وتحریر میکند در سد سکندری کوید قوبوب توره تواریخ افسانه سین پتیدور دیکان دریکدانه سین

پتر بکسر بای پارسی وتای

پتلادورکان بکسر بای پارسی وتای قرشت ~~وکوفتا~~ ورای قرشت یعنی نوشته شده وبه تحریر آمده

۲ ورایقا منازل پتیب بولدیلار جزم کوچ قوپوب هر طرف قبیله‌لار عزم کوچ

قرشت مینویسد

قرشت مینویسد در محبوب القلوب کوید محرّر که تحریری توزو پسندیده
دورش اکر بیر بیت بتر و کر یوز و نیز در سدّ سکندری کوید نی غایت که طبعیم
خراسان ایدی یوز آنجا بتر وقت آسان ایدی و نیز در چهار دیوان کوید کوز دعاسی
چون بتر سیز صدقه سی ایلاو بینی تارجانیم رشته سیدین تار تیکنکیز طوماریغه

پتدینك بکسر بای پارسی وتای قرشت وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی نوشتی وتحریر نمودی در لیلی مجنون کوید نی کیم پتدینك بخوك قیلای رد نی قیلسا قیلور کیم اوکسا بیحود

پتی بکسر بای پارسی وتای قرشت امر از نوشتن وتحریر نمودن در وقفیه اخلاصیه کوید طبعینك غنده محی بولورنی وارد یوز بیل پتی الماین عطارد

پتردیك بکسر بای پارسی وتای قرشت وسکون رای قرشت یعنی مثل اینکه مینویسد در چهار دیوان کوید دیمانك هجرا اوتی شرحینی یاز کیم کویا ر صفحه و خامه ایرماس پتردیك

بت بضم بای ابجد وسکون تای قرشت بمعنی ران آدمی وغیره مخفف بوت میباشد در حرف بای ابجد وواو بقلم آمده در فرهاد وشیرین کوید بیر آیلکی ایکی قولین قیلدی محکم یانا بیر آیلکی ایکی بت لارین هم

پتکیندین بکسر بای پارسی وتای قرشت وکاف پارسی وسکون یا ونون یعنی از نامهٔ تو وکتابت تو در چهار دیوان کوید پتکیندین که سوادینی کوردوب جان تاپتیم ظلمت ایچره مثلا چشمهٔ حیوان تاپتیم

پتکای بکسر بای پارسی وتای قرشت یعنی مینویسد وتحریر میکند در قطعات کوید منظور حضرت امیر نظام

الدین علی شیر در فردوسی میباشد که شاه نامه را در سی سال تمام نمود اگر مجال میدادم

در سی ماه تمام میکردم اگر خاصه معنی کر ایهام ایروڭ آنینك کونده یوز بیتی حلوام ایرور

بیچه نطق اگر بولسه کاهل سرای بیتکای مین اوتوز بیلین اوتوز آی بیتلگانی

بکسر بای پارسی وتای قرشت وسکون لام وکاف پارسی بالف کشیده وبنون رسیده وکسر

نون دیگر یعنی هرچه تحریر شده بود در فرهاد وشیرین گوید اوقوب شهزاده اول

فرخنده تحریر بیتلگانینی بجا کیلتوردی بیر بیر بیتدی بکسر بای پارسی وتای قرشت

نوشت وتحریر کرد در فرهاد وشیرین گوید بیری بیکر دیدی جانیمغه منت روان

قوبدی وقیلدی عزم خلوت بیتدی در دایله بیر طرف مکتوب دیمای هر سطری کیم

هر لفظی مرغوب بیتکوچی سی بکسر بای پارسی وتای قرشت وضم کاف پارسی

وکسر جیم ابجد یعنی نویسنده او وتحریر کننده او در محبوب القلوب گوید بیتکوچی سی

اگرچه یامانلاردین دور ویخشی لاردین ایماس اما سیندین یخشی لیق طمع عنه

اوزین یامانلاردین دیماس بیتلدی بکسر بای پارسی وتای قرشت وسکون لام

یعنی نوشته شد وتحریر کردید در محبوب القلوب گوید وبو بیتلگان فوایدنینك کیفیتی

چون بیتلدی آنی اوچ قسم قیلیلدی بیتلکی بکسر بای پارسی وتای قرشت

وسکون کاف پارسی یعنی نامه را در لیلی مجنون گوید ایش کیفیتین سالیب آراغه

تا ایشوردی بیتلکنی جونواغه بیتلیبتور بکسر بای پارسی وتای قرشت ولام

وضم تای قرشت یعنی نوشته شده است در چهار دیوان گوید خط ایرماس اول که چیقاز

بوبیتی

سو یلینی مهر کیم بنک نات قویاش صحیفه سیغه رحمت آیتی پتیلیب تور

باب الباء التازی والباء الپارسی مع الخای نقطه دار

بخشی بفتح بای ابجد وسکون خای نقطه دار وکسر شین قرشت بمعنی حاشا کردن ونیز نویسنده ودبیر وخواننده وجراح وجراحت در حیرت الابرار کوید سارت غرکرچه بو بار ور بخشی لار ترک کاهم بخشی بار ور بخشی لار ونیز در وقفیه اخلاصیه کوید واینغور صفت بخشی لار واو یغور حبر کیلیت بخشی لار **پخته** بفتح بای پارسی وسکون خای نقطه دار وفتح تای قرشت پنبه ویا کهنه که بر سر صراحی کذارند که نریزد ومحفوظ دارد در چهار دیوان کوید ای حکیم آلغیل صراحی لوله سیدین پخته کیم سودایورر قانین نیچه دفع ایتیسه محروری دماغ ولدا ایضا یانکی جان تاپقاینی بولسه لینک آب حیاتیدین اولار دا آغزیمه چون تامیزور لار پخته بیر لا سو **پُخچی** بضم بای پارسی وسکون خای نقطه دار کسر تای قرشت شتر را کویند در محبوب القلوب کوید عرب تیوه سی حدی لحنی بیله بادیه قطعیدا نیز بولوت بخچی سی رعد صداسی دین صاعقه انکیز لغت پارسی است چون در تالیفات امیر بود بقلم آمد

[illegible]

باب الباء التازی والباء الپارسی مع الدال بی نقطه

بدلغه بفتح بای ابجد وکسر لام بدرقه کن وبدرقه نمودن **بدق** بفتح بای ابجد ودال جانوریست بدبو که شیران از بوی او نفرت دارند واکر در جامه افتد آن جامه تا پاره شدن بوی زشت دهد ورا باسو بیمار دشمنیست **بدنوش**

بفتح بای ابجد وسکون دال وضم نون وسکون سین خروس را کویند

باب الباء التازی والباء الپارسی مع الراء قرشت

بُرنا بضم بای ابجد وسکون را ونون بالف کشیده جوان آزاده وجوان مرد در فرهاد و شیرین کوید بیت برنا سرو زاده بوستانی کوروب تو را آندین آسیب خزانی **پرکند** بفتح بای پارسی وسکون رای قرشت وفتح کاف پارسی بمعنی شرحه وتکه در فرهاد و شیرین کوید دیدی بانو کرای جانیمغه پیوند لبنك لعلی کیلیب باغریمغه پرکند

~~**برانغار** بفتح بای ابجد ورای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده بلغت مغول طرف دست راست تیب ود ستهرا کویند~~ **برطاس** بفتح بای ابجد وسکون را نام طایفه وقبیله ونیز ولایتی است در ترکستان که روباه آن ولایت خوش مو میشود واز پوست آن جامه وپوستین نمایند شیخ میکوید برطاس در بر میکنم یك لحظه بی آرام از او چون خار پشتم کویا سوزن بر اعضا میبرد ونیز در سد سکندری کوید جوانغار دا مغرب ایلی بیر ساری یانا ساری برطاسی وببربری **برلاس** بفتح بای ابجد وسکون رای قرشت نام طایفه عظیم وقبیله ایست در ترکستان در چهار دیوان کوید سالماق اوت برلاس ترخان عارضی نی سود کیم بنزنی کونیکان چهره بیرله بیر یساقی کوید ونیز سلاطین کورکانیه هندوستان ازان طایفه میباشند ونیز در چهار دیوان کوید نوائی سیودی بیر تولیغی کیز دیك ربع مسکون دا اکر ارلات اکر برلاس اکر ترخان اکر سولدوز **پرتان** بفتح بای پارسی وسکون رای قرشت وتای قرشت بالف کشیده

[illegible]

٢ ودرالیفاشه تو عمادی برلاس او لو سینه اسینك دیکر آفتاب اریزو زونك لو حید المحفوظه آیه ام الکتاب در استعمال میشود

وبنون رسیده

وبنون رسیده پدر جی سوکا بهادر واو پدر چنکیز خان بود در شجاعت عدیل نداشت
وبلقب بهادری تبدیل شد واو منصب سرداری قوشون را برابن عم خود ابرو مچی
داد واورا برلاس کفتند وبنصب تمامی برلاس بوی اتصال داشت وطایفه برلاس از اوست
~~پرنیان بفتح بای پارسی وسکون رای قرشت وکسر نون حریر دیبای منقش در~~
~~غایت لطافت ونزاکت ونیز بعضی کفتند جامه رستم بوده که از پوست پلنک دوخته~~
بودند پران بفتح بای پارسی مع تشدید چیزی که در کمال سرعت وتندی بکذرد
بضم اول وبی تشدید شتر کرمازده را کویند در چهار دیوان کوید وه که بیر بدمهر اوقی
جانیمغه پران دورینه تیره کونکلوم کلبه سی نینک شمعی تیکان دورینه
برقندان بفتح بای ابجد وسکون رای قرشت ونون شب آخر ماه شعبان را
کویند که اهل شرب آن شب را عیش کلان می کنند کلوخ انداز ان هم کویند در پارسی
کوید رمضان میرسد اینک دهم شعبان است می بیارید بنوشید که برقندان است
با غین نقطه دار هم صحیح است ونیز در چهار دیوان کوید ای نوایی بیزنی یاد ایتکای
سو برقندان کونی ایچسه جام جم تیلاب ثانی افریدون قدح پرپرک بکسر بای
پارسی وسکون را وفتح رای دیکر معروفست برسری بفتح بای ابجد وسین
بی نقطه وکسر را برتری وبزرکی ونیز اسبابی است زنها بر سر میزنند در سد سکندری
کوید چیکیب فتنه یاجوجی غه برسری تلیبج شکلی دین سد اسکندری بربری
بفتح هر دو بای ابجد اسم ولایت است معروف در سد سکندری کوید جوانغار دا مغرب

ایلجی بیر ساری یا ناساری برطاسی وبربری **پرپی** بفتح بای پارسی وسکون را
وکسر بای پارسی یعنی جدوار **برناس** بفتح بای ابجد وسکون رای قرشت
ونون بالف کشیده وبسین بی نقطه رسیده پسر گماری بن یافث بن نوح ونیز
نام روباهی سرخ رنك كه از پوست او پوستین سازند **پرتیك** بفتح بای پارسی
وسکون رای قرشت وکسر تای قرشت ترکیدن استخوان را کویند مثل است
اولوبن خوارلیق وسینوقدین پرتیك یامان **برندق** بفتح بای ابجد ورای
قرشت وسکون نون زرین پوش را کویند **پروانجی** بفتح بای پارسی ونون
فرمان نویس را کویند در مجالس النفایس کوید پروانجی بولدی
ونیابت ونقرب غیرهم دخلی بار ایدی لغت با پارسی مرکب است

باب البآء التازی والبآء الپارسی بازآء نقطه دار

بز بفتح بای ابجد وسکون زای نقطه دار کوشت تازه که در بن زخم روید
وکوشت زاید که از زیر پوست در آید **بزك** بفتح بای ابجد وزای نقطه دار
وسکون کاف پارسی بمعنی پرنده باشد عموما ونیز آرایش **بزرك امید** وزیر خسرو
پرویز بود در فرهاد وشیرین کوید بزرك امید آنی ایلاب طربناك دیدی تا یغور
ماغیل کیم یوقتور وبراك **پزلاوق** بفتح بای پارسی وسکون زای نقطه دار وضم
واو پوست کوسفند دباغت کرده وچند لته دار که اطفال سازند وبر ریسمان کذارند تاب وکشاکش دهند بصدا آیا د بند

باب البآء التازی والبآء الپارسی مع السین بی نقطه

لیسه

بسمه بفتح بای ابجد و سکون سین بی نقطه بمعنی همان باسمه باشد در چهار دیوان
گوید طرفه آیینه و عذار نیك کوك انکا ماوی لباس انجم آیینك تنکه تنکه
بسمه قیلغان زر حلی ۲

باب الباء الپارسی مع الشین

پشمینه بفتح بای پارسی و نون پشمینه پوش کنایه از خمسه النجبا و اولیاء الله
میباشند اینکه حضرت امیر نظام الدین علی شیر شیعه بوده خلاف نیست چون اجداد
او و اهل هرات همه سنی بودند تقیه میکردند در تالیفات خود اکثر جا بکنایه
و استعاره شیعه بودن خود اظهار کرده کمترین زیاد در تالیفات او دیده و فهمیده
در چهار دیوان گوید پنجه پشمینه غه اوردوم کم ابرو و ای نوائی پنجیم
آل عبا کلمه ابرو و نوائی پنجیم و آل عبا هر یك در عدد پنج حرف میباشد
که منظورش خمسه النجباست از این قبیل کمترین زیاد دیده و برخورده چنانکه
باز در دیوان گوید بولماغای ایردی میسر خمسه یعنی پنج گنج قیلماغای ایردی
مدد حالیم غه پیش آل عبا باز کلمه ایردی و حالیم و آل عبا هر یك پنج حرف
میباشد لفظ غه در پهلوی حالیم نسبت و رابطه است دخلی بکلمه ندارد و نیز در محبوب
القلوب گوید مسلمان بیلان آنداق دور کیم نبی خد عقیداتو تا و دین بیری
دیك براى پشمینه این فرد شاهد است عار ایتار پشمینه دین ابلر یلاب
زر زر شترنی کیم ایشالك حلوانی آنداق کیم سمان کورماس لذیذ

باب الباء التازی والباء الپارسی مع الغین نقطه دار

بغلنقار بفتح بای ابجد وسکون غین نقطه دار وفتح لام وسکون نون قاز سرخ را گویند بغلناق بفتح بای ابجد وغین نقطه دار وتای قرشت بالف کشیده ارغالوی را گویند بطای مؤلف هم آمده بغو وبوغو بضم بای ابجد وضم غین نقطه دار آهوی نر را گویند بزنر کاو کوهی را نیز گویند بغنجاق بفتح بای ابجد وغین نقطه دار وسکون نون وجیم ابجد بالف کشیده قلم زرین بر دست وپای

باب الباء التازی والباء الپارسی مع الفاء نقطه دار

پف پوز بضم بای پارسی ویا معنی معروفست در فرهاد وشیرین گوید کیراك شیر الینداهم شیر جنکی اکر شیر اولما سا باری پلنکی یوق ایرسا جمع بولسه بارس دیلت پوز آلاردین حاصلی یوق غیر پف پوز

باب الباء التازی والباء الپارسی مع الکاف التازی والپارسی

پکاوول بفتح بای پارسی وکاف تازی بالف کشیده وضم واو بمعنی خان سالار یا بای ابجد توشمال را گویند در حیرت الابرار گوید خدمت آزا بار ایدی بیر قول انکا تاپیغ خدمت دا پکاوول انکا بکماز بفتح بای ابجد وسکون کاف پارسی بمعنی شراب وشراب خوردن وپیاله شراب ومیهمانی لغت پارسی است چون در تالیفات بود بقلم آمد بکمز بفتح بای ابجد وسکون کاف پارسی وزای نقطه دار دوشاب را گویند بکتر بفتح بای ابجد وسکون کاف پارسی وفتح تای قرشت

چار اینز گویند

چار آینه را گویند که سپاهیان در روز جنگ می‌بندند بک بورکی بفتح بای ابجد
وسکون کاف پارسی وفتح بای ابجد وسکون را وکسر کاف تازی گل بوستان افروز باشد

باب الباء التازی والباء الپارسی مع اللام

پلاول بفتح بای پارسی سفالۀ غله وغیره پلتک بفتح بای پارسی وسکون لام
وفتح تای قرشت لال وگنگ را گویند در چهار دیوان گوید نوائی اول بوزولب
شوقیدین ناگه نوا چیکسا دم اورماس بلبل وطوطی که بود ور کجا اول پلتک
بلخان بفتح بای ابجد نام کوهی در دشت قبچاق پلقده بفتح بای پارسی وسکون لام
بیضه که لق وضایع وفاسد شده باشد بلالارنی بفتح بای ابجد وسکون را بالاموافق
هارا در چهار دیوان گوید خدنگینک زخمی ایچیدین بلالارنی یوقان یاشیم ایوره
طفلی که آلغای قوش بالاسین آشیان کورکاج لغت با پارسی مرکب است بلغار
بضم بای ابجد وسکون لام ورای قرشت نام ولایتی است معروف بلجار بضم بای
ابجد وجیم ابجد بالف کشیده ورای قرشت رسیده محل معین لشکر را گویند بلغاغ
بضم بای ابجد وهر دو عین نقطه دار برهم خورده کی اطراف وجوانب را گویند
بلبله بفتح هر دو بای ابجد کوزۀ لوله دار ونیز صدا وآواز صراحی لغت پارسی است
چون در تالیفات بود بقلم آمد در چهار دیوان گوید قوی گل وبلبلنی کلکون می
نولاتورت بلبله تا اوقوی بلبل مقالاتین آچیپ گل دفترین ونیز در لیلی مجنون گوید
هر بلبله‌دن قیلور مکانی تونا کوزی وتذروقانی بلالیغ بفتح بای ابجد یعنی

بابلا موافق لغت باپارسی مرکب است در چهار دیوان گوید قوت بیر بادام وبیریم
کوشه محراب ایدی غارت دین قیلدی ناکه بیر بلا لیغ کوز و قاش

باب الباء التازی والباء الپارسی مع النون

بنک بفتح بای ابجد ونون وسکون کاف پارسی گل ونشانی وعلامتی که
از خوردن شراب در صورت هم رسد **بنکزش** بفتح بای ابجد وسکون نون
وکاف پارسی وکسر زای نقطه دار بمعنی مشابهت **بندور** بفتح بای ابجد وسکون نون
ورای قرشت یعنی گرفتار می کند وبه بند می اندازد در چهار دیوان گوید خال وزلفی غه
کونکل بیر مانات کیم قوشنی بندور ایتار اول دانه ودام **بنکزنمک** بفتح بای ابجد
وسکون نون وکاف پارسی وفتح زای نقطه دار وسکون نون یعنی شبیه شدن **بنجر**
بفتح بای پارسی وسکون نون وفتح جیم ابجد وسکون رای قرشت اخبازی را گویند ونیز مطلق تره را که خوردنی باشد

باب الباء التازی والباء الپارسی مع الواو

بوتیل بضم بای ابجد وکسر تای قرشت یعنی باین زبان که ترکی جغتائی باشد
در مدح شعرا در قطعات گوید مین اول مین که تا ترک بیدادی دور بوتیل بیر لر تا
نظم بنیادی دور فلک کوهر مدحی مین کبی نادری نظامی کبی نظم آرا قادری
بو میدانده فردوسی اول کرد ایور که گوکیلسا رستم جوابین بیرور **بوغا** بضم بای
ابجد بزنرکاوکوهی را گویند ونیز جد هشتم چنکیز خان **بوتارکا** بضم بای ابجد وتای
قرشت بالف کشیده ورای قرشت رسیده برای آنکه مثل زخم وغیره سر هم بیاورد

ویرزای

ونیز برای اینکه ترتیب داده شود ونیز رویّده شود در سدّ سکندری کوید

یانا ایکی مینك هم بو ترتیب ایلا بوتارکا باری زینت وزیب ایلا

بوتماك وبوتا بضم بای ابجد وتای قرشت بالف کشیده یعنی رستن ونهال

کوچك درخت ونشانهٔ تیر وبچه وفرزند آدمی وحیوانات ونقوش وکلها

که بر روی دیبا بافند بودالیو وبودالیدا بضم بای ابجد وهر دو دال بی نقطه

بالف کشیده بلغت مغول هر صاحب وبزرك در جای خود بوده اند بورکا

بضم بای ابجد وسکون رای قرشت وکاف پارسی بالف کشیده بمعنی کیك

بوکا بضم بای ابجد وکاف پارسی بالف کشیده کشتی کیر وپهلوان را

کویند ونیز از کی بیالا باشد بوغزونکا بفتح بای ابجد وسکون غین نقطه

دار ونون یعنی بکلوی تو در چهار دیوان کوید ای بوالی بوغزونکا حیوان

سویدین یخشیراق کر سوزار قنل ایتکالی اول سرو حوری زاد تیغ بوریکا

بضم بای ابجد وکسر رای قرشت کرك را کویند یعنی بکرك مصرع بوریکا

کیشی طعمه قیلسا قوزی بولغانیب بضم بای ابجد وکسر نون یعنی آلوده شده است

در چهار دیوان کوید بولغانیب کول کا یقاسین چالت ایتار هر صبح چرخ ببر

قو یاش عشقیدا کویامین کیبی دیوانه دور بوّاب بفتح بای ابجد وتشدید واو

حاجب ودربان را کویند در فرهاد وشیرین کوید خبر تیکوردی لار بانوغه

بوّاب بوتراتیب بضم بای ابجد وسکون تای قرشت ورای قرشت بالف

کشیده و کسر تای دیگر افشان و پریشان نموده است در سد سکندری گوید
ناچا نور بحر آرا بو ترا تیب تنکیز دین توقوب هم تنکیز کا باتیب **بولاب**
بضم بای پارسی یعنی پف کرده است در سد سکندری گوید نیچه طفل قیلسا
بولاب خیره لیق قاچان شمع انجم تاپار تیره لیق **بوتوب** بضم بای ابجد
و تای قرشت یعنی روییده است و نیز مثل زخم و غیره سر بهم آورده است و نیز
قبول کردن مطلبی باشد در لیلی مجنون گوید دینادا ایشینک بوتوب گماهی
عقبادا هم اولماغای تباهی **بوغرات** بضم بای ابجد و سکون غین نام والی قلماق
که در دعوای اسکندر از اتباع دارا بود **بورکوت** و **قارتال** و **تاوشانجیل**
بضم بای ابجد و کاف پارسی و سکون رای قرشت عقاب را گویند که قراقوش هم
نامند در لیلی مجنون گوید یوقاری دین ایندی ایکی بورکوت قیلدی کلاری جوانی
قوت **بوت** بضم بای ابجد و سکون تا از ران آدمی تا سر انگشتان باشد و نیز امر
از روییدن و قبول کردن و تمکین داشتن **بوترات** بضم بای ابجد و سکون
تای قرشت و رای قرشت بالف کشیده و بتای قرشت رسیده امر از افشانیدن
در چهار دیوان گوید یتشالاب که سچینک اوردونک آچقاندا پریشان قیلیب آفاق
سوادینداجان رایحه سین بوترات **بولباد** بضم بای ابجد و سکون لام و بای دیگر
بالف کشیده خراب و خراب شدن را گویند بولماو هم باین معنی آمده و صحیح است
در لیلی مجنون گوید جز بیر کیشی کیم سپهر بولباد بیرماس یا نا بیر آنینک کبی باد

بولا آلما قلنغ

بولا آلماقلیغ بفتح بای ابجد وسکون لام وقاف یعنی توان شدن وتوان بودن
بوتکارماسا بضم بای ابجد وسکون تای قرشت وکاف پارسی بالف کشیده
یعنی رویانیده وسبز نکند ونیز بسر بهم نیاورد در چهار دیوان کوید وصلیدین
بوتکارماسا تسکین بیر ورایردی سوروب خسته کونکلوم دردینی کیم
هجریدین افکار ایدی **بویالغان** بفتح بای ابجد وواو معلوم یعنی برنک سبز
مخلوط شده ورنک کردیده در چهار دیوان کوید بویالغان قان آراجان بدین
تیکاج غم هجرینکک کونکل باغیدا برکی دور که آل اولمیش خزان کوزکاج
بولغوسی دور بفتح بای ابجد وسکون لام وکسر سین بی نقطه یعنی خواهد
شد وشدنی است در چهار دیوان کوید چون فلک طاقی دیک آخر بولغوسی
دور سرنکون رفعتینک طاقین نی سود ایتماک فلک جا سر بلند وله ایضا
وصلی نی بینکلیغ میسر بولغوسی دور کیم ایرور دلبریم نازک مزاج ومین
بغایت بی ادب **بوغور** بضم بای پارسی وغین شتر دوکوهان باشد
که نر وماده ازو عمل آید **بوتکاردی** بضم بای ابجد وسکون تای قرشت
وکاف پارسی بالف کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی سربهم آورد ونیز
رویانید **بولور** بفتح بای ابجد یعنی میشود ونیز خواهد شد در سد
سکندری کوید چو آخر بولور بیز عدم ای رفیق غنیمت تو تالی بودم ای رفیق
بوتراشدیلار بضم بای ابجد وسکون تای قرشت وبرای قرشت بالف کشیده

ولبثین قرشت رسیده متفرق وپریشان شدند در سد سکندری کوید اولوم

خوفیدین بارچا بوتراشدیلار فاچیب هر بیری بیر یا یوآشتی لار بوزوغلوغلا

بفتح بای ابجد وزای نقطه دار ولام یعنی خرابیها وویرانیها در چهار دیوان کوید

اول بوزوغلوغلار که بتکوردی بیرایکی سین ایشت قیلدی ویرانیم یقیب

کونکلوم اویین ویران هجر بوتکاروو بضم بای ابجد وسکون تای قرشت

وکاف پارسی یعنی میرویاند وسبز میکند ونیز سر هم می آورد بوتوار

بضم بای ابجد وسکون تای قرشت یعنی متفرق وپریشان میشود در چهار دیوان

کوید زلفی دور کونکلوم داهر دم آه چیکمات سود ایماس کیم هواغ مشک و

عنبر کردی بوترار دود ایماس بوالعجب لیغ لاردوروو بضم بای ابجد وکسر

لام وسکون رای قرشت یعنی چیزهای عجیب وغریب میباشد در چهار دیوان

کوید بوالعجب لیغ لار دورور عشق ایچره کیم عقل انکلاماس یوقی ایسه ایسیغ

کونکل آهی نیدین بولغای ساووغ لغت با پارسی مرکب است بولغار

بضم بای ابجد وسکون لام یعنی رنک میکند در محبوب القلوب کوید ایتا الکوکا

توغذاری نینک کوجی یتماسا سانغی بیله آنی بولغار بولغونکوز بفتح

بای ابجد وسکون لام ونون وضم کاف پارسی یعنی میشوید وخواهید شد ونیز

خواهید بود در سد سکندری کوید بولونک محی عنه کلریز اولوب صبح خیز

که بیر بیر اوچون بولغونکوز اشک ریز بوتمانکیز بضم یا وسکون تا ونون

امراز

امر از رویده نگشتن وسبز نشدن ونیز سر بهم نیامدن ونیز قبول نکردن

بُوکَلِیز بضم بای ابجد وفتح کاف پارسی وسکون یا وزای نقطه دار نی شکر را گویند در سد سکندری گوید؛ نهایت دین آرتوق کیلیب بوکلیز؛ بولوب

بارچا بوتاغ آرا شهد ریز **بَوغُوز** بفتح بای ابجد گلو را گویند در حیرت الابرار گوید؛ چاینار یدین تیشکا هم آزار اولوب؛ بوتما غیدین خود بوغوز افکار

اولوب **بَوز** بفتح بای ابجد وسکون زای نقطه دار کرباس را گویند ونیز کبودی مایل بسفیدی ونیز اسب نیله رنگ ونیز مرد فهیم ونجیب ونیز حکم است از خراب نمودن در چهار دیوان گوید؛ می اوچون زاهد رداسی آندین اولماس رهن

کیم؛ باده پالیوغه ایماس هم لایق اول صد پاره بوز؛ وله ایضاً؛ نیمه بوزغای سین کونکل ملکین جفا طرحی سالیب؛ بیر بوویران یرنی توزماککا جفا طرحینی

بوز **بُوتُرانکِیز** بضم بای ابجد وسکون تای قرشت ورای قرشت بالف کشیده ونون رسیده یعنی متفرق وپریشان بشوید در چهار دیوان گوید؛ عقل وصبر وزهد وتقوی جانیما قیلمانات غلو؛ چیقتی مست اول شوخ تورمای ایمدی هر یان بوترانکیز؛

پُوس بضم بای پارسی وسکون سین بی نقطه بلغت مغول حکم از برخاستن بلغت جغتای با بای ابجد حکم از کمین کردن ونیز آدم منقبض ونیز بخاری که از هوا وکوه ظاهر میشود **بَولماس** بفتح بای ابجد نمی شود ونخواهد شد **بوزماییش** بفتح بای ابجد وسکون زای نقطه دار خراب نکرده است در چهار دیوان گوید؛ آیننگ

بوزرمامیش کردون مینی مجنون شیدالی کر مینک دوراوزیکا ایوروکسنر

تا ابقای توزرمالک امکانی **بوشمیش** بضم بای ابجد وسکون هر دو شین قرشت

یعنی تاسف خورده است ونیز رسیده است در چهار دیوان کوید نی بالک بالک

کونکل ساری چرخ سالسا اکدورن زلال کوثر کوسینی سایه بیره تیلسانی

بوشمیش **بوتمیش** بضم بای ابجد وسکون تای قرشت یعنی روئیده است ونیز بهم

بهم آورده است ونیز قبول کرده است **بوزلاغ** بفتح بای ابجد وسکون زای

نقطه دار ماده قرغاول ودراج را کویند **بوبوش** بضم هردو بای ابجد

وسکون شین قرشت هدهد را کویند **بوبولت** بضم هردو بای ابجد تاج خروس

وغیره **بوتراشماق** بضم بای ابجد وسکون تا پریشان وداغن شدن **بوخساب**

بضم بای ابجد وسکون خای نقطه دار وسین بی نقطه بالف کشیده وبای ابجد رسیده

یعنی کریه در کلو کره شده است ونیز کریه عاشق در هجران معشوق **بوشوب**

بضم اول وشین قرشت یعنی رسیده است ونیز تاسف خورده است در مجالس

النفایس کوید سلطان ابو سعید میرزا خدمتیغه بوشوب مخصوص ملازم بولدی

بولماسا بفتح بای ابجد ووا ومعلوم یعنی نباشد ونیز نشود در چهار دیوان کوید

یار غافل لیغیدین زلفیدا جان بیردی نوائی صید اولوردام دا صیاد اکر بولماسا

اکه **بورتاغ** بفتح بای ابجد وسکون رای قرشت بالف کشیده وبغین نقطه

دار رسیده جای سنکلاخ وراه سخت وتنک وباریک ونیز زمین پست وبلند

وناهموار

ونا هموار و دره و موضع ترکیده و شکافته در سد سکندری گوید چو آلتیمغه کیلکان
بیك تاغ ایدی تاشی ایتیك و یولی بورتاغ ایدی و نیز در چهار دیوان گوید
نوائی حاصل ایت همت قناتی کیم اوچار قوشغه هوا قیلغاندا مقصد غرضی مانع
دشت بورتاغی وله ایضا کوز آچ اشك ندامت ساچ اوز احوالینکغه کیم بار دور
کوزونك خیره تونونك تیره آتینك آقساغ یولینك بورتاغ وله ایضا ایرور مقصد براق
وادی اوزون تون تیره یول بورتاغ بو یولدا اسلب ایتیب اوزلوك یوکین اوز
سبکبار ایت **بوزوق** بفتح بای ابجد و ضم زای نقطه دار خراب و ویران را
گویند و نیز نوعی از طنبور که شش تار داشته باشد و نیز طایفه از نسل اوغوز
خان در چهار دیوان گوید تا بوزوغ کونکلوم آرا زلفونك خیالی ایلا بوز اثردهای
دور که بیر ویرانه ایچره تولغانور وله ایضا کوزونك نرکس عذارینك گل قدینك
سرو و سچینك سنبل بوزوغ کونکلوم خیالیدین بولار نینك طرفه باغ اولمیش
باغین هم صحیح است **بوچاق** بضم بای ابجد و جیم پارسی یعنی این وقت
در سد سکندری گوید بوچاق ایتما کان عیش بستان آرا جمادی دور ور شکل
انسان آرا **بوق** بفتح بای ابجد نجاست را گویند یعنی غایط **بورناچاق** بضم
بای ابجد و سکون رای قرشت و نون بالف کشیده یعنی قبل از این در حیرت الابرار
گوید دیدی بو ویرانه ایدی بورناچاق دیدی سرای ایردی و دور ایدا باغ
بوغوداق بضم بای ابجد و غین نقطه دار و سکون را استخوان دو طرف

کلو را گویند و نیز خوشه باشد که تازه سر زده باشد **بوقدوراق** بفتح بای ابجد
وسکون را جمعی را عقب خصم گذاشتن و نیز خفه کردن **بوغداییق** بضم بای ابجد
وسکون غین وکسر یا و سکون بای دیگر وقاف طیری است که همای گویند **بوروندور**
بضم بای ابجد ورای قرشت وسکون نون وضم دال ورای دیگر مهار یعنی شتر را
گویند و نیز سپه سالار قوشون **پوچاق** بضم بای پارسی وجیم پارسی کنج
وخزانه را گویند و نیز بلادی از ولایت قریم **بوخساماق** بضم بای ابجد وسکون
خای نقطه دار گریه در گلو گره شدن و نیز گریه عاشق در هجران معشوق **بوزماراق**
بفتح بای ابجد وسکون زای نقطه دار خراب شده و ویران کرده **بورداماق**
بضم بای ابجد وسکون رای قرشت فربه و پرواری شدن را گویند **بونکارماک**
بضم بای ابجد وسکون تای قرشت یعنی سر بهم آوردن و نیز رو پانیدن در چهار
دیوان گوید: چاک قیلغان کونکلو ما قیلماق علاج آسان ایماس غنچه کیم آچیلدی
بوتکارماک آنی امکان ایماس **بورناراق** بضم بای ابجد وسکون رای قرشت ونون
بالف کشیده ورای دیگر یعنی قبل از همه و پیش از همه در فرهاد و شیرین گوید: صدا چون
بجد و اندازه بولدی آچیلغاج بورناراق دروازه بولدی **بورناشماق** بضم
بای ابجد وسکون رای قرشت ونون بالف کشیده بیک دیگر تقدم جستن **بورسوق**
بضم بای ابجد وسکون رای قرشت حیوانی باشد بفارسی رودک گویند بیز رکی توله
های بزرگ باشد هر قدر او را بزنند چاق می شود **بولغودیک** بفتح بای ابجد

وسکون لام

وسکون لام مثل اینکه بشود ذرچهار دیوان گوید گر بو دور کافر گوزی زنار زلفی
ای ففینه بولغو دیك مین دیر آرامست وپریشان عاقبت **بوتماك** بضم بای
ابجد وسکون تای قرشت روییدن گیاه وسبزه ونیز سرهم آمدن جراحت وزخم
ونیز قبول کردن وانجام یافتن بمعنی اعتماد کردن هم آمده **بوتکارلماك**
بضم بای ابجد وسکون تای قرشت وکسر را یعنی روییده شدن وسرهم آوردن
ونیز قبول کردن وانجام دادن ونیز اعتماد نمودن **بوزاتماق** بفتح بای ابجد
وزای نقطه دار بالف کشیده وبتای قرشت رسیده پریشان کردن ومتفرق نمودن
بوتالیغ بضم بای ابجد وتای قرشت بالف کشیده یعنی بچه دار **بوتکه**
بضم ابجد وسکون تای قرشت گیاهی که در صحراها بوته بوته می روید **بوتون** بضم
بای ابجد وتای قرشت بمعنی درست **بوخارا** ~~بضم بای ابجد نام شهریست معروف~~ وشکسته
بوخاق بضم بای ابجد پوست زیر دنبه که بر زخم وجراحت بندند ونیز زیر چانه
معشوق **بوخاوچلوق** بضم بای ابجد وکسر جیم پارسی زنجیری که بدست اسب
شبها گذارند **بودورماك** بضم بای ابجد وسکون رای قرشت سکندری
خوردن وبسر درآمدن **بودورتماك** بضم بای ابجد وسکون را وتای قرشت
سکندری دادن وبسر آوردن **بوداماق** بضم بای ابجد برآراستن باغ ودرخت
از شاخی که زاید باشد **بوداتماق** بضم بای ابجد وسکون تای قرشت برهنه شدن
بضم بای ابجد شاخ درخت **بودال** بضم بای ابجد جا ومکان را گویند

بوداق

بوزمامیش بفتح بای ابجد وسکون زای نقطه دار یعنی خراب و منهدم
نکرده است در چهار دیوان کوید آنینك دیك بوزمامیش کردون مین مجنون
شیدائی کرمینك دوزاوزیکا ایورولسا تاپقای توزمالک امکانی بویورغان
بضم بای ابجد و یا یعنی حکم کننده و فرمان دهنده در چهار دیوان کوید نوائی نظمینی
کوردوم قویاش لوحیغه ثبت ایتکان بویورغان آنی عالی قدر شاه خورده دان
ایرمیش بوزدونك بفتح بای ابجد وسکون زای نقطه دار و نون وکاف پارسی
یعنی خراب کردی و ویران نمودی در چهار دیوان کوید چیکیب کونکلومنی اوزدونك آندا
کیم کونکلوم ایوین بوزدونك بو محنت خانه‌نی بوزغان زمان یندین کونکل
اوزدونك بویوروغونك بضم بای ابجد وسکون یا وضم رای قرشت وسکون
نون وکاف پارسی یعنی حکم تو و فرمایش تو در لیلی مجنون کوید ای زمرهٔ انبیا شفیعی
عالم ایلی بویوروغونك مطیعی ولد ایضا نی بویوروغونك اولسه سوزدیماس مین
مجنون مین لیك قیلیش ایماس مین بویوروغلارینك بضم بای ابجد وسکون یا
وضم رای قرشت وسکون غین ویا ونون وکاف پارسی یعنی حکمهای تورا و فرمایش
های تورا در لیلی مجنون کوید بویوروغلارینك ایلکا قرض نیکلیغ سنت لارین
ایلکا فرض نیکلیغ بوترانك بضم بای ابجد وسکون تای قرشت بالف کشیده
ونون وکاف پارسی رسیده یعنی متفرق شوید در چهار دیوان کوید ای سلامت اهلی ۱۲ اوراق
بوترانك کیم مینی پیر مغبچه دیردین اوسروك چیقیب بو نوع رسوا ایلامیش

بوتکادیک

بُوتکُودیك بضم بای ابجد وسکون تای قرشت وضم کاف پارسی
مثل اینکه سرهم آمده بود ونیز مثل اینکه روییده بود ونیز مثل اینکه قبول کرده
بود واعتماد نموده بود در چهار دیوان گوید بُوتکودیك ایردی وصل ایلی
کونکلوم جراحتی هجران تیلیچی بیرله یانا پاره قیلدی کلا ؛ بُولاماك بضم بای
پارسی پف کردن وخاموش نمودن بُوکُورماك بفتح بای ابجد وضم کاف پارسی
وسکون را فریاد کردن وفریاد انسان بانکر الاصوات بُویداشِینك بفتح
اول وسکون یا وکسر شین وسکون یا ونون وکاف پارسی هم قدتو وهم قطار تو
بُورُونجاك بضم بای ابجد و رای قرشت وسکون نون پارسی بالف کشیده سر را
پوشاندن بُورکاماك بضم بای ابجد وسکون رای قرشت وکاف پارسی
بالف کشیده سر را پوشاندن بُوبُورغاندِیك بضم بای ابجد ویا وسکون رای
قرشت مثل اینکه هرچه فرمایش شده بود در سبعهٔ سیاره گوید قاصد اول یان چو
مرکبین سوردی شه بوبورغاندیك آنی کیلتوردی بُول بفتح بای ابجد وسکون
لام فراوان وبسیار ونیز است ازشدن وبودن ونیز چیزی را حصر کردن
بُولماغُوم بفتح بای ابجد وسکون لام یعنی نیستم ونمیباشم در مصرع گوید اگر احباب
تعدادین تیلورسین بولماغوم ساندا بُوتُوم و بُوتام بضم بای ابجد وتای قرشت
یعنی ازمن بوجود آمده وزاییده شده ونیز فرزند کوچك را بالخصوص گویند در لیلی
مجنون در نعت لیلی گوید دیب نوحه بیله چوتار تیبان وای کیم نی آغیر او یغو دور

وشیر پارسی که خیل زنان در زیر لچك سر کنند

بوتوم هامی ولد ایضاً بوتوم دیبان ابلار اول صفت پیچ کیم قالماس روحید بن اثر
هیچ ونیز در فرهاد وشیرین کوید بوتام دیبکاه بوزلاب کاه اوکورسا جفا تاشین سینوق
کوکسیکا اورسا **بوتکان** بضم بای ابجد وسکون تای قرشت یعنی رسیده شده
ونیز سرهم آورده ونیز قبول کرده وانجام داده شده در لیلی مجنون کوید اوستیکا یاغیب
غبار محنت بوتکان ایاقیدا خار محنت **بوداى بوداى** بضم هر دو بای ابجد نوعی
از سرود مخصوص طایفه اوزبکیه **بودینه** بضم بای ابجد وفتح نون بیلدرچین را
کویند که حلال کوشت است ومعروف است در تاریخ بابری کوید که فلان قرغاول
وبودینه نی پیازی بیله آیتب کیم بازار ایردی **بودماق** بضم بای ابجد وسکون
دال پیچیدن وتاب دادن **بودانماق** بضم بای ابجد وسکون نون خودرا بچیزی
پیچاندن **بودوشماق** بضم بای ابجد ودال پیچیده شدن ودرهم کشیده شدن پوست
وموازحرارت آتش ونیز شکنج رواز پیری **بورکانماك** بضم ابجد وسکون را
ونون یعنی پوشانده شدن **بورماشماق** بضم بای ابجد وسکون رای
قرشت یعنی بیکدیکر تقدم جستن **بوران** و **بورغان** بضم هر دو بای
ابجد وسکون را برف وباد شدید بهم آمیخته شده **بوران** بضم بای پارسی ورای
قرشت بالف کشیده شتر کرما زده را کویند **بورج** بفتح بای ابجد وسکون را وجیم
ابجد قرض ودین را کویند **بورجالیق** و **بورچلوق** بضم بای ابجد وسکون
رای قرشت پیاز لاله صحرائی **بورچین** بضم بای ابجد وسکون را وکسر جیم پارسی

اردك ماده باجيم ابجد آهوی ماده بورسو بضم بای ابجد وسکون رای قرشت

کیاهی که در تابستان هم پیچیند خشك کنند در زمستان بدواب دهند بورغو

بضم بای ابجد وسکون رای قرشت شاخ میان تهی مانند نفیر نوازندش ملای روم

میفرماید" کر آسیای معرفت بی بار ماند ساعتی" من بر فراز تنرقلك بنشینم بورغو زنم"

بورمه بضم بای ابجد وسکون رای قرشت بند کیسه ونیز دستنه علف که هم

پیچیند خشك کنند ونیز شیری باشد که در حمام ها وآب انبارها قرار دهند که چون اورا

پیچیند آب آید بورنا بضم بای ابجد وسکون رای قرشت اول وابتدای کار را کویند

در چهار دیوان کوید" هواخوش دوره یوتت قدح یاراکی" قدح نی اوزورنك

بورنا سپقاراکی بورنا ایرکانی بضم بای ابجد ونون بالف کشیده

وسکون یا یعنی مقدم بودنش بوروون چاق بضم بای ابجد ورای قرشت

وجیم پارسی یعنی زمان پیش بوروون داق بضم بای ابجد ورای قرشت

ورای دیکر بالف کشیده یعنی مقدم تر بوترادی بضم بای ابجد وسکون تای

قرشت یعنی متفرق وپریشان شد در چهار دیوان کوید" دود آهیم دین موهر ساری

شرکلار بوترادی" یوقسایل اوتلوق کونکلارنی سچینکدا قوزغادی"

بوروون بضم بای ابجد ورای قرشت یعنی اول ومقدم ونیز دماغ

که بینی باشد ۲ وله ایضا" اولو سغراوت سالورا ولسانك مینی بوروون

اورتا نیندین که اوتنی توتا سورغالی کیرالت خاشالت" وله ایضا" بوروون قدم بومکاندین

چو لامکان قویدی؛ نی نوع دی که آنینک کامی ایردی کردون سای؛ ونیز در فرهاد و
شیرین گوید؛ سوعه آریغ شکافین آچتی چون چست؛ بورون ناو و عرقی باغلابان
رست؛ ونیز در لیلی مجنون گوید؛ دور ایله یوکور بورون قراغدین؛ ایوروب باشیغه
ولی یراقدین **بورولغون** بضم بای ابجد ورای قرشت بعقب خمیده شده
بورونجاک بضم بای ابجد ورای قرشت وسکون نون مقنعه و معجر زنان
که در زیر لچات بندند **بوری** بضم بای ابجد وکسر رای قرشت گرگ باشد
بعربی ذئب گویند در چهار دیوان گوید؛ هر کیم که یوسفیم غمیدین اولدی دشت آرا؛
هر تون مگر بوری کوزی شمع مزاری دور؛ ونیز در لیلی مجنون گوید؛ هر یان بوری
پاسبان ایتی دیک؛ یوق یوق نه دیدیم شبان ایتی دیک؛ ونیز در محبوب القلوب
گوید؛ بوری نی قوزی بیرله قیلغان سیمیز؛ کیک جمع وخیلی غنم دور رحم سیز؛
بوزلاماق بفتح بای ابجد وسکون زای نقطه دار فریاد شتر ماده در طلب بچه
ونیز فریاد ماتم زده و ماتم دیده **بوزاغو** و **بوزالاک** و **بوزاو** بضم بای ابجد
ورای نقطه دار بالف کشیده بچه گاو و میش وگاو وکرگدن وامثال آن **بوزاو باشی**
بفتح بای ابجد وسکون زای نقطه دار وبای ابجد بالف کشیده جانوری گزنده بزرگ تر
از عقرب سرش شبیه سر گوساله **بوزچی** بفتح بای ابجد وسکون زای نقطه دار
کرباس فروش را گویند **بوزوقلوق** بفتح بای ابجد وضم زای نقطه دار
وسکون قاف یعنی ویرانی **بوزه چی** بفتح بای ابجد ورای نقطه دار طایفه

از نوکانند

اوتر کانیه بوساغر ~~بضم بای ابجد وسین بی نقطه بالف کشیده بمعنی آستانه~~

بوسو بضم بای ابجد وسین بی نقطه بمعنی کمین بوسون بضم بای ابجد وسین

بی نقطه بلغت مغول شپش بوشماق بضم بای ابجد وسکون شین قرشت

یعنی زیان وخسارت رسیدن بوشقانماق بضم بای ابجد وسکون شین ونون

حسرت کشیدن وتأسف خوردن بوشیش بضم بای ابجد وکسر شین قرشت وسکون

شین دیگر بمعنی تپانچه بوغماق بفتح بای ابجد وسکون عین نقطه دار یعنی

خفه کردن بولغان بفتح بای ابجد وسکون لام بلغت مغول سمور را کویند ونیز

شونده وشدن بضم اول امر است یعنی آلوده شو در سد سکندری در صفت دارا

کوید ایور اول بوزوق مزرعیم خوشه سی منکا پاره بولغان جکرکوشه سی

ونیز در چهار دیوان کوید لطافت سوبی اول یوز جیم ایله لام ایکی یاندین زلف

بوسوزنی فهم ~~ایتار کار جلوه سی~~ بولغان جاکینات دین بوترابان بضم بای ابجد

وسکون تای قرشت ورای قرشت بالف کشیده وبای ابجد بالف کشیده یعنی متفرق

میشوند وپراکنده می کردند در حیرت الابرار کوید باشدین اطفال کهی بوترابان

که یقلیب مست وملنک اونیا بان بوغوزلاماق بفتح بای ابجد وسکون زای

نقطه دار یعنی ذبح کردن بوغوزلاتماق بفتح بای ابجد وسکون زای نقطه دار

وتای قرشت یعنی ذبح شده بوغان بضم بای ابجد هوای حبس را کویند

بوغجامه بضم بای ابجد وسکون عین چادر شب وسارق که با او رخت بندند

بُوغچُورمَه بضم بای ابجد و سکون غین نقطه دار وضم جیم پارسی ریسمانی
که بکوشکان اندازند بُوغداق بضم بای ابجد و سکون غین کرهی که در
تنهٔ درخت شود بُوغدای بضم بای ابجد و سکون غین گندم را گویند بُوغرا[۱]
بُوغو و بُغو بضم بای ابجد و عین آهوی نر را گویند و نیز نرینهٔ
گاو کوهی در سبعهٔ سیاره گوید؛ کوییا صیدگاه ردین اول جنگل؛ واقع ایردی توُلا
بُوغو و مرل بُوغُون بضم بای ابجد و عین بند مفصل اعضای آدمی و نیز تنهٔ
درختان[۲] بُوغُینَه بضم بای ابجد و فتح نون اسم اشارهٔ این یعنی اینَک
بُوقتُورمَه بفتح بای ابجد و سکون قاف وضم تای قرشت جمعی که کمین کرده
از عقب خصم درآیند بُوکماک بضم بای ابجد و سکون کاف تازی خم کردن و تَه
کردن بُوکُوتلاماک بضم بای ابجد و کاف پارسی و سکون تای قرشت پیش
آب جاری را بستن بُوکُو بضم بای ابجد و کاف پارسی تهیگاه بُوکَرَاک
بفتح بای ابجد و سکون کاف پارسی گرده را گویند بُوکرَاکچی بفتح بای ابجد
و سکون کاف پارسی رسیده جمعی باشند که در جنگگاه بعنوان طرح یمین و یسار
دارند یمینی را ساق بوکراک گویند و یسار را سول بوکراک گویند بُوکُوروُلجَه
بضم بای ابجد و کاف پارسی و رای قرشت دانهٔ شبیه بباقلا یعنی لوبیا بُوکُورتیکَن
بضم بای ابجد درخت خاردار مثل توت بُوتُرامِیش بضم بای ابجد و سکون تای
قرشت یعنی پراکنده و متفرق شده است در چهار دیوان گوید؛ بیر کیشی سودالی اولما

۱ بضم بای ابجد و سکون غین نقطه دار آشی که [illegible]

۲ در فرهاد و شیرین گوید؛ تنیز زار و تنونلاک ببیرار بوغونلار؛ منفعت تاری غز سالیب تو کونلار؛

قالماغای بو نوع کیم عالم ایچرا سنبل زلفونک نسیمی بوترامیش **بولغای** بفتح
بای ابجد یعنی بشود در چهار دیوان گوید سبب بو ایردی ایکین خلقتی دین آدم
نینک کم بولغای انکا سینه‌نینک دیلک جسته فرزندی **بورندین** بضم
بای ابجد وسکون رای قرشت وفتح نون یعنی از اوّلی وسابق در لیلی مجنون
گوید هم بورندین ایمدی چست راق بول هم تازه وتن درست راق
بول **بوزوبان** بفتح بای ابجد وزای نقطه دار یعنی خراب وویران کرده است
بوچاقغه دیکین بضم بای ابجد وجیم پارسی بالف کشیده وبقاف
رسیده وفتح دال وکسر کاف پارسی یعنی تا این وقت واینزمان در سد
سکندری گوید بوچاقغه دیکین ایستار ایرمیش مجّل کم بیر نیرط یوز لانساکین
مجّل **بورداغان** بضم بای ابجد وسکون رای قرشت مرغ که بر سر تخم خوابیده
باشد در سد سکندری گوید کتک دا قالیب بورداغان ماکیان نی معلومی
اوچماقغه سود وزیان وله ایضاً مونونک یوزیدا می بطی لعل تاب ایچیدا
آینینک بورداغان بط کباب ونیز در کتاب انشا گوید یوزیندا مونونک می بطی
لعل تاب آینینک اوستیدا بورداغان بط کباب **بولا الماقلیغ** بفتح بای ابجد
وسکون لام وقاف توان شدن وتوان بودن **بولدی** بفتح بای ابجد وسکون
لام یعنی شد ونیز یافت ونیز رصد کرد **بولوغماق** بفتح بای ابجد وضم لام
وسکون نون یعنی بودن وموجود شدن ویافت شدن **بولوغاک** بفتح بای ابجد

وضمّ لام وسکون نون جدا ومنقسم شدن **بولونماق** و **بولقاشماق** بضمّ
هر دو بای ابجد وضمّ لام دیگر ونون آلوده شدن وشوریده شدن وبهم آمیختن
بولدورماق بضمّ بای ابجد وسکون لام ورای قرشت یعنی درنگ کردن ومکث
نمودن **پولاشماك** بضمّ بای پارسی وسکون شین قرشت باهم پف کردن
بولاشیق بضمّ بای ابجد وکسر شین قرشت آلوده وشوریده وبهم آمیخته
بولاك بضمّ بای ابجد فرقه وگروه را گویند **بولاماج** و **بولاماق** بضمّ
هر دو بای ابجد آش رقیق که از آرد می پزند **بولماو** بضمّ بای ابجد خراب شده
بولتو و **بولته** بضمّ هر دو بای ابجد وسکون هر دو لام وضمّ تای قرشت وفتح تای
دیگر گفتار را گویند جانوریست معروف **بولمای دورایردیلار** بفتح بای
ابجد وسکون لام یعنی نبودند در وقفیهٔ اخلاصیه گوید: ازل آزال اکیم موجودات
رعنالاری عدم شبستانیدین: وجود گلستانی غه جلوه ساز بولمای دورایردیلار:
ومخلوقات زیبالاری یوقلوق خلوتیدین: بارلیق صحراسیدا عربده آغاز قیلمای
دورایردیلار **بوغلوغ** بفتح بای ابجد وسکون هر دو غین نقطه دار بند جوال
وانبانچه را گویند که تا سر او را بسته کند **بوزولغان** بفتح بای ابجد وضمّ زای
نقطه دار وسکون لام خراب شده وویران گردیده در چهار دیوان گوید: بوزولغان
خسته کونکلومدین اوقوتمات زینهار چیکماینگ کیم: اول اویکا بوستون اول نا توان غه
بوعصا بولدی **بولغانغان** بضمّ بای ابجد وسکون لام یعنی آلوده شده

بولغومایلکین

بولور موایکین بفتح بای ابجد وضمّ لام وسکون رای قرشت یعنی
آیا میشود وآیا شدنی است در لیلی مجنون لیلی در فراق مجنون گوید: آغریم سوزین
آیلاکاج تکلّم: بولور موایکین عدم سارینکم بولغانوق بضمّ بای ابجد ونون
آب وگل آلوده باشد بولغور بضمّ بای ابجد وسکون لام گندم نیم کوب بولک
بفتح بای ابجد وکسر لام فرقه وگروه بونگوز و مونگوز بضمّ بای ابجد ومیم
وهردو کاف پارسی وسکون هردو ونون شاخ حیوانات عموماً بویلاق بفتح بای
ابجد وسکون یا قد گرفتن بویلاشماق بفتح بای ابجد وسکون یا وشین قرشت
باهم قد گرفتن بوی بفتح بای ابجد وسکون واو ویا بمعنی قامت ونیز نام گیاهی
شنبلیله گویند بویاماق بفتح ابجد رنگ صباغی بویاقلیغ بفتح بای ابجد وسکون
قاف یعنی رنگین بوی باش بفتح بای ابجد وبای دیگر بالف کشیده وبشین قرشت
رسیده یعنی سراپا ونیز لباس وبر بویچه بویچه بفتح بای ابجد وسکون یا وفتح
جیم پارسی یعنی شخص بشخص واندام باندام بویداش بفتح بای ابجد وسکون یا
وشین هم قد وهم اندام بویروق بضمّ بای ابجد ورای قرشت وسکون یا
امر وفرمان ونیز نام برادر تاپانک خان حاکم تایمان بویروقچی بضمّ بای ابجد
وسکون یا وضمّ را وکسر جیم پارسی فرماننده وحکم کننده بویرولتو بضمّ بای ابجد
ورای قرشت وتای قرشت وسکون یا ولام امر وفرمان ونیز ارقامی که از
سلاطین صادر شود بویلوق بفتح بای ابجد وسکون یا یعنی منسوب بقامت

بوینوز بفتح بای ابجد وسکون یا وزای نقطه دار وضم نون شاخ حیوانات
عموما بویون قاشیماق بفتح بای ابجد وضم یا وکسر شین قرشت کنایه از
خجل ومنفعل شدن بویون بران بفتح بای ابجد وضم یا وفتح بای دیگر مرغیست
سبز رنگ مایل بسرخی تاجی در سر دارد بویوندوروق بفتح بای ابجد
وضم یا ودال وراو سکون نون آلتی باشد که در شیار کردن زمین بالاو گاو
وگاومیش بکار فرمایند بوشماس بضم اول وسکون شین بی نقطه یعنی
تاسف نمی خورد در مجالس النفایس گوید ولیکن کوپ هنر مقابله سیدا آز عیب
بوشماس ونیز نمیرسد بوستاقان بضم بای ابجد وسکون سین بی نقطه
وتای قرشت بالف کشیده بمعنی قدح که شبیه بکشتی باشد بولغایمو بفتح بای
ابجد وسکون لام ویا یعنی آیا می شود وآیا خواهد شد در حیرت الابرار گوید
بولسه صمد بیر لر صنم جلوه ساز قبله غه بولغایمو روا اول نماز بولا الغایمو بفتح
بای ابجد وسکون لام ویا یعنی آیا می شود وشدنی است بوچاقغه تیکرو
بضم بای ابجد وجیم پارسی بالف کشیده وبقاف رسیده وفتح تای قرشت وسکون یا
وکاف پارسی یعنی تا این وقت در لیلی مجنون گوید اول کیچه بوچاقغه تیکرو قایغو
قویماس دور ایدی کوزیکا اویقو بولورمو بفتح بای ابجد وسکون رای قرشت
یعنی آیا میشود وآیا خواهد شد در فرهاد وشیرین گوید بیلمدین صعب بولسه
کونکلو نکا حال بولورمو مویه دین مونا الدین نال در چهار دیوان گوید

بمعنی زبان و خنجر
هم آمده لطفی گوید قطعه بیت
کوز اوزره کیبرک کا باقمات شیلان
بوشماس ایاغی غه بولس نمناک

بیلابر

یتلاب جنت نی اوتمان یار کو یید اکدالیق دین محقر باغ اوچون کیچمالت بولور مو
پادشالیق دین **بوزوغته** بفتح بای ابجد وضم زای نقطه دار وفتح تای
قرشت یعنی در ویرانی وخرابه در چهار دیوان کوید کر بوزوغنه جغد
نالان کورماییش سین زخمی کوپ تن آرا افقان چیکار کونکلوم قوشی نظاره
بوتراتمه بضم بای ابجد وسکون تای قرشت وراء قرشت بالف کشیده وتای
دیکر رسیده یعنی متفرق وپریشان مکن در چهار دیوان کوید زلف ویوزدین
سنبلو نکنی کل اوزتار قاتمه کوپ دهر باغیدا کل وبلبل ایسین بوتراتمه
کوپ **بوغزیغه** بفتح بای ابجد وسکون غین نقطه دار وکسر زای نقطه دار
یعنی بگلوی او در لیلی مجنون کوید باغلا ایا قیمغه عشق دامین قوی بوغزیغه
درد وشوق جامین **بوزه خانه** بفتح بای ابجد وزای نقطه دار میخانه را
کویند در خمسه المتحیرین کوید بوزه خانه دانیه بیر اوزی دیك ابتر قیلیج
بیله بوتینین چاپیب اولتوردی لغت پارسی مرکب است **بونیغه**
بفتح بای ابجد وکسر نون یعنی بگردن او در چهار دیوان کوید چین بچین زلفونك
توشار ایل بونیغه یوز وای کیم بیزنی چون کوردونك توشار قاشینك
اوزه چین اوزره چین **بوکونکاجا** بضم بای ابجد وکاف پارسی یعنی تا امروز
در فرهاد وشیرین کوید بوکونکاجا کرا یودیم زار وغم کش ییقلغان بیر بوزوق
ایچره مشوش **بوشقوبخه** بضم بای ابجد وسکون شین قرشت وسکون نون

یعنی تا اینکه رسیدی و آمدی در سد سکندری کوید تیلینک عذر سازی قیلیب

نکته سنج که بوشقو بغه خود تمادی یولدا ریخ **بویله** بفتح بای وسکون یا

یعنی کردن بکش ونیز هم چنین **بوتته** بضم بای ابجد وسکون تای قرشت یعنی اکر

رویید شود در چهار دیوان کوید کوزی هجر یدا تانک یوق بوتته قبر میدین قرا زکس

که قوتغای کوز ایا تیغه که اول کوزی قرا تیکای **بورونغی** بضم بای ابجد

ورای قرشت وسکون نون یعنی اولی که سابق باشد در چهار دیوان کوید بورونغی

مهر و وفا سو نکغی جور ظلمو نکنی بیرین بیرین ساغینیب ار زار یغلا رمین

بوخاقینکنی بضم بای ابجد وخای نقطه دار بالف کشیده وسکون یا و نون وکاف

پارسی وکسر نون دیکر یعنی غبغب تورا در چهار دیوان کوید دیدیم ذقنینک توتوب

بوخاقینکنی اوپای کوز قاشینکا سور توبان قباغینکنی اوپای **بوتراتای** بضم بای

ابجد وسکون تای قرشت وتای دیکر بالف کشیده یعنی پریشان ومتفرق بکنم در چهار

کوید زهد وتقوی اهلی بندیم غم اکر جمع اولسا لار غم یمان بیراه بر قیدین

بار بیین بوتراتای **بوتمای** بضم بای ابجد وسکون تای قرشت یعنی رویید نمی شود

ونیز اعتماد نمیکند ونیز قبول نمیکند ونیز مثل جراحت وغیره سر بهم نمی آید در چهار

دیوان کوید توتمایین کونکلوم دا تسکین قدی وصلین ایستامان قایدا پیوند

ایتسالار توتقای وزی بوتمای هال **بودروماذی** بضم بای ابجد ورای قرشت

یعنی سکندری نخورد در نثر لآلی کوید وسوادی قطعیدا قلم جرده خوش خرامی

بودروما ذی

اکر ... ونیز اعتماد نماید / ونیز اکر قبول کنند / ونیز اکر ... سر بهم بیاورد

بودروما دی **بولماغای** بفتح بای ابجد و سکون لام یعنی نشود و نیز نمیشود
در چهار دیوان کوید ٭ اول آی هجر ایندا محزون من کیرالت میخانه اول ینکلیغ ٭ کر محی کر
بولماغای ییلکه رایچیب افلالت جامیدین ٭ وله ایضا ٭ او توب ییلکه لار اول آی بیر کون
که کلیم ساری یول آزغای ٭ یامان طالع دین اول کون بولماغای مین بیت الاحزانده ٭
بوتراتتی بضم بای ابجد و سکون تای قرشت و رای قرشت بالف کشیده و بتای
دیکر رسیده و کسر تای ثالث یعنی متفرق و پراکنده نمود در سد سکندری کوید ٭
بالیغ لارنی بوتراتتی کرداب بیم ٭ آینینک دیک که تال یافراغینی نسیم **بورناغی**
بضم بای ابجد و سکون رای قرشت و نون بالف کشیده یعنی اولی و نخستین در سبعه
سیاره کوید ٭ نطقینی ایلادی کلام آور ٭ ایلاکیم بورناغی پیام آور ٭ و نیز در چهار دیوان
کوید ٭ وعده قیلدینک هم وفا هم قتل پروا قیلمادینک ٭ قیل وفا وعده نکغه
یاخود بورناغی یا سونکراغی **بولغوسی** بفتح بای ابجد و سکون لام و کسر سین
بی نقطه یعنی شده نی و بوده نی در چهار دیوان کوید ٭ عشق اهلی کورستانیدا قبریم
چو ظاهر بولغوسی ٭ فرهاد آنینک تاشین یوتوب مجنون مجاور بولغوسی **بوکرانیب**
بضم بای ابجد و سکون کاف پارسی و کسر نون بمعنی کمر خم شده **بورکادی** بضم بای
ابجد و سکون رای قرشت و کاف پارسی بالف کشیده یعنی پوشانید در چهار دیوان کوید ٭
باغ آرا خط ایچرا آغزینکدین قیزاریب سارغاریب ٭ غنچه رنکاری لباسی بیرله باشین
بورکادی **بولقاشتی** بضم بای ابجد و سکون لام و کسر تای قرشت یعنی هم

خورد و منقلب شد **بویورقوجی** بضم بای ابجد و یا و سکون رای قرشت حکم
کننده و فرمان فرما در سد سکندری کوید هر بویور ایشنی بویورقوجی دور هر
ورولی لاف اورقوجی دور و نیز در محبوب القلوب کوید آیتقوجی و چالغوجی
زار لیغ واینا مات بیله آلغوجی تا بویورقوجی داصله وانعام بار ملازم دور لار
وخدمت کار **بوتراتقالی** بضم بای ابجد و سکون تای قرشت و رای قرشت
بالف کشیده و بتای قرشت رسیده برای اینکه متفرق بشود در لیلی مجنون کوید
بوتراتقالی مالینی حوادث قویماغای اکر بار اولسه وارث **بوتکای** بضم بای
ابجد و سکون تای قرشت روییده شود و نیز سر بهم بیاورد و نیز قبول بکند
واعتماد نماید در چهار دیوان کوید قان یاشیم سیلی که توکمیش دشت بیرله تاغنی
ارغوان و لاله دین اوزکانی بوتکای اول سودین وله ایضاً بوزوق کونکلوم آرا
خط و عذارینک ای بهار حسن ایرور آنداق که بوتکای سبزه بیرلا لاله ویراندین
بولغاغ بضم بای ابجد بمعنی خراب و آشفتکی و منقلب و پریشان و تاراج
و تالان در چهار دیوان کوید دیما کونکلونک ملکی قای چاقدین بو نوع اولمیش
خراب تا بوکشور ایلغر توشمیش تور فراقینک بولغاغی و نیز لطفی کوید زلفونک
چو باش کوتوردی بوزولدی کونکل ایلی قایدین تاپیلسون امن که بولغاغی چاغی
دور **بولغاندی** بضم بای ابجد و سکون نون یعنی خراب شد و هم خورده کردید
در چهار دیوان کوید کوزوم بولغاندی موج اشک دین وای کورونک کولاکدین

عماندە آشوب **بولغانجولوق** بضم بای ابجد و سکون نون و ضم جیم ابجد یعنی
تفرقه و هم خورده کی در تاریخ الأنبیاء آ گوید که بنی اسرآئیل آراسیدا ملت
حیثیتی دین کوپ بولغانجولوق واقع بولدی **بولغاب** بضم بای ابجد یعنی مخلوط
نمود و آلوده کرد در تاریخ الأنبیاء در فقرۀ حضرت یوسف گوید که کونکلا کین
قوی قانیغه بولغاب یوسفنی بوری ییدی دیب قانلیق کونکلا کین یعقوب قاشیغه
کیلتوردیلار **بوتکاریب** بضم بای ابجد و سکون تای قرشت و کاف پارسی
بالف کشیده یعنی سر بهم آورده و نیز رو یابیده در تاریخ الأنبیاء در اتمام خانۀ کعبه
گوید که مبارک آیاقاسین کعبه دیواریغه اوروب تغاخر ایله شکر آیلدوکی محلده
خطاب کیلدی که بیر آجنی موتوقیقاریب سین یا بیر یالانغاج نی موبوتکاریب سین
بوزلاب بفتح بای ابجد و واو معلوم و سکون زای نقطه دار مثل شیپور و بورغو
و شاخ نفیر درویشان که دم بدهند و صدا کند بمعنی گریه کردن باواز هم صحیح است
در فرهاد و شیرین در وقت مردن فرهاد فرهاد از جانب پدر خود خاقان چین گوید
بوتام دیب گاه بوزلاب گاه اگورسا جفا تاشین سینوق کوکسیکا اورسا **بوته** و
بوتا و **بوتاو** بضم بای ابجد و فتح تای قرشت یعنی فرزند و نیز محکم میان کرده بند
و مفصل نداشته باشد در تاریخ الأنبیاء گوید صالح پیغمبر دین قومی معجزه طلب
ایدوب ایتی لار که خاره تاشدین دعا قیلیب بیر بوته لیق بتوه چیقارغیل و نیز
اعضای آدمی وغیره که صدمه نخورده باشد در چهار دیوان گوید تار بیبان تیغ جفا

بوتکازیلا دوکان بضم بای ابجد و سکون تای قرشت و هر دو کاف پارسی یعنی رو یابیده شده و نیز متفرق و غیره سر بهم آمده شده و نیز تسلیم و قبول کرده شده

باغر یعنی یوزچالت ایلادی؛ باردی اوکیم دیرایدیلار ایل مینی باغری بوتاق؛

پوچ بضم بای پارسی و سکون جیم پارسی کنایه از آدم بی عقل و نیز معنی معروف
در چهار دیوان کوید؛ آغزینک بیلا تینک لیت تالاشور پیسته او یالماس؛ اول آغزی
آچوق بابغری پوچ لیغین کورر **بوساغه** بضم بای ابجد و سین بی نقطه بالف
کشیده بمعنی آستانهٔ عمارت وغیره **بوکسا** بضم بای ابجد و سکون کاف پارسی و سین
بی نقطه بالف کشیده از کمر بپالا را کویند چه در آدمی وچه در حیوانات **بوکرایب**
بضم بای ابجد و سکون کاف پارسی بمعنی خم شدن یعنی خم شده است در چهار دیوان کوید؛
چرخ شب کردیغه کویا نقد عمرینک دور غرض؛ تیکرا انکا کویا کرایکی بوکرایب
ایلانر دور **بوکرادی** بضم بای ابجد و سکون کاف پارسی یعنی خم شد
بولالی بفتح بای ابجد یعنی نصف بکنم و نیز بشکنم و نیز حضور داشته باشم
بولغین بفتح بای ابجد امر از بودن در کل غوروز لطفی کوید؛ بیلینک
باغلاب آیاق باستینک یوزومکا؛ روان بولغین قدم قویغین کوزومکا **بولجار**
بضم بای ابجد و جیم ابجد بالف کشیده جای مقر و تراق اردوی سلطان را کویند؛
در فرهاد و شیرین کوید؛ چریک کا ایلاابان میعاد بولجار؛ تواجه هر طرف تیکوردی
اولجار **بولاغ** بضم بای ابجد چشمه را کویند و نیز اسپی که دماغ او چالت داشته باشد
در فرهاد و شیرین کوید؛ چیکیب باش اولجریده ایچرا تاغی؛ بوتاغ اوزرا بیتی سنکیز بولاغی؛

باب الباء التازی و الباء الپارسی مع الیا

بیلکودوب

بیلکوروب بکسر بای ابجد وسکون یا ولام وضم کاف پارسی ورای
قرشت یعنی نشان داده وظاهر ساخته در حیرت الابرار گوید ظلم آرا ضحاک
لیغی بیلکوروب ایکی ییلان ایکنی داحلقه اوروب ونیز در فرهاد شیرین گوید
سوزیدین فهم اولوب عقل وکیاست یوزیدین بیلکوروب فهم وفراست
بیرمانکشی دا بفتح بای ابجد وسکون یا ورای قرشت وسکون نون وکسر کاف
پارسی یعنی در رفتار وحرکت او در لیلی مجنون گوید هر بیرمانکشی دا یوز
لطافت یوق یوق کرساچیب جهانغه آفت بیرکتیب بفتح بای ابجد وسکون یا
ورای قرشت وکسر تای قرشت محکم ومظبوط نموده است در سد سکندری گوید
اوزین بیرکتب بیله خاقان چین یاساب خیلی دوریدا حصن حصین بیلکورتوب
بکسر بای ابجد وضم کاف پارسی وتای قرشت یعنی ظاهر ساخته است در فرهاد و
شیرین گوید ساوغ آهیم نی بیلکورتوب دمینکدین کوروب یا شینی
آنکلاب شبنمی دین بیزاب بفتح بای ابجد آرایش وزینت داده است
در سد سکندری گوید بیزاب تام وتاشینی آیین بیله مصور باری حله چین بیله
وله ایضا بیزاب کلرخ جاه واقبالینی یوزیندا یاساب زلف ایله خالینی
بیرکیت بفتح بای ابجد وسکون یا ورای قرشت وکسر کاف تازی امر از مظبوط
کردن بیلاب بکسر بای ابجد وسکون یا بمعنی تیز نمودن شمشیر وغیره
در حیرت الابرار گوید دین چریکی قتلیغه تیغین بیلاب نغره اورار ایردی

مبارز تیلاب **بیرکیشیب** بفتح بای ابجد وسکون یا و رای قرشت یعنی مستحکم
شده است در چهار دیوان گوید قوش سالیب صید ایتما کیل کیم مخلصی یوق بیرکیشیب
جان قوشی باشینکغه سانجیلغان کجک قلا بیدین **بیات** بفتح بای ابجد بمعنی بزرگ
وخداوند ونیز نام پسر دوم کوک خان بن اوغوز خان ونیز نام فرقه که خود را ابعد
از ایل های انجب طوایف ترکمان دانند ومنسوب به بیات خان بن کوک خان
بیلکورا تور بکسر بای ابجد وسکون یا ولام وضم کاف پارسی وتای قرشت یعنی
معلوم وظاهر میکند در چهار دیوان گوید ایله قانلیغ کونکل ایچرا توکن اوز تاب سین
کیم لاله نینک غنچه سی دیک بیلکورا تور باشینده **بیلکورور** بکسر بای ابجد
وضم کاف پارسی ورای قرشت یعنی معلوم می کند وظاهر می سازد در چهار دیوان
گوید بیلکورور پروانه نینک بالید احمرت بیر له خال ایله کیم کونکلومدا
حسرت قانی فرقت داغی دعرض وله ایضا سوارا کل عکسی یا کوک پرده سیندا مهر دیک
بیلکورور ماوی کتان کونکلاک آرا نازک تنینک **بیک رک** بضم بای ابجد ویا
وسکون کاف تازی یعنی قوی تر وبزرک تر در سد سکندری گوید کیشی کیم بیک رک
تور ور همتی جهان اهلی دین کم دور ور محنتی **بیدور** بکسر بای ابجد وسکون یا
ودال وفتح واو نام ولایت است در سمت جنوبی ختا در سد سکندری گوید سپاهی مصون
بارچه آفات دین اوتوب بیدور ملک وکجرات دین **بیغره و بایغرا** بفتح بای ابجد
وسکون یا وفتح غین نقطه دار نام جد سلطان حسین میرزا در تالیفات گوید دوغری

کلکلا

کل کل دوغری کیت کیت ایکری ینینک یوزی قرا دوغری لیق دوستقا یوسی

سلطان حسین بیغو بیر سالار بفتح بای ابجد و سکون یا و را یعنی بده هند در

چهار دیوان کوید کر سکندر ملکی بیر لا خضر عمری بیر سالار ایله ملت و بیله عمر

جاودان دین کیچکامین بیلیب بیز بکسر بای ابجد و لام و بای دیکر یعنی دانسته ایم اما

در سد سکندری کوید بیلیب بیز حسابینی باغلاب رصد حقیقت لار دین تیلماس

اهل خرد بیلورموسیز بکسر بای ابجد و سین بی نقطه یعنی آیا میدانید در چهار

دیوان کوید فراق کونی دورای کوز لار ایمدی قان یغلانک بیلورموسیز

کم بو کون نی کیشی دین آیریلاسیز بیرماس بفتح بای ابجد و سکون یا و رای قرشت

یعنی نمیدهد در چهار دیوان کوید یوز سوز و مدین بیر یکا بیرماس جواب اول نوش لب

آغزینی یوقتور دیسام واقع کم هیچ ایرماس عجب بیلکور بکسر بای ابجد و ضم کاف

پارسی امر از نمودار کردن بیرکیل بفتح بای ابجد و کسر کاف پارسی امر از دادن

و در کردن در چهار دیوان کوید عارضینک مهریدا آغزینک دورکدالیق قیلغانیم

حق سینی خورشید قیلمیش ذره بیرکیل زکاة بیغ بکسر بای ابجد و سکون یا و غین

نقطه دار یعنی مهیا و آراسته و ساخته و نیز سبلت و بروت را کویند در فرهاد و

شیرین کوید کیتور ساقی شراب درد پرورد کم بولدی کونکلوم ییرو دم درد باشغه

درد چیکماستین بوریون تیغ بو دم بزم نشاطی ایلا کیل بیغ و نیز در سد سکندری

کوید اول ایکی کیشی هم یراق ایلابان آنینک تیلغه اتفاق ایلابان کم چون

قیلوسی بیزکا اول بیغ قتل انکا بیز بورو بزاق چیکیب تیغ قتل در لیلی مجنون
کوید اوز قتلینی ایلامیش ایدی بیغ پنهان قیلورایردی زهرلیق تیغ وله
ایضاً لیلی ایلی بیلد حرب ایتیب بیغ کیم چیکتی آنینک ایشی اوچون تیغ
بیلکولوک بکسر بای ابجد وضم کاف پارسی ولام مثل اینکه کسی خود را
بمردم بشناساند ونیز داننده وآگاه در چهار دیوان کوید عشق اوتیدین قوللوغونک
داغینی قویدوم کوکسوما اوزنی بو نوع ایلادیم عشق اهلی ایچرا بیلکولوک
بی پایان لیغین بکسر بای ابجد ولام وغین نقطه دار وسکون هر دو یا و نون
یعنی بی پایان بودن او در چهار دیوان کوید شام هجریم تارو بی پایان لیغین انکلای
دیسانک فهم اولور بلدا تونی ینکلیغ بیجینک هر تار یدین لغت با پارسی مرکب است
بیلیک بکسر بای ابجد ولام داننده وفهیم را کوینید در فرهاد وشیرین کوید
چو کوردی لار کرباروراش ایلیک دین اوتار اندیشه تدبیری بیلیک دین ونیز
در سد سکندری کوید سکندر کر دانای آفاق ایدی بیلیک ایچرا آفاق آرا
طاق ایدی **بیلینک** بفتح بای ابجد وسکون هر دو یا و نون ونون وکاف
پارسی یعنی کمرتو در چهار دیوان کوید بیلینک وآغزین حدیث رمزیغ بیلمای
یقین ایل آرا پیدا وپنهان مونجد توشدی قیل وقال **بیرک** بفتح بای
ابجد وسکون یا وراى قرشت وکاف تازی یعنی محکم وقایم در لیلی مجنون کوید
مشعوف اولوبان بو نکته دیرکا چیکتی لار اولوسی بیرک یرکا ونیز در سد سکندری
کوید قیلسه

کوید قیلیب کیمه کا بیرک لنکر تاشین ٭ ولیکن اول ایپ نینک یا نا بیر باشین ٭
بیر بیر بینکیز نینک بکسر هر دو بای ابجد و رای قرشت و کاف پارسی و سکون
زای نقطه دار و یا و نون و کاف پارسی یعنی با هر یکی از شما ها در لیلی مجنون کوید ٭
باشیمدا اکر بوزیر انشانی ٭ هر بیر بیر بینکیز نینک آشیانی بیلماس مو ایدی نینک
بکسر بای ابجد و دال بی نقطه یعنی آیا نمیدانستی بیزانسا بفتح اول و زای
نقطه دار بالف کشیده و بنون رسیده یعنی بخواهد آرایش بکند در چهار دیوان
کوید ٭ بیزانسا دردو بلا شاهدی هلاکیم اوچون ٭ مژرم تاراغ دور و رایشکی
توکان لاریم مرآت بیکم بفتح بای ابجد و سکون یا و کسر کاف پارسی
بمعنی بیک میباشد یعنی بیک من و حکمران من غلط مشهور است با نوی حرم را بیکم کویند
در مفردات کوید ٭ دیدینک ساغیندوم ایو وراشک دین یوزین کلکون ٭ بیکم
اوزون یاشا ساغینغا نینک ساریغ آلتون ٭ پیچک بکسر بای پارسی و فتح
جیم پارسی سوزن را کویند در چهار دیوان کوید ٭ یار امنی تیکالی باشینک
اوزه پیچک مو ایکین ٭ پیچک دار رشته جانیم مو یا ایبک مو ایکین بیک
بضم بای ابجد و یا بزرکان و صاحب اختیار را کویند در سد سکندری کوید عدالت
قولین توتتی آنداق بیک ٭ که تاپتی امان ارسلان دین کیک ٭ و نیز در لیلی مجنون
کوید چون قدیم اوچون توزار نوائی ٭ نی نوع بیک بولور فقانی ٭ و نیز هر چیز
بزرک و قوی را کویند بیک بفتح بای ابجد و سکون یا و کاف پارسی معروف است

و نیز در چهار دیوان کوید [illegible]

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

در حیرت الأبرار گوید، چونکه عدو کفر ایلی ایردی تمام، بیلت دیدی کیم قیلسون
اولوس قتل عام **بیرا وپچون لیك** بکسر بای ابجد وسکون بای پارسی وضم
جیم پارسی یعنی یکسوار با اسلحه در دعوای اسکندر ودارا گوید، بیرا وپچون
لیك آنجا قیلیب کر وفر، کم آندین توشوب دهر آرا شور وشر **بیمار ینك**
بکسر بای ابجد ورای قرشت کنایه از چشم محبوب است یعنی چشم تو لغت با پارسی
مرکب است در چهار دیوان گوید، اولوس قتلیدین اول کوزنا توان راق دور تی
حال ایرکین، کم جان آلغان بیله میل ایلاماس صحت غمزه بیمار ینك **بیل**
بفتح بای ابجد کمر را گویند بکسر اول یعنی بفهم وبدان ونیز آلتی است رعایا بکار امرست ۱۲
میبرند **بیلور ایل** بکسر بای ابجد وسکون رای قرشت کنایه از کسان فهمیده
وآگاه **بیطال** بفتح بای ابجد بمعنی مادیان میباشد واو را بیه نیز گویند
بیطار معالج ناخوشی دواب را گویند **بیریان** بکسر بای ابجد وسکون یا ورای
قرشت بیك سمت ویکطرف در حیرت الابرار گوید، ناوکی دشمن یورا کین قان
ایتیب، تیغ عدو باشینی بیریان ایتیب **بیدو** بکسر بای ابجد اسب نامی پردو
وتند را گویند **بیراو** بکسر بای ابجد یکنفر را گویند در چهار دیوان گوید، بیراو تیغ فراقی
وه بینه کوکسوم چاك ایلار، کم هم زخمی هم اخفاسی هم اظهاری هلاك ایلار،
بیلمانك مو بکسر بای ابجد وسکون نون وکاف پارسی آیا نمیدانی در لیلی
مجنون گوید، بیلمانك موشکوه وصولتیمنی، اعراب آرا مال وشوکتیمنی،

بیرماکایمو بفتح بای ابجد وسکون یا وراو کاف پارسی بالف کشیده وبیا
رسیده آیا نمیدهد در محبوب القلوب کوید اولکه روزی مورو ملخ غه بیرور
سنکا بیرماکایمو **بیتیکیچی** بکسر بای پارسی وتای قرشت وکاف پارسی وجیم
ابجد یعنی نویسنده ودبیر وتحریر کننده **بیرکیت** بفتح بای ابجد وکسر کاف تازی
امر از محکم کردن **بیرکیشتی** بفتح بای ابجد وکسر تای قرشت یعنی محکم شد
بیزادی بفتح بای ابجد وزای نقطه دار بالف کشیده یعنی زینت داد **بیلکو**
بکسر بای ابجد وسکون یا ولام وضم کاف پارسی بمعنی تمغا که نشان وعلامت باشد
ونیز دانشمند وآگاه در چهار دیوان کوید جاندا اوز داغین کوروب عاشق لیغیمنی
آنکلادی اول کیشی دیک کیم تانیغای اوز قولین بیلکو کوروب ولد ایضا قول
اولدوم خال وزلف وقدینکا کر جور دین قاچسام ایرور کو کسومدا هر یان داغ
ایله نعل والف بیلکو **بیشقارماغونجه** بکسر بای ابجد وسکون رای قرشت
ونون وفتح جیم ابجد یعنی تا اینکه بخته نکنی در محبوب القلوب کوید سوزنی کونکلده
بیشقارماغونجه تیلکا کیتورما هرنی هم کونکلدا بولسه سوزما **بیلکونجه**
بکسر بای ابجد وسکون نون وفتح جیم ابجد تا اینکه بفهمم وبدانم در چهار دیوان
کوید یار نینک دیدیلا رغیر بیله باده ایچیب تور تحقیقینی بیلکونجه نی فانلا
کیوتوب مین **بیغاره** بفتح بای ابجد سرزنش وطعنه ونیز معنی معروف است
بیلباغیمه و **بیلباغچه** بفتح بای ابجد وسکون یا ولام آلتی است که سابق

[illegible]

از زیر قبا بکمر بسته میکردند در چهار دیوان کوید بیلکا مین زنار باغلاب مین
ولی خیل اجل وه که سودرار لار ایلیک لار بیر کیتب بیلباغیمه ولد ایضا نی
کور وندی قامتینک جه نیشکر شیرین وتوز نی آنینک بندی بیلینک کا
باغلاغان بیلباغجه **بیه** بفتح بای ابجد وسکون یا بمعنی مادیان میباشد اورا
بیطال هم کویند **بیباک** بکسر بای ابجد وبای دیکر بالف کشیده مردمک چشم
ونیز بزرک فلفل **بیلبای** بکسر بای پارسی وسکون یا ولام وبای ابجد بالف کشیده
یعنی بی تاب وبی دست وپای در سد سکندری کوید معنی اولوغ یر نواسینی
توز هجیر کوکا بیلیپا صدا سینی توز **بی بی** بکسر هر دو بای ابجد خاتون
سرای را کویند **بیتماک** بکسر بای ابجد وسکون یا وتای قرشت رویدن کیاه
والتیام زخم وساختن شدن وانجام یافتن وحاصل شدن **بیتیم لیک**
بکسر بای ابجد وتای قرشت یعنی صاحب ترکیب واندام **بیچماق** بکسر بای ابجد
وسکون یا وجیم پارسی یعنی قطع کردن **بیج** بکسر بای ابجد وسکون یا وجیم ابجد
حرام زاده را کویند **بیچقی** بکسر بای ابجد وسکون یا وجیم پارسی اره نجاری
کویند **بیچین** بکسر بای ابجد وجیم پارسی بوزینه که میمون باشد **بیخماق**
بکسر بای پارسی وسکون یا وخای نقطه دار یعنی بیزار شدن وبسطوه آمدن
بیداد بکسر بای ابجد ودال بالف کشیده وبدال دیکر رسیده اسب دونده وپرزور را
کویند **بیده** بفتح بای ابجد علف ویونجه تابیده وخشک شده **بیریلماک** بفتح
کرا انکا الجیلغا سیفارشه فی ذی قال اوز سنیغ باریز یقار

[illegible]

بای

بای ابجد و سکون یا وکسر رای قرشت یعنی داده شدن **بیلکوت** بکسر بای
ابجد وضم کاف پارسی نام طایفه درمیان ایل جغتای درچهار دیوان گوید
ای نوائی مینی زار ایلادی بیرلولی وش کیم هم ارلات اولوس بولدی سنکا هم
بیلکوت **بیکین** بفتح بای ابجد وکسر کاف پارسی بمعنی مثل ومانند در مخزن
میرحیدر گوید سرو دیك آراسته بول وراست کار یا اوروك والمه بیکین
میوه دار ونیز لطفی گوید کیم کوروب نرکس بیکین کوز بیرلا کل دیك یوزینی
ییلکا بیریب عقل وضعین مست وحیران قالمادی **بیرمالك** بفتح بای ابجد و سکون یا
ورای قرشت یعنی دادن ونیز از کلمات زایدست که برای تزیین کلمه ورابطه
ونسبت افزوده میشود چنانکه گویند توتا بیرمالك یعنی گرفتن **بیریکماك**
و**بیرکشماك** بکسر بای اول وفتح بای ثانی وسکون یا ورای قرشت بمعنی
محکم شدن **بیر** و ~~**بیراو** بکسر هردو بای ابجد یعنی یکعدد~~ **بیرارته** بکسر بای
ابجد وسکون هردو رای قرشت وفتح تای قرشت یعنی گاهی وبعضی وقت
بیردیك بکسر بای ابجد ودال بی نقطه یعنی مانند هم **بیرکیکا** بفتح بای
ابجد وسکون یا ورای قرشت یعنی محکمش **بیرکا** بکسر بای ابجد وکاف پارسی
بالف کشیده همراه را گویند **بیرلا** و**بیرلان** بکسر هردو بای ابجد یعنی مع وباهم
استعمال بشود **بیربولی** بکسر بای ابجد وفتح یا یعنی یکباره **بیزامالك** بفتح بای
ابجد وزای نقطه دار بالف کشیده یعنی آراستن وزینت دادن **بیزانماك**

بفتح بای ابجد و زای نقطه دار بالف کشیده و بنون رسیده یعنی آراسته شده
و زینت کرده بیز بکسر بای ابجد و سکون زای نقطه دار یعنی ما و بیز در فش را
بفتح اول بمعنی کرباس بیزاک بفتح بای ابجد و زای نقطه دار بالف کشیده
یعنی آرایش بیزاکچی بفتح بای ابجد و زای نقطه دار بالف کشیده و بکاف تازی
رسیده یعنی آرایشگر بیزاکلیک بفتح بای ابجد و زای نقطه دار بالف
کشیده و بکاف تازی رسیده یعنی آراسته و با زیور بیشماک بکسر بای ابجد یعنی
پخته شدن و تذکر یافتن بیشقارماق بکسر بای ابجد و سکون یا و شین و رای
قرشت تذکر کردن و بخاطر رسانیدن بیش و بیشاو بفتح هر دو بای ابجد
عدد پنج بیشالاسی بفتح بای ابجد و کسر سین بی نقطه یعنی هر پنج تایش
بیش بالیغ بفتح بای ابجد و سکون یا و شین شهری از ترکستان از انجا تا خان بالیغ
چهل روز راست بیشمه و بیشی بکسر هر دو بای ابجد و شین قرشت نانهای
کوچک که در روغن پزند بیشیق بکسر بای ابجد و شین یعنی پخته شده
و پخته بیشیک بفتح بای ابجد و کسر شین بمعنی گهواره بیشیم بکسر بای
ابجد بقدر پختن بیربیرینکیزکا بکسر بای ابجد و سکون یا و رای
قرشت و کسر رای دیگر و سکون یا و نون و کسر کاف پارسی و کاف پارسی دیگر
بالف کشیده یعنی بیکدیگر و با هم در چهار دیوان گوید عالم اهلی بیلینکیز کیم ایش
ایماس دشمن لیق بار اولونک بیربیرینکیزکا کیم ایورپارلیق ایش بیلکای

بکسر بای ابجد

بکسر بای ابجد و سکون لام یعنی میدانند در چهار دیوان گوید؛ یوزی کوزوم دا آ
غایب مین آندین ایلاما عیب؛ سرشکی نینک سوی رنکین نی نوع بیلکای
کوز **بیلمای** بکسر بای ابجد نمیدانند و نیز نمیدانم در سد سکندری گوید؛ اکر
اولجه ملکوم دا دور بیلما سام؛ چو بیلمای بیلور فکر یعنی قیلما سام **بیکانمای**
بفتح بای ابجد و کاف پارسی بالف کشیده و بنون رسیده یعنی نمی پسندد و نیز
نه پسندید در چهار دیوان گوید؛ چیککا ندا نقاش قضا اول سرو کلرخ صورتین؛
کویا بیکانمای تاشلامیش طرح ایلاب آی کون هیأتین **بیرکوچی** بفتح بای ابجد
و ضم کاف پارسی یعنی دهنده و ردکننده در حیرت الابرار گوید؛ بیرکوچی کرباز
ایسه صاحب حساب؛ فرق دِرَم دین بیرین ایلار حساب؛ و نیز در سد سکندری گوید؛
بو نوع ایتتی واقف خبر بیرکوچی؛ که ظلمت نینک آندین ایرور بیراوچی **بیدق**
بفتح بای ابجد و دال بی نقطه یعنی پیادهٔ شطرنج در سد سکندری گوید؛ آلیب
قوبسا بیدق نی شه پاینده؛ یانا پیل نی قوبسا رخ ایوا ینده **بیچی** بکسر بای پارسی
و سکون یا و کسر جیم پارسی کنایه از عمامهٔ ارباب عمایم لغت با پارسی مرکب است
در حیرت الابرار گوید؛ ایسکی سی بیچی باشیدا کولکولوک؛ دام کیمی باشدین آیاقی
توشولوک **بیرکیتکانی** بفتح بای ابجد و سکون یا و تای قرشت و کسر نون
یعنی محکم و مضبوط کردن در نثر سرخی فرهاد و شیرین گوید؛ هر کنکره سی
توقوز و نجی حصن اوجیغه خشت پتکوروب ایردی بیرکیتکانی **بیشنچی** بفتح بای

[illegible]

ابجد وسکون نون وکسر جیم ابجد یعنی عدد پنجمی در سد سکندری گوید بیشنجی
تنکیز کیلدی دریای چین جزیره کوپ اول سوده مردم نشین بیلیکینی
بکسر بای ابجد ولام ونون داننده وفهمیده را گویند بیلیکینی بفتح بای ابجد
وسکون یا وکاف پارسی وکسر نون یعنی کمر خود را در فرهاد وشیرین گوید
آلار هم کاربند ایلاب بیلیکینی قوپوب کوزلار غنه قویدی لار ایلیکینی
بیلینکای بکسر بای ابجد ولام وسکون یا ونون یعنی دانسته وفهمیده می شود
در سد سکندری گوید بیلینکای وبیلکاندا بیر بیر ایشی کر خلق ایتمادی تنکری
آنداق کیشی بیرماکانی بفتح بای ابجد وکاف پارسی بالف کشیده وبنون رسیده
یعنی ندهنده در محبوب القلوب گوید بیتلاب بیرماکانی هم سخادین یراق بیل ابرام
بیله بیرکاندین بیرماکانی هم یخشیراق بیل بیزالیب بفتح بای ابجد وزای
نقطه دار بالف کشیده یعنی زینت وآرایش داده شده بیکاج بفتح بای ابجد
وکاف پارسی بالف کشیده بمعنی دختر بنائی گوید جغانی جانغه تا لای الدینکیز
آلایمو بولور سیزینات اوماق دا بیکاج نیمکیز بولایمو بولور بیکانماس
بفتح بای ابجد وکاف پارسی بالف کشیده وبنون رسیده یعنی پسند نمیکند در چهار
دیوان گوید لبیدین خسته دور کونکلوم دم آنجای ای مسیح اوت کیم علاجین
یوز سینیات دیک نینک بیکانماس ناتوان دور بو بیری بفتح بای
ابجد یعنی بسمت ما وجانب ما در سبعه سیاره گوید بیری کیلدی کونکل هواسی

بیله شاه بیننک قوللوغی دعاسی بیله بیرکونک بفتح بای ابجد وضم
کاف پارسی وسکون نون وکاف پارسی یعنی خواهی داد در فرهاد و شیرین
کوید یوزی کلزاریدین چون ورد تیرکونک نی ایتای کیم اوزونک انصاف
بیرکونک بیرکیکان بفتح بای ابجد یعنی مستحکم شده وجاکیر کردیده در
چهار دیوان کوید عشق آراتیش باغزیمه اورسام ایچارمین قان داغی بل چیکان مین
هجر اوقیدین بیرکیکان پیکان داغی بیلکوردی بکسر بای ابجد وسکون یا
ولام وضم کاف پارسی یعنی ظاهر ساخت واشکار نمود در چهار دیوان کوید
هجر شامی کوز باشیم باشمدین آشتی ایلکیم سو یولین هر ساری ایلاب رخنه
لار بیلکوردی کوز ولد ایضا یوز آچیب بیلکوردی قد بیرله سیحی تیننک
ایر کانین ظاهر اولقاندیک تون وکون تیننک لیکن یوزیدین بیشتی
بکسر بای ابجد وتای قرشت یعنی پخته شد ونیز درو حصه کرد در لیلی مجنون کوید
ایل کونکلیدا بو خیال بیشتی نوفل غمی داغی خبر بیشتی ونیز در چهار دیوان
کوید کونکلومکا چیکیب ناولک عاج ایلادی پیوندین هر زخم کیم اول بیشتی
ایل انکا سونکاک سانجار بیغلامیشی بکسر بای ابجد وسکون یا وغین نقطه
دار یعنی ساخته کی بیغو بفتح بای ابجد وسکون یا مرغ شکاری شبیه بباز
ونیز نام پادشاهی بیقین بکسر بای ابجد وقاف پهلو وتهی کاه بیکاخ
بکسر بای ابجد وکاف پارسی بالف کشیده وبجای حظی رسیده زن محترمه بیکتاش

بفتح بای ابجد وتای قرشت بالف کشیده وسکون قرشت رسیده نام پادشاه از
خوارزمیان **بیکین** بفتح بای ابجد وکسر کاف پارسی شبیه ومانند
بیلمالک بکسر بای ابجد دانستن وفهمیدن ونیز قادر وتوانا **بیلینمالک** بکسر
بای ابجد ولام وسکون یا ونون یعنی دانسته شدن **بیلازریک** بکسر بای ابجد
وسکون رای قرشت وکسر زای نقطه دار آلتی است زنها بدست کنند **بیلاک**
بکسر بای ابجد ساعد ونیز هدیه وتوباوه **بیلاکچه** بکسر بای ابجد وسکون
کاف تازی دو شاخه که بر دست مجرمان کنند **بیلان** بکسر بای ابجد یعنی
مع در آخر کلمه آید روابط ونسبت است **بیلتوریغی** بکسر بای ابجد وضم تای قرشت
وکسر را یعنی پارسال **بیلتورغی** بکسر بای ابجد وضم تای قرشت یعنی پارساله
بیلکورما بکسر بای ابجد وضم کاف پارسی وسکون را بمعنی اثر وعلامت داننده
وآگاه **بیلا** بکسر بای ابجد یعنی هم چنین ونیز مع در آخر کلمه آید روابط
ونسبت است ونیز بایکدیگر ونیز دانسته وفهم کنان **بیلاسین** بکسر بای ابجد
وسین بی نقطه یعنی همراه میباشید **بیلی باغلی** بفتح بای ابجد نوعی پرند شبیه بباز
بیلیک لیک بکسر بای ابجد وهر دو لام یعنی دانشمند وآگاه **بینکزاماک** بفتح
بای ابجد وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی شبیه شدن **بیکه** بفتح بای ابجد
وکاف تازی زن بی شوهر که شوهر نداشته باشد ونیز زنی که اولاد نیاورد در چهار دیوان
گوید عشق اگر اولسا یمان وبخشی نی بالک ای کونکل یوق تفاوت دلبرینک گر بیگه

[illegible] بیت

بولکون

بولسون کرمیرالک‌ٔ ونیز زن فاحشه را گویند **بیزی** بفتح بای ابجد یعنی زینت دهنده وآرایش کر ونیز امر است یعنی آرایش بده میرحیدر گوید‌ٔ اوزکا یالانک توتمه ایاقینک بیزی‌ٔ حیف بو دولت نی تاپار یوزی **بیلیجه** بفتح بای ابجد وسکون یا وکسر لام وفتح جیم ابجد یعنی باندازهٔ کمرش لطفی گوید‌ٔ میتوان کفت این فرد مثل اشعار حضرت امیر است‌ٔ نازک لیک ایچره بیلیجه یوق تار کیسوئی‌ٔ اوز حدی بیلیب بیلی دین اولتورور قوئی **بیلکوسی دور** بکسر بای ابجد وضم کاف پارسی وکسر سین بی نقطه یعنی صید آید و میفهمد **بیازی** بکسر بای ابجد و یای بالف کشیده وکسر زای نقطه دار پیکانیست تیر را گویند که آن نوع پیکان داشته باشد در تاریخ بابری گوید‌ٔ که فلان قرغاول وبودنه‌نی پیازی بیله آتیب ایردی **بیلکوجی** بکسر بای ابجد وضم کاف پارسی داننده وآگاه را گویند در حیرت الابرار گوید گوید‌ٔ نیچه ستم قیلغوچی آباد اولوب‌ٔ بارچه ستم بیلکوچی برباد اولوب **بینکزاتماک** بفتح بای ابجد وسکون نون وکاف پارسی وزای نقطه دار بالف کشیده وبتای قرشت رسیده بمعنی شبیه کردن **بیخیلک** بکسر بای ابجد وسکون یا وکسر خای نقطه دار بلغت مغول اسب چاپاری **بینکین** بفتح بای ابجد وسکون یا ونون وکسر کاف پارسی یعنی گونه وبشره ومشابهه **بی** بفتح بای پارسی وسکون یا رتیلا را گویند ونیز اوزبکیه توران امیر بزرک را مانند **بزادیم** بفتح بای ابجد وزای نقطه دار بالف کشیده یعنی آرایش نمودم در چهار دیوان گوید گونکلدا

قدّ و عذارینک خیالین ایتیم نقش بو باغنی بیزادیم سرو و کل لالهٔ بیله

باب التاء القرشت مع الالف

تاشلا با تاء قرشت بالف کشیده و لشین قرشت رسیده امر از انداختن در فرهاد و شیرین در خواستکاری خسرو بخانهٔ خود مهین بانو کوید میْنی هندو دیلت آتشکه غه باشلا عذاریم خالی دیلت و ت ایچرا تاشلا و نیز در حیرت الابرار کوید تاشلا بیکن کلشن عزّت غربت چیکمه مشقت کوپ و دعو تغربت و نیز در چهار دیوان کوید فنا دشتیدا تاشلا او زلوک یوکین کیم کیراک لیک تور آندا سبکبار لیغ تارارادا با تای قرشت بالف کشیده و رای قرشت بالف کشیده و برای دیکر رسیده یعنی در وقت شانه کردن در چهار دیوان کوید تارارادا عقده لیق زلفین مسلسل ایلادی چین لار کره میم ایکی لامی ایکی زلف آندا تاراغ سین لار تانکلا تای قرشت بالف کشیده و بنون و کاف پارسی رسیده فردا را کویند و نیز امر از مذمت و توبیخ نمودن در فرهاد و شیرین کوید دیدی کیم تانکلا آشراب باروچاقین مهیا ایلا انکیز کورماک یراقین و نیز در لیلی مجنون کوید هر ساری طلایه لار روانه تا تانکلانی ایلاکای زمانه و نیز در چهار دیوان کوید ای نوایی ولما بیردم اول مسافر یار اوچون غم یماشه یانغوسیدور تانکلا اردو کیلکوسی تانکاجا با تای قرشت بالف کشیده و بنون رسیده یعنی تا بطلوع صبح در چهار دیوان کوید مست اویقوا ایچرا تا پشام و بیر کیچه الماسام ایکی کوزومنی تانکاجا

آینینك ایاقیدین **تالاشا** باتای قرشت بالف کشیده یعنی ریز ریز در لیلی مجنون
کوید جمیم نی تالاشا ایردی ایت لار قانیمنی یالاشسا ایردی ایت لار
تاپاتاپا باتای قرشت بالف کشیده وبای پارسی بالف کشیده یعنی پرسش کنان
تارتقاندا باتای قرشت بالف کشیده وبراو تای قرشت رسیده یعنی در وقت کشیدن وبیرون آوردن
در سبعهٔ سیاره کوید آفرینش غه تارتقاندا علم (قلم) مهچه سی لوح اولوب ستونی
تارقاسا باتای قرشت بالف کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی پریشان ومتفرق
بکند ونیز شانه بکند **تارتقان چاقدا** باتای قرشت بالف کشیده وبراو تای
قرشت رسیده یعنی در وقتیکه میکشید وبیرون آورد در سد سکندری کوید تیلیب تارتقان چاقدا
تیغ زبان کیم قیلمای تو من تیغ لیق مرزبان **تانك ایرتا** باتای قرشت بالف کشیده
وبنون کاف پارسی رسیده وفتح الف یعنی قبل از طلوع صبح **تابوقومدا** باتای
قرشت بالف کشیده وضم بای ابجد وقاف یعنی در سجدهٔ من وپرستش من در سد
سکندری کوید نی ام ایلا سام بیل کلامیم نی جوب تابوقومدا باش قویغایا قیم نی اوپ
تاریقما باتای قرشت بالف کشیده وکسر را امر است از دلتنك نشدن **تارقاتما**
باتای قرشت بالف کشیده وبرای قرشت رسیده امر است ~~از شان نکردن~~ از متفرق
نشدن **تانکلاما** باتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده امر است از مذمت
نکردن **تارتاردا** با هر دو تای قرشت یعنی در وقت کشیدن وبیرون آوردن در چهار دیوان کوید
آغزی وزلفی عمیدین کیم ایوورنالمدامد بیله مدتار تاردا آینینك میم ودالی بیرله (من)

تارا قاندا باتای قرشت بالف کشیده وسکون نون در وقت شانه کردن از لطفی

شاهداست؛ سنبلو نکنی تاراقاندا کل اوزه تانك دور عرق؛ کیم بولو تلوق کیجه نینك

البته بولماس شبنمی **تات مینی تو تیتلا** باتای قرشت بالف کشیده وبتای

دیکر رسیده وبضم تای دیکر وسکون تای ثالث وکسر تای رابع یعنی فریاد کرم را

کرفتند در حیرت الابرار کوید؛ قیچقو ربان دام دا اول مبتلا؛ نا چا دیدی تات

مینی تو تیلا **تانما** باتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده امر است از حاشا

وابا نکردن در چهار دیوان کوید؛ یوزو زلفونن چودین قصدی قیلور کافر دیسام

تانما؛ دیمان یوز اوزره زلفونك بلکه مصحف اوزره زنار نینك **تاییلیب**

بکسر یا ولام وسکون هر دو یا یعنی لغزیده وسریده **تاشین** باتای قرشت بالف

کشیده وکسر شین قرشت امر است از حمل نقل کردن مخلفه واسباب

وغیره از جائی بجائی در چهار دیوان کوید؛ نوائی خانقه دا خرقه وسجادنك اولمیش

قید؛ بولاردین مخلص ایستار سان فنا دیری ساری تاشین **تاپقالی** باتای قرشت

بالف کشیده وبپای پارسی رسیده یعنی آزان وقتی که پیدا کرده است در چهار

دیوان کوید؛ تاپقالی خاکی تنیم غم نا ولی عشقینك کنارکو نکلوم آیتور خیر مقدم جانیم

آیتور خیر باد **تانکیز غمما** باتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده وکسر کاف

پارسی وسکون یا وزای نقطه دار یعنی ~~مذمت وتوبیخ~~ مکن ونیز حاشا وابا مکن در

چهار دیوان کوید؛ رها غم عجز کیتور سام تانکیز غمما ای شیخ؛ اول ایشنا چون یاراتیبتور

[illegible]

خلامینی عاجز

خدا میني عاجز تالبینسا باثای قرشت بالف کشیده وبلام رسیده وکسر
بای ابجد وسکون یا ونون یعنی تقلا وتلاش بکند ونیز مضطرب بشود در لیلی
مجنون کوید تالبینسا چقار عزیق ممکن تالبیناسا اولمایین نی ممکن تالبیناسا
باثای قرشت بالف کشیده وبلام رسیده وکسر بای ابجد وسکون یا ونون یعنی تقلا
وتلاش نکند ونیز مضطرب نشود در لیلی مجنون کوید تالبینسا چقار عزیق ممکن
تالبیناسا اولمایین نی ممکن تارتتوروب باثای قرشت بالف کشیده وبرا
وثای قرشت رسیده وضم ثای دیکر وراکشیدن صورت وغیره باشد یعنی کشیده آست
در تاریخ الملوك کوید که اول اولکاندین سونکرا صورتین تارتتوروب
آئینك بیله خرسند بولور ایردی تایاب بایا بالف کشیده وبای ابجد رسیده
یعنی تکیه بدیوار وجائی کرده است در چهار دیوان کوید هجریی پایان یولین قطع
ایلامالك دشوار ایرور ضعفدین مین کیم یوررمین قول تایاب دیوارغه
تالاشیب بکسر شین قرشت یعنی تقلا کرده است در سد سکندری کوید
کیشی تاپسا لار ایلاب آنی هلاك تالاشیب بماکا ایتین نوقنالك
تاشلاب باثای قرشت بالف کشیده وبشین قرشت رسیده یعنی انداخت
در لیلی مجنون در شب معراج کوید بهرام کوروب بولوك جابین تاشلاب
قیلیجین اوپوب ایاقین تانلاب باثای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده
یعنی برکزید ومنتخب کرد ونیز سرزنش ومذمت نمود در فرهاد وشیرین کوید

۲ [illegible]

خطا و چین دا اتا قلاب نازنین لار باری غلمان وش و حوراجبین لار

تا رتیب با تای قرشت بالف کشیده و برای قرشت رسیده و کسر تای دیگر یعنی کشیده است در سد سکندری در تعریف کنیز خاقان چین و خطا کوید

چو تارتیب نوائی نی بیحال ایتیب حرد نطقینی نغمه سی لال ایتیب و نیز در فرهاد و شیرین کوید کوزیکا صبح شوقی سرمه تارتیب که آیینک آقینی داغی قرارتیب و نیز در چهار دیوان کوید تیغ تارتیب دم آلا الکمای تشتینک باشیما کویا خورشید نینکلیغ کیم نزول ایتکای سحاب ولد ایضاً جنون بولمیش نوائی ایلانک آزاد که مجنون لوق دا تارتیب دور بیهی بند

تارقاشیب با تای قرشت بالف کشیده و برای قرشت رسیده و کسر شین قرشت یعنی متفرق شدند و پریشان کردیدند در چهار دیوان کوید زلفی ایل کونکلین پریشان ایلامالک کا جمع اولوب طرفه راق بو کیم کونکل لاری یقارغه تارقاشیب و نیز در داستان شیخ صنعان کوید دین ایلی نینک عجلتی حددین آشیب شیخ نی تاشلاب اویات دین تارقاشیب

تاشیب بکسر شین قرشت یعنی سرریز کرده و سرشار نموده و نیز حمل و نقل نموده در چهار دیوان کوید قیل حوالہ دردکش لا جانبی ای مغ فروش مغ چو بیر ساعت تو کولکای جوش اوروب کوپ دین تاشیب

تانیب بکسر نون یعنی شناخته است و نیز شناخته در سد سکندری کوید نی شه تانیب آنی نی خیل سپاه غمیدین چیکیب خلق پنهانی آه

تالبینب با تای قرشت بالف کشیده و بلام رسیده و کسر بای ابجد و نون یعنی

مضطرب شده در چهار دیوان گوید؛ ایسیغ لیغ دین تمتنیلت اوت بولدی تاتات
یوق ناچاتا ابیتب؛ حرارت دین قالیب تو شعله دایم اضطراب ایچره تاریقیب
بکسر رای قرشت یعنی دلتنگ شده در محبوب القلوب گوید؛ عیال و اطفال تاریقیب
محافظتی دین؛ نوکر و چاکر آزیقیب ملایمتی دین تارقاتیب باتای قرشت بالف
کشیده و برای قرشت رسیده و کسر تای قرشت یعنی متفرق و پریشان کرده در لیلی
مجنون گوید؛ نوفل سپهینی تارقاتیب جزم؛ قیلغان ایمیش اول ایکاو یانا عزم؛
و نیز در چهار دیوان گوید؛ خلق کونکلینی پریشان قیلدی؛ تاتات یلی تارقاتیب
اول طرهٔ عنبرین تامیب بسکون یا و بای ابجد یعنی چکیده در فرهاد و شیرین در
تعریف شیرین گوید؛ تنی دین تامیب و آقیب لطافت؛ یوزیدین آقیب و تامیب
ملاحت؛ و نیز در سد سکندری گوید؛ چوچوک تیل بیله نوش ایتیب ایلکا زهر
قیلیبی تیلدین تامیب ایلکا زهر تاپای باتای پارسی بالف کشیده یعنی پیدا
میکنم در چهار دیوان در ترجیع بند گوید؛ تاپای دیب خبر اوشبو مقصود دین؛
تو تاشتی بسی قوم ایله صحبتیم؛ و نیز پیدا بکنم تالیب بسکون یا و بای ابجد یعنی
خسته شده در حیرت الابرار گوید؛ ایکی اباقیم کر یوروردین تالیب قوینیغه فرهاد
ایله مجنون آلیب تابماق باتای قرشت بالف کشیده و بای ابجد رسیده یعنی تر
بابای پارسی یعنی یافتن تارتمانکیز باتای قرشت بالف کشیده و برا و بنا
قرشت رسیده و سکون نون و کسر کاف پارسی ~~یعنی مکشید و کشیده مکنید~~

تارتمادی با تای قرشت بالف کشیده و برا و بتای قرشت رسیده یعنی نکشید وکشیده نکرد **تاینچوکلاشکای** با تای قرشت بالف کشیده وفتح نون وضم جیم پارسی وسکون کاف تازی وکاف پارسی بالف کشیده یعنی بچه قسم وچکونه بکند در چهار دیوان کوید ای نوائی عشق صحرا سیغر خود قویدونک قدم تاینچو کلاشکای سین اول پایانی یوق وادی بیله **تانکیب** با تای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده وکسر کاف پارسی یعنی بستر است ونیز پیچیده است در داستان شیخ صنعان کوید کفر اهلی خلعتین بتکور دیلار شیخ غمدا شدین اپاق کیدور دیلار بیلیکا محکم تانکیب زناربنی کافر ایلاب سالک اطواربنی ونیز در لیلی مجنون کوید تانکیب بیراو ستیکا آنی رست عزم ایلا دیلار قبیله غه حست ونیز در سد سکندری کوید ایکی پیکر آچیب دعا سیغر ایل تانکیب خدمتیغه ایکی بردابیل ونیز در حیرت الابرار کوید آنجه نی کیم ایلتای الکو چاقلابان بیرلک تانکیب ارتا سیغه باغلابان ~~**تاریب** بکسر رای قرشت وسکون یا و بای ابجد یعنی پاشیده وداغ بکن در چهار دیوان کوید کوکسیمی تیلدی نوائی چو شیار تخم مهر بنکنی بوم زرع ولتاریب~~ **تات** با تای قرشت بالف کشیده وبتای دیکر رسیده بمعنی مزه ولذت وطعم باشد یعنی بچش ونیز فرقه تاجیک را کویند ونیز بمعنی عدل باشد وداد کفتن کنایه است از فریادی که مظلوم در مقام دادخواهی وتظلم کند در حیرت الابرار کوید تیجقر یبان دام دا اول مبتلا ناچادیدی

تاتمیغ

تات مینی تو تتیلا ؛ وله ایضاً ؛ چهواغی تخم اریه سینی آتی ییب اویدا تا و وغلارنی
سو برولث تاتی ییب ؛ ونیز در چهار دیوان کوید ؛ بیر نفس مطرب سرود دلکشی دین
باده تات ؛ بیر زمان ساقی عقیق یغشی دین کام توت **تارت** با تای قرشت
بالف کشیده و برای قرشت وتای قرشت رسیده امر از کشیدن میباشد ؛ ونیز کندم
وامثال آن را آرد نمودن در حیرت الابرار کوید ؛ تارت نوای بو جهاندین ایلینک
قاییسی جهان جوهر جاندین ایلینک ؛ تاکه نی ایلکیند ادور آلماین دور اول ؛ بارچه سیده ن
سیلك ایتالث وتارت قول **تارقاغاج** با تای قرشت بالف کشیده و برای قرشت
رسیده یعنی پراکنده و متفرق کرده در سبعه سیاره کوید ؛ تارقاغاج بارچا ایل تو همن
اول ایشکنی مقفل ایلا درست **تارتقاج** با تای قرشت بالف کشیده و برای
قرشت وتای قرشت رسیده یعنی می کشد در لیلی مجنون کوید ؛ قاشیم خمیدین چو تارتقاج
وای ؛ قدی خم اولور مو ایلکیم یای ؛ **تاپینماق** بکسر بای پارسی وسکون یا و نون
ومیم بالف کشیده و بقاف رسیده یعنی خم شدن برای نیاز و پرستش **تاپشورای**
با تای قرشت بالف کشیده و بیای پارسی رسیده یعنی می سپارم ونیز خواهم سپرد در چهار
دیوان کوید ؛ ای نوای دیب ایدینك کونکلنکاج آنی جان تاپشورای ؛ بولسا بو دولت
میسر قیلماغیل اهمال آنی **تالقامادینك** با تای قرشت بالف کشیده و بلام رسیده
یعنی تمیز ندادی در چهار دیوان کوید ؛ تتلمینی بورون وعده قیلدینك چو غضب
قیلدینك ؛ بعضی نی بورون سونکرا دیب تالقامادینك باری ؛ **تارتار** با تای قرشت

بالف کشیده و برای قرشت رسیده بمعنی می کشد یعنی انتظار می کشد در لیلی مجنون کوید

مجنون داغی انتظار تارتار ٭ باغ ایچره اوقان وزار تارتار ٭ و نیز در حیرت الابرار کوید

آت انکا تارتارکیو زایلقیسی بار ٭ سیم انکا بیرورکه یوزایلفیسی بار ٭ و نیز در چهار دیوان

کوید ٭ هزل آیتار کونکلوم بیله اول شوخ کونکلوم تارتار آه ٭ طفل دیلکیم دوداینار اوت تیر له

هر دم اوینابان ٭ وله ایضا ٭ سکندر کوزکوسی و جام جم ایچره اکور ای شه کیم ٭ سینی کورر

آغزیغه تارتار کمند صید بهرامی ٭ **تاقار** بسکون رای قرشت چار حلقه باشد که بدهن اسب

کنند و نیز ظرف سفالیست معروف و نیز میکنز اند در سد سکندری کوید ٭

هم آلتون ایکر داغی آلتون لجام ٭ هم آلتون تاقار داغی آلتون ستام **تاقیب تورورلار**

بضم تای قرشت و رای حلی و حلل که زنان در زینت بکردن آویزند و زیور نمایند در لیلی

مجنون کوید ٭ یوز زیور روز تاقیب تورورلار ٭ یولینغه سینیلب تاقیب تورورلار ٭

تارقاتیلار باتای قرشت بالف کشیده و برای قرشت رسیده و سکون تای

دیکر و کسر تای ثالث یعنی متفرق نمودند و نیز شانه کردند **تانیشلار** بکسر نون و سکون یا

و شین قرشت یعنی شناختند در لیلی مجنون کوید ٭ چون بیر بیرینین تانیشلار جرم ٭

روح اتقی بدن حریمیغه عزم ٭ **تابان** با بای ابجد بالف کشیده و بنون رسیده

پاشنه پا را کویند **تابقو** با تای قرشت بالف کشیده و ببای ابجد رسیده طعن

و سرزنش **تابوغساق** بضم بای ابجد پرستش کننده **تابوغچی** و **تابوقچی**

بضم بای ابجد و بای پارسی پرستش کننده و خدمتکار **تابین** بکسر بای ابجد

بلغت

باتای قرشت بالف **تاتماق** بلغت مغول چهل نفر را کویند و نیز امراز پرستش و نیاز
کشیده و بتای دیکر رسیده بمعنی چشیدن **تاتورماق** بضم تای قرشت و سکون را
یعنی چشانیدن **تاتار** باهر دو تای قرشت بالف کشیده و برای قرشت رسیده نام
پسر النجه خان بن کوک خان بن دیب باقوی بن النجه خان بن ترک بن یافث بن نوح با مغول
خان هر دو برادر بودند و نیز مو چشید و خزه میکند **تاتلیغ** باتای قرشت بالف کشیده
و بتای دیکر رسیده یعنی بامزه **تاجانماک** باجیم ابجد بالف کشیده و بنون رسیده
یعنی خود داری کردن **تاخوق** باتای قرشت بخای نقطه دار رسیده غلاف صدف
تارتماسون بسکون را و تای قرشت یعنی نکشد و کشیده نکند در چهار دیوان
کوید ؛ ای نوائی اوزونکا عالم ایتین آسان توت ؛ کر دنیا انک تارتماسون ایل بیله جا
دشوار غرامش **تاتورماس** باتای قرشت بالف کشیده و بتای دیکر رسیده و ضم
تای دیکر یعنی نمی چشاند **تارتما** باتای قرشت بالف کشیده و برای قرشت و تای قرشت
رسیده یعنی مکش و کشیده مکن و نیز امراز آرد نکردن کندم و امثال آن **تاریقماسون**
بسکون رای قرشت و یا و قاف یعنی دلتنک نشود در چهار دیوان کوید ؛ کونکلوم
تاریقماسون هر زخمیدین ؛ مرهمین تاشلانک که هر یاندین آچیلسون دودی **تاپیشتی لار**
بکسر بای پارسی و تای قرشت یعنی پیدا شدند در فرهاد شیرین کوید ؛ تاپیشتی لار
چو بیربیرنی سوز و شوب ؛ بسی یغلاشتی لار کیپ کوز و شوب **تاوشالور**
باتای قرشت بالف کشیده و بواو رسیده یعنی خسته می شود در چهار دیوان کوید

نقر وادی سیدا چون اوردونك قدم اوزلوکنی سال ؛ یول اوزون دور بوآغیر یوکنی کوتاردکان

تاوشالور تامار یعنی می چکد وچکه می کند در چهار دیوان کوید ؛ کونکلوم آوتیدین

قیرارغان هر طرف پیکانلارینك ؛ سو بولوب امیدی تامارلار زخملاردین قان کیبی

وله ایضا ؛ کویا خورشید هر ساری یوکورتور کوکبی ؛ چونکه سرعت وقتی اول یوزدین

تامار هر قطره ؛ تار باتای قرشت بالف کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی تنك وضیق با

لغت بابوسی شتر است در چهار دیوان کوید ؛ نکته دیرحالتدا تار آغزینکی کورکوزکان

لبینك ؛ کویا زبور بنشیدین تیشیلکان بال ایرور ؛ تارتماقلیغی باتای قرشت

بالف کشیده وبراو وتای قرشت رسیده یعنی کشیدن او در محبوب القلوب کوید

ایلیك تارتماقلیغی دوربارجانا شرح عایدین ؛ تالیب تور بکسر لام وضم تای قرشت

یعنی خسته شده است وامانده است تارتسونلار باتای قرشت بالف کشیده وبراو وتای قرشت

رسیده وسکون نون یعنی بکشند کشیده کنند مصرع ؛ دیکیل تارتسونلار ایل الینداآش تاوشالوبتور

باتای قرشت بالف کشیده وبواو رسیده وضم لام وبباء ابجد رسیده یعنی خسته شده است

ووامانده است تاشقیدور باتای قرشت بالف کشیده وبشین قرشت رسیده یعنی

در بیرون است وخارج است تاتمایدور باتای قرشت بالف کشیده وبتای قرشت

وبیای رسیده یعنی مزه نکرده است تاخوق وتخاقوی بضم خای نقطه دار وخای

دیکر بالف کشیده بلغت مغول مرغ باشد ونیز نام سالی از سالهای ترکی تاریماق

بکسر رای قرشت یعنی تخم افشاندن تارغلیغ بکسر رای قرشت وسکون غین شانه دان

تارلیك

تاراولیك بارای قرشت بالف کشیده وبواو رسیده یعنی غمخوار تارغاماق و
تارغاشماق وتارغالماق باهرسه تای قرشت بالف کشیده وبرای قرشت رسیده
متفرق وپراکنده شدن راکویند تارتیش باتای قرشت بالف کشیده وبرای قرشت
رسیده وکسر تای دیکر یعنی کشایش تارتغ باتای قرشت بالف کشیده وبرای
قرشت رسیده وکسر تای دیکر بمعنی پیش کش تارجیق باتای قرشت بالف کشیده وبرای
قرشت رسیده وکسر جیم پارسی سیری دواب ازعلف بهار تارغامیش باتای قرشت
بالف کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی متفرق وپراکنده شده است تارلا
باتای قرشت بالف کشیده وبرای قرشت رسیده بمعنی مزرعه تانکی باتای قرشت
بالف کشیده وبنون رسیده وکسر کاف پارسی یعنی طلوع صبح اوونیز نوار کمر اسب ونیز بسته
وپیچیدن او درچهار دیوان کوید ؛ دولت تانکی یوزی وسیچی تانک قرانغوسی ؛
مست صبوح کوزلارین ایلتیب تانک اویقوسی ؛ تارقانك باتای قرشت بالف کشیده
وسکون نون وکاف پارسی امر ازمتفرق شدن وپریشان کردیدن درچهار دیوان کوید ؛
کراحباب ایتیسالار کل کشتای جان وکونکل تارقانك ؛ نیدین کیم سیز بیرای هجری غمی دین
مبتلا دورسیز تاریق بکسر رای قرشت بمعنی تنکی جا ومکان ونیز بمعنی مزرعه آمده
که جزو قریه دیکر میباشد تانکدیلار باتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده وکاف
پارسی یعنی ببندند وبسته کردند ونیز پیچیدند درلیلی مجنون کوید ؛ ناقه اوزه آنی تونکدیلار
چست ؛ ایلکین ایاقینی تانکدیلار درست ؛ ونیز درفرهاد شیرین کوید ؛ حریر وحله ایچرا

[illegible]

باغلا بان چست ؛ مرصع مهد ایچند اثانکدیلار دست **تاشلار** باتای قرشت بالف
کشیده وبشین قرشت رسیده یعنی می اندازد درچهار دیوان کوید ؛ دیدم اوز شغیر بیرسانک
انجمنی تاشلار ؛ اکر امتحان قیلسانک اول ای کداسین **تارقاتور** باتای قرشت بالف
کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی شانه میکند ونیز متفرق می نماید **تالبیناتور**
باتای قرشت بالف کشیده وبلام رسیده ونون بالف کشیده وضم تای قرشت یعنی اضطراب
می کند در سد سکندری کوید ؛ طلب یولیدا اتالبیناتورمایانی دی شوار منزلغه یمانک یاتا
تارتاتوتقایلار باهردو تای قرشت بالف کشیده وضم تای ثالث وسکون تای
رابع یعنی خواهند کشید در تاریخ الملوک در وصیت اسکندر کوید ؛ کیم عالم اهلیغه موجب
تینه بلکه عبرت بولغای ؛ کیم عالمدین ایلیک تارتاتوتقایلار ؛ **تارقالور** باتای قرشت
بالف کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی متفرق وپریشان میشود درچهار دیوان کوید ؛
ای نوایی تاتریک سین تارتقونک ایلدین جفا ؛ ساوغاج هنکامه عشقینک بوغوغا تارقالور ؛
تایلور بکسر یای حطی وسکون یای دیکر یعنی می لغزد ومی سرد در محبوب القلوب کوید ؛
صبر بیله کوب یا غلیغ ایش اچیلور ؛ ایشته آشوقغان کوب تایلور ؛ **تارلیغ** باتای قرشت
بالف کشیده وبرای قرشت رسیده یعنی تنکی وتنکنا **تازی** بکسر زای نقطه دار سک شکاری
ومعروف **تاساماق** باسین بی نقطه بالف کشیده بزبان ترکمانی سوختن نفس از دویدن
وخستکی ونیز زن فاحشه **تاسکی** باتای قرشت بالف کشیده وبسین بی نقطه رسیده
سیلی وطپانچه را کویند **تاشماق** باتای قرشت بالف کشیده وبشین رسیده طغیان آب ونیز ... وتاشقماق

درشار

وسرشار تاشیماق بکسر شین قرشت نقل کردن ازجایی بجایی تاشیقماق بکسر شین قرشت وسکون یا وقاف کوفته وخسته شده درسختی وشدت تاشلاماق باتای قرشت بالف کشیده وبشین رسیده یعنی بیرون انداختن ونیز سنک زدن تاشیرغاماق و تاشیقاماق بکسر شین قرشت وسکون یا وراى قرشت ونون سوده شدن سم ستور بالنکی

تاتیلیبان باتای قرشت بالف کشیده وبراى قرشت رسیده وکسر تای دیکر وبای ابجد بالف کشیده یعنی کشیده شده است درچهار دیوان کوید چرخ یوزمیک کوزی کویا یارو تارتیلیبان سرمه کون توزی ابجید اسرمه صفت کرد رهینک تاتای باهر دو تای قرشت بالف کشیده وبیا رسیده یعنی فربه بکنم وبجشم تاتلیغ باهر دو تای قرشت یعنی فربه دار وبامزه

تاشلانکیز باتای قرشت بالف کشیده وبشین قرشت رسیده وکسر کاف پارسی امر از انداختن یعنی بینداز ید درچهار دیوان کوید ایمدی کیم اولدوم تنیم یار ایتلاریکا تاشلانکیز لیک اغیاری بو معنی دین خبردار ایلامانک ونیز در لیلی مجنون کوید هم ایلیتکینکیزنی تاشلانکیز جیت هم ایت لاریینکیزنی باغلانکیز رست تالقاماس باتای قرشت بالف کشیده وبلام رسیده یعنی تمیز نمیدهد ومیان دو چیز فرق نمی کذارد درچهار دیوان کوید عاشق صادق وفا بیرله جهانی تالقاماس خوش کیلور کونکلیکا هرنی کیم کیلوردلداردین

تاتماس باتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده یعنی جاشاو ابا نمیکند تامماس یعنی نمی چکد وچکه نمی کند تاش و داش باتای قرشت وبشین رسیده بمعنی سنک وظاهر وبیرون ودور وبعید ونیز روابط ونسبت میشود در آخر کلمه می آید چون کوکلتاش یعنی مرضعه و همشیره

ونیز [illegible]

در چهار دیوان کوید ؛ قطره قانلار کیم تاما رکوکسومکا اورغان تاشدین ؛ زخم دین دوردیه
کیم قان یغلار احوالیمغه تاش ؛ ونیز در وقفیه اخلاصیه کوید ؛ کم سر الهی نی بیلماس کیشی ؛ کیشی
فهمی دین تاش ایرور حق ایشی ؛ تاشباقغه باتای قرشت بالف کشیده وبشین رسیده وبای
ابجد بالف کشیده وبقاف رسیده یعنی سنک پشت تاشقون باتای قرشت بالف
کشیده وبشین رسیده یعنی سرشار وطغیان کردن تاشکنت باتای قرشت
بالف کشیده وبشین رسیده وفتح کاف تازی وسکون نون وبای قرشت نام شهری از ماورا النهر
تاشلیغ باتای قرشت بالف کشیده وبشین رسیده یعنی سنکلاخ تاغ بمعنی کوه
باشد ونیز نام درختی که آتش او بسیار ماند ونیز نام پسر اوغوزخان در چهار دیوان کوید
مینی کم دشت وکه تاغ اوزره کورکان ؛ بتریلمیش ساغینور مجنون وفرهاد ؛ تاغوق
مرغ را کویند او را تاخوق هم کویند تاقماق یعنی بستن زیور ورشته وحلقه وطوق وبند
وکردن تالماق باتای قرشت وبلام رسیده خسته شدن وفرو رفتن باب یا بفکر
وامثال آن تالدورماق باتای قرشت بالف کشیده وبلام رسیده یعنی خسته کردن
تالاماق یعنی غارت کردن تالانماق بسکون نون یعنی غارت شدن تالاشماق
بسکون شین قرشت کوشش کردن وجنک نمودن تالاشتورماق بسکون شین
ورای قرشت یعنی بجنک واداشتن تالپیشماق بسکون یا وشین قرشت بمعنی طپیدن
تاریغماغان بکسر رای قرشت وسکون یا وغین نقطه دار یعنی دلتنک نمیشوم در لسان الطیر
کوید ؛ مین قونوز قوش مین چمن دین قاچماغان ؛ دشت ووادی سیریدین تاریغماغان ؛

تاریر

تاریب بکسر رای قرشت بمعنی زراعت کردن یعنی زراعت کرده است در مخزن
میر حیدر کوید: اریه تاریب بوغدای اورا رمو ایکین کورمادوک آشلیق جچ بوغدای
ایکین تاشلامیش باتای قرشت بالف کشیده وبشین قرشت رسیده یعنی انداخت وازخود
دور کرد در چهار دیوان کوید: چیک کاند نقاش قضا اول سرو کل رخ صورتین
کویا بیکا نمای تاشلامیش طرح ایلاب آی کون هیاتین تالقاماق باتای قرشت
بالف کشیده وبلام رسیده یعنی میان دو چیز فرق کذاشتن تالیقماق بکسر لام یعنی
خسته شدن تالا سبزه وسبزه زار و بمعنی نفس زنان از خستکی و نیز غوص کنان
تالاز بسکون زای نقطه دار کرد باد را کویند او را قویون هم کویند تالاش
کوشش وجنک را کویند تالاق سپرز باشد باغین هم صحیح است تالای بسکون
یا بلغت مغول پیشانی و نیز فراوان وبسیار تالغا و تالغه بسکون هر دو لام موج
آب را کویند و نیز انقلاب دریا و هوا باشد تالقالیغ بسکون لام وکسر لام دیکر متموج باشد
تالغوم بسکون لام تموج دریا و هوا تالغیج بسکون لام ویا وجیم ابجد بمعنی غواص
تالغاسه بسکون لام وفتح سین بی نقطه یعنی تلواسه که اضطراب باشد تالیجی
بکسر لام وجیم پارسی غواص را کویند تامیزماق بکسر میم وسکون یا و زای نقطه دار یعنی
چکانیدن تامماق بسکون میم اول یعنی چکیدن تاموغ بضم میم وسکون غین
جهنم را کویند باقاف هم صحیح است در چهار دیوان کوید: تاموغ نی روضه سا غینغا بیلان
اهل حشر اول کون: کر تیلبه کونکلوم اوتین آشکارا قیلغایلار تانماق بسکون نون انکار کردن

تاینتماق بکسر نون وسکون یا وتای قرشت یعنی شناساندن تاینلماق
بکسر نون وسکون یا ولام شناخته شدن تانکماق باتای قرشت بالف کشیده و بنون
وکاف پارسی رسیده یعنی پیچیدن وبستن ونیز حاشا وابا کردن تانکلاماق باتای
قرشت بالف کشیده وبنون وکاف پارسی رسیده سرزنش وتوبیخ تاشینک بکسر
شین قرشت وسکون یا ونون وکاف پارسی امر از حمل ونقل کردن درچهار دیوان گوید
نوایی فانی اولدی ای غم ودرد ✿ آنینک دختین فنا کوییکا تاشینک تانلامیش
باتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده یعنی برگزیده است ومنتخب کرده است
درچهار دیوان گوید ✿ گر نوایی یاری دیک یوق عالم ایچره نی عجب ✿ کیم کیزیب عالمنی
مهوشلاردین آنی تانلامیش تاوش بضم واو صدای پای آدمی وغیره را گویند
درچهار دیوان گوید ✿ تاوش کیم اوی تاشیدین کلدی دیرمین باغری تاشیمدور ✿
ایشکدین سایه کیرکاچ ساغینورمین کیم قویاشیم دور ✿ تاوشالمیش باتای
قرشت بالف کشیده وبواو رسیده یعنی خسته شده است وامانده است درسد سکندری
گوید ✿ خصوصا کیم تاوشالمیش اولغای لیبی ✿ قاتیغ پوییردین تالمیش اولغای بسی ✿
تالقامیش باتای قرشت بالف کشیده وبلام رسیده یعنی تمیز داده است وفرق
گذاشته است درچهار دیوان گوید ✿ دیمه ساقی ایلکیدین صافی موخوشتور یوقسه دُرد ✿
هر نی آندین کیلدی اول خوشتور کیم آنی تالقامیش تاپشورمامیش باتای قرشت
بالف کشیده وبباء پارسی رسیده یعنی سپرده نکرده است ونسپرده است درچهار دیوان

گوید ذلف

کویدش زلف آرا آسا نوائی کونکلین آیلدین ایستاماش تیلبه نی سنبلیچرا اضا من غمکیشی تاپشور
ماميش تانکیز باتای قرشت با الف کشیده و بنون رسیده وکسر کاف پارسی امر است
از حاشا کردن و ابا نمودن تانشوق باتای قرشت با الف کشیده و بنون رسیده
چیز عجیب وکمیاب را کویند تانک یلدوزی باتای قرشت با الف کشیده و بنون وکاف
پارسی رسیده وکسر یا وضم دال بی نقطه وکسر زای نقطه دار ستاره روشنی که نزدیک صبح بر آید
تانکسوقلانماق باتای قرشت با الف کشیده و بنون وکاف پارسی رسیده وضم سین
بی نقطه وسکون قاف و نون یعنی تعجب کردن وحیرت نمودن تانکلای باتای قرشت
با الف کشیده و بنون وکاف پارسی رسیده بمعنی کام دهن تانیش بکسر نون معروف
وشناسا و آشنا و نیز امر از شناختن و نیز امر از حرف زدن تارقاتمیش باتای قرشت
با الف کشیده و برای قرشت رسیده وسکون تای قرشت متفرق وپریشان کرده است
و نیز شانه کرده است در چهار دیوان کوید ایله کیم زلفونک خمین عالم غم تارقاتمیش نسیم
نی عجب سودرا السه یوز جان بوینی هر قلابدین تاریغ بکسر رای قرشت بمعنی ارزن
که جاورس کویند در چهار دیوان کوید تاریغ کبی سو سلیر تلخ کام لیق بیرلا تاریغ تاریغ
که یقیشتوردی آلتونین تاریغ تامات باهردو تای قرشت نوعی از اردک تاله تاله
بفتح هردو لام بمعنی پاره پاره در چهار دیوان کوید بسی مشتاقینک اولدوق دیر آرا کیم
کیلدینک ای مطرب که سازینک ترکی دین بیرکا یانکی آی اولدی هر تاله تانوق بضم
نون بمعنی شاهد وبیّنه در حیرت الابرار کوید بیلجوایکی تانوق اوتکاردی زال

[illegible]

بولدی مقرخسرو فرخنده فال ٭ و نیز در چهار دیوان گوید ٭ جلوه قیلدی قدینک و نرکس وکل
بولدی تانوق ٭ انکا قوللوق خطی کیم سوسن آزاد بیرور ٭ وله ایضاً ٭ بیر دم ایرماس کیم
وصالینک ایستاماس مین تنکریدین ٭ بو حدیثیم قیلماسانک باور ایرور تنکری تانوق ٭
تانوقلوق بضم نون و سکون قاف یعنی باشاهد و بیّنه در محبوب القلوب گوید
٭ خاطرلاری اوچون ناحق تانغرراضی بولماسانک ٭ قانینکغه تانوقلوق بیرورلار ٭
تالبیناماق با تای قرشت بالف کشیده و بلام رسیده و کسر بای ابجد و سکون یا و نون
یعنی مضطرب شدن در لیلی مجنون گوید ٭ جسمینی قیلیب مظنّه ساکن ٭ تالبیناماق ایدی
ایسی ولیکن ٭ تاناماق با تای قرشت بالف کشیده و بنون رسیده حاشا کردن و تحاشی
نمودن در لیلی مجنون گوید ٭ جانینی کیم اوزیدینک بس ایردی ٭ تاناماق بوصفت کیم اکماس
ایردی ٭ تانکلاماق با تای قرشت بالف کشیده و بنون وکاف پارسی رسیده سرزنش
و توبیخ کردن در محبوب القلوب گوید ٭ ناشایسته احوالین انکلاماق ٭ و نابایست افعالین
تانکلاماق ٭ تاوساماق با تای قرشت بالف کشیده و بواو رسیده و سین بی نقطه
بالف کشیده جستن از نهر و غیره ٭ تاوشالماق با تای قرشت بالف کشیده و بواو
رسیده یعنی خسته شدن ٭ تاوشالدورماق با تای قرشت بالف کشیده و بواو رسیده
یعنی خسته کردن ٭ تاو با تای قرشت بالف کشیده و بواو رسیده کوه باشد محرّف
تاغ ٭ تاوشمیشی با تای قرشت بالف کشیده و ضمّ واو و سکون واو دیکر و شین قرشت
یعنی تفویض کردن و تسلیم نمودن ٭ تاووشان و قوری بضم واو و سکون واو دیکر

دکر دانی

وکسر رای قرشت هر دو جعل را کویند **تاوشانجیل** باتای قرشت بواو رسیده
وسکون نون وکسر جیم ابجد عقاب را کویند ولغت جغتای اوراپور کوت کویند قارتال هم کویند ۲ بلغت مغول
در ایران قراقوش نامند **تارماشیب** باتای قرشت بالف کشیده وبرای قرشت
رسیده یعنی پیچیده است در چهار دیوان کوید ؛ خیقتی توزهر نخل اوزا بیر عشق
پیچان تارماشیب ؛ وه که بیر قد عشقیدین جسمیم دا پیچ وخم هنوز ؛ **تالقاندی** باتای
قرشت بالف کشیده وبلام رسیده وسکون نون یعنی تالان شد **تالدی** باتای
قرشت بالف کشیده وبلام رسیده یعنی خسته وماند شد در چهار دیوان کوید
قولدا ای خضر رهیم خسته نوایی قولینی ؛ کیم بو یول پویه سیدین باغری آنینک تالدی ؛
تابوق بضم بای ابجد بمعنی سجده وپرستش وبی المجاز بد ومعنی استعلام میشود وآن
نوع تعظیم را خوانند که در ترکستان ودولت خوانین مغول معهود ومستمری وآن چنان
باشد که شخصی در برابر پادشاهان سر برهنه کرده خم میشود ودست بر سر وپیشانی نکذارد
در چهار دیوان کوید ؛ قول اولدی مانکلا ایبدا داغ کوپ کوروب احسان ؛ وفایی با ایبدا
بر کیم نوایی ایتی تابوق ؛ وله ایضا ؛ زخیغه یر کورسا تورمین خیقسا اول بدمست کیم
مانکلا ای اوزوه بارماغیمنی ایلنتیب ایلارمین تابوق ؛ دوم بمعنی خدمت وبندکی باشد
در فرهاد شیرین کوید ؛ وحوش ایرمیش سینینک الینکدا خادم ؛ سباع ایرمیش تابوقونکدا
ملازم ؛ باغین هم صحیح است **تانلاماق** باتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده
برکزیدن وتمیز دادن ومنتخب نمودن در چهار دیوان کوید ؛ ایستاسانک جان وکونکل

۲ وله ایضا ؛ ماتلایم دیبن کیلیتو رو رمینی کوزلا سجدم کردینیز ؛
کورکان اول بت نی کمان ایلار کرا ایلارمین تابوق

قیلسام تردد یوق عجب کیم نوائی دا آلارنی تانلاماق تردیدی بار ❊ تانك باتای قرشت
با لف کشیده و بنون وکاف پارسی رسیده بمعنی تعجب وحیرت ونیز قبل از طلوع
صبح را گویند ونیز نواری که بکمر اسب بندند ونیز لبستن و پیچیدن در لیلی مجنون
گوید ❊ سین دفع ایتمالك ایماس چو مقدور ❊ تانك یوق سینی توتسام آندا معذور
تارتینك باتای قرشت با لف کشیده وبرای قرشت رسیده وکسر تای قرشت
وسکون یا ونون وکاف پارسی مع تشدید تای قرشت یعنی کشیدن ❊ تاپماغودیك ۲ و کشیده کرد
باتای قرشت بالف کشیده وببای پارسی رسیده یعنی پیدا نمی توانستند بکنند در سد ۲ مشر ابکه
سکندری گوید ❊ یا ساب قورغانین اول صفت بی خلل ❊ که یول تاپماغودیك ایچیکا
اجل ❊ تاوشالدینك باتای قرشت بالف کشیده وبواو رسیده یعنی خسته شدن
واماندن در چهار دیوان گوید ❊ غمیم فی چون کوتاریب ای سپهر هجر تونی ❊
چو قیلمادینك حرکت کوی اسرو تاوشالدینك ❊ تانکینك باتای قرشت بالف کشیده
وبنون رسیده وکسر کاف پارسی وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی طلوع
صبح تو ونیز امر از بسته کردن وپیچیدن در چهار دیوان گوید ❊ تو نونك خجسته تانکینك
قوتلوق اولسون ای مهوش ❊ که ایکی سنده سنکا بولدی حالی تون بیلا تانك ❊ تارتقونك
باتای قرشت بالف کشیده وبراو تای قرشت رسیده وسکون نون وکاف پارسی یعنی
خواهی کشید در چهار دیوان گوید ❊ ای نوائی تاپتریك سین تارتقونك ایلدین جفا ❊
سا وغاج هنکامه عشقینك بو غوغا تارتقالور ❊ تارتماسانك باتای قرشت بالف کشیده

وبراء وتای قرشت رسیده یعنی نکشی وکشیده نکنی در محبوب القلوب کوید
هر وفا غه یوز جفا تارتماسانك كناه كارسین **تارانكغو** با رای قرشت بالف
کشیده وبنون وکاف پارسی رسیده درخت کوز را کویند **تالاشتی لار** بسکون
شین وکسر تای قرشت یعنی نهب کردن تالان وتلاش نمودند درچهار دیوان کوید
کونکلنی شوخ لار آنداق تالاشتی لار کیسیتیب که قالمادی مین بیدل نصیبی پرکندی
تامتی بسکون میم وکسر شین قرشت پیاله شراب برابر تا نی خوردن ودیر نوشیدن
درچهار دیوان کوید ساقی ایچیب منکا تو تار قوش تامتی آنی تیلیب نوش
تالغان بسکون لام بمعنی خسته شده و وامانده ونیز کندم بر شته وکوبیده
وهر نرم کوبیده را کویند بفتح لام بمعنی تاراج وغارت آمد در فرهاد شیرین کوید
آلیب جولدو تو توب بارماغه قالغان دیکیل کیم آیلامیش لار ناغنی تالغان
تایماغینك با تای قرشت بالف کشیده وبیا رسیده یعنی خسته شدن تو
ونیز لغزیدن وسربدن تو درسد سکندری کوید بو یول قطعیدا تایماغینك
نی ایدی کوروب خسته سوستایماغینك نی ایدی **تایماقونك** با تای قرشت
بالف کشیده وبیای پارسی رسیده یعنی پیدا نمی توانی بکنی درچهار دیوان کوید
کر جنون دشتیدا هجر اندوهی کم بولسون دیسانك ای نوائی تایماقونك آه وفغاندین
جز یراق **تالدینك** با تای قرشت بالف کشیده وبلام رسیده یعنی خسته شدی
واماندی درچهار دیوان کوید فنا یولیدا نوائی غه بولمادینك همره بو دشتیده

سیدین زاهد امکر تالدینک **تالقودیک** باتای قرشت بالف کشیده وبلام
رسیده مثل اینکه خسته شده است در چهار دیوان کوید هجر آرا ای خضر فرخ
پی قولوم توت کیم آیرورن پویه اورماقدین بو وادی ایچرا باغریم تالقودیک

تاپیلقودیک بکسر بای پارسی وسکون یا ولام مثل اینکه پیدا شده باشد
در چهار دیوان کوید ایله عشقی دشتیدا مجنون کونکل آواره دور کیم پری لار ایستاکان
بیرله تاپیلقودیک ایماس **تاریقیتینک** بکسر رای قرشت ویا وسکون قاف وکسر تای
قرشت یعنی دلتنک شدی در چهار دیوان کوید عربده دین کر تاریقیتینک
ساقیا توت باده کیم اولماغوم دور بولماغونجه مست لایعقل خوش **تالقامادیک**
باتای قرشت بالف کشیده وبلام رسیده یعنی تمیز وامتیاز ندادیم وفرق نکردیم در چهار
دیوان کوید بیر اوکه بخشی یامان رنجیدین فراغ ایستار ایچار داتالقامادیک بخشی
کر یامان باده **تاوشالغودیک** باتای قرشت بالف کشیده وبواو رسیده وشین بالف
کشیده وبلام رسیده یعنی مثل اینکه خسته بشود در چهار دیوان کوید حله کل برکیدین
ایتینک پرده جانیمدین ایت بولسا آتینک آسیدا تاکه تنینک تاوشالغودیک

تاشلانک باتای قرشت بالف کشیده وبشین قرشت رسیده امر است
از انداختن در چهار دیوان کوید ایت لاری آلیغه تاشلانک کر غذا قیلسونلار
برمینی برهم اوروب ماتیمیا یغلامانکیز وله ایضاً کونکلوم اوینیدا غمی تاریقماسون
هر زخمیدین مرهمین تاشلانک کر هر یاندین آچیلسون روزنی **تارتماقیل**

باتای

با تای قرشت بالف کشیده و برای قرشت و تای قرشت رسیده یعنی بکش و کشیده
مکن در حیرت الابرار گوید: سین داغی چیککیل بو یتکن بختین: تار نمایل
حاتم طائی مینینکین تانتی بسکون تای قرشت و کسر تای دیگر یعنی چشیده و مزه
کرد در چهار دیوان گوید: فراق السیدا ایردی شهد ینکلیغ: مذاقیم کیم اولوم زهرینی
تانتی تارغاماغای با تای قرشت بالف کشیده و برای قرشت رسیده یعنی لتک انشود
تاریغیب بکسر رای قرشت یعنی لتک شده است تاج الرجال لقب مادر
اسکندر میباشد در سد سکندری در فوت اسکندر بتابوت گوید
چو تابوت غریبتی تاج الرجال: دیدی اون چیکیب زار و آشفته حال: که خوش
کیلدینک ای مهمان عزیز: که فرزندینک و شبوقاریقان کنیز تایانغیل
با یا بالف کشیده و بنون رسیده یعنی تکیه بده در فرهاد شیرین گوید
نی بیر دم تینکنی بیر ساعت تایانغیل: نی حرب و کینه سورماقدین اوسانغیل
تانکیزغاماغیل با تای قرشت بالف کشیده و بنون رسیده و کسر کاف
پارسی و سکون یا و زای نقطه دار یعنی حاشا و اباکن و نیز سرزنش و توبیخ مکن
در چهار دیوان گوید: یوزنگنی پرده دا دیسام پری تانکیزغاماغیل: مینی موتیلماگی
مجنون اوزنهان موایماس تال با تای قرشت بالف کشیده و بلام رسیده
درختی است در ولایت هند مانند نخل خرما و برگ آن از یک ذرع زیاده میباشد
برهمنان بعوض کاغذ می نویسند آبی از آن درخت آید که هر کس نوشد کیف دهد

ونیز آهن را کویند و درخت بید را نامند و نیز امر از خسته شدن و نیز غوص کردن
وفرو رفتن و بمعنی برنج و قلع و سرب وغیره که هفت جوش باشد آمده است در
سد سکندری در سیاحت دریاها کوید ❊ بالیغ لارنی بوترانتی کرداب بیم
❊ آنینک دیک که تال یافراغینی نسیم ❊ و نیز در سد یاجوج وماجوج کوید
❊ مس وروی وقلع وبرنج وتیمور ❊ یاناقورغاشون بیرله تال وکوموش ❊ ونیز
در محبوب القلوب کوید ❊ بیر کیمسه که ایلاماس آشوقماغنی خیال ❊ یافراغنی
ایپاک قیلور چیچک برکینی تال ❊ ونیز در چهار دیوان کوید ❊ چمن بهر لطافت
بولدی نیسان دُرلاری بیرله ❊ قیزیل تالدین مهیا قیلدی هر یان شاخ مرجانین ❊
لغت هم در فارسی وهم در ترکی استعمال میشود **تارتقیل** با تای قرشت بالف
کشیده وبرای قرشت وتای قرشت رسیده امر است از کشیدن در چهار دیوان
کوید ❊ ایلنی چون زرق نمازی سوزیکا جمع ایتینک ❊ تارتقیل تفرقه غه ایمدی
صلوه ای واعظ **تارتیم** با تای قرشت بالف کشیده وبرا وتای قرشت رسیده
وکسر تای دیکر یعنی کشیدم در سبعه سیاره کوید ❊ یارب او شبو حدیث پیچاپیچ ❊
که رقم تارتیم تاریقمای هیچ ❊ ونیز در چهار دیوان کوید ❊ تارتیم رنج خمار ایلادی محکم
طمع ❊ اول کیشی دیک کیم قازار تاغ ایلا بان کوهر طمع **تاووشقان** بضم واو وسکون
واو دیکر وشین قرشت خرکوش را کویند **تام** با تای قرشت بالف کشیده وبمیم
رسیده سقف خانه را کویند ونیز امر از چکه کردن ونیز دیوار ونیز قطره در فرهاد شیرین

کوید ایو

تاتتاذماق باهر تای قرشت بمعنی چشانیدن **تایانغان** بسکون نون بمعنی تکیه گاه وتکیه کننده **تاینیق** بکسر نون آشنا را کویند **تانق** با تای قرشت نوعی از هیمه که معروف نیست

کوید ایو آلتون فرش آلتون تام آلتون می آلتون ظرف آلتون جام آلتون و نیز در سد سکندری

در مهمانی خاقان چین اسکندر را کوید بیزاب تام و تاشینی آیین بیله مصور باری

حلهٔ چین بیله **تانکیم** با تای قرشت بالف کشیده و بنون رسیده و کسر کاف پارسی

یعنی طلوع صبح من در چهار دیوان کوید تانکیم یاروق و تونوم تیره دور کرچه ماشا دوتی

کونکل آرا یوزو زلفونک خیالی تون بیله تانک **تانمادیم** با تای قرشت بالف کشیده

و بنون رسیده حاشا نکردم و ابا ننمودم **تاسیتیم** با تای قرشت بالف کشیده و بتای

قرشت رسیده و کسر تای دیکر یعنی چشیدم و مزه کردم **تالدیم** با تای قرشت بالف

کشیده و بلام رسیده یعنی خسته شدم در لیلی مجنون کوید تالدیم آراتیش داتوب قولومنی

کور کوز کرم ایلابان یولومنی **تاوولغا** بضم واو و سکون واو و لام کلاه خود را

کویند باقاف هم صحیح است **تایماق** با تای قرشت بالف کشیده و بیا رسیده یعنی

لغزیدن **تایار** با یا بالف کشیده و برای قرشت رسیده دیک را کویند

تایلماق با یا بالف کشیده و بیای دیکر رسیده یعنی لغزیده شدن

تایاقلاماق با یا بالف کشیده و بقاف رسیده یعنی چوب زدن **تایاقلاتماق**

با یا بالف کشیده و بقاف رسیده و سکون تای قرشت واداشتن کسی را چوب بزند

تایانجاق با یا بالف کشیده و بنون رسیده تکیه کردن بنیزه باشد **تاییتی**

با تای قرشت بالف کشیده و بیا رسیده بلغت خطا پیر و استاد باشد **تایغاج** با تای قرشت

بالف کشیده و بیا رسیده جای لغزنده و نیز بسیار کو و کثیر الکلام **تایلاق** با تای

قرشت بالف کشیده وبیا رسیده شتر سه ساله **تایمغور** بفتح یا وسکون میم یعنی
لغزش نکننده **تاپولماق** بضم بای پارسی وسکون لام برفوج لشکر خود را زدن
تاشلابان باتای قرشت بالف کشیده وبشین قرشت رسیده یعنی انداختست
ونیز انداخت در فرهاد شیرین کوید حوادث شد بادی چون بولوب سست
قراتو فراق غرآبی تاشلابان چست **تارتادور** باتای قرشت بالف کشیده وبرای قرشت
رسیده یعنی میکشد کشیده میکشد در فرهاد شیرین کوید تصور قیلما کامی تارتادور سین عدو دین
انتقامی تارتادور سین ونیز در چهار دیوان کوید عشق برمیغه یتیب بارماغامین
چونکه مینی تارتادور اول ساری بوتاربیله نغمه چنک **تایاغینی** باتای
قرشت ویا بالف کشیده وکسر نون یعنی تکیه کاه اورا در چهار دیوان کوید
اوخشاتتی قامتینک غرصنوبرنی باغبان بیچاره بیلماس ایرمیش الفدین تایاغینی
ونیز باچوب کسی را پیش نمودن یعنی چوب زدن ورا با قاف هم صحیح است ۲ بمعنی پیمودن ایشان نیز آمده کرد کهک کویند
تامجی بکسر جیم ابجد محل چکیدن ونیز قطره **تامجیلار** بکسر جیم ابجد یعنی
می چکد وچکه میکند **تامیز** بسکون زای نقطه دار یعنی بچکان **تالغار** و**تالغر**
بسکون هر دو لام بمعنی غارت وچپو **تانمای** بسکون نون یعنی تحاشی وابا نمیکند
ونیز نمی داند واطلاع ندارد در سبعه سیاره کوید خواجه بیلماس کم مست ایرور
یاساغ تانمای اویقودادورمو یا اویقاغ **تارتیبان** باتای قرشت بالف کشید
وبرای قرشت رسیده وکسر تای دیکر یعنی کشیده است در سد سکندری کوید

اتا

کوید: بیر کوز پادشاه حضرتلاری بنده خانه دا ایردی لاز: تاوشیلا دوزغان
الحمد دین آیتی لاز **تالان** غارت را گویند در سد سکندری گوید: شجر خیلی ایله
تالان آیتیب: کرباشتین آیاقینی عریان آیتیب **تاشقاریدین** باتای قرشت بالف
کشیده و بنین قرشت رسیده یعنی از بیرون سر و غیره **تالپینورین** باتای
قرشت بالف کشیده و بلام رسیده و کسر بای ابجد و ضم نون یعنی اضطراب و را
در ترجیع بند گوید: کوپ ایستاما گونکلوم اضطربین: قوش تالپینورین بیوک
کم صیاد **تایان** با یا بالف کشیده و بنون رسیده یعنی تکیه بکن در فرهاد شیرین
گوید: بوایشترینی تایان بیر لحظه نی تین: بیر متینی نینک او ونیغر متین **تاشیبان**
بکسر شین قرشت یعنی حمل و نقل کرده است و نیز سرشار و سرازیر شده است
در لیلی مجنون گوید: بوایکی کرایمدی تاشیبان رخت: انداوزوبان جنون سیحی رخت
تانلابان باتای قرشت بالف کشیده و بنون رسیده یعنی برگزیده و منتخب
کرده ~~و نیز سرزنش و توبیخ نموده~~ در چهار دیوان گوید: ای تو چون زمان اهلیغه
وفا: تاپماغونک هرکز وفا اهلی آلارنی تانلابان **تالاشور** بضم سین قرشت
یعنی کوشش و تقلا می کند در چهار دیوان گوید: آچیغیم کیل کالی کونکی آچیغ
باده ضر ترجیع خرد اهلی چو تیلور لاز مین نادان تالاشوریش **تارتیلورسین**
باتای قرشت بالف کشیده و برای قرشت رسیده و کسر تای دیگر یعنی کشیده می شوی
در چهار دیوان گوید: کیل کیل ای فرمان کونکل اول قاشی یا محرم او قوتی چون وفاد

تازقاماق باتا قرشت بالف کشیده و برای قرشت رسیده یعنی ممتزق و پریشان شدن
۱۴ امر از تکیه کردن
در چهار دیوان گوید: شیلا ایت ... عافیت اهلیغه اول ... تازقاماق

قوی تولاکیم باده یا خود زهر ایکانینی تالتامان ❊ **تاوشالقان** باتای قرشت بالف

کشیده وبواو رسیده یعنی خسته شده در فرهاد شیرین کوید ❊ فراق ایامی تاوشالقان

ایمیش سین ❊ بس آغیر اویقوغه بارغان ایمیش سین ❊ **تالماقای** باتای قرشت

بالف کشیده وبلام رسیده یعنی خسته نشود در چهار دیوان کوید ❊ ای تانک لیمی — ونیز خسته نیز شود

اول ایان بارمای دمینک تو تولدی ❊ حالیم دیما کیکا بارسانک تاکاه تالماقای سین ❊

تانکاردین باتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده یعنی از کشیدن وبستن ونجیدن

در لیلی مجنون کوید ❊ چون بولدی آنی تانکاردین آزاد ❊ یوزدرد ایله نوحه قیلدی

بنیاد ❊ **تانماغیل** باتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده امر از حاشا نکردن

وابا نمودن در چهار دیوان کوید ❊ ناوکینک ظلم اورماغیدین تانماغیل ای قاشی یا

تندا زخم ایرماس مو یا کونکلومدا پیکان مو ایماس ❊ **تایاغق** بایا بالف کشیده

وبغین نقطه دار رسیده چوب دستی کلفت وبزرک که شبانان وغیره بدست کیرند

ونیز بمعنی تکیه کردن بجائی ونیز کسی را با چوب تنبیه نمودن در محبوب القلوب

کوید ❊ تایاغ اعضاسینی آنداق افکار قیلدی ❊ که قانی اول معرکه نی لالهزار قیلدی ❊

ونیز در مجالس النفایس کوید ❊ سفیهانه الفاظ بیله فحش ایتور ایرمیش ❊ وتایاغ لاماق غرض دا

هم قیلور ایرمیش ❊ وله ایضا ❊ اوخشاتی قامتینکغه صنوبرنی باغبان ❊ بیچاره بیلماس

ایردی الف دین تایاغینی ❊ باقاف هم صحیح است **تارتیلادورغان** باتای

قرشت بالف کشیده وبرای قرشت رسیده وکسر تای دیگر یعنی کشیده شده در خمسة المتحیرین

کوید بیت

کویدث بیر کون پادشاه حضرتلاری بنده خانه دا ایردیلار ث تارتیلادور غان
اطعمه دین آیتی لار ث تالان غارت را کویند در سد سکندری کوید ث شجر خیلی ایله
تالان آیتیب ث که باشتین ایاقینی عریان ایتیب تاشقاریدین باتای قرشت بالف
کشیده وبشین قرشت رسیده یعنی از بیرون سرا وغیره تالبینورین باتای
قرشت بالف کشیده وبلام رسیده وکسر بای ابجد وضم نون یعنی اضطراب ورا
در ترجیع بند کوید ث کوپ ایستاما کونکلوم اضطربین ث قوش تالبینورین نیچوک
که صیاد ث تایان بایا بالف کشیده وبنون رسیده یعنی تکیه بکن در فرهاد شیرین
کوید ث بوایشترینی تایان بیر لحظه نی یتین ث یترمتینی نینک اورنیغه متین تاشیبان
بکسر شین قرشت یعنی حمل ونقل کرده است ونیز سر شار وسرازیر شده است
در لیلی مجنون کوید ث بوایکی که ایمدی تاشیبان رخت ث اندا او رو بان جنون شهی رخت
تانلابان باتای قرشت بالف کشیده وبنون رسیده یعنی برگزیده ومنتخب
کرده ~~ونیز سرزنش وتوبیخ نموده~~ در چهار دیوان کوید ث ای نوای چون زمان اهلیغه صلای توق
وفا ث تاپماغونک هرگز وفا اهلی آلارنی تانلابان ث تالاشور بضم سین قرشت
یعنی کوشش وتقلا می کند در چهار دیوان کوید ث اچیغیم کیل کالی کونکلی آچیغ
باده غه ترجیح ث خرد اهلی چو قیلورلار مین نادان تالاشورمین ث تارتیلورسین
باتای قرشت بالف کشیده وبرای قرشت رسیده وکسر تای دیگر یعنی کشیده می شوی
در چهار دیوان کوید ث کیل کیل ای قربان کونکل اول قاشی یا میهرن اوقوت ث چون وفادین

تارتیلودسین هم بارِیب بیر کوشه توتث **تاشلاغان** باتای قرشت بالف کشیده
ولشین رسیده یعنی انداخته شده درلیلی مجنون کوید ث اقبال سمندی سینکیرکان
چست ث توفراق اوزه اَنی تاشلابان دست ث **تارتاراِیکین** باهر دو رای قرشت
یعنی میکشد وبیرون می آورد درلیلی مجنون کوید ث ساچینکغه یاپوشساخار وخاشاک
کیم تارتارایکین بیرین بیرین پاک ث **تارتمای** باتای قرشت بالف کشیده برا
وتای قرشت رسیده یعنی نمی کشد وبیرون نمی آورد درچهاردیوان کوید ث
هرنیچه تیکورسا اول شوخ ستمکر انتظار ث تیلاکوم دور تارتمای مین زار مضطر انتظار
تاییلغان بکسر یا وسکون یای دیکر ولام یعنی لغزیده وسریده شد **تانک آتقوجه**
و**تانک آتقونجه** باتای قرشت بالف کشیده وبنون وکاف پارسی رسیده
وسکون تای دیکر یعنی تا اینکه طلوع صبح بشود درچهاردیوان کوید ث تانکین آتقنچا غم
نازاو یقوسی ایچرا اول کوز ث وه که قیلمیش کیچه تانک اتقوجه بیدار مینی ث درفرهاد
شیرین کوید ث یتیشتی اول سحر کیم شامی فرهاد ث تانک اتقونجه قیلیب جانیغه بیداد ث
تانمه بسکون نون یعنی منکر مشو وابامکن **تانار** بانون بالف کشیده
یعنی منکر میشود وابا می کند **تاپاآلماغایمو** باباء پارسی بالف کشیده وسکون
لام ویا استفهام انکاری است یعنی آیا پیدا نمی تواند بکند درسد سکندری کوید
جهاندار لار نی جهان قیلسا پیت ث تاپاآلماغایمو کدالارغه دست ث **تارتماغونجه**
باتای قرشت بالف کشیده وبراو تای قرشت رسیده وسکون نون وفتح جیم ابجد یعنی

تانکبندم

تانکشیدم در محبوب القلوب کوید هر کیم بیله که بیر مهر و محبت آیینی توزدوم مین
جور و مذلت تارتماغونچه خلاص بولمادیم **تاشینده** بکسر شین قرشت و سکون
نون یعنی در خارج او در چهار دیوان کوید ایله قانلیق کونکل ایچرا توکن اورتاب سین
کیم لاله نینک غنچه سی دیک بیلکوراتور تاشینده **تارتارغه** با هر دو تای قرشت
و هر دو رای قرشت یعنی برای کشیدن در فرهاد شیرین شیرین بفرهاد کوید
چیکار کادرد اندوه جز ایتینک بار بلا تارتارغه صبر و طاقتینک بار **تاشلاماقغه**
باثای قرشت بالف کشیده و بشین قرشت رسیده یعنی برای اینکه بیندازد در چهار
دیوان کوید ای نوایی رنج ایله خوش بول که فرهاد آهیدین ییل که قویدی تاشلاماقغه
تاج پرویز استی ییل **تارتمه** باثای قرشت بالف کشیده و براو ثای قرشت رسیده
یعنی مکش و کشیده مکن در لیلی مجنون کوید دولت طلب ایلاسانک خدادین
باش تارتمه شرع مصطفی دین وله ایضا سین تارتمه ناله مبتلا وار کیم ناله کورود
منکا سزاوار **تامسه** یعنی چکه بکند و بچکد در چهار دیوان کوید قیامت غه دیکونچه
زهراویدین غزارا ولغای اکر بیر قطره تامسه قرتینک بزمیدا جامیمدین
تانیرینکغه بکسر نون و رای قرشت و سکون یا و نون و کاف پارسی برای اینکه
بشناسم و نیز برای اینکه بشناسی در لیلی مجنون مجنون به پدر خود کوید قاچماقلیغیم
ایردی تانیماس دین بلکیم تانیرینکغه ازیماس مین **تارقاتمه** باثای قرشت
بالف کشیده و برای قرشت رسیده و سکون تای قرشت یعنی شانه مکن و نیز متفرق مکن

درچهار دیوان کوید٭ زلف ویوزدین سنبلونکینی کل اوزه تارقاتمه کوپ٭ دهر باغید
کل وسنبل ایسین بوترا تمه کوپ٭ تاینمای بکسر نون یعنی نمی شناسم تاشلادی
با تای قرشت بالف کشیده وبشین قرشت رسیده وکسر دال بی نقطه یعنی دور انداخت
تاشقاری با تای قرشت بالف کشیده وبشین قرشت رسیده بمعنی بیرون
وخارج در لیلی مجنون کوید٭ تاشقاری آتایالانک قیلیب باش٭ یرتیب یقاکو کسکا
اوراتاش٭ ونیز در حیرت الابرار کوید٭ یاریمی یردا یاریمی یوقاری٭ اول یاریمیدا
که بولوب تاشقاری٭ ونیز در لیلی مجنون کوید٭ تاشقاری یباردی کیم مونی آل
آزایردی یانیمدا نقد فی الحال٭ تاری بکسر رای قرشت امر از شانه کردن ونیز
درچهار دیوان کوید٭ اول شوخ یوزدا اشکینکا باقماس نوا ایا
هرنا چا زعفران یوزیکا ارغوان تاری٭ تاپشورغانینی با تای قرشت
بالف کشیده وبباء پارسی رسیده وکسر هر دو نون یعنی سپرده خویش را
در حیرت الابرار کوید٭ ایستاسا تاپشورغانینی کرد کار٭ اوترودا دیکیل که
جوابینکنی بار٭ تالقای بفتح لام یعنی غارت بکند ونیز غارت خواهد کرد
درچهار دیوان کوید٭ قاشین کدروم ختن نی تمام اولجه لدی٭ سچینک خیالیدا
اول کیم حبش ایلین تالقای٭ تاوشالدوردی با تای قرشت بالف کشیده
وبواو رسیده وسکون لام یعنی خسته کرد در چهار دیوان کوید٭ غم یوکی آستیدا
تاوشالدوردی هجرانینک مینی٭ التفات ایتسانک داغی مین خسته تاوشالغانچه تل

تالی

تاتی بکسر تای قرشت عمله و نوکر محصل را کویند و نیز فرزه او و طعم او در حیرة الابرار
کوید ۞ شه داغی تخم ارپه سینی آتی ییب ۞ اوینا تاووغ لارنی سورولک تاتی ییب ۞
تار تار ایردی با هر دو تای قرشت و سکون هر دو رای قرشت و فتح الف یعنی
می کشید و میبرد در لیلی مجنون کوید ۞ چون بار ایدی بخت جاودانه ۞ تار تار ایدی
مینی بیخودانه ۞ تارتالی با تای قرشت بالف کشیده و برای قرشت رسیده و تای
دیکر بالف کشیده یعنی می کشانیم در سد سکندری کوید ۞ آتی تارتالی قوللوغو نغه
یاووق ۞ کوزین خاک پاینکدین ایتسون یاروق ۞ تاریقمای بکسر رای قرشت و سکون
یا و قاف یعنی دلتنک نمی شود و نیز دلتنک نمیشوم در سبعه سیاره کوید ۞ یارب او شبو حدث
پیچاپیچ ۞ که رقم تارتیتم تاریقمای هیچ ۞ تاینه لغای با تای قرشت بالف کشیده
و بیا رسیده و کسر لام یعنی درب خانه را ببندد در چهار دیوان کوید ۞ نی خوش کوتی
ایرو راول کون نوای دلدار ۞ ایوینا ییداب ایچیشیب ایشکنی تاینه لغای ۞ تاشی
با تای قرشت بالف کشیده و کسر شین قرشت یعنی بیرون و خارج او ۞ تاریقمیش
بکسر رای قرشت و سکون یا و قاف یعنی دلتنک شده است در چهار دیوان کوید ۞
اول پریوش طفل مکتب دین تاریقمیش بیردیر ۞ قوی که بیردم آتی مجنون لوقلار ایلاب
اوینا تاتی ۞ تارتینکیز با تای قرشت بالف کشیده و برای قرشت رسیده
و کسر تای قرشت و سکون یا و نون و کسر کاف پارسی یعنی بکشید و کشیده بکنید در چهار
دیوان کوید ۞ کوز دعاسی چون پتر سینه صدقه سی ایلاب صینی ۞ تار جانیم رشته سی دین

تارتینکیز طوماریغه ❊ **تارتیلدی** باتای قرشت بالف کشیده وبرای قرشت
رسیده وکسر تای دیکر یعنی کشیده شد درچهار دیوان کوید ❊ سیاستآیتی سیچینک
مشک چون خطا قیلدی ❊ که بارچه جسمی قراریب تیریکا تارتیلدی ❊ ونیز درسد سکندری
کوید ❊ یماککاچو بولدی اولوس مَیلی فاش ❊ کزک اورتادین چیقتی تارتیلدی آش ❊
تارتتی باتای قرشت بالف کشیده وبرای قرشت وتای قرشت وکسر تای دیکر
یعنی کشید درلیلی مجنون کوید ❊ چون کلشن چرخ کلعذاری ❊ مغرب ساری تارتتی
عماری ❊ **تاشیتقای** بکسر شین وسکون یا وتای قرشت یعنی می کشانم وکشیده میکنم
مصرع ❊ خفتا ملکیکا توفراغین تاشیتقای ❊ **تایاقلاتتی** بایا بالف کشیده وبقاف
رسیده وسکون تای قرشت وکسر تای دیکر یعنی بچوب بست تنبیه دیکر برو انداختن
وزدن مصرع ❊ تایاقلاتتی قرایلا ابان باستوروب ❊ **تالمیشایدی** باتای قرشت
بالف کشیده وبلام رسیده یعنی خسته شده بود ❊ **تاتقانی** باتای قرشت بالف کشیده
وبتای دیکر رسیده یعنی بچشم وغمزه کنم **تارقاتماغی** باتای قرشت بالف کشیده وبرای
قرشت رسیده وسکون تای دیکر یعنی متفرق وپریشان کردن او درسد سکندری
کوید ❊ آچاردین ایماس کامی تارقاتماغی ❊ غرض یار انکا اوزکه یبرقاتماغی ❊ **تالقیتمادی**
باتای قرشت بالف کشیده وبلام رسیده وسکون یا وتای دیکر یعنی بالا نکرد
تاریقغای بکسر رای قرشت وسکون یا وقاف یعنی بتنک می آید ودلتنک میشود
درمحبوب القلوب کوید ❊ چونکه آکه بولدی حیاتیدین تاریقغای ❊ واویات دیدماعیدین

تونون

توتون چیقغای ⁘ **تارتقای** با هر دو تای قرشت با الف کشیده و برای قرشت
رسیده یعنی می کشم و بکشم **تانلادی** با تای قرشت با الف کشیده و بنون
رسیده یعنی منتخب کرد و برگزید **تانک قوشی** با تای قرشت
با الف کشیده و بنون و کاف پارسی رسیده کنایه از خروس باشد در لیلی مجنون گوید
تانک قوشی چون دانا له قیلدی ⁘ عاشق داغی خبر با دقیلدی ⁘ **تانکلاغی** با تای قرشت
با الف کشیده و بنون و کاف پارسی رسیده یعنی فردا ای مصرع ⁘ زاهدا تانکلاغی
کوثرنی دین کوپ دیما سوز ⁘ **تاپلماغی** با تای قرشت با الف کشیده و کسر بای پارسی
و سکون یا و لام یعنی پیدا شدن او ⁘ **تانقاغ** با تای قرشت با الف کشیده و بنون
رسیده گرد و را گویند که جوز باشد در سد سکندری گوید ⁘ یغاچ اوزره کر بولسا
یوزمینک تانقاغ ⁘ کوما ریرکا هر نی اوغورلادی زاغ ⁘ **تابانکنی** بکسر نون
و سکون یا و نون و کاف پارسی و کسر نون دیگر یعنی پاشنه پای ترا در لیلی مجنون گوید
ایلاب تابانکنی چون تیکن ریش ⁘ مینینک جکر یمغه سانجیلیب نیش ⁘ **تانیرینی**
بکسر نون و سکون یا و کسر رای قرشت و نون یعنی شناختن مرا در حیرت الابرار گوید
طرفه راق اول کیم تانیرینی بیلیب ⁘ حق دین اولیا لمای منکا ظاهر قیلیب ⁘ **تاتمای**
با تای قرشت با الف کشیده و بتای دیگر رسیده یعنی نچشیده است و مزه نکرده است
در چهار دیوان گوید ⁘ خوان حسنی ایچره سبزی خط سبز و تو زینی ⁘ سین نی اگر اول نعیم
روضه دین تاتمای توزین ⁘ **تاریقتی** بکسر رای قرشت و تای قرشت یعنی دلتنگ شد

تاپغان بسکون یا پارسی یافته شده در محبوب القلوب در ذکر عشق گوید ⁘ که بو نوع قبلغان عشق معشوق وجودین بیرلا قایم ار ⁘ و بو تاپغان حالاتو منسوب غلارت دایم

در چهار دیوان گوید تاریقتی چرج یغمدین مکر کیم بیلماس ایدی کە درد هجر زمانین تمام یغلار مین

تاییلدی بکسر یا و سکون یای دیگر یعنی لغزیده و سریده شد در محبوب القلوب

گوید آیاقی کە صراط المستقیم دین تاییلدی ویل چاهی توبین مقام قیلدی

تاشلاد ایدی با تای قرشت بالف کشیده یعنی می انداخت در لیلی مجنون

گوید بیر لحظە عیان بولوب یمن دین تاشلاد ایدی آتشین کمنین **تارقادی**

با تای قرشت بالف کشیده و برای قرشت رسیده یعنی متفرق شد و پریشان نمود

در خمسة المتحیرین گوید اول حضرت هیچ نیمه دیمادی لا رتا مجلس تارقادی **تاشتی**

با تای قرشت بالف کشیده و بشین قرشت رسیده و کسر تای قرشت یعنی سرشار

و سرریز شد در چهار دیوان گوید شفق دین کوک یوزی کالکون ایماس کیم فرانیکدین

نوای قانی تاشتی **تارقاتتی** با تای قرشت بالف کشیده و برای قرشت رسیده و کسر تای

قرشت یعنی متفرق نمود و پریشان کرده در داستان شیخ صنعان گوید چون خلیفه

ایردی شیخ اصحابیغه کیمسالار تارقاتتی اوز احبابیغه بارچاسین جمع ایلادی همت بیله

سوردی شیخ احوالینی دقت بیله **تاشقی** با تای قرشت بالف کشیده

و بشین قرشت رسیده و کسر قاف یعنی بیرونی و خارجی در چهار دیوان گوید

تاتولاتوتون دیبان ساقی منکا یتکاج قدح تاشقی دوری خطینی آنینک نشانه

ایلادام **تاپالمادی** یعنی نتوانست پیدا بکند در ترجیع بند گوید قویاش کبی یوق

بیر ذره ماهیتین تاپالمادی سعی ایله فکر تیم **تارتقای** با تای قرشت بالف

تارقاسا [illegible]

کشیده و برا

کشیده و براو تای قرشت رسیده یعنی می کشد و کشیده میشود در چهار دیوان
گوید: زلفی سودا سیدا اول سام تار تقای قبر بمیدا باش: هر کیم دین خوش هر خوش بولغای سنبلی

باب التاء القرشت مع الباء التازی و الباء الپارسی

تپراتور بکسر تای قرشت و سکون بای پارسی و رای قرشت بالف کشیده
و ضم تای دیگر یعنی حرکت می دهد در چهار دیوان گوید: آغزیما تپکور قولاغ بیلکیم
سینینک ذکر نینک دادور: اول زمان کیم جان بیرور دا تپراتور بیمار آغز تبت
بفتح تای قرشت ولایتی است از ختا و ختن تپراب بکسر تای قرشت و سکون
بای پارسی یعنی بحرکت آمد تپرانماکینک بکسر تای قرشت و سکون بای پارسی
و هر دو نون یعنی حرکت کردن تو در فرهاد شیرین گوید: تپتیب کرد و نغر اوت
سیسکانماکینک یوق: تو شوب عالم غر اوت تپرانماکینک یوق تپرانماکیل
بکسر تای قرشت و سکون بای پارسی و نون یعنی حرکت مکن تپکیل بکسر تای قرشت
و سکون بای پارسی و کسر کاف پارسی امر است از لگد زدن در چهار دیوان گوید
دیدیلار سند ایله توسن لیغین ایل نینک اوکسوت: کیم دیدی تپکیل و منبرنی اوشات
ای واعظ ۲ تباینین بفتح تای قرشت و بای ابجد بالف کشیده و کسر نون یعنی پاشنه
اورادر لیلی مجنون گوید: کیلدی و اول ایت تاباینی اوپتی: کر تنکر تا نو اینی اوپتی
تپنکو بفتح تای قرشت و کسر بای پارسی و سکون نون و ضم کاف پارسی
دامن زین را گویند در چهار دیوان گوید: شهسوارم نینک ایاقین اوپکالی راضی

دورورت ٭ ای بیله کون هر بیریسی بیر تینکو اوریندا ٭ وله ایضا ٭ قالدی مهمیز نیکدین

ای چابک نشان ای یوزیدا ٭ کویا جولان کونی آتی تینکو ایلادینک ٭ **تپرانسه**

بکسر تای قرشت وسکون بای پارسی ونون یعنی بحرکت بیاید وحرکت بکند

در چهار دیوان کوید ٭ کویونکا بار وردا کاهی وهم که دشک اولتوروت ٭ سایه تپرانسه

کین ین مهر چیقسا اوترودین ٭ **تپراتتی** بکسر تای قرشت وسکون بای پارسی

ورای قرشت بالف کشیده وبتای دیگر رسیده یعنی حرکت داد در فرهاد

شیرین کوید ٭ چو تپراتتی نسیمین صبح باغی ٭ ایسیندی هوشیکا کیلدی دماغی ٭

تپرانوری بکسر تای قرشت وسکون بای پارسی ورای قرشت بالف کشیده

وضم نون یعنی حرکت کردن او ٭ **تپرانکوبجه** بکسر تای قرشت وسکون بای

پارسی ونون وضم کاف پارسی وسکون نون دیگر وفتح جیم ابجد یعنی هر قدر که حرکت

میکرد در چهار دیوان کوید ٭ کرنوائی ضعفی تپرانکوبجه بار ایردی ولیک ٭ هجر اوقی

کوکسیکا کیم تیکدی بارنا تپرانمادی ٭ **تپرانمادی** بکسر تای قرشت وسکون

بارسی ونون یعنی حرکت نکرد **تپه لاماق** بفتح تای قرشت وبای پارسی یعنی

برفرق وبرسر زدن **تپرانماکای** بکسر تای قرشت وسکون بای پارسی وتای قرشت

یعنی حرکت نمی دهد وبحرکت نمی آورد **تپران** بکسر تای قرشت وسکون بای

پارسی آمدن حرکت آمدن **تپراتکیل** بکسر تای قرشت وسکون بای پارسی ورای وتای قرشت امر بحرکت آوردن

باب التاء القرشت مع التاء القرشت

تپراتما

تِترَاتمَا بکسر تای قرشت وسکون هر دو تای دیگر یعنی لرزیدن وبی اختیار
درحرکت بودن در فرهاد شیرین گوید ؁ یا نافرهادنی تِترَاتماتوتتی ؁ ایسیغ دم
جسمیدا قاینین قوروتتی ؁ **تِترَاتمَاغا** بکسر تای قرشت وسکون هر دو تای
دیگر یعنی بلرزیدن وبلرز افتادن در لیلی مجنون گوید ؁ تِترَاتماغاقویدی یوز شجر هم
اوی کنجی کاچیکنی یوك ثمر هم ؁ **تِترَاتورِیکا** بکسر تای قرشت وسکون
تای دیگر وضم تای ثالث یعنی بلرزاند وحرکت بدهد در لیلی مجنون گوید ؁ اول تن کم لطف
دین ایدی کل ؁ ییل تِترَاتورِیکانی تحمل ؁ **تِترَاب** بکسر تای قرشت وسکون تای دیگر
یعنی لرزیده است در حیرت الابرار گوید ؁ سجده دا تِتراب قوبوبان یرکا باش ؁
سار غاریبان چهره بنچوك کیم قویاش ؁ ونیز در چهار دیوان گوید ؁ سرو تِترَاب یرکا قویدی
یوزنی سوسن کوِییا ؁ بیر نسیم ایستی چمن ساری قدِینك شمشادیدین ؁ **تِتوِیت**
بکسر تای قرشت وسکون تای دیگر وکسر بای پارسی یعنی ریزه ریزه و ریشه ریشه
تِترَاکوج بکسر تای قرشت وسکون تای دیگر اسباب زن باشد که لرزانك کان
گوینید وزنها بر سر می زنند در محبوب القلوب در مذمت زنها گوینید ؁ وتترای دور
باشغه تِترَاکوج سانجقای ؁ ونیز در چهار دیوان گوید ؁ تِترَاکوج ایرماس مرصع کیم قویاش
باشی اوزه ؁ خوشه پروین شعاعی خط لاری قیلدی مکان ؁ وله ایضاً ؁ تِترَاکوج دین
قیلمیش اول کیرك یسا لیغه علم ؁ وه یِنه تانی کونکل یغماسیغه کین ایلامیش ؁
تِترَار بکسر تای قرشت وسکون تای دیگر یعنی می لرزد در سد سکندری گوید

تترماك چنار ایلکی دیک تترار ایل بنجرسی ولی بولسا اول برک بیل بنجرسی
بکسر تای قرشت وسکون تای دیکر یعنی لرزیدن در لیلی مجنون کوید
شمشادیغ تترماک پدیدار تانک یلیدین ایلکیم سپیدار ونیز در چهار
دیوان کوید مینی مخمورلوق بجیدین آزاد ایتسانک ای ساقی یازارمین کرچه
ایلکیم تترماکدین کیلتیب ایتر خط **تترایتبان** بکسر تای قرشت وسکون
تای دیکر یعنی لرزیده است در حیرت الابرار کوید کوید ودوبان عقلینی
چابک لیکی تترایتبان روحنی نازک لیکی **تترای** بکسر تای قرشت وسکون
تای دیکر یعنی بلرزم ونیز می لرزد در چهار دیوان کوید بنچه دینیم اوزره تترای
دلربالار کوییدا ای مسلمانلار بولوب مین کافرستادین ملول **تترماکی**
بکسر تای قرشت وسکون تای دیکر یعنی لرزیدنا و در محبوب القلوب کوید
ایلیک تترماکی عمرباده سی خماریدین کوزدین یاش بارماغی حیات ماتمی اضطرابدین
تتنک بفتح هر دو تای قرشت وسکون نون وکاف پارسی مجهول وسفیدرا کویند

باب التاء القرشت مع الخاء نقطه دار

تخاقوی بفتح تای قرشت وخای نقطه دار بالف کشیده بلغت مغول مرغ را کویند ونیز نام سال از سالهای ترکی

باب التاء القرشت مع الراء القرشت

ترنا بضم تای قرشت وسکون رای قرشت ونون بالف کشیده پرنده بسیار بزرگ
حلال کوشت در آسمان قطار میشوند وصدای خوب می کنند در لیلی مجنون کوید

هر بلند

هر بلبله نی قیلور مکانی ❊ ترنا کوزی و تذروقانی **ترلاب** بکسر تای قرشت و سکون
رای قرشت یعنی عرق کرده است در چهار دیوان کوید ❊ یوزی ای چرخ برقع آچتی ترلاب
بولوتغه چرماآی وکوکینک نی ❊ **تراوش** بفتح تای قرشت وضم واو بمعنی ترشح
در لیلی مجنون کوید ❊ سوچیشمه سین اولکه قیلدی کاوش ❊ بونوع سوز ایلادی تراوش ❊
وله ایضا ❊ بیردم جکریم غه بیرمه کاوش ❊ کوزکیلکه نی نوع ایتار تراوش **ترک**
بضم تای قرشت اسم پسر یافث بن نوح که او را ترکان یافث اوغلان کویند و شیخ طبرسی
در تفسیر خود ذکر کرده که یاجوج و ماجوج از اولاد یافث میباشند و یافث پدر ترک است
زبان ترکی ازوست و نه برادر بودند باین اسامی اول واز همه بزرکتر ترک بود بعد
خزر و صقلاب و روس و منسک و چین و کماری و بارج بفتح اول کلاه خود را کویند
تر بکسر تای قرشت بمعنی عرق در لیلی مجنون در ناخوشی مادر مجنون کوید ❊
بستر اوزه یاتتی دردبیرله ❊ تر ایلیغ و آه سرد بیرله ❊ و نیز در چهار دیوان کوید
قاشینکغه کره یوزونکا تر آلنیکا صندل ❊ ایل جانیغه اول شکل نی بیلمان نی بلادور ❊
وله ایضا ❊ تر قطره سی یوزیدین آقیب عشقیم اولدی تیز ❊ افزون بوسودین اولدی
اوتوم نینک حرارتی ❊ **ترلانجم** کنایه از ماه در چهار دیوان کوید ❊ ترلانجم غه دیدیم
حسن ایچره سین یا اول فزون ❊ دیدی کیم بولغای انکا یوزسنده چرکسین مین کیبی ❊
ترخان بفتح تای قرشت و سکون را کسی را کویند که از جمیع تکالیف دیوانی معاف
باشد و آنچه غنایم آورد بروی مسلم باشد و بدون رخصت ببارکاه شاهی آید و تا نه کناه از و

و ما چین ۲

نشود از و پرسش ننمایند و دیگر نام طایفه از جغتای وجه تسمیه انکه وقتیکه اوکتای خان
تجریك ستکون پسر خود بکرفتن چنکیزخان مصمم شد اراده کرد که سحرکاه بر سر او رفته
او را از میان بردارد یکی از امرا صورت واقعه را نزد خواتون خود نقل کرد اتفاقا در آن
زمان دو کودك که نام انها باتا و باقشلیق بود از کله شیر آورده بودند از بیرون خرکاه این
نقل را شنیدند متوجه اردوی چنکیزخان شدند و او را از این واقعه خبردار کردند
و چنکیزخان ان دو کودك را تا نه بطن ترخان کرد طایفه ترخان از نسل انها میباشند
چنان داد فرمان که تا نه نژاد ٭ هر انکس که از نسل ایشان بزاد ٭ کنه شان نپرسند ابنای ما
کزان پس نشینند برجای ما ٭ که طایفه ترخان و ارلات و سولدوز و برلاس اعظم قبایل
اتراك است در حیرت الابرار کوید ٭ آنداق ایشیتیم که شه کامران ٭ تورت اولوس خانی
تیمور کورکان ٭ و نیز در چهار دیوان کوید ٭ سالماق اوت برلاس و ترخان عارضی نی سویدیم
بیزنی کویکان چهره بیرله بیر یساقی کوید و روز ٭ **ترکمان** بضم تای قرشت مولف
تاریخ حبیب السیر کفته که اولاد و احفاد اوغوزخان بعد از توالد و تناسل به بیست و
چهار شعبه شدند و بعضی از ایشان که در ولایت خراسان و ماوراء النهر متوطن شدند
باقتضای آب و هوا اشکال اطفال ایشان از صرافت ترکیب بیرون آمدند مردم ایشان را
ترکمان کفتند یعنی ترك مانند و نیز کفته اند که ترکمان قوم علی حده اند و رای ترکانان
و موافق ظفرنامه ترکان طایفه را کویند و نامند که از نسل ترك بن یافث باشند
تردامن بفتح تای قرشت کنایه از چشم عاشق و نیز کنایه از فاسق و فاجر و بدکمان و عاصی

ترکی

ومجرم وکناه کار و معصیت و معیوب و ملوث [آلوده] در چهار دیوان کوید ؛ وصلینغه کونکل محرم ایرماستور سنینک محرم بولور دا ایکی تردامن کم تا نوق لوق بیرور لار وفانینه ؛ لغت پارسی [است] چون در تالیفات بود بقلم آمد **ترانه** بفتح تای قرشت ونون جوان خوش صورت وشاهد تر تازه وصاحب جمال را کویند ونیز اهل نغمه تصنیفی را کویند که سه کوشه دار[د] وهر کدام بطرزیکی وسرود ونغمه را نیز خوانند وبمعنی بدخویی وحیله وری هم آمده لغت پارسی است چون در تالیفات بود بقلم آمد **ترکی** بضم تای قرشت وسکون را بخاری را کویند که در زمستان آتش افروزند ونیز در ترکی نام سرودیست که اهل نغمه خوانند در رساله کوید ؛ که یانا سرودی دور کیم ترکی دیب تورلار **ترغو** بفتح تای قرشت وسکون رای قرشت وضم غین نقطه دار پارچه را کویند که بر سر فرامین ونوشته جات دیکر بچسبانند تا ضایع نشود **ترانکغو** بفتح تای قرشت ورای قرشت بالف کشیده وبنون وکاف پارسی رسیده وضم غین نام درختی است بخصوص در چهار دیوان کوید ؛ قامتینک نازک وطوبی نازک ؛ سرو رعنا و ترانکغو نازک ؛ **ترک** بفتح تای قرشت ورا وسکون کاف تازی نام درختی است بخصوص لغت پارسی مشترک است در فرهاد شیرین کوید ؛ ترک سازغار یتیبان یوز زار لار دیک ؛ ساریغ آغریغ بیلا بیمار لار دیک **ترس** بفتح تای قرشت وسکون رای قرشت وسین بی نقطه بمعنی معکوس ونیز سرکین را کویند **ترت و پرت** بفتح تای قرشت وبای پارسی یعنی تار ومار **ترغاجی** بفتح تای قرشت وکسر جیم ابجد جماعت متفرق که از ولایتی کوچیده

ترمه بضم تا قرشت وسکون رای قرشت بمعنی بیمار مبتلا

تره بفتح تای قرشت ورا معروفست در ترکی وفارسی هر دو استعمال میشود در سکندرنامه گوید ؛ تره روضه چرخ اخضر کیبی ؛ انلی هر آچوق لعل بیر اخگر کیبی ؛

بولایت دیکر ساکن باشند **ترغون** بفتح تای قرشت وسکون را بلغت مغول بمعنی فربه
ترکی باغی بفتح تای قرشت فتراک را کویند که با ان ترک بندند **ترلان**
بفتح تای قرشت جوارح واعضای بزرك را کویند ونیز پرنده ایست شکاری معروف
ترناك بفتح تای قرشت وسکون را ونون بالف کشیده وبکاف تازی رسیده خیاچنبری را کویند

باب التاء القرشت مع السین بی نقطه

تسکیری بفتح تای قرشت وسکون سین بی نقطه وکسر کاف پارسی کار معکوس را
کویند در رباعی کوید ؛ اظهار ظرافت ولطافت قیلاسیز ؛ هر چند یوز تومن نزاکت
قیلاسیز ؛ کر هندایشی تسکیری ایرماس بیلوچون ؛ ایسیغ یردین ساووغ ظرافت قیلاسیز
تسمه بفتح تای قرشت چرم خام ودوال چرم میباشد

باب التاء مع الغین نقطه دار

تغای بضم تای قرشت خالوا کویند که برادر مادر باشد ٢

باب التاء القرشت مع الکاف التازی والپارسی

تکاور بفتح تای قرشت بمعنی اسب بمعنی
سردار هم آمده در چهار دیوان کوید ؛
اول سیمایین هنوز تکاور رغروای کیم ؛ سیندین قرار وصبر وکونکل قیلدی لا روداع ؛
در مصرع بمعنی سردار کویند ؛ تکاور سورو بورنیسالین توزه ؛ لغت مشترك است
چون در تالیفات بود بقلم آمد **تکمه** بضم تای قرشت وسکون کاف پارسی

دکمه

٢ [illegible]

دکمهٔ قبا را گویند **تک** بفتح تای قرشت و سکون کاف تازی تحت باشد ضد فوق
و نیز فرد و تنها را گویند **تکامیشی** بفتح تای قرشت و کاف تازی بالف کشیده بلغت
مغول تعجیل و سرعت در حبیب السیر گوید ش و استماع این خبر کاذب پیش از طلوع
صبح صادق به تکامیشی اباقاخان در حرکت آمد **تکش** بروزن جبش نام پادشاهی
از پادشاهان خوارزم معاصر الب ارسلان **تکشمشی** بفتح تای قرشت و کاف
تازی و سکون شین اول پیشکش گذرانیدن و نیز زمین در خدمت سلاطین بوسیدن
تکنه بفتح تای قرشت و نون پارچه سفیدی که زنها بر سر بندند **تکه**
بفتح تای قرشت بز نر باشد و نیز طایفه از ترکمانیه که الحال در مرو شاه جان ساکن میباشند و در کنار
رود خانهٔ شهد جا دارند و بیست و پنج هزار خانه بزیاده میباشند دخلی به تکهٔ اخال ندارد که کمینه مصنف
لغت رفته و دیده اینکه در شهنامه فردوسی رود شهد گوید همین است **تکین**
بفتح تای قرشت صورت خوب و نیکو را گویند **تکاو** بفتح تای قرشت و کاف
تازی بالف کشیده و بواو رسیده آبی که از کوهی و دره جاری باشد

باب التاء القرشت مع اللام

تلاخ بفتح تای قرشت و سکون خای حطی چشم بزرگ شهلا **تلکن** بفتح
تای قرشت و کاف تازی نوعی عراده که از چوب ساخته شود **تلپوش** بفتح تای قرشت
معروف است **تلاج** بفتح تای قرشت و سکون جیم ابجد خولدا گویند در چهار دیوان
گوید ش نرکس اول کوزدیک ایماس ای باغبان باق کوزونک آچ نی اوچون کیم بو بیری

قیماج ایرور اول بیر تلاج **تلاشا** بفتح تای قرشت نقلا و تلاش را گویند در لیلی مجنون
گوید؛ اطرافدین ایلی کیلیب تلاشا؛ اول نادره نی قیلیب تماشا؛ **تلالا** بفتح تای قرشت
سبزه زار را گویند **تلاش** بفتح تای قرشت معروفست در چهار دیوان گوید؛
کونکلکا جان بیله بیر داغینک آزدور قوی بینه بیرهم؛ بیجر ایرکی کدا غم
بیردرم اوزره تلاش اولسون؛ لغت پارسیست چون در تالیفات بود بقلم آمد

باب التاء القرشت مع المیم

تمغا بفتح تای قرشت بمعنی نشان و داغ و نیز مهر و نگین پادشاهان ترک که در فرامین
با آب طلا زده میشود و آن حکم را یارلیغ آلتون تمغا گویند در لیلی مجنون گوید؛ منزل ایلور
ایرسا تاغ اوزا باغ؛ تمغادین کونکلی ایچرا یوق داغ؛ و نیز در چهار دیوان گوید؛ عشوه کرم
داغیدین جان پرده سین کورا کیم؛ بو حریر ایسکی ظالم شاهلار تمغاسیدین؛ **تمغاچی**
بفتح تای قرشت و کسر جیم پارسی کمرکچی را گویند که اجاره جات دیوانی را قبول کند و نیز شخصی را
گویند که شتر و مادیان و غیره را بجهت نشان داغ می نماید در لیلی مجنون گوید؛ تمغاچی
ایتیب باشیغ جولان؛ هر دم تیلاکای زکات جولان؛ **تمزفرک** بفتح تای قرشت
و ضم میم و سکون زای نقطه دار و فتح فای نقطه دار قرآن مجید را گویند
تمجامیشی بفتح تای قرشت و جیم ابجد بالف کشیده دریغ و مضایقه را گویند

باب التاء القرشت مع النون

تنه دونا بفتح تای قرشت و نون و ضم دال بی نقطه و نون بالف کشیده سرودیست

در میان اتراک مثل چنگکه که در حرف جیم پارسی نوشته شده در حیرت الابرار گوید ؛
بزم داهر مطرب دستان سرا ؛ چنکسه ترنم بیله دلکش نوا ؛ نقش داهر تنجه تالا دیسه
یا عمل ایجرا ائنه درنا دنیسه ؛ **تنکیز** بفتح تای قرشت و سکون نون و کسرهٔ کاف
پارسی و سکون یا و زا بمعنی دریا در چهار دیوان گوید ؛ تولا قوی جام کردون وش غمی
ایساقی مهوش ؛ که غم خیلینی غرق ایلار تنکیز بو نوع ایاغ اولمیش ؛ و له ایضا ؛ ایماس کریان کیمین
کوزوم کیرک لاری کیم صرصر آهیم ؛ سالیب موج اول تنکیزکا هر قیراقغه سالدی خاشاک
تنکری بفتح تای قرشت و سکون نون و کاف پارسی حق تعالی را گویند در لیلی
مجنون گوید ؛ تنکری سنکا بیردی پادشالیق ؛ قیل حکمینغه دم بدم رضالیق **تبنه لاماق**
بفتح تای قرشت و سکون نون و فتح بای ابجد یعنی پشت درب را محکم کردن **تنبه** بفتح
تای قرشت و سکون نون و فتح بای ابجد چوب پشت درب **تنک** بفتح تای قرشت
نواری باشد که بکمر اسب بندند **تنبک** بضم تای قرشت و سکون نون و فتح بای
ابجد سازی است معروف الواط میزنند در حیرت الابرار گوید ؛ رعد نفیر و تب بزمیدا
تنبک اونی ؛ بوق کبابی اوتی تنینک اوچقونی ؛ **تنبوک** بفتح تای قرشت و سکون نون
و ضم بای ابجد خیمهٔ کوچک که در میان چادر زنند **تنکه** بفتح تای قرشت و سکون
نون زر رایج را گویند در چهار دیوان گوید ؛ طرفه آیینه و رغدار تینک کونک انکا ماوی لباس
؛ انجم آیینک تنکه تنکه لبسه قیلغان زحلی ؛ و نیز در حبیب السیر گوید ؛ لاجرم تنگچیان
بافراغ محاسبهٔ خازنان نمی پرداختند **تنکوت** بفتح تای قرشت و سکون نون و تای

[illegible]

از ممالک خطا و نیز نام طایفه از قلماق **تَنبُول** بفتح تای قرشت و سکون نون و ضم بای ابجد در ولایت هند برگ درختی است که بسیار خوش و هندیها می خورند در سبعه سیاره گوید طاس لا رسا زایتیب ایدی مقبول ییچه ده انبه ییچه ده تنبول **تُنغال**

بضم تای قرشت و سکون نون اخبار نمودن سپاه و بجائی جمع شدن در سد سکندر گوید بو سیکلیغ چریک یختی را قفال ایلا ایکی ییل دا جمع اولدی تنغال ایلا

باب التاء القرشت مع الواو

تَوَلا بفتح تای قرشت پر و مملو را گویند در چهار دیوان گوید ای نوائی یخه آز غنچه می مدرسه دا دیر آر اکر که ایچار شیخ تولا شاب تولا و له ایضا نی هوش قالدی منکا نی طاقت نی صبر قالدی منکا نی آرام چو کوردی اولکوم کولوب تولا قیلدی باده دریاسی ایچره زورق و له ایضا ای نوائی دورا کر بودور مینی مست ایتکالی سین تولا قوی کیم مین آینیک صاف و دردین تا لقامان **تُورقانیدا** بضم تای قرشت و کسر نون یعنی در ایستادن خود و بر پا بودن خود در لیلی مجنون گوید نی تورقانیدا قراری آینیک نی غرمیدا اختیاری آینیک **تَوکالا** بفتح تای قرشت و کاف تازی با لف کشیده ریختن چیزی را گویند در چهار دیوان گوید آقارا باشلادی یاش و توکالا باشلادی تیش سفر تدارکی قیل تیل که توشدی باشینکا ایش **تُوبِیکا** بضم تای قرشت و کسر بای ابجد بمعنی تحت هر چیزی میباشد یعنی در تحت او و در زیر او در چهار دیوان گوید کوزونک ضعیف تنیم تیکرا اسیدا جوری تا سین یغاج توبیدا ساچیلغا کیبی نم هر یان و نیز در لیلی مجنون گوید

بولور قرا یر توبنیکا بارماق • بولماس عرب ایچرا باش چیقارماق **توکتورماکگا**
بفتح تای قرشت وضم تای قرشت یعنی برای ریختن در چهار دیوان کوید • رقیب نغمه
دیسام لغت یری بارکیم سنکا ناحق • مینیم قانیم نی توکتورماککا اول ملعون ایرور باعث
توشیکا بضم تای قرشت وکسر شین قرشت یعنی بخواب او ونیز بسمت او واطراف او
در سد سکندری کوید • توشیکا کیرار بو ایکی بار ایتی • مونی کورکاچ آتورانکا بیر کیشی •
ونیز در لیلی مجنون کوید • چون ایستادی اوز توشیکا تعبیر • اوز حالیغه دال تاپتی
بیر بیر • **توره** و**تورا** بفتح تای قرشت ورای قرشت بمعنی نسب ونژاد
چنانکه در تاریخ بابری مذکور است • که درویش محمد خان توره وموچه بیله مونین اولوغ
ایدی • ونیز شاهزاده واولاد پادشاهان را کویند • در چهار دیوان کوید • غم غذاسی
آراسیده قانی ترکان ایاغ • توره آیینی بیله تاپسه توقوز آتسه اوتوزه • واین مشعر است
بر قوانین ترک وآن چنان است که چون در مجلس شراب بکسی پیاله دهند اکر بریکیده تمام ن
آن نه پیاله دیکر بدهند واکر بریدسی پیاله می دهند ونیز رسم وقانون را کوینده
چنانچه در ساقی نامه خطاب بساقی کوید • توره بیرله باش اوروب توت خانغه شه قوتین
بیرمین بی سامانغه • ونیز در تاریخ اکبری در نقل شاه ابو المعالی کوید • که کار عشق
دیکر است وتوره سلطنت دیکر • ونیز شرعی را کویند که چنکیز خان بنا کذاشت
ونیز چوبهای تخت وتخته های آهن است که با زنجیر وقلابها در روز جنک بریکدیکر
پیوسته حصار لشکر می سازند ودر عقب آن ایستاده مشغول جنک شوند در چهار دیوان کوید

مغ ایشکین توره دیك یاپ یوزونکا کیم کرهدون ❁ قویاش سنانی چیکیب طوریدا ساواش

کوروبور ❁ ونیز در سد سکندری کوید ❁ اراده چو ایل دور یغر یاندا شیب ❁ ایکی دوره دین

هم حسابی آشیب ❁ اراده اوزه توره سوست اولوب ❁ توره کینی دا خلق هم دست اولوب ❁

توره بارچه قلاب ایله سندو بست ❁ کیمن ایلا بان کینی دا اهل نشست ❁ ونیز طالع هروی بمعنی

توب نوشته است که بر دست ستور کذارند ونیز بضم اول بلغت زند و پازند کاو را کویند

که بعربی بقر باشد بلغت جغتای کاو را اوی کویند **توکون** بضم تای قرشت و کاف

پارسی کره وعقده را کویند در سد سکندری کوید ❁ بشیزی اکر توکدی ایرسا ائیم ❁ مدام

آچماقی دین تاپار کونکلی بیم ❁ دیسا کیم آچای تا نکلا یا خود بوکون ❁ توکار اول توکون کا یانا

بیز کون ❁ ونیز در چهار دیوان ❁ فلك دتایغی دین کیمسه باش چیقارمادی هرکز ❁

کیم اوشبو رشته نینك سر و توکون لاری چیکیلیب دور ❁ **تونونکدا** بضم تای

قرشت و نون و سکون نون دیکر و کاف پارسی بمعنی شب باشد یعنی در شبهای تو در

فرهاد شیرین کوید ❁ تونونکدا شمع مجلس بولسام ایردی ❁ کونا ولسا یار و مونس بولسام

ایردی ❁ **توتقاشیب** بضم تای قرشت و سکون تای دیکر و کسر شین قرشت یعنی

هم دیکر را کرفتند در چهار دیوان کوید ❁ ساقیا می بیرله سال اجانیمغه آندا ق شعله کیم ❁

رنج و محنت دردی چقفای لا باشمیدین توتقاشیب ❁ **توشومکا** بضم تای قرشت

و شین قرشت یعنی بخواب من ونیز در سمت و اطراف من ❁ **توتار آتار** بضم

تای قرشت و هر دو تای قرشت با لف کشیده کنایه در جنك کرفتن و انداختن سوار را

کویند معز

کویند معنی ترکیبی محکیره و می اندازد در مجالس النفایس کوید ۞ و در زم اطواریدا و توتار
آتار داد لپذیر و بی مانند ۞ **تور** و **توریدا** بضم تای قرشت و سکون رای قرشت
آنچه مشبک بافته شود از قبیل دام صیادی و کیسه زر و توری که زنان بر سر می اندازند
و نیز صندوق خانه را کویند و نیز بمعنی محاذی و برابر باشد و نیز نشیمن قوش را کویند و نیز
پسر بزرک فریدون است که ولایت توران منسوب باوست که با سونج تاتار هر دو بر معیت
همدیکر بر ایلخان غلبه کردند و نیز بمعنی بهادر و دلاور و نیز آمده بمعنی تفحص و جستجو
و نیز معشوق و مطلوب هرجائی را کویند و نیز نام زن ایرج که مادر منوچهر باشد و نیز
امر از ایستادن و نیز حرف روابط و نسبت است چون کیتیب تور یعنی رفته است و نیز
بفتح اول هر حیوان وحشی باشد در چهار دیوان کوید ۞ مکر که مسجد ایکان دور که بولدی
میخانه ۞ یوزونک که ایکی قاشیدین تور ویدا دور محراب ۞ و نیز در شیخ صنعان در مصحف
سوختن شیخ صنعان کوید ۞ دیر انجیلین فردوس آیین قیلدی لار ۞ کوپ تکلف بیرلا تزیین
قیلدی لار ۞ تور دا تختی اوردیلار کرهون اساس ۞ زیب و زینت آند ابجد و قیاس ۞ و نیز
در وقفیه مدرسه کوید ۞ که بو خانقاه توریداکیم هم جنوبی طرفی بولغای کنبدی بنا قیلدی ۞
تویوب بفتح تای قرشت و ضم یا یعنی سیر شده است و نیز بضم اول آکاه شده است
و فهمیده است در چهار دیوان کوید ۞ چون تویوب دور ناتوان جسمیم بلیت تاشیدین
بیرما ای کرهون غدا ینک کلیغ یا نا جانینغ تاش ۞ **توکوب** بضم تای قرشت
و کاف پارسی یعنی کره و عقده زده است در حیرة الابرار کوید ۞ آرقا سیدا عشو که بوز غم

اوکوب ٭ هر کره هجر یغم ایاقین توکوب **توتوروب** بفتح تای قرشت وسکون با
وضم تای دیکر یعنی سیر کرده است ونیز کسی را از سخن در مقام نصیحت وغیره پر کنند
بضم اول بمعنی آکاهانیده میباشد در سدّ سکندری کوید ٭ هانی انکا توتوروب
سوزلسی ٭ تنکیزه سوبی اوزره یباردی خسی **توروب** بضم تای قرشت یعنی
ایستاده است ونیز برخاسته است در سدّ سکندری کوید ٭ توروب قلب آراشا
فرخ سیر ٭ ینجوالکیم هر بری ولی شیر کیر **تونکوب** بضم تای قرشت وسکون
نون وضم کاف پارسی یخ کردن آب یعنی یخ کرده است در سدّ سکندری کوید ٭
تولون آی غرکولک بولغوجا نور تونکوب ٭ فلک بحری بیلی داغی موز تونکوب ٭ ونیز
در فرهاد شیرین کوید ٭ قمر سرچشمه سی هر تون تونکوب موز ٭ موز اولغان قطره لار کریبا
یلدوز ٭ **توتاشیب** بضم تای قرشت وتای دیکر بالف کشیده یعنی هم دیکر را کرفتند
در فرهاد شیرین کوید ٭ ایچمکا شعلهٔ عشقین توتاشیب ٭ توتاشیب دیمه کیم باشیدین
آشیب ٭ **تولغانیب** بفتح تای قرشت وکسر نون یعنی پیچ خورده است ودور
کردیده است در لیلی مجنون کوید ٭ تیره اوی ایچیدا اول غم اندود ٭ تولغانیب اوزیکا
ایلکیم دود ٭ ونیز در چهار دیوان کوید ٭ کلدی چون آهیمدین اوت آلماقغه مجنون ضعیف
تولغانیب چورکاندی اول اوت ایچره اول ینکلیغ که فتیل **توزوب** بضم تای قرشت
قطار وردیف کرده است در داستان شیخ صنعان کوید ٭ کوزیلا لعلی عجب صنعت
توزوب ٭ هر نیچه بو اولتوروب اول تیر کوزوب ٭ **توت** بضم تای قرشت یعنی چنین

نصوحی

تصوّر بکن و نیز امر است از گرفتن و نیز بده مثل اینکه پیاله توت یعنی پیاله بده در چهار
دیوان گوید ❊ و قاعده شاهزاده کان ترکستان که انها را توره گویند چنان بوده در مجلس شراب
اگر قطرهٔ از پیاله حریف بچکاند نیز پیاله ترجمان آن بوده و اگر بریزد سی پیاله در چهار دیوان
گوید ❊ فلک نی ساغر اینیب توت ولی بو شرط بیله ❊ که تامسه توقوز و آقسه یوز منکا او توز
وله ایضا ❊ غم غذاسی آراسیده قانی ترکان ایاغ ❊ توره آیینی بیله تامسه توقوز آقسه او توز
توزات بضم تای قرشت امر از آراستن کردن در سدّ سکندری گوید ❊ معنی ترانه توزات
ریخته ❊ حزین رود نکالحنی آمیخته ❊ و نیز در فرهاد شیرین گوید ❊ توزات هر بیله ایلاب فصل
چاقین ❊ اوج آی لیق عیش و عشرت نینک یراقین ❊ **توقرات** بفتح تای قرشت نام بزرگ
ایل قلماق است و نیز امر از زیر زبر کردن در سدّ سکندری در دعوای دارا گوید ❊ آلار خیلی
نینک خانی توقرات اولوب ❊ او روش وقتی دارز م دین یات اولوب ❊ **تورت** بفتح تای قرشت
عدد چهار را گویند در لیلی مجنون گوید ❊ نیکاچ یاشی تورت و بیش آراسی ❊ تعلیم سوزین
سالیب آتاسی ❊ و نیز در چهار دیوان گوید ❊ مهر بیم اوتین عقل و هوش و فهم و حس یاشور
مادی ❊ مهر لامع تورت برقع کینیدین پنهان ایماس ❊ **توتماج** بضم تای قرشت و سکون
تای دیگر یکنوع آش است و آن بر این نهج است خمیر را باریک بریده بپزند **توشابتورلار**
بفتح تای قرشت و سکون بای ابجد و ضم تای دیگر یعنی گستراینده اند در چهار دیوان گوید
❊ رهن خرم کیم توشابتورلار آنی میخانه دا ❊ کو سیاهی یان یا پوشقان دور دلا ریسوندی دور
توکان و **تکن** بضم تای قرشت و سکون نون بمعنی داغ باشد که بر بدن آدمی

وغیره گذارند در چهار دیوان گوید: لاله دویم آسرامای کوڭلومنی کر عزم ایلادی: یادکا
آندین توکانلار چاك کوڭلوم آسرامیش: ونیز در محبوب القلوب گوید: بو زمان اهلی بیوفا
لیغیدین: باغریمدا تیکانلار دور: ودوران خلقی بیحیالیغیدین: کوکسومدا توکانلار دور:
ونیز سلطان حسین میرزای بیغرا گوید: تیغ ایله کوکسومنی تیلدینك زخم ای سیمین بدن:
قانی توره مایدور دیبا ول زخم اوزره قویدور دونك تکن: **توشکودیك دور** بضم
تای قرشت وکاف پارسی ودال بی نقطه مثل اینست که سفند در فرهاد شیرین گوید: چو عاشق
انکلادی قیلغاج تامل: که بیلدین توشکودیك دور اوزه کل **تولغار** بفتح تای قرشت
وسکون لام یعنی می پیچاند **توکار** بضم تای قرشت وکاف پارسی یعنی گره می زند
در سد سکندری گوید: بشیزی اگر توکسا ایردی لئیم: مدام آچماغیدین تا پارکونکلی بیم
دیسا کیم آچای تانکلا یا خود توکو: توکار اول توکون کا یانا بیر توکون **توشامیشی**
بضم تای قرشت وهر دو شین قرشت بلغت مغول تفویض نمودن **توق** بفتح تای قرشت
بلغت مغول علم ونیز بمعنی سیر بودن از غذا **توبیدا** بضم تای قرشت وکسر بای ابجد
یعنی در تحت او در زیر او در چهار دیوان گوید: قدح توبیدا کورونك باده دردینی مخفی:
غم ایحراقان تولا کونکلومدا داغ پنهان دیك: **تورغو** بضم تای قرشت وسکون رای قرشت
یعنی پارچه که بر سر احکام می چسبانند[۲] **توقتی** بفتح تای قرشت وکسر تای دیگر یعنی وضع حمل
نمود **توقولغان** بفتح تای قرشت یعنی بافته شده ونیز وضع حمل شد: **توقولمای دور**
بفتح تای قرشت وسکون لام یعنی زده نشده است ونیز زاییده نشده است در سد سکندری[۲]

۲ در چهار دیوان گوید: نامه سینی جان بپرده سیغه چیرمادیم کیم جان آرا: ایل حسب آلغار نشانیم بابشیدا تورغو کوروب:

۲ دارا با سکندر نوشت: ولی بنوچون کیم کیچیک دوریا شینک: توقولمادو دور تا شعر هرگز باشینک:

تولقانو

تولقانور تیل کیبی جسمیم که هجریننک سوزی ایچرا تولقانور ؛ اوتغر توشکان دین نشان دور پیچ ایلا تابی آتیننک ؛ ولہ ایضا ؛ تابوزوغ کونکلوم آراز لفوننک خیالی ایلا نور ؛ اژدهای دور که بیرو یرانه ایچرا تولقانور ؛ **تونکار** بضم تای قرشت وسکون نون وکاف پارسی با الف کشیده منجمد شدن آب را کویند یعنی یخ می کند در سد سکندری کوید ؛ سفر قیلماغان آدمی خام دور ؛ ساووغ دا تونکار کیمکا آرام دور ؛ **تورت دفتر** بفتح تای قرشت کنایه از کتب اربعه آسمانیست که عبارت از فرقان وانجیل وتورات وزبور **توکادور** بفتح تای قرشت وکاف تازی با الف کشیده یعنی میریزد وخواهد ریخت **تورماقوم دور** بضم تای قرشت وقاف یعنی نمی مانم ونیز می خواهم برخیزم **توقوبتور** بفتح تای قرشت وسکون بای ابجد یعنی وضع حمل نموده است ونیز بافته است در چهار دیوان کوید ؛ قاش ویوزونکنی منجم چونکه کوردی بی نقاب ؛ دیدی کورکیم قوس برجید توقوبتور آفتاب ؛ ولہ ایضا ؛ اختر سعد سیننک دیک که توقوبتور کویا ؛ کیم قویاش ایردی آتا وتولون آی ایردی آنا **توقوز** بفتح تای قرشت عدد نه را کویند در چهار دیوان کوید ؛ غم غداسی دا ایسیدا قافی ترکان ایاغ ؛ توره آیینی بیله تا مسه توقوز آقسا وتوز **تونکوز** بفتح تای قرشت وسکون نون وکاف پارسی بمعنی خوک باشد نرینه وماده جدا کانه بقلم آمده در سد سکندری در کیفیت یاجوج وماجوج کوید ؛ آغزدین تونکوزدیک چقیب تیشلاری ؛ ولی یرنی قازماق آلارنینک ایشی **تورمانکیز** بضم تای قرشت وسکون نون امر است یعنی نمانید واقامت نکنید ونیز نخیزید **تورقوز** بضم تای قرشت وسکون رای قرشت امر است برخیزان

که نشسته نباشد **توزالماس** بضم تای قرشت و زای نقطه دار با الف کشیده
و بلام رسیده راست نمیشود و نیز انجام نمی گیرد **توماس ایکین مو** بضم تای
تای قرشت و سکون یا و کسر کاف پارسی استفهام انکاری است آیا آگاه نمیشود و نخواهد
فهمید بفتح اول آیا از غذا سیر نخواهد شد **تویدی** بفتح اول و سکون یا یعنی از غذا و غیره
سیر شد بضم اول یعنی فهمید و آگاه شد **تویمای مین** بفتح تای قرشت و سکون
یا یعنی از غذا و غیره سیر نمیشوم بضم اول یعنی آگاه نشدم من و نفهمیده ام **تویکای**
بضم تای قرشت و سکون یا و کاف پارسی با الف کشیده یعنی خواهد فهمید و خواهد آگاه شد
بفتح اول یعنی سیر خواهد شد **توکوز** بفتح تای قرشت و ضم کاف تازی و سکون زای
نقطه دار یعنی برگزیده و منتخب در چهار دیوان گوید ؛ گل دیوق سروقدی سرو داگل خسادی
سرو گل دیوم ایرور حسن طریقیدا توکوز ؛ و له ایضا ؛ شیخ دیوق رندلیق زاهد غه
یوق رسم فنا ؛ دیر پیری هر سلوک ارشادی دیکیلدی توکوز ؛ **تورت اولوس** بفتح
تای قرشت طایفه ارلات و برلاس و ترخان و سولدوز میباشد که اعظم قبایل اتراکند شایسته
منظور نظر حضرت امیر نظام الدین علیشیر طایفه پیشدادیان و کیان و اشکانیان و ساسانیان
باشد در حیرت الابرار گوید ؛ آنداق ایشیتیم که شه کامران ؛ تورت اولوس خانی تیمور گورکان
تولغانماس بفتح تای قرشت و سکون نون یعنی پیچیده نمیشود و نیز دور نمی گردد
و چرخ نمی خورد **توقتاتا آلماس** بفتح تای قرشت و سکون قاف و هر دو تای قرشت
با الف کشیده یعنی نمی تواند آرام بدهد **توس** بضم تای قرشت غلاف شمشیر را گویند و نیز

کمان و نیز

کمان ونیز بمعنی سرشت ونژاد در چهار دیوان کوید؛ اوقونك آغزیدا قیزیل توس ایماس
کونکلوم آرا کیم؛ تانك ایماس آغزی قیزیل بولسه غنا چون انکافان دوز **توقتاماس**
بفتح تای قرشت وتای دیکر بالف کشیده یعنی آرام نمی کیرد در چهار دیوان کوید؛ کونکلوم
ایجرا توقتاماس لعلینك خیالی بیرزمان؛ نی عجب اولسام بوزخیم دین چوهر دم قان بارور؛
توتاش بضم تای قرشت وتای دیکر بالف کشیده یعنی پیوسته وهم دیکر را کرفته در چهار
دیوان کوید؛ حسن دیوانی اوزه مطلع دور اول پیوسته قاش؛ کاتب تقدیر آنینك مصرع
لارین یازمیش توتاش؛ وله ایضا؛ کوزوم یاشی که یوراك قانیغه توتاش کورونور؛ بیرور
قانیمغه تانوغ لوق اکرچه یاش کورونور؛ **توقولمیش** بفتح تای قرشت وضم قاف یعنی زاییده
شده است ونیز بافته شده است ونیز زده شده است در چهار دیوان کوید؛ عشق اوتیدین
تن دا آنداق صعب اولوبتور کوییما کیم؛ کیم شررلار تاریدین کویا توقولمیش کونکلاکیم؛
توغرامیش بفتح تای قرشت وسکون غین نقطه دار یعنی ریز ریز کرده است در
چهار دیوان کوید؛ کونکلوم آنداق چاك چاك اولمیش که کویا طعمه دیب؛ هجر تیغی ایتلاریکا بیر
بیرآنی توغرامیش؛ وله ایضا؛ بوکه پاره پاره دور کوینکان باغریرله کونکل؛ ایتلاری آلیندا
اول کافرهمانا توغرامیش **توکوشماك** بفتح تای قرشت وضم کاف پارسی جنك کردن
ونزاع نمودن **توقغانه** بفتح تای قرشت ونون یعنی میچان وپیچیده مکن **توز**
بضم تای قرشت وسکون زای نقطه دار نمك را کویند ونیز راست وموزون ونیز مسطح وهموار
بفتح اول بمعنی طاقت آوردن ونیز کرد وغبار در فرهاد شیرین کوید؛ شکر دیك لب

ولی یوق توزکم آندا ٭ توزی کم قند عالم عالم آندا ٭ ونیز در چهار دیوان کوید ٭ چو قد ایکلدی
عصا بیرله داغی بولماس توز ٭ ایشیتسه توز انکا ایر کنج بیت الاحزان دور ٭ وله ایضا ٭ ای کبیر آتی
عشقی دین آشفته سین وصل ایستا سانک ٭ هر جفا قیلسه چیدا هر نوع بیداد ایتیسه توز ٭
وله ایضا ٭ آی سنکا اوخشار ولیکن اول اساو وغدور سین ملیح ٭ فرق کو پتور نیچه کیم بولسا
مشابه توز و موز ٭ توش بضم تای قرشت بمعنی خوابیدن ونیز خواب دیدن ونیز اطراف
جوانب را کویند ونیز مساوی و برابر ونیز وسط روز را کویند در سد سکندری کوید ٭
یتب ایردی قیش موسمی داغی توش ٭ که بولغای ایدی مو نجه محنت غه توش ٭ ونیز در فرهاد
شیرین کوید ٭ او تورمیش ایردی بیر تاش اوزره شاپور ٭ یمان توش کورماکیدن ایردی
رنجور ٭ ونیز در سبعه سیاره کوید ٭ کیم بود یراخراو که زار اولغای ٭ توش کوروب بیله بی قرار
اولغای ٭ ونیز در لیلی مجنون کوید ٭ کون توش ایدی و تموز فصلی ٭ جوزا بیله مهرتاب وصلی ٭
ونیز در چهار دیوان کوید ٭ کیچه زلفونکنی توش کوردوم پریشان ٭ بو کوندور خاطرم سرو مشوش ٭
وله ایضا ٭ دیمه توش وقتی اول یوز کوندین آرتوقدور موني کوز کیل ٭ کیم اول یاندین نهایت
بولسا بو یاندین بدایت دور ٭ تومش بضم تای قرشت خاموش و آرام و ساکت و بکوشش
خریدن در چهار دیوان کوید ٭ عشرت ایت کیم چرخ آلیندا تفاوت یوقتور و ٭ خواه بزم ایچره
سماع ایت خواه کنج ایچره تومش ٭ توروش بضم تای قرشت و رای قرشت بمعنی ایستاده
و ثبات و درنک در تاریخ الملوک کوید ٭ که افراسیاب توروش برمادی داغی یوز قایتاردی ٭
و در تاریخ بابری نیز در وصف افاغنه کوید ٭ که یاغی لیق توروش و تورشین قیلا آلمادی ٭

تومشوغ

تومشوغ بضم تای قرشت وسکون میم منقار باز هارا کویند عموما ونیز قله سنک
که از کوه برآمده وجست دارد در سد سکندری در وصف فیل کوید ٭ اوزی خود تاغ تومشوقدین
انکا باش ٭ ولی تومشوغ کیم اول بولغای قراتاش ٭ ونیز در چهار دیوان کوید ٭ آتسین کل
غنچه سیدور او تلوق وقانلیق کونکل ٭ زار بلبل تومشوغی چاکیدین افغانلیق کونکل ٭ ونیز در
لیلی مجنون کوید ٭ اورکانچی سنیپاق غنچه لنی یترماب ٭ تومشوغنی رشته بیرلا چرماب ٭
تورماق بضم تای قرشت وسکون را یعنی برخواستن ونیز بمعنی ایستادن **توشلوق**
بضم تای قرشت وسکون شین قرشت تنومند وزورمند وجسیم ونیز چاشتکاو نیم
روز ونیز توشلوق توشتی یعنی سمت بسمت در تاریخ الملوک کوید ٭ که پادشاه لیق
تختی غه اولتوردی ٭ چون آندین اولوغراق وتن وتوشلوق ایل بار ایردی ٭ آلار غه آننیک
خدمتی قاتیغ کیلور ایردی ٭ ونیز در فرهاد شیرین کوید ٭ قاباب قورغاننی دانغورد انغور اول
خیل ٭ توشار کا تیلدی لار توشلوق توشی میل ٭ **تویقارماق** بفتح تای قرشت
وسکون یا کسی را از غذا سیر نمودن در محبوب القلوب کوید ٭ ارسلان ایتی صیداو رماق
سباعنی تویقارماق ٭ سیچقان وذرشی درم او قورالاب توکونی آختارماق ٭ **تورتوروقوغ**
بضم تای قرشت وسکون تای دیکر خاشاک ریزه را کویند که با او آتش روشن کنند
در محبوب القلوب کوید ٭ سوز بیر کوچی نینک اکر کیچیکی وکر اولوغی ٭ بیلکه ایرور لار
تاموغ اوتی نینک تورتوروغی **تونیاقوغ و تواغ** بفتح تای قرشت ونون بالف کشیده ۲ تونیاقوغ
ناخن حیوانات را کویند عموما در لیلی مجنون کوید ٭ تونیاق ایماس انکلا اسام کماهی ٭

یوقمیش قلم او جیغه سیاهی ولہ ایضا یوزوم دور دور اشهبینینک توانغی باشیم دور دور
مرکبینینک ایاقی **توراغ** بفتح تای قرشت ورای قرشت بالف کشیده یک نوع ماست
که آنرا در خیک کرده نگاه دارند **تولقاماق** بفتح تای قرشت پیچانیدن و دور دادن
در چهار دیوان گوید مین چو کیجیتم عشق آرا باشیمین ملامت قیلما انکیز کیم عجب دور باش
سیز ایل نینک قولاغین تولقاماق **توزلوک** بضم تای قرشت وسکون زای
نقطه دار یعنی راستی و آراستگی **توشوک** بفتح تای قرشت سوراخ هر چیزی را
گویند عموما در فرهاد شیرین گوید بولوب پیدا داو ارد اتیغ ماتم توشوکلار تاغ
آرا بل حفره لار دهم و نیز در حیرة الابرار گوید نقب غه کیر کاج کیچیک ایردی توشوک
سیغمادی کیم بیجد اولوغ ایردی بوک و نیز در لیلی مجنون گوید کونکلوم داکه یوز توشوک
تیشتی آه هر بیری بینکیزا وچون وطن گاه و نیز در چهار دیوان گوید ناوکی بیرله توشوک
بولغان کونکل احوالینی نیچه شرح ایلای دیسام آغزیمغه کیلماس غره آه **تونونک**
بضم تای قرشت و نون وسکون نون دیگر وکاف پارسی بمعنی شب یعنی شب تو بفتح اول
یعنی قبای تو در چهار دیوان گوید کوز آچ اشک ندامت سلاچ اوز احوالینغه کیم باردور
تونونک تیره کوزونک خیره بولونک بورتاغ آتینینک اقساغ **توشوکلوک** بفتح تای قرشت
وضم شین ولام یعنی سوراخ شده در نثر سرخی فرهاد شیرین گوید بوینکلیغ قاتیق کیجه دا توشوکلوک
باغرینینک قانغه بویالماغی **توزوک** بضم تای قرشت و زای نقطه دار یعنی آراسته و سره راست
در چهار دیوان گوید هلاک اوق توزوک اورمیش کونکلکا تا نماکه بارتا یاید اکیرک قاشینینک

دین اوق و

دین اوقی و یاسی هنوز **توقتان دورود** بفتح تای قرشت و سکون قاف یعنی
زاییده شده است در چهار دیوان گوید سین مگر توقتاندا کون توقتان دور و رکیم
ذره فرق فهم اولماس آرا انکیز دا نیچوک کیم تواامان هجر یاشین یاغدوروب کیم قاودی اولکا
ای رفیق هجریم اوسیدا توکا باشیم جز اول تاش ایتماکیل **تولک** بضم تای قرشت و فتح
لام معروف است که سالی یکدفعه طیور پرهای خود را میریزند از نو بیرون می آورند در فرهاد
شیرین در فصل خزان گوید چمن ییغاچی هر یغاچی بیر ساریغ قوش بولوب باری تولک
ایامی غم توش **تونذی** بضم تای قرشت و سکون نون بمعنی خیره که چشم است از آفتاب
و آتش که اشک آلود می شود یعنی خیره کی نمود و اشک آلود شد **تونکل** بضم تای قرشت
و سکون نون و ضم کاف پارسی بمعنی یأس و ناامید در چهار دیوان گوید ای نوایی سعی ایله
چون وصل حاصل بولمادی یار لطفی غم تشکیل ایمدی و غیر یدین تونکل **تویارمو آیرکین**
بفتح تای قرشت و واو معلوم و یای با الف کشیده و برای قرشت رسیده آیا سیر میشود در لیلی
مجنون گوید خالیم غمی بیب تویارمو آیرکین کوزم دمنی او یارمو آیرکین
تولقابان بفتح تای قرشت و سکون لام یعنی بر پیچان در چهار دیوان گوید
ساقیا مهلک خماریم عذری بغر سالماقولاغ بیر قدح نی آغزیمه تو تغیل قولاغیم تولقابان
توبین بضم تای قرشت و واو مجهول و کسر بای ابجد بمعنی تحت که ضد فوق باشد
یعنی تحت او را در محبوب القلوب گوید آیاقی که صراط المستقیم دین تاییلدی ویل
چاهی توبین مقام قیلدی **تونا کون** بفتح تای قرشت و واو معلوم و نون با الف کشید

دیو وزیرا گویند یعنی روز پیش در خمسه المتحیرین گوید توناکون اوتکان حالات دین
هیچ نیمه اظهار قیلمادی ولد ایضا کیم توناکون دیوانه ایتر اوسروک آلار غیر بولوقوب
تورتانا بفتح تای قرشت والف امهات سفلی را گویند **تورتالاسی** بفتح
تای قرشت وواو معلوم یعنی هر چهار تایش **تورتاولا** بفتح تای قرشت وتای
دیگر بالف کشیده وبواو رسیده یعنی چهار تا **تورتلاو** بفتح تای قرشت ولام بالف کشیده بواو
رسیده یعنی چهار تا باهم **تورتونج** بفتح تای قرشت وضم تای دیگر وسکون نون وجیم ابجد
یعنی چهارم **تورقات** بضم تای قرشت پاسبان ونگهبان را گویند ونیز نام طایفه از اوزبک
تورغامیشی بضم تای قرشت اخراج ودور کردن **تورغانی بیرلا** بضم تای
قرشت یعنی سراپا وهم چنانکه هست **تورغانیم بیرلا** بضم تای قرشت یعنی سراپا هم چنانکه
ایستادم در چهار دیوان گوید کورماسام قاشینک بولورمین تورغانیم بیرلا فغان
وای ابرو ریس چون نوائی غه قرین بولماسانون **تورغو** بضم تای قرشت حریر
بافته ابریشمی **تورغوز** بضم تای قرشت نام طایفه است از اتراک ونیز امر از برخیزانیدن
تورغوق بضم تای قرشت ثابت وایستاده **تورکان** بضم تای قرشت
بمعنی افزون وزیاد **تورلوق** بفتح تای قرشت طپیدن ورمیدن ووحشت
توروجان بضم تای قرشت گیاهی است صحرائی ماکول وترش **تورور**
بضم تای قرشت حرف رابطه ونسبت است که در آخر کلمه آید چون آلیب تورور یعنی گرفته است
تورماق بفتح تای قرشت وسکون زای نقطه دار یعنی طاقت آوردن ومتحمل شدن

بضم اول

بضمّ اول ساختن و آراستن و کوك کردن ساز و امثال آن و مهره بر رشته کشیدن **تُوزالماك**
بضمّ تای قرشت ساخته شدن و آراسته شدن و آراسته شدن **تُوزُولماك** بضمّ تای قرشت منظم شدن
و کوك شدن **تُوزلُوشماك** بضمّ تای قرشت و لام یعنی قطار و ردیف شدن
تُوزغُوزُوب بضمّ تای قرشت و واو زای نقطه دار یعنی بر سر پا واداشته است
و نیز برخیزانده است در چهار دیوان گوید ✿ سنکا تقلید قیلیش گل که آسیب کوزه بونی دین
تیکان اوستیکا آنی توزغوزوب کیردون ادب قیلمیش ✿ **تُونکلُوك** بضمّ تای
قرشت و سکون نون و کاف پارسی سوراخ فرق آلاچیق و سیاه چادر را گویند که دود
بیرون میرود **تُویُمُویُوب** بضمّ تای قرشت و سکون یا و ضمّ یای دیگر یعنی آگاه و مطلع
نشده است و نفهمیده است بفتح اول یعنی از غذا و غیره سیر نشده است **تُویمایِین**
بضمّ تای قرشت و کسر یا و سکون هر دو یای دیگر یعنی نفهمیده است و آگاه نشده است
بفتح اول یعنی از غذا و غیره سیر نمی شود **تُوشتا** و **تُوشتَه** بضمّ تای قرشت
و واو مجهول و فتح تای دیگر یعنی خواب و خواب دیدن و اطراف و جوانب و نصف روز که
ظهر باشد یعنی در خواب در چهار دیوان گوید ✿ دیدیم کیم توشته محراب ایچره کوردوم
کافرمستی ✿ دیدی کوزکیل نوائی کوز آچیب کیم کوز و قاشیم دور ✿ وله ایضاً کام لعلینك
نینك خیالیدین کونکل قازغانمادی ✿ توشتا سو ایچکان بیله لب تشنه هرگز قانمادی
تُورتاو (تووُرتاو) بفتح تای قرشت و واو معلوم و تای دیگر با الف کشیده و بواو رسیده
عدد چهار را گویند در چهار دیوان گوید ✿ دیسانك فلك کا چقای صاف اول عناصر دین

تولکو بضم تای قرشت روباه را کویند که روحنکا دور چار مینی بوتورتاو ؛
در سد سکندری کوید ؛ قیزیل تولکو یا خود قرا کیش کیبی ؛ که بولغای توکی قیلی نینک موجبی ؛
توزارمو بفتح تای قرشت وزای نقطه دار بالف کشید و برارسید آیا طاقت می آورد
در چهار دیوان کوید ؛ سورسه کیم غم برمیدامین سینه توزارمو بزم عیش ؛ قان یاشیمدین
باده باغریمدین کباب یمنی دیکیل ؛ بضم اول آیا آراسته میکند و ردیف می نماید
توماغه بفتح اول چیزاست از پوست می دوزند بر سر لاچین و اوتلکو کذارند
در وقت شکار بر می دارند در محبوب القلوب کوید ؛ اکر شنقار دیک باشینکدا ز ردوز اوقی
توماغه دین تاج ایماستور ؛ شکر قیلکه کوزونک یاروق دنیانی کورارکا محتاج ایماستور ؛
تولغنه بضم تای قرشت زن بیوه را کویند یعنی بمرن زن بیوه در حیرت الابرار کوید
بارایدی مین تولغنه جکر کوشه ؛ بل جکریم مزرعیدین خوشه ؛ **توزاق** بضم تای قرشت
وزای نقطه دار بالف کشیده چیزی است که اطفال از ریسمان و موی سازند کنجشک
می کیرند در فرهاد شیرین کوید ؛ بلا ایچره فراغی بیرله کیلمیش ؛ توزاق غه اوزایاقی
بیرله کیلمیش ؛ **توتماق** بضم تای قرشت وسکون تای دیکر یعنی کرفتن
در چهار دیوان کوید ؛ ایکی زلفونک کونکل دامی نی سنکلیغ آشراای اول قوشی ؛ آنی توتماقغه
جد معلوم اولور چون جیم ودالینک دین ؛ **توشکاجا** بضم تای قرشت یعنی
تانصف روز و نیز بمعنی خواب و خوابیدن واطراف جوانب در چهار دیوان کوید ؛
دیماکون توشکاجا اویقوغه قالمیش کیم آچا آلماس ؛ کوزین یانازدین یا خود صبوحی

محی خاردین **تُوزانکونجه** بضم تای قرشت وزای نقطه دار بالف کشیده ونبای
قرشت رسیده وسکون نون یعنی همینکه آراسته وسرراست نمود در فرهاد شیرین
کوید توزانکونجه اوق ویایین دلاور تیشتی هریان اول جیل دلاور **تولغاشینده**
بفتح تای قرشت وسکون لام یعنی در پیچ وتاب او در چهار دیوان کوید کر نوالی نی
چرماشسا وتولغانسه نی تانک قالدی اول سنبلی نینک چرماش وتولغاشینده
تَوَلانمک بفتح تای قرشت وسکون زاو نون یعنی آوردن **تورغوزای**
بضم تای قرشت وزای نقطه دار بالف کشیده یعنی بر می خیزانم ونیز وا می دارم که درنک
نماید در چهار دیوان کوید دیدی کوزونک قاینی وصلیم ایله تورغوزای
وای کم باغریم داغی هجریدا قان بولدی لا **تُوبیغه** بضم تای قرشت وکسر بای ابجد
یعنی به تحت ان وزیر آن در سبعهٔ سیاره کوید سین بوایش نینک توبیغه چون بارد اینک
ایسکی دفتر بیسی کوپ آقتاردینک **توزلانماق** بضم تای قرشت وسکون زای
نقطه دار ونون نمک سود شدن **توزالاماق** بضم تای قرشت یعنی بسر غلطید
تُوزانک بضم تای قرشت وسکون نون وکاف پارسی زمینی که خاک آن
نرم باشد **توزلاق** بضم تای قرشت نمک زار را کویند **توزلوق** بضم
تای قرشت بمعنی تمکین باشد **توزلوک** بضم تای قرشت راستی را کویند
توزوکلوک بضم تای قرشت وزای نقطه دار بمعنی انتظام وساخته کی
وآراستکی ومنظم وساخته وآبادی معموره **توسماق** بضم تای قرشت وسکون

سین بی نقطه بمعنی پاسبان **توسقاوول** بضم تای قرشت مستحفظ و نگهبان را
گویند **توسلوق** بضم تای قرشت نیکوسرشت و عالی نژاد را گویند **توسون**
بضم تای قرشت بلغت مغول روغن را گویند **توشورماک** بضم تای قرشت
و شین قرشت فرود آوردن و افکندن **توشوشماک** بضم تای قرشت
بیکدیگر در افتادن **توشالماک** بفتح تای قرشت یعنی گسترده شدن
توشلانماق بضم تای قرشت و سکون نون دو چار و مقارن شدن
توشچیلیک بضم تای قرشت و کسر جیم پارسی تقید نیم روز و چاشت
توشکون بضم تای قرشت مغلوب و افتاده را گویند **توغماق**
بفتح تای قرشت زاییدن و طالع شدن **توغرلاماق** بفتح تای قرشت و سکون
رای قرشت یعنی ریزه کردن **توغرالماق** بفتح تای قرشت یعنی ریزه شدن
توغالاق بفتح تای قرشت بمعنی مدور **توغان** بفتح تای قرشت نوعی
از طیر شکاری یعنی اوتلکو **توغانک** بفتح تای قرشت و سکون نون و کاف
پارسی طیری بشبیه باشه **توشار** بفتح تای قرشت و واو معلوم یعنی می گستراند
و پهن می کند بضم اول می افتد در چهار دیوان گوید چون توشار لار عاقبت اوستوکا
خار ابیرله فرش نی آسیغ آستینکدا کرچرخ اطلسی دین دور فراش **تولوکیدین**
بضم تای قرشت و کسر کاف پارسی یعنی از سخنان تصدق **توغ** بضم تای قرشت و واو
مجهول بمعنی گرد و غبار **توقغان** بفتح تای قرشت و سکون قاف یعنی زاییده

شده

شده **توتاشورغالی** بضم تای قرشت وتای دیکر بالف کشیده یعنی برای کرفتن
در چهار دیوان کوید ؛ اولوسغا اوت سالورایرسانک بورون مینی اورتا ؛ بیدین که
اوتنی توتاشورغالی کیرالک خاشاک ؛ **توموشی** بضم تای قرشت وکسر تای دیکر یعنی
ساکت وخواموش شد در کوشهٔ خزید در چهار دیوان کوید ؛ ازلدا رند خوش حال اولدی
مدین ؛ ولی خلوت آرا زاهد توموشتی ؛ **تورغای** بضم تای قرشت برمیخیزد ونیز مکث
ودرنک خواهد کرد در لیلی مجنون کوید ؛ اول کوزدانی نوع تورغای اوینغو ؛ کیم بیر نفس
آندا تورغای سو ؛ **توشکالی** بضم تای قرشت برای افتادن در چهار دیوان
کوید ؛ عجب یوق وصل خیلی توشکالی ترتیب بنا منزل ؛ کرا شلن وآه اوتی ایلاشنک کوزدو
کونکلینی پاک ایلار ؛ **تویارایردی** بفتح تای قرشت وواو معلوم یعنی سیر می شد
در محبوب القلوب کوید ؛ چون اطفال تاشیدین تویارایردی ؛ قاچیب کلخن غه یوز
قویارایردی ؛ **توتای** یعنی چنین تصور بکنم ونیز میکیرم وخواهم کرفت در چهار
دیوان کوید ؛ توتای جهاندا سلیمان سینی ویا جمشید ؛ نه مونکا جام وفا ایلادی نه
انکا اوزوک ؛ **توزدی** بضم تای قرشت یعنی آباد ومعمور کرد ونیز قطار ورديف نمود
در حیرت الابرار کوید ؛ ظلمنی دفع ایتی عدالت بیله ؛ توزدی بوزوقلارنی عمارت بیله
ونیز در چهار دیوان کوید ؛ جان آرا ایتغینک کوروب کونکلوم قوشی توزدی نوا ؛
طوطی دیک کیم تکلم ایلاکا کوزکو کوروب ؛ **توشلوق توشی** بضم هر دو تای قرشت
یعنی سمت بسمت در فرهاد شیرین کوید ؛ قاباب قورغانی دبقور دبقور اول خیل

توشار کا قیلدی لار توشلوق توشی میل ∴ و نیز در لیلی مجنون گوید ∴ بیر یا پس چو توندین
اوتتی اول خیل ∴ توشلوق توشی قیلدی اویقوغه میل **توغداق** بفتح تای قرشت
و سکون غین مرغی است آبی و کبود رنگ و بزرگ شبیه بچرچال **توغدوری** و
توغداری بفتح تای قرشت و سکون غین مرغی است حلال گوشت که باز و شاهین
دوچار شود در حین صید بفضله بر سر باز و شاهین اندازد تا خلاص شود **توغری** بفتح
تای قرشت و سکون غین راست و صدیق و نیز بمعنی برابر و محاذی **توغیشغان**
بفتح تای قرشت و سکون نون یعنی هم از و نیز اولوا الارحام و نیز بمعنی زاییدن و زایید
توغانلیغ بفتح تای قرشت و سکون نون صله رحم و اولوا الارحام **توغما**
بفتح تای قرشت خانه زاد را گویند **توغور** بفتح تای قرشت نشیمن جوارح و نیز
از زاییدن و نیز قایه خیمه و خرگاه **توغوش** بفتح تای قرشت بمعنی زاده گی و هم دوم
زاییده **توغوشلوق** بفتح تای قرشت یعنی نجابت و اصلی **توپا** و **توپه** بضم
هر دو تای قرشت و هر دو بای پارسی فرق سر را گویند و نیز بمعنی تل بزرگ و سر تل مباشد
در چهار دیوان گوید ∴ توپام نی سرزنش ایلکی تینک ایتی بربیرلا ∴ که هر کیشی که رتیب گویدا
باشیمغه قاقیب **توتماغوسی** بضم تای قرشت و سکون تای دیگر آرام از نگرفتن **توتوق**
بضم هر دو تای قرشت و هر دو واو مجهول بمعنی انقباض و گرفتگی لطفی گوید
یا انکی ایکاندا کورمادی هیچ کیم توتوقلیغین ∴ چین نی اوچون توتار قاشینک یا رب
اوشول جبین آرا **تورما** و **تورمه** بضم تای قرشت و سکون رای قرشت نام لباس

کرازنان

کە از شال نفیس کرتە باهم بافته شود کە صلحا و زهاد و عباد پوشند در حیرة الابرار کوید
اطلس کردون بیلا مینک زیب و فر، تورمانونی آستی داکوک آستر، لیک اوشول تور
مانی هر تار ایله، فقر دایونزم رشد او چون سلسلە، و نیز در وقفیە خلاصیە کوید، ایسیغ ساووغ
دفعی اوچون بیر تورما تون داغی مونکا مناسب بیتکما ککا قانغ بولوب، **تورتان**
بضم تای قرشت و تای دیکر بالف کشیده و بنون رسیده پوستین را کویند **تولوک**
بضم تای قرشت سخن صدق و راست را کویند **تولغای** بفتح تای قرشت و واو معلوم آمد
از پرشدن و زیاد کردیدن و نیز پر و زیاد خواهد شد در لیلی مجنون کوید، مین ترجمە باشلاب اید
روایت، قیلدیم بو فسانەنی حکایت، کیم شهرتی چون جهانغە تولغای، ترک ایلیکا داغی
بهره بیتکای **توقوشتی** بفتح تای قرشت و کسر تای دیکر مثلا اینکە اسب یا آدمی بی اختیار
بهم بخورد یعنی بهم خورد در فرهاد شیرین کوید، هما ناکوککا سوبسر کیم توقوشتی
فلک کنبد لای نینک سقفی توشتی **تور توبجی** بفتح تای قرشت و ضم تای دیکر
و سکون نون عدد چهارمی در سبعە سیارە کوید، وقت بولدی کە تاتیبان خامە، ایمدی
تور توبجی یازغا سین نامە، و نیز در سد سکندری کوید، حساب ایچره تور توبجی دور بجره هند
کە چینی را بیرتا و دور رود سند **تواجی** بفتح تای قرشت و کسر جیم ابجد چاپار و قاصد را
کویند در سد سکندری کوید، چریک کا ایلابان میعاد ایلچار، تواجی هر طرف بیتکوردی
اول چار، و نیز در خمسة المتحیرین کوید، اتفاقا شهر نواحی سی غە بیتکان محل تواجی نشان
کیلتوروب اردو ساری قاتیاردی **توری** بضم تای قرشت صدر خانە را کویند

در سد سکندری کوید ایستلک ایت یری دور کرا آلسین بوری موشوک کا مقام اولدی
اوی نینک توری **تولدوروقوسی** بفتح تای قرشت وسکون لا یعنی خواهد پر کرد
در سد سکندری کوید دمی مغتنم انکلا یخانه نی که تولدورقوسی چرخ پیمانه نی **توقوماق**
بفتح تای قرشت یافتن چیزی **توقوروک** و **توقورجاک** و **توفکورماک**
بضم هر سه تای قرشت آبیکه از دهن انداخته شود **توقولماق** بفتح تای قرشت یافته شد
توقونماق و **توقوشماق** بفتح هر دو تای قرشت وسکون نون دو چیز
بهم خوردن بشدت **توقوندورماق** بفتح تای قرشت وسکون نون یعنی
بهم زنانیدن **توقتاشماق** بفتح تای قرشت وتای دیکر بالف کشیده وبشین رسیده
یعنی آرام یافتن ~~**توق** بفتح تای قرشت یعنی سیر ضد کرسنه~~ **توقاج** بفتح
تای قرشت چوبی که در پشت در بند کذارند **توقال** بفتح تای قرشت زنی که از همه
زنان کوچکتر وبمنزله خدمتکار باشد **توقتاش** بفتح تای قرشت وتای دیکر بالف کشیده
وبشین رسیده آرام وسکون وامر از آرام یافتن **توقتامیش** بفتح تای قرشت وتای دیکر
بالف کشیده نام یکی از خوانین خوارزم که با امیر تیمور مخالفت داشت ونیز نام طایفه از ترکان
ونیز آرام کرفته در چهار دیوان کوید اضطرابیدین نوایی کونکلی بیر دم توقتاماس
سین سیزین ساغینماکیم غربتدا کونکلی توقتامیش **تورا آلمان** بضم تای قرشت
یعنی نمیتوانم بمانم در چهار دیوان کوید کورادورمین که بار وریار وفا لودمین مین که
بارا آلمان نی قاتیغ حالت ایروروره **توشاب** بفتح تای قرشت وواو معلوم یعنی

تورا آلمان

قوزی

فرش کرده است وگسترانیده است در چهار دیوان گوید ٭ توشاب سمندیغر فرش ای زمانه
اوتکار دینک ٭ سپهر واختر یدین سبزه بیرله وردینکنی ٭ توقماق بفتح تای قرشت
آلتیکه بدان میخ کوبند ونیز نام طایفه از اتراک توقوز عدد نه باشد چون عدد افلاک وارقام
هندسه وعدد حلقه سلاطین مغول نه میباشد که اول ایشان مغول خان وآخر ایشان
ایلخان باشد واولاد یافث که ابو الترک است بعضی نه شمرده اند وایشان ترک وروس وسقلاب
وخلج وچین وکاری وغازان وخزر باشد لهذا ترکان تیمنا عدد اکثر حساب بر نه گذاشته‌اند ۲ و منسک
موافق شرع نبوی صلی الله علیه واله وسلم هم اسماء حسنی نود ونه وعالم هجده هزار وازدواج
پیغمبر نه عدد توقلوق سیری وارزانی توقمار بفتح تای قرشت نوعی از تیر که پیکان
نداشته باشد وبجای پیکان گرهی در سر داشته از چوب یا از استخوان توقوز اتابک
بفتح تای قرشت وسکون زای نقطه دار کنایه از آباء علوی است یعنی نه فلک توقوز تون
بفتح هر دو تای قرشت نام درختی توقوش بفتح تای قرشت ماکوی جولا باشد ونیز
صدمه وبهم خوردن دو چیز توقولغه بفتح تای قرشت بلغت مغول جل اسب
توقوم بفتح تای قرشت پالان دواب وجل دواب توکماک بفتح
تای قرشت وسکون کاف تازی یعنی ریختن بضم اول وسکون کاف پارسی یعنی گره زدن
توکوشماک بفتح تای قرشت وضم کاف پارسی بیک دیگر ریختن وگره زدن
توکدورماک بضم تای قرشت وسکون کاف پارسی گره زنانیدن توکرماک
بضم تای قرشت وسکون کاف پارسی یعنی مسدود کردن توکورماک بضم تای قرشت

وكاف پارسی یعنی تف كردن توكاللاماك بفتح تای قرشت وكاف تازی بالف
كشیده وبلام رسیده تفحص وجستجو كردن توكارداشی بضم تای قرشت
سنكهای ریزه كه بر سر قبرها یا صحن خانه فرش كنند توكال بضم تای قرشت
باكاف تازی یعنی تفحص وجستجو توكاتیش بضم تای قرشت وكسر تای دیكر
حد واتمام را كویند توكمه بضم تای قرشت توكمه را كویند توكی بضم
تای قرشت باكاف تازی دانه شبیه بارزن تولاماق بضم تای قرشت اسب آراستن
برای تعزیه تولاماك بضم تای قرشت تبدیل وعوض كردن تولقاندورماق
بفتح تای قرشت وسكون لام ونون یعنی پیچیدن فرمودن تولوشماق بفتح تای
قرشت پیچیده شدن تول بضم تای قرشت وواو مجهول زن بی شوهر ونیز اسبی
كه برای تعزیه آراسته باشند ونیز شاخ كوسفند وكاو ونیز آداب تشبیه كه در آخر الوان
واقع شود چنانكه آغیمتول وقیزیمتول تولاشیق بفتح تای قرشت یعنی پیچیده
تولاق بفتح تای قرشت پاتابه را كویند بلغت مغول هیمه وهیزم تولای
بفتح تای قرشت بلغت مغول خركوش را كویند تولقاش بفتح تای قرشت
پیچ وتاب وامر از پیچیدن تولقامه بفتح تای قرشت جمعی كه در كمین باشند
وكمین نمایند تویوق وطویوق بفتح تای قرشت وطای مولف وضم یا ۲ تویوق
كویند كه چهار مصرع مثل رباعی كفته شود ولی لفظ آخر سه مصرع آن یك لفظ باشد
اما هر یك جدا كانه معنی بدهد در عربی تجنیس القافیه كویند چنانكه در چهار دیوان كوید

لعلیین

[illegible]

لعلیدین جانیمغر اوتلار یا قیلور قاشی قدیمی جفادین یا قیلور مین فاسی وعده

سیدین شادمین اول وفا بیلمان که قیلماس یا قیلور ولد ایضا چرخ تار تیب خنجر هجرا

بوتون قویمادی بیر ذره باغریمنی بوتون توتنکا باریب بیزنی بی حال ایلادی نی بلا

یرایمیش یارب بوتون توغانجی بفتح تای قرشت وسکون نون مغنی واهل طرب را گویند

که زننده ساز باشد در چهار دیوان در ساقی نامه گوید ای پیر او سین هم ایشینکنی کور کوز

یا توغان بیرلا اولوغ یرنی توز یا توغانجی و پیر او توزکای اون سین قدح آلد توقوز

قانلا یوکون توزالدی بضم تای قرشت یعنی صاف و هموار شد در چهار دیوان

گوید توزالدی نوح نینک طوفانیدین سون دهر اسکیمین قیامت آشکار ابولدی

اول طوفان بوطوفان توکدی بضم تای قرشت وسکون کاف پارسی یعنی کره زد در سد

سکندری گوید بتیزی تاپیب توکدی ایرسالیم مدام آچماقی دین تاپار کونکلی بیم

تویغون بفتح تای قرشت وسکون یا طیری است شکاری از جنس ترلان ولی از ترلان

بزرکتر ومیل بسفیدی در چهار دیوان گوید خیل ظلمت بنجیغد توشکان صفا

اهلی ایرور ایلکیم تانک تویغونی قالدی سورولک خفاش آرا تولف بضم تای قرشت

و واو مجهول وسکون لام وفای نقطه دار یعنی شغل وکار تولو بفتح تای

قرشت اسم کوه است تولوکوم بضم تای قرشت وکاف پارسی یکنوع سرودیست

که در عروسی وجشن خوانند در حیرت الابرار در وصف سخن گوید هر نفس ایلاب

تولا اول جامنی سبقا ریب ول باده کلفام نی ترک سرودی بیله سالیب قولوم

قیلسام اداهی تولوکوم هی تولوثم **تولی** بضم تای قرشت نام پسر بزرگ چنگیزخان که
پدر هولاکوخان باشد بفتح اول تگرگ را گویند **تولوم** بضم تای قرشت بمعنی خیک
توموشماق بضم تای قرشت و میم ملول و ساکت در کنجی نشستن **توموشتورماق**
بضم هر دو تای قرشت یعنی ساکت و خاموش کردن **تومولماق** بفتح تای قرشت و سکون
لا با آب فرو رفتن **تومانکنی** بضم تای قرشت یعنی اوزبکیه **تولوی**
بضم تای قرشت آینه را گویند **توبی میخی** بضم تای قرشت و کسر بای ابجد و خای
نقطه دار تیر نیزه را گویند بر زمین نصب شود در فرهاد شیرین گوید قرینه فردوسی است
و خوب گفته است ٭ توبی میخی بیله سانجیب سمک نی ٭ تپشیب نوکی بیله دور فلک نی ٭
فروشد بماهی و برشد بماه ٭ بن نیزه و قبه بارگاه ٭ **تومورغان** بضم تای قرشت و سکون
زای نقطه دار جعل را گویند **تونماق** بضم تای قرشت و سکون نون تیره و تاریک شدن
توناماق بفتح تای قرشت و نون با الف کشیده سر برهنه کردن **تونالماق**
بفتح تای قرشت و نون با الف کشیده و بلام رسیده بمعنی برهنه شدن با **تونکولماق**
و **تونکماق** بضم هر دو تای قرشت و سکون هر دو نون یعنی یخ بستن و سرد
دل شدن و سرد شدن **تونکتارماق** بضم تای قرشت و سکون نون و کاف
پارسی و تای قرشت با الف کشیده یعنی واژگون کردن **توبلاماق** بضم تای قرشت
یعنی شبگیر کردن **تونکاریکماک** بضم تای قرشت و سکون نون و کاف پارسی
و تای قرشت با الف کشیده یعنی واژگون شدن **تونار** بفتح تای قرشت و نون با الف کشیده

وبولی رسیده

و برای تیرِ رسیده هیمه فراوان باشد که بر سر هم چیده شعله و رسازند تیر کج چشم را نیز گویند

تَونُوز بفتح تای قرشت و سکون نون وضمّ بای پارسی رستنی باشد که از و حصیر

بافند تَونقوج بفتح تای قرشت و سکون نون فرزند اول را گویند تُونقطار

بضمّ تای قرشت و سکون نون و قاف کشیکچی و پاسبان شب را گویند بمعنی عملهٔ چوب

بدست نیز آمده تُونُك بضمّ تای قرشت و سکون نون و کاف پارسی کوه کوچك

و دهن تنك و نیز بمعنی سرد و سرما و نیز امر از یخ بستن و سرد شدن تولقاغای

بفتح تای قرشت و سکون لام یعنی بر پیچاند در چهار دیوان گوید: اگر تیغ او و سر اول ۲ و تیز و پیچاند

قاتل بویون سونمای نیتای آخر: نی نیکلیغ کیمسه بوینین تولقاغای چو نینك قضا سیدین

تَوقتاتای بفتح تای قرشت و هر دو تای دیگر با الف کشیده یعنی آرام و آسایش بده هم

و نیز از غذا سیر بکنم در چهار دیوان گوید: دیب ایمیش سین بیر خدنك آتقوم نوای

گونکلیکا: توقتا انجا کیم قراری یوق گونکلنی توقتاتای: توکانکای سانی

بضمّ تای قرشت یعنی همینکه تمام شد در سدّ سکندری گوید: ایا غنچی منکا جام شاها نه

توت: توکان کای سائی تولد و دوب یانه توت: تَووُرلوُغ بفتح تای قرشت

و واو معلوم وضمّ واو دیگر و سکون واو ثالث و رای قرشت نمدی باشد که باطراف آلاچوق

و خیمه کشند در چهار دیوان گوید: ایچکاری اولکل تووورلوغنی کوتارماس لار بیتابی

ای صبا فراشی بیر لطف ایلا بان اول یان داری: توشورکوچی بضمّ تای قرشت و واو مجهول

وضمّ کاف پارسی یعنی پائین آورنده در محبوب القلوب در باب صبر گوید: بختی نو ثقیل کام الکن

ما مز غم توشور کوچی **توقتامای** بفتح تای قرشت یعنی آرام نمی گیرد و نیز آرام
نمی گیرم در چهار دیوان گوید هجر دردیدین وجود اوتی دابیردم توقتامای هر زمان
ملک عدم ساری شتابیمغی دیکیل **توتکلوک** بضم تای قرشت و سکون
نون و کاف پارسی دوزنه خانه **تویماق** بفتح اول و سکون یا یعنی سیر شدن بضم
اول فهمیدن **تویغارماق** بفتح تای قرشت ~~یعنی سیر کردن~~ **تویدورماق**
بضم تای قرشت و سکون یا فهمانیدن و آگاهانیدن بفتح اول امر است از غذا سیر کردن
تویلاماق بفتح تای قرشت و سکون یا یعنی لگد پرانیدن **تویغار** بفتح تای
قرشت و سکون یا یعنی سیر بکن و نیز پرنده از گنجشک بزرگتر و الجه سرجیر گویند
تویغور بفتح تای قرشت و سکون یا یعنی زود سیر شونده و نیز سیر دائمی **تویقوشی**
بفتح تای قرشت یعنی توغدوری باشد که در پیش نوشته شد **تویناک** بفتح تای قرشت
و نون بالف کشیده و بکاف تازی رسیده خربزه نیم رس را گویند **تویوملوک**
بفتح تای قرشت و ضم یا غنیمت را گویند **توزغورماق** بضم تای قرشت و سکون
زای نقطه دار ساکت ساختن و خاموش نمودن **توفراغ** بفتح تای قرشت یعنی خاک
سلطان حسین میرزای بایقرا گوید سرو مایل بولدی کیم او بکای یا قینک توفراغینی
یوفسه هر ساعت صبا تحریکی دین خم بولمادی **توزوکلوک** بضم تای قرشت
و زای نقطه دار آراسته شده و سر راست بوده در سد سکندری گوید نی شیم کیم انکا موندای
ایرماس توزوک توزوک لوک نیچوک کیل کای آنین توزوک و نیز در چهار دیوان گوید

کونکلی جفا

توتولودغان و **توتولادودغان** بضم هر چهار تای قرشت و سکون هر دو رای قرشت لبریز کرده شده

کونکل جفا سیدین آبادایور که بولدی توزوک: حریم ملک آرا کرشاه نینک عدالتی باد:
تومان مینک بضم تای قرشت عدد هزار هزار را کویند در سد سکندری در بنای
یاجوج وماجوج کوید: آلار غه تومان مینک دین آرتوق عدد: تومان مینک دیمایی
بلکه بیحد وعد تو توتک بضم هر دو تای قرشت یعنی بکیرید ونیز منله اینکه پیاله ۲ و از سر کرش
بدهید ونیز چنین تصور بکنید در سد سکندری کوید: ایحبب بزم آرا جام دلکش
تو تونک: نی کیم کیلسا اونخی دمی خوش تو تونک: توزلانماک بضم تای قرشت
وسکون زای نقطه دار ونون یعنی راست شدن وآراسته بودن در چهار دیوان کوید
فقرا طوار یدا یاچماق کیزاک آفاق دین: یا کیراک توزلانماک آفاق اهلی نینک اطوار یغه
توشاک بفتح تای قرشت زیرانداز رخت خواب ونیز کستردن توقماغینک
بفتح تای قرشت وسکون قاف یعنی وضع حمل شدن تو در سد سکندری در نعت جناب
ختمی مآب کوید: سینینک توقماغینک روشن ایلاب جهان: آنینک دیک که توقماغای
توباش ناکهان: تورتاودین بیری دیک بفتح تای قرشت وتای دیگر
بالف کشیده وبواو رسیده معنی ترکیبی یکی از آن چهار نفر ونیز کنایه از مرتضی علی میباشد
[illegible] ۲
در محبوب القلوب کوید: موندا اوق شاه غضنفر مسلمان بیک: بنی خدمتیدا تورتاودین
بیری دیک: تورمانک بضم تای قرشت آمرا است برنخیز ونیز ایستاده مشو در لیلی ۲ و از سر کو استین و نیز از ایستاده شدن
مجنون کوید: تورمانک دیدی ویکا یاقین اولیو: کیم کیرمیش اولا ای کوزیکا اویقو
توکولماک بفتح تای قرشت بمعنی ریختن در چهار دیوان کوید: بو کلشن دا کل غنا

توزماك ایلارسنك بلبل دین دیمه سیدا قیلور کنج جمالین کویا وهیدین توکولماك
بفتح تای قرشت وسکون زای بنقطه دار طاقت آوردن وصبر نمودن در محبوب القلوب بدرنا
صبر گوید وحق تولیدا قاتیغ اوریك کا توزماك دور وبحثی یاماندین مرنی ایشتکان کورکا
تحمل کوزکوزماك دور **تولقار ایسانك** بفتح تای قرشت یعنی می پیچانی در لیلی ومجنون
گوید کر تولقار ایسانك بو یون بوانیده یتی وهم ایلاکا سین کونکل قالیشدین **تورلوك**
و **تورلك** بضم تای قرشت ورای قرشت بمعنی نوع وقسم وطرز در چهار دیوان گوید
گرایتو صبر ایتی تورلوك بلادا ولی کورمادی هجر شامین بلاسین ولا ایضا عشق آرا
گه که ایل بیدیغ باش ایندورمادیم کیلدی تورلوك تورلوك آتین ملامت دا باشیمه
ونیز در فرهاد شیرین گوید کچون از منغ یتی حامل رازی بولوب کونکلیدا یوز تورلوك
فسونساز ونیز در چهار دیوان گوید مین دیوانه غه یوز شکوه بار اوز قوم وقبیله دین
که مجنون غه نی تورلوك ظلم کیم قیلمیش عرب قیلمیش **تورماقیل** بضم تای قرشت آرز
نمودن ومکث نکردن ونیز برنخواستن **توقتاماسام** بفتح تای قرشت وتای دیگر
بالف کشیده وبتای ثالث رسیده یعنی آرام وآسایش ندهم **توروم** بفتح تای قرشت
بچه شتر دوساله را گویند ویك ساله را کوشك وتوشلان وسه ساله را ایلاو وهم
اسب نر نیه را نیز گویند که بهمادیان میکشند **تویالاماق** بفتح تای قرشت وبای
پارسی بالف کشیده وبرا رسیده جمع کردن وکرد نمودن **توپراقساماق** بفتح
تای قرشت وسکون بای پارسی خاك اندازی بجهت پیدا کردن مال **توپ** بضم تای قرشت

وسکون بای

وسکون بای پارسی بمعنی زیروبخ لفظی که برای مبالغه وتاکید استعمال میشود

چون توپ توغری یعنی بسیار راست و نیز فوج وجمعیت وگوی مدور و توپی که بر جانب

دشمن اندازند **توپار** بفتح تای قرشت وبای پارسی بالف کشیده وبرای قرشت زده

لنک را گویند **توپالانک** بفتح تای قرشت وبای پارسی بالف کشیده وسکون

نون وکاف پارسی بادشدید بی باران **توبان** بضم تای قرشت بکون وسر زیر بار

گویند **توبتوز** بضم تای قرشت وسکون بای ابجد وضم تای دیگر راست و مسطح

محض **توبچین** بضم تای قرشت وسکون بای پارسی یاسا نامه چینگیزخان

توبسیز بضم تای قرشت بسیار عموم را گویند **توب غازغان** بفتح

تای قرشت توپی که بجانب دشمن اندازند **توپوز** بفتح تای قرشت وضم بای

پارسی چماق آهنی را گویند **توپوق** بفتح تای قرشت وضم بای پارسی غوزک

پا را گویند **توپولغو** بضم تای قرشت وبای پارسی نام درختی که از ان دسته

غمچی سازند **تولغاشور** بفتح تای قرشت وسکون لام یعنی بچید میشود در

چهار دیوان گوید * تیره آهیم هردم انداق تولغاشور بوغز ومغرکیم * چیقالی

قویماس کونکول دین ناله وافغانی دود * **تولغاسانک** بفتح تای قرشت وسکون لام

ونون وکاف پارسی امر از بپچاندن ونیز اکر بهر پیچانی در چهار دیوان گوید *

مونجه فرقت شکی بیرله بولسا دوزخ مسکنیم * تولغاسانک یوز قرن اوتو بخرم قیم نکین

نم تاپقاسین * **تون** بضم تای قرشت وواو مجهول بمعنی شب ونیز ریسمانی که بچه ها

از تیر خانه وغیره می اندازند بالای او میروند وحرکت دهند بفتح اول و واو معلوم یعنی
قباست در ترجیع بند گوید ؛ تون کون ایاقیم یالانک یاقام چاک ؛ میخانه بولدی ملت
وبی باک ؛ ونیز در چهار دیوان ؛ چرخ عروسیغه توق غیر یاما ئیلیق شعار ؛ عقدیغه میل
ایتمه کیم شاهد بدکاره دور ؛ وسمه سی قوس وقزح غازه سی کلگون شفق ؛ زلف یوزی
تون وکون کورکه نی مکاره دور ؛ **توقتاسون** بفتح تای قرشت آرام گرفتن
وآسایش شدن در چهار دیوان گوید ؛ ای مسلمانلار سنکب وریدا کونکلوم توقتاسون
قیلسه هردم جلوه گر بیر سرو حوری زاد قد ؛ **تورغان** بضم تای قرشت یعنی ایستاده
شده ونیز برخواسته شده در چهار دیوان ؛ دردسپهری تینیم تورغان وتکان اونوک
لمعه سیکان بیله ثابت سیاره دور ؛ ونیز در سد سکندری گوید ؛ نی یردا که تورغان
ایسا اردوان ؛ چاپیب باشیغه بیرنا چاپلوان ؛ **توزه المای** بفتح تای قرشت وزای بی
نقطه دار یعنی طاقت نمیتوانم بیاورم در لیلی مجنون گوید ؛ کر هر غم آرا اوزومنی چیدای
بو غمغه نیتای که توزه آلمای ؛ **توپپی** بضم تای قرشت وکسر بای پارسی عرقچین پشمدار
زیر طاس کلاه را گویند ؛ **توپسه** بضم تای قرشت وسکون بای پارسی وفتح سین بی نقطه
ماده یابنکه در صحرا چریده فربه شده باشد ؛ **توتابیرماک** بضم تای قرشت وتای دیگر
بالف کشیده بمعنی داشتن ؛ **توتاشماق** بضم تای قرشت بمعنی درگرفتن ؛ **توتالاماق**
و**توتانلاماق** بضم هر دو تای قرشت وهر دو تای دیگر بالف کشیده ازبیراهه راه بدست
آوردن ؛ **توتاشتورماق** بضم تای قرشت وتای دیگر بالف کشیده وشین قرشت رسیده

خاشاکی

خاشاکی که بدان آتش افروزند توکتشی بضم تای قرشت و سکون تای دیگر دود را
گویند توتقوون بضم تای قرشت که بیمار شده را گویند توتورغان و
توتورغو بضم هر چهار تای قرشت بلغت مغول برنج را گویند توتوق بضم
هر دو تای قرشت پرده که بدر بخانه آویزند توتوقلوق بضم هر دو تای قرشت
گرفتگی کسوف و خسوف را گویند توتوم بضم تای قرشت آثار کار و نیز ترشی خوردنی
توجار بضم تای قرشت و جیم ابجد ابر تاریک و هوای ترشح تولون بفتح تای
قرشت و واو معلوم ماه شب چارده بدر زده در چهار دیوان گوید کیردی توفراغغه
هلال آچتی تولون آی غه جمال اول تولون آی نینک قراغیدین چو آلدینک اون
هلال وله ایضا نی کون بولغای یانکی آی دیک تنینک بولغای تولون آی کیم
تولون ساغر چکار کا بزم توزسانک ماهتاب ایچرا تون بفتح تای قرشت و واو
معلوم قبا را گویند بضم اول و واو مجهول بمعنی شب توکاتکابسین بضم
تای قرشت و واو مجهول و سکون تای قرشت یعنی تمام میکنی در سبعهٔ سیاره
گوید چون توکاتکابسین اول رفیع قصور سالغاسین نیچه قصر آرایتی خور توقتابان
بفتح تای قرشت و واو و تای دیگر با الف کشیده یعنی آرام بکبود و نیز آرام گرفته است در
چهار دیوان گوید عمر اوتوب بیر اوچرابان ها ایمنی سور ساوای کیم ایتا الماس
مین جواب آشفته کونکلوم توقتابان توتقاریبان بفتح تای قرشت و سکون
یا یعنی سیر نمودم و نیز سیر نموده است در لیلی مجنون گوید آچ توتقاریبان یالانکه

اولدوم دیکانیمداسینی تاپنیم **تورلانغان** بضم تای قرشت و واو مجهول و سکون
نون یعنی برشته کشیده شده در سبعه سیاره کوید پرده لار بیر بیر بیرکا ایلان غان دراجم
دین انجو تورلان غان **تومان** بضم تای قرشت و واو مجهول عدد ده هزار و امیر تومان
یعنی صاحب ده هزار نفر در چهار دیوان کوید کویدا تاپماق سینی ممکن ایماس ای کونکل
آنکا چوسین بیلبه دیک یوز تومان آواره دور و نیز در داستان شیخ صنعان کوید
چون مهیا بولدی زنار و صلیب قوپتی یوز افسون ایله اول دلفریب نخنی دین توشتی
تومان مینک ناز ایله کیلدی شیخ آلنیغه یوز اعزاز ایله و نیز در وقفیه اخلاصیه کوید بیر یسی
قوشون ساری چکیتی رقم بیر یسی تومان ساری اوردی علم و نیز یعنی ده هزار دینار که یک تومان
و نیز بخار غلیظ که از زمین متصاعد می شود روی هوا را کیرد و آن را دومان هم کویند
و نیز ولایات کوچک که در تحت ولایت بزرک میباشد **تویقارمایین** بفتح تای
قرشت و واو معلوم و سکون یا و کسر یای دیکر یعنی سیر نمی کنم و نیز سیر نکرده است در سد
سکندری کوید آنی تا که تویقارمایین تویمایین ایلیک چکمای اول بو ایلیک قویمایین
تویمایین بکسر تای قرشت و کسر یا سیر نشده است **توکاتکانین** بضم
تای قرشت و واو مجهول و سکون تای دیکر و کسر نون یعنی تمام کردن او را در لیلی مجنون
کوید عشق اهلی غه دهر آرا نا اینک بو قصه توکاتکانین ادا اینک **توتاشوردین**
بضم تای قرشت و واو مجهول و تای دیکر با الف کشیده و ضم سین قرشت یعنی آز کردن
مصرع یغلار تو تاشوردین یارو هم اییتب **توختاما** بفتح تای قرشت و سکون خای
آرام از آرام نگرفتن و آسایش نشدن
توقسان

نقطه دار یعنی قرار و آرام مگیر **توقسان** بفتح تای قرشت و واو معلوم و سکون قاف

عدد نود را گویند در داستان شیخ صنعان گوید ❊ شیخ لیق طوریدا آتینک یوقمو دور ❊

آنی سقا لینکدین اوبا تینک یوقمو دور ❊ چون سنکا توقسان و یوز کا یتتی یاش ❊ هم قاری دیماک

بولور هم سیتنی یاش ❊ و نیز در حیرت الابرار گوید ❊ توقسان اگر بولدی یقلماق کیراک ❊ یوز آرا

جان ترکینی قیلماق کیراک ❊ **توشکان** بضم تای قرشت و واو مجهول گلخن حمام را گویند

توش توشدین بضم هر دو تای قرشت یعنی از اطراف و جوانب در سد سکندری

گوید ❊ سپه داغی توش توشدین اولدی روان ❊ اگر خود توانا و گر ناتوان ❊ **توستوقان**

بفتح تای قرشت و واو معلوم و سکون سین بی نقطه شراب را گویند و بمعنی پیاله هم آمده

در چهار دیوان گوید ❊ حلال انا سوتی دیک دور گر اوز بنکیم توتسا ❊ تا بوق قیلیب توکو

توستوقان ایچیدا قیمز ❊ و نیز در مصرع گوید ❊ قا یغو اولتوردی مینی قویغیل ایاغیمی توستوقان

تواغین بفتح تای قرشت یعنی سم اسب و در فرهاد شیرین ❊ تیتیب اوپکامین اول

چابک ایاقین ❊ اوپا آلمای چو رخشی نینک تواغین ❊ و نیز در سبعه سیاره در سبب معراج

گوید ❊ مرکبی اوردی آتی اوزینکا تواغ ❊ ایلاکیم قالدی جبهه سی اوزه داغ ❊ **تویقامین**

بفتح تای قرشت و سکون یا یعنی سیر نشوم و نیز سیر شده ام در چهار دیوان گوید

خال دیک یوزوم قرا گر تویقامین رخساردین ❊ کر کوزوم نینک مردمین رخسار یغا خال

اینکامین ❊ **توختاق** بفتح تای قرشت و سکون خای نقطه دار و تای دیگر با الف کشیده

فرو نشستن و آرام گرفتن **تورغوزماق** بضم تای قرشت و سکون واو ابر سر پا وا داشتن

توراماک بضم تای قرشت و رای قرشت بالف کشیده یعنی بهم رسیدن تورتماک
بضم تای قرشت وسکون راو تای دیگر یعنی فروبردن تورلاماق بفتح تای قرشت
وسکون رای قرشت نفس انداختن وشبکه انداختن توراق اوتی بفتح تای قرشت
نام سبزه باشد خوردنی توکاباش بفتح تای قرشت وواو معلوم وکاف تازی
بالف کشیده سنگ لوح مزار را گویند در چهار دیوان گوید ❊
هجر تاشین باغره دوروب کیم قاودی اولسام ای رفیق ❊ قبریم اوستیدا توکاباشیم جز اول تاش ایتماکیل ❊ ٢

باب التاء القرشت مع الیاء المحطی

تینما بکسر تای قرشت وسکون یا و نون امر از آسایش نشستن در چهار دیوان
گوید ❊ دیدینگ تابیب جانان ایسی تاپتیم ایلی دین جان ایسی ❊ کیلور بوسوزدین فان ایسی
تینما نوائی آسرادم ❊ تیکرانکا بکسر تای قرشت وسکون یا وکاف پارسی ونون
یعنی در اطراف وجوانب خودت در چهار دیوان گوید ❊ نی دود آغزیننگ اولوس قایندین
کرتیتکرانکا ❊ نظرغه سای تاشی دین بخیر یافسا باش کورونور ❊ تیلاکانلارکا
بکسر تای قرشت وسکون نون یعنی نجو اهش کننده ها در حیرت الابرار گوید ❊
آچ غریماک بیرسه یالانکاچ غرتونن ❊ یوز تیلاکانلارکا مینگ و بیرکا اوت ❊ تیندورما
بکسر تای قرشت وسکون یا و نون آسایش وفراغت دهد تیکراما بکسر تای
قرشت وسکون یا وکاف پارسی یعنی باطراف وجوانب من در لیلی مجنون گوید ❊
مین باردیم و اولنها لنورس ❊ یوق تشاحیما غا تیکراماخس ❊ ونیز در چهار دیوان گوید

امر از آرایش وفراغت بنا اوردن ونیز تسکین که منتکلم شود

ایله دنبخ

ایله زنجیر جنون رسوالی مین کیم هر زمان ؛ تیکرامافرهاد و مجنون دیک یقلمیش
بیر سوروک **تیکرامدا** بکسر تای قرشت وسکون یا و کاف پارسی یعنی
در اطراف من در لیلی مجنون کوید ؛ تیکرامدا هجوم ایتیب خلایق ؛ مین کیمسیز تلاب
اول ایشکا لایق ؛ و نیز در چهار دیوان کوید ؛ کوه دردا اولدوم مین و تیکرامدا هوش و
صبر ایلیین ؛ یاغدوروب یاشیمنی سیل اسک بیرله سوردی کوز **تیلبه راب** بکسر
تای قرشت وسکون یا و لام و فتح بای ابجد یعنی دیوانه شده است در چهار دیوان کوید ؛
تیلبه راب کونکلی نوائی نینک اکر عربده ایلار ؛ دفعی غم سلسلهٔ زلف ایله بس دور چه
غمغب ؛ راب نسبت و روابط است به تنهائی معنی نمیدهد **تیت** بکسر تای
قرشت وسکون یا و تای دیکر یعنی منع و مذمت **تیرما** بکسر تای قرشت امر از
نکردن و چیده نمودن در چهار دیوان کوید ؛ چون تو یوب دور ناتوان جسمیم ا
بلیت تا سیدین ؛ تیرما ای کردون غذا ایکلیغ یا ناجا نیمغ تاش ؛ **تیا** بکسر تای
قرشت و یای با الف کشیده امر از ضبط نمودن در چهار دیوان کوید ؛ بولوت بیرله
یاغین ایرماس کم اولای هجر یدا هر دم ؛ تیا آلمان دمیم دودین یغا آلمان کوزوم یاشین
و له ایضا ؛ تیا زمین آه واسکیمنی اولوس بیدادین یوقسا ؛ الکوردادیم آلاردین او شبو
صرصر بیرله طوفانیم **تیکراسیدا** بکسر تای قرشت وسکون یا و کاف پارسی
در اطراف و جوانب و در داستان شیخ صنعان کوید ؛ اون جیکیب ناقوس آهنکی بیله
کفر ایلی نینک شیوه رنکی بیله ؛ کیلتوردورا یرنی تونکوزلار ساری یون ؛ تیکراسیدا بوزدین

تیمارغه ؛ [illegible]

ازتو قراق تونکوز تیریلورکا بکسر تای قرشت وکاف پارسی باالف کشیده برای اینکه
زنده بشود در لیلی مجنون کوید: تن لار تیریلورکا قوتیسا الار یوز: کوبی یلی دین تینمنی ترکوز
تیشاردا بکسر تای قرشت وسین قرشت باالف کشیده و بر رسیده در وقت
سوراخ کردن در سد سکندری کوید: تیشاردا الار خاره بار آنجا فرق: سو آنداق کیم یاغمور
آنداق کیم برق: تیکسا بفتح تای قرشت وسکون یا وکاف پارسی یعنی زده شود
وبجور در سد سکندری کوید: کم تیغی دین صرصر آنداق ایسیب: کیم هر یرکا تیکسا پیچاق
دیک کیسیب: تینکلا بکسر تای قرشت وسکون یا ونون وکاف پارسی امر از شنیدن
وبغور سخن رسیدن در سد سکندری کوید: مغنی سوزوم تینکلا آهنکی: حزین نغمه
ساز قیل غم کهی: تیزالکان بکسر تای قرشت وکاف پارسی باالف کشیده یعنی ردیف
وقطار شده در چهار دیوان کوید: نفی قیلغانلار قورووق جسمیم هلال وضعیدا:
تن غرکو نکلومدین تیزالکان هر طرف پیکان کورونک: تیرکاب بکسر تای قرشت
وکاف پارسی باالف کشیده بمعنی ماخذه وباز خواست و نیز تکیه دادن بجای در فرهاد وشیرین
کوید: نی یوق کیم بارایدی ایلاب کمین لار: کمین کهلاردا قویدی اهل کین لار: کیم تیرکاب
بارغان و کیتکان کیشی نی: تفحص ایلابان هرکیم ایشینی: تیرکادی بکسر تای
قرشت وکاف پارسی باالف کشیده یعنی ماخذه وباز خواست نمود و نیز تکیه داد
وقایم زد تیلمورووب بکسر تای قرشت وضم رای قرشت یعنی انتظار کشیده است
در چهار دیوان کوید: قاتل کوزونک کا اولتورورایلی باقیب تورور: باقماس منکا کوزوم

بچشم کیم

ینچه کیم تور سا تیلمورو ب تیشلاب بکسر تای قرشت یعنی دندان کرفته است
در چهار دیوان کوید کر ایتینک دیب تور نوا ی قیلمادی مما نلبغیم کیجه تیشلاب آ
تیشلاب آلغان جسم افکاریم تیندور تیندوروب بکسر تای قرشت وسکون یا
و نون یعنی آسایش وفراغت داده است در حیرت الابرار کوید کوپ قیلپان توبه
ولی سیندوروب کونکلینی توبه ایشیدین تیندوروب تینیب بکسر تای قرشت
و نون یعنی استراحت کرده است در حیرت الابرار کوید هر نفس اوز قوتیجه تینیب
مدتی هر قدم اوز قوتیجا اوتوب مدتی و نیز در فرهاد شیرین کوید تینیب چون کیم
بیر یب انشا کشادی کیم اوشبو نامه یوق محنت سوادی تیکوروب بکسر تای قرشت
وضم کاف پارسی یعنی رنانیده است در لیلی مجنون کوید ایلکا تیکوروب اونونکدین
آزار آیتورسین اوزونکنی عاشق زار تیلاب بکسر تای قرشت خواهش وتمنا کنم
ونیز خواهش نموده در چهار دیوان کوید تیلاب جنت نی او تمان بار کوسید اکدا لیتو دین
محقر باغ اوچون کیچماک بولور مو پادشا لیتو دین ولهٔ ایضا خام کونکلوم کیم تفود غسل نی
تیلاب افغان قیلور بار دو دور او طفل دیک کیم یغلا غای حلوای اوچون تیکیب
بفتح تای قرشت وکسر کاف پارسی یعنی زده شده است وخورده است بکسر اول
وکاف تازی دوختن است در فرهاد شیرین کوید تیکیب هجران اوقی مهو شغه کاری
ایلیکدین کوردی باروراختیاری و نیز در لیلی مجنون کوید آچقوتیجه یوموب کوز
اول سینه تیز بیر بیر کا تیکیب قیلور غه خونریز تیوراب بکسر تای قرشت وسکون یا

و واو کشیدن دانه بر رشته و کباب بسیخ وغیره (بنیزه و رخنه است) در چهار دیوان کوید تیلیب باغریمنی عشقنینک

سنغی هجریننک اوقیغ سورات غمیم برمی اوچون کونکلوم اوتی ایچره کباب ایلاب **تیلیب**

بفتح تای قرشت یعنی سوراخ کرده است در چهار دیوان کوید تیلیب باغریمنی عشقنینک

سنغی هجریننک اوقیغ سورات غمیم برمی اوچون کونکلوم اوتی ایچره کباب ایلاب ونیز در فرهاد

شیرین کوید توبی مینی بیله سانجیب سمانی تیلیب نوک بیله دور فلکنی فرد فوق در تعریف

نیزه میباشد قرینه فرد فردوسی است فرو شد بماهی و بر شد بماه بن نیزه و قبه بارگاه

تیریب بفتح تای قرشت وسکون یا یعنی ردیف و قطار کرده است ونیز چیده بود است

در سبعه سیاره کوید بحر دین تاشقاری تا شیب ایردیم بو سفینه آرا تیریب ایردیم

تیت و پیت بکسر تای قرشت و بای پارسی یعنی منع و مذمت ونیز ریشه [illegible]

تینکدور بکسر تای قرشت وسکون یا و نون و کاف پارسی یعنی مساوی و برابر است

در چهار دیوان کوید نی تفاوت عشق و شیدالیغ دین یا ساووغ کیم سمندر اوت دا سیر

ایلاردا تینکدور دیار و کوز **تیکومانک** بفتح تای قرشت وضم کاف پارسی وسکون

نون و کاف پارسی امر از نخوردن و زده نشدن در چهار دیوان کوید کوز تیکومانک

ای پری لار کیم کوزوم سرچشمه سین اول پری حور رضوان رشکی مامن ایلامیش

تیشیلیب بفتح تای قرشت وکسر سین قرشت ولام یعنی سوراخ شده است

در چهار دیوان کوید مین مین لب جان بخشینک وچون لعل مثلیک باغری

تیشیلیب غرقه خون جکر اولغان وله ایضا تا بانیم درد و بلا هاره لار دین اوبولوب

یورا کیم دیغ وعنا خاره لاریدین تیشیلیب ولد ایضا نی نوع سینکر اما مین هجر آرا که

باغریم وکونکلوم فراق ایکنه لاریدین اوتا اوتا تیشیلیب دور تیشیب بفتح تای

قرشت وکسر شین قرشت یعنی سوراخ کرده است در لیلی مجنون کوید کونکلومدا که

یوز توشوک تیشیب آه هر بیر بیر نکین اوچون وطن کاه تینج بکسر تای قرشت

وسکون یا و نون وجیم ابجد فارغ و راحت را کویند در حیرت الابرار کوید کافر و مومن ۲ و آسوده

ساری تیلسانک ساغینج نی انکا یاش و نی مومنینک کونکلی تینج تینغلج بکسر تای

قرشت وسکون یا و نون یعنی همینکه فارغ و راحت شد در سد سکندری کوید ۲ و آسوده

شه وملکین کونکلی بشغاج تمام بیر ملک غرمینغه قیلدی خرام تینار بکسر تای

قرشت ونون بالف کشیده و برای قرشت آسوده و فارغ میشود در محبوب القلوب ۲ و نیز لیسحن و آنکه

کوید هوس وآرزو لار شاخی کونکلدا سینار بلکه بار چه تردد و حرکت لاردین کونکل

تینار تیتک بکسر تای قرشت و فتح تای دیکر مریضی که هرل کوید تیتماک

بکسر تای قرشت وسکون یا و تای دیکر پاره پاره کردن و نیز پنبه از دانه جدا نمودن

تیتلاماک بکسر تای قرشت وسکون یا و تای دیکر از هم پاره پاره شدن تیرماک

بکسر تای قرشت بمعنی چیدن و دبودن مطلقا و نیز ردیف و قطار نمودن در چهار دیوان

کوید کونکل نینک غرعی کیم تا و کینک دین بولدی یوز خرمن باشاق تیرماک اوچون

کیلکای مکر فرهاد ایله مجنون تیریلماک بکسر تای قرشت و رای قرشت

چیده شدن و ردیف شدن و نیز زنده شدن تیرکوزماک بکسر تای قرشت

در چهار دیوان کوید عین شغف ایرکور کونکلا ترنلوق آیینی ایرور ایلکیم بیمار لار ایرا ایرور بعفو تیتیک

تیرماک

وضم کاف پارسی یعنی زنده کردن **تیرامك** بکسر تای قرشت یعنی راست کردن
کژ ضد خم باشد ونیز بمعنی نصب کردن **تیندی** بکسر اول وسکون نون یعنی آرام
وآسایش شد ونیز بسخن آمد ومتکلم شد در چهار دیوان کوید دیر آرا اتیندی قولاغیم
راهباذ کرینك بخیر کیم سحر ذکر آیتوریدا کوپ علالا قیلدی شیخ **تیتیسالار** بکسر تای
قرشت وسکون یا وسین قرشت وسین بی نقطه بالف کشیده مثل اینکه ساز را کوك نماید
وکوك کردن هر چیزی را کویند از قبیل چقماق تفنك وسنك آسیا وغیره در چهار دیوان کوید
زار جسمیم غم خدنکینك زخمیدین آرتار نوا ساز دیك کیم تیتیسالارانی فزون ایلار صدا
تیندورور بکسر تای قرشت وسکون یا ونون فراغت وآسایش بدهد **تیریلورور** بکسر تای
قرشت وراء یعنی زنده میشود در چهار دیوان کوید کرچه قاتل کوزیدین اولسا تیریك
تیریلور نوش لبی دین هم اولوك **تیلمورور** بکسر تای قرشت وسکون یا ولام
یعنی انتظار می کشد در چهار دیوان کوید فیلور کویدا ایت قیلی نوائی تیلمورور محروم
شیدین کیم یرماس اول یار آکیندا بو خیل سانینده **تیکوردیلار** بفتح تای قرشت
وضم کاف پارسی یعنی زدند مثل اینکه چشم زدند در لیلی مجنون کوید نغز بفید کوپ
اوتار ایدی سوز کویا که انکا تیکوردیلار کوز **تیمور** بفتح تای قرشت وسکون یا آهن
کویند در سد سکندری در دعوای دارا وسکندر کوید بولوب تیغ زن لار قدم تا بفرق
فلك ترکی دیك کوك تیمور ایچره غرق **تیرکوزور** بکسر تای قرشت وضم کاف پارسی
یعنی زنده می کند در چهار دیوان کوید اولوکنی تیرکوزور لعلینك مسیح آسا کلام ایلاب

تکلم

تکلم چاشنی سین شربت محی العظام ایلاب **تینما غور** بکسر تای قرشت
وسکون یا و نون یعنی آرام و بی قرار و بی آسایش در چهار دیوان گوید تینما غور
اغیار ظاهر ایلابان کوپ اضطراب هجر آرا قتلیم اوچون منیدین کونکل تیندورد و تکوز
تیز کوندور دور بکسر تای قرشت وسکون یا و زای نقطه دار و نون یعنی
چرخ می خورد و دور میزند در چهار دیوان گوید ساقیا تیز کوندور دور هر لحظه باشیمغه
خمار دور ایوور سانک جرعه سو تغیل بو سر کردان ساری **تیلبه رابتور** بکسر
تای قرشت وسکون یا و لام وفتح بای ابجد وسکون بای دیگر وضم تای قرشت یعنی دیوانه
شده است **تیکتیلار** بکسر هر دو تای قرشت یعنی دوخته و نیز چشم را
بجا انداختند مصرع ایکاو تیکتیلار کوزنی قورغان ساری **تیشار** بکسر رای
قرشت وسکون یا یعنی سوراخ میکند در سد سکندری گوید اوچی قطره سو دین
تا بیب چاشنی نیتانک کر تیشار قطره سو تاشنی **تیلبه ایرکاندور**
بکسر تای قرشت وفتح بای ابجد و کاف پارسی با الف کشید و بنون رسیده یعنی دیوانه
بوده است **تینا المای** بکسر تای قرشت و نون با الف کشیده یعنی نمی تواند گفت و نیز
تیتینک بکسر تای قرشت وسکون یا و کسر تای دیگر مع تشدید وسکون یا
و نون و کاف پارسی کشاده و پریشان کردن کیس و پشم وغیره در چهار دیوان گوید
مکر سا چینکنی تیتینک فتنه دین کیم پریشان حال ایا قینغه قویار باش **تینک مولور**
بکسر تای قرشت وسکون یا و نون و کاف پارسی آیا مساوی و برابر میشود در چهار دیوان

خضر سوی کدایرور ظلمت ایچره تینیک موبولور ٭ لبینک بیله که قویاشتین چقاردی
آب حیات تیتشیلکودیک دور بفتح تای قرشت وسکون یا و لام وضم کاف
پارسی مثل اینست که سوراخ شده است در چهار دیوان کوید یانیمغر کیلدی اول
مهوش دم اورمان لیک نیدا کیم ٭ کونکل نینک اضطرابیدین تیتشیلکودیک دورور
یانیم تیترار بکسر تای قرشت یعنی می چیند و ربوده می کند تیلاماسینکیز
بکسر تای قرشت وسکون هر سه یا و نون یعنی خواهش نکنید در محبوب القلوب کوید
تیلاماسینکیز هم تیکورور ٭ بماسینکیز هم سیدورور تیرکوزکا تینکیز بکسر تای
قرشت وضم کاف پارسی وکسر تای دیکر و کاف پارسی یعنی زنده کردن شماها در فرهاد
شیرین کوید مینی چرخ اولتورور دین خیره کوار ٭ سیز نینک تیرکوزکا تینکیز
بولدی دشوار تیندوردونکوز بکسر تای قرشت وسکون یا و نون و را
قرشت ونون دیکر وضم کاف پارسی یعنی فراغت وآرام دادید در چهار دیوان کوید
تینماغور اغیار ظاهر ایلابان کوپ اضطراب ٭ هجر آرا ائنلیم اوچون میندین کونکل تیندورو
دونکوز تیترالماک بکسر تای قرشت وسکون یا و تای دیکر نصب شدن
وراست شدن تیرکاماک بکسر تای قرشت وکاف پارسی با الف کشیده
ماخذه و پرسش کردن ونیز چوب وستون بجای راست وتکیه دادن تیرکشماک
بکسر تای قرشت وکاف تازی تعریف وقطار یکدیکر از عقب هم رفتن تیرماق
بکسر تای قرشت ونون با الف کشیده چنک وناخن زدن وخراشیدن تیرماتماق

تیرماشماق

و تیرماشماک بکسر هر دو تای قرشت و سکون نون با چنک و ناخن چسبیدن
ببالا رفتن تیرک بکسر تای قرشت و فتح رای قرشت درخت سپیدار و نیز ستون
چادر در چهار دیوان گوید آتینک نهال قدی تیرآبان تیرک ینکلیغ مین اورولوب
باشیغه تارتیبان صبادیک آه تیرکاک بکسر تای قرشت و هر دو کاف پارسی
پوستین و نمدزین باشد تیرناغ بکسر تای قرشت ناخن را گویند عموماً و لی چون انک را
تواغ گویند خصوصاً در حرف تای قرشت بقلم آمد تیریک بکسر تای قرشت بمعنی
زنده تیریکلیک بکسر تای قرشت یعنی زندگی تیریکلای بکسر تای قرشت
و سکون یا و کاف تازی یعنی زندگی تیریل بکسر تای قرشت بمعنی جان و حیات
و نیز امر از زنده شدن تیریلدیم بکسر تای قرشت یعنی زنده شدم در چهار
دیوان گوید ایکی کوزونک و لبینک غمی دین مین خسته اولوب اولوب تیریلدیم
تیورولدی بکسر تای قرشت و ضم رای قرشت یعنی دور زدند در چهار
دیوان گوید کیجه افغان قیلماسام تانک یوق بیر اوکیم کونکلیدا هجر اوتی تیورولدی
مشکل دور قاتیغ اورماق دمین تینماس بکسر تای قرشت و سکون یا و نون
آرام نمیگیرد و آسایش نمی کند و نیز متکلم نمی شود و سکوت دارد در چهار دیوان
گوید جان سینی امکان نفس یوق کیشیکا و که منکا نی اوچون تینماس ایکین
بیر نفس سیز سین تینلماس بکسر تای قرشت سوراخ نمی کند در چهار دیوان
گوید مین دین ایرماس هجر ییندور هر طرف باغریمدا چاک یوقسه تیغ قتل ایله اوز

باغرینی یتیلماس کیشی **تیقمیلش** بکسر تای قرشت وسکون یا و قاف یعنی فرو برده است

وطپانیده است در چهار دیوان کوید ٭ کوکب ار ماس نجیبه لا یتقمیلش قولا غنغه سپهر ٭

اولغو باش هجر یدا تونلار بسکه افغان ایلادیم **تیلبه راتمیلش** بکسر تای قرشت

و رای قرشت با الف کشیده و بتای دیکر رسیده یعنی دیوانه کرده است در چهار دیوان

کوید ٭ ای نوای تیلبه راتمیلش دورمینی افراط ایله ٭ بسکه مفرط آدمی لیغلار پری زاد ایمدی

باز ٭ **تیش** بکسر تای قرشت دندان را کویند ۲ امر از سوراخ کردن در چهار دیوان

کوید ٭ تیش قادا بمین لعلینکا اوزماس مین آندین بوطمع ٭ ابن هجران بیله بیزنی

سوقورلار تیشتیم **تیمورتاش** بفتح تای قرشت و تای دیکر با الف کشیده و بشین

رسیده نام بزرک دشت قبچاق که با اسکندر و دارا معاصر بود در سد سکندری

در دعوای دارا و سکندر کوید ٭ هم اول دشت ایلیدین تیمورتاش دیک ٭ هم اول مصردین

ورقه و بابر دیک ٭ **تیکیش** بفتح تای قرشت و سکون یا و کسر کاف پارسی جنک

و دعوا را کویند در سد سکندری کوید ٭ ایکی شاه هر ساری ایش فکر یدا ٭ یسال افکری

بیرله تیکیش ذکر یدا ٭ وله ایضا ٭ بو میعاد ایله جمع ایلاب سپاه ٭ تیکیش چه بار یغیر تیریب

خرج را ٭ **تیشیمیش** بفتح تای قرشت و سکون هر دو یا و هر دو شین قرشت یعنی

سوراخ کرده است در چهار دیوان کوید ٭ لب آرا آغزینک چو چوک تیل بیرله کویا

انکلا اسام شهد لیق تیشی بیله کل برکینی تیشمیش اری ٭ **تیکمیش** بفتح تای قرشت

وسکون یا و کاف پارسی یعنی زده شده است و خورده است در لیلی مجنون کوید ٭

کیم کلیش

کیم کلشن آرا خرام چاق ؛ تیکمیش سنکا کلرخوم اباقی **تیریم** بکسر تای قرشت
خوشه باشد که بعد از درو در میان زراعت بماند و او را باشاق هم کویند یعنی خوشه
بزرک هم آمده **تیریمچی** بکسر تای قرشت و جیم پارسی خوشه چین را کویند **تیزماک**
بکسر تای قرشت و سکون یا و زای نقطه دار مهره برشته کشیدن **تیزیلماک** بکسر تای قرشت
و زای نقطه دار مهره برشته کشیده شدن **تیزکینماک** بکسر تای قرشت و سکون یا
و زای نقطه دار و نون یعنی دور زدن و طواف کردن **تیققان** بکسر تای قرشت و سکون
یا و قاف یعنی انباشته و طپیده شده در چهار دیوان کوید ؛ هرها موق تیققان تولاقوردو
مرهم بیله خسته کونکلوم بس که اوقی رخ خمیدین تار تار نقان ؛ **تیکراسی** بفتح تای قرشت
و سکون یا و کاف پارسی یعنی اطراف و جوانب و در چهار دیوان کوید ؛ ساووغ آهیم
دین اولسا انک بی تحمل کوزکا کیلتوریوز ؛ که آندا ابلق ایتمیش مین خرتب تیکراسی قوندوز ؛
تیقماق بکسر تای قرشت و سکون یا و کاف فرو بردن و طپاندن در چهار دیوان
کوید ؛ باده ظرفی باشیغه تیقماق و چون ؛ ساقیا فالمادی خرقم دایوروون ؛ و له ایضا
می ایسین کر ساقی دوران روا کورسا منکا ؛ سعی لا بیر لا صبواغزیغه تیقماقنی ایدی ؛
تینماق بکسر تای قرشت و سکون یا و نون آسوده و استراحت مصرع
کیچه تینماق و کوندوز آرام یوق **تیشینک** بکسر اول و سکون نون و کاف پارسی
یعنی دندان تو بفتح اول یعنی سوراخ بکنید در چهار دیوان کوید ؛ نوشخند اتیکاندا
لعلینک دین کوروغمیش مو تیشینک ؛ انکلامان یا خود عسل ایچره یا ز ییلغان سین

تیک بفتح تای قرشت وسکون یا وکاف تازی بمعنی ساکت وخموش ونیز فربه
ونیز تنها ونیز کاشکی ونیز تحت باشد ضد فوق ونیز از ادات شبیه است در آخر
کلمات آید در چهار دیوان کوید * اول ساریغ تونلوق ایرور تورغاندا تعظیم
غه تیک * شعله کیم خاشا کینی کوییدور کالی بولغای بیک * ونیز در لسان عرب کویند آزاده لار اولد
تیز رفتار * تبک فالدی قفس دا بیر کرفتار * بکسر لام ام اند وخش

تیکرانک بفتح تای قرشت وسکون یا وکاف پارسی ونون وکاف پارسی دیکر یعنی سمت وجوانب
تو در چهار دیوان کوید * کیچه تیکرانک ایلا تیب کوندوز یوزوم دیوار اوزه * اویدلکی
پروانه دین کویا نمودار اولمیشام **تینک** بکسر تای قرشت وسکون یا ونون کاف
پارسی یعنی برابر ومساوی در چهار دیوان کوید * اولار دا تینک دوروورشاه
ایلا سون کلشن کلین مفرش * وکر کلخن کولی اوزره کدا صاحب فراش اولسون *
وله ایضا * اوزونک بیرله تینک تو تماساغ منکا * سین آزرده سین مین کرنتار
آخی * وله ایضا * تیل واغزینک وچون بادیم یوق اولدی * ولی تینک دور سنکا
بود ونبودیم * ونیز در فرهاد شیرین کوید * دیسا خر وفی اوزدین کم ایما ستور *
اوزین تینک سیز دیسا اولهم ایما ستور * وله ایضا * سینینک فاتیغه تارتیب تیغ
کین نی * تینک ایتسام بیله مغرب زمین نی * ونیز در حیرت الابرار کوید
خیلی احبابان طمع آغزینی کینک * ایلادیلار ملکینی بیر بیرله تینک * **تیرکونک**
بفتح تای قرشت وضم کاف پارسی وسکون نون وکاف پارسی یعنی چیده میکنی ومی ربایی

در فرهاد

در فرهاد شیرین کوید؛ یوزی کلذاریدا چون ورد تیرکونک؛ نی ایتای مین اوزونک

انصاف بیرکونک؛ **تیکورماک** بفتح تای قرشت وضم کاف پارسی یعنی ذره لیسود

در لیلی مجنون کوید؛ بلکیم بو عدو غرقهر سورماک؛ هر لحظه آلادرغ تیل تیکورماک؛

تیرکوزساناک بکسر تای قرشت وضم کاف پارسی آمر از زنده کردن در چهار

دیوان کوید؛ اوزکا عالم دین خبر دیب بیرنی تیرکوزساناک نی تاناک؛ بو رسالت بیرلکرا

اظهار ایلا اساناک؛ **تیلماق** بکسر تای قرشت ولام دیگر یعنی ممنوع شدن

تیرساک بکسر تای قرشت وسین بی نقطه با الف کشیده وبکاف تازی رسیده بند و مفصل

بازو وساعد در چهار دیوان کوید؛ قراقایغومینی ایلیتیب قراز لفونک او چون هر تون

قراتاشنی توتوب آووج قرا بزکا کیریب تیرساک؛ ونیز در وقفیه اخلاصیه کوید

تیرساک لارین فلاکت بوریا سیغر قویوب؛ وصبر قوللارین شکسته لیک اینکا لیکا

ستون ایتیب؛ **تیرانک** و **تیرینک** بکسر تای قرشت وسکون نون وکاف

پارسی بسیار عمیق را کویند در سد سکندری کوید؛ قالین کشتی او لغاند اجنبش نما؛ تیرانک

بحر بولدی غرنبش نما؛ **تیلاک** بکسر تای قرشت خواهش وتمنا **تیزاک** بکسر تای قرشت

وزای نقطه دار با الف کشیده وبکاف تازی رسیده سرکین را کویند در سد سکندری کوید

جعل دور تیزاک تاشیماق دین زبون؛ که بولمیش قراریب یوزی سرنکون؛ **تیلینک**

بکسر تای قرشت یعنی زبان تو در چهار دیوان کوید؛ تیلینک همیشه لذتی علو میغر تا طوق

مدام کونکلونک الهی رموزی دین آکاه؛ **تیرلیک** بکسر تای قرشت لباس است که در زیر قبا

پوشند در چهار دیوان گوید ؛ اوزبکی کل ناری تونلدین کوییدوم اما اولتوروز لیموی

تیزلیک آتینینک آستیدا کیم پنهان کیبا ؛ وله ایضا ؛ کل رعنا دین ایتی کسوتین سرو روان یا خود

سا ریغ تیزلیک اوزه اول شوخ موکیمیش قیزیل شیر داغ ؛ **تیکورماماک** بفتح تای

قرشت وضم کاف پارسی یعنی چیزی با چیزی نزدن در چهار دیوان گوید ؛ جهان خاکی

ایرور بیر کیساک ولی ناپاک ؛ ایناک تیکورماماک اولی ملوث اولسا کلوخ **تیشماک**

بفتح تای قرشت وسکون یا و شین قرشت یعنی سوراخ کردن در چهار دیوان گوید ؛

شوخلار قرکا نیندین زهد دوم قوتولسون ونیچه ؛ ایکنه بیرلا نقب تیشماک قلعه بولادیمه ؛

تیوروک بکسر تای قرشت وسکون یا و واو یعنی گرد و مدور در چهار دیوان

گوید ؛ شیخ نینک ایلکا عاشوغه ماموق اوستیدا داغ ؛ تیوروک رقعه لار آستیدا تیکیلمیش

درمی ؛ وله ایضا ؛ داغی کوپ تن نی که خرقم یا پمیش ای سیمین بدن ؛ انکلا هر تیوروک یوروب

آستیدا بیر تیوروک توکن ؛ ونیز در حیرت الابرار گوید ؛ گو نکلا کیدین تازه توکاندین

اوروب خرقه دا باریغه تیوروک یوروب ؛ **تیماق** بکسر تای قرشت منع کردن

تیوه قوشی بکسر تای قرشت شترمرغ را گویند **تیوه تیکانی** خار شتری را گویند

تیکماس بفتح تای قرشت وسکون یا و کاف پارسی یعنی زده نمیشود در چهار دیوان

گوید ؛ آغزینکا تیکماس غذا دینک بیرلا سوز ؛ بولمادی خورشید بیرلا ذره نینک ؛ **تیلین**

بکسر اول و لام قاچ قاچ بریده خربزه وغیره را گویند ونیز راه باریک که از زیادی جمعیت بر راه

عقب هم میروند که از جاده خارج میباشد در نظم میر حیدر گوید ؛ خلق فرزونی ایدی و عام یول ؛

تیلکان

کیلکان ایزی بیرله تیلین اولدی یول **تیلادینک** بکسر تای قرشت وسکون
یا و نون و کاف پارسی یعنی خواهش نمودن در چهار دیوان گوید چون زمانه اهلی آرا وفا
تیلادینک چیک ایمدی نوایا الم و بلانی وچون ایل آرا یوق ینه هوس ایلادینک
تیپول بفتح تای قرشت وضم بای پارسی لگد را گویند **تیر** بفتح تای قرشت
امر از چیدن و ربودن و ردیف نمودن **تیکیل** بکسر تای قرشت و کاف پارسی
وسکون هر دو یا امر از تکیه کردن در چهار دیوان گوید ای نوائی سعی ایله چون وصل
حاصل بولمادی یار لطفی غیر تیکیل ایمدی و غیر یدین تونکول **تیردیک** بفتح تا
قرشت یعنی بچیند و برباید در چهار دیوان گوید بو یور تیل که مشاطه خالینک قویار
کوزوم مردمین تیغ اوچی بیرله تیردیک **تیل** بکسر تای قرشت زبان را گویند و نیز
بفتح اول پر طیور و نیز امر از سوراخ شدن و شرحه بریدن در چهار دیوان گوید
نوائی قاینی تیل بیرله سینینک حمدین بیان قیلسون تیکان حنت کل وصفین قیلوردا
کنک ایرور گویا **تینغیل** بکسر تای قرشت وسکون یا و نون امر از استراحت
و آسایش در فرهاد شیرین گوید دمی تینغیل که کوپ قیلدینک تک و پوی هماناغرم
اینیب تور سرو کلروی **تیکتورماغیل** بکسر تای قرشت وضم تای دیگر امر از ساکت
نشدن و آرام نکرفتن در سد سکندری گوید مغنی سرود حریفانه چیک بیر اون
بیرله تیکتورماغیل یانه چیک **تیکماکیل** بکسر تای قرشت وسکون یا و کاف
تازی امر از دوختن نکردن در چهار دیوان گوید بو که زلفونک دامیغه کونکلوم قوشی

اوردی اوزین کورماکینک ایردی مرادی تیکماکیل باری کوزین تیز کیندورماک

بکسر تای قرشت وسکون یا وزای نقطه دار وکسر کاف پارسی وسکون یا ونون یعنی دور

دادن ودایر ساختن تیز بکسر تای قرشت امر از مهره بر سنه کسیدن ونیز زانو را

کویند بفارسی بمعنی تند لغت با پارسی مشترک است در هر دو استعمال میشود بفتح

اول زود وسریع تیزکین بکسر تای قرشت وکاف پارسی جلو اسب را کویند ونیز

امر از دوره زدن تیاق بفتح تای قرشت ویا با الف کشیده وبقاف رسیده چوب دستی

که دکنک کویند تیجان بفتح تای قرشت وسکون یا وجیم ابجد با الف کشیده جمع

تاج است افسر شاهان تیکاری بکسر تای قرشت وکاف پارسی با الف

کشیده یعنی معکوس تیشلاماک بکسر تای قرشت یعنی بدندان کرفتن تیشلاشماک

بکسر تای قرشت یکدیکر را بدندان کرفتن تیشوک بکسر تای قرشت سوراخ را کویند

توشوک هم باین معنی صحیح است تیقلیشماک بکسر تای قرشت وسکون یا وقاف

باجمعیت بجائی طپیدن تیکماک بکسر تای قرشت وسکون یا وکاف تازی یعنی

دوختن ونیز نصب کردن وغرس نمودن درخت وغیره باکاف پارسی خوردن چیزی

بچیزی از قبیل سنک وغیره ونیز تیکشماک بکسر تای قرشت وکاف تازی باهم خیاطی کردن

باکاف پارسی تبدیل ومعاوضه کردن ونیز جنک ونزاع نمودن تیرناغیم بکسر تای

قرشت یعنی ناخن خودم در چهار دیوان کوید فراقینک تاغینی هجر نیکدا تیرناغیم بیله

قازدیم مین اینکا اینشنی عاشق لیق دا فرهاد ایتمادی هرکز تیم تیم بکسر هر دو تای قرشت یعنی

قطره قطره

قطره قطره ونیز کل کل در چهار دیوان ولد الفته بیر ساریغ کاغذ دوروتیم تیم قریلا
بولغان منکا؛ قطره وقطره اشک دین نقش ایلاکان قان بیرلا یوز تیرکاکیم
بکسر تای قرشت وکاف پارسی با الف کشیده یعنی مأخذه من ونیز پرسش من در چهار دیوان
کوید؛ درد کوزکیم دیو سیرت لار بیلا ان دور اول پری؛ کرچه یار آنین ملک خلقی غه
داغی تیرکاکیم تیلموردوم بکسر تای قرشت وسکون یا ولام یعنی انتظار کشیدم
در چهار دیوان کوید؛ جفا هم قیلما دینک کوزهر نیچه حسنونکغه الدوردوم؛ قیاهم
باقما دینک هر نیچه کیم آلنینکدا تیلموردوم؛ تیرساکیم بکسر تای قرشت یعنی مفصل
وآرنج من در چهار دیوان کوید؛ بیر قدم ویرانیمه قویکیم غمینکدین تون وکون
یوزکا ایلکیم دورستون توفراغ غه با تیب تیرساکیم؛ تیرکوزور بکسر تای
قرشت وضم کاف پارسی یعنی زنده می کند در لیلی مجنون کوید؛ عیسی دیک اولوکنی تیر
کوزورسین؛ خوش معجزه دورکه کور کوزورسین؛ تیک تورغا یندین بکسر
تای قرشت ونون وضم تای دیکر یعنی از ساکت وخموش بودن اینما در تاریخ الملوک کوید
آلار آنینک تیک تورغا نیدین اول ایشکا رضا همتی بیلا هر زنی هلاک قیلیب؛
تیرناغچه بکسر تای قرشت وفتح جیم پارسی یعنی بقدر ناخن در لیلی مجنون کوید
تیرناغلارین چو یوزکا تویدی؛ تیرناغ تیرناغچه بولا اوزدی؛ تین بکسر تای قرشت
امر از استراحت نمودن در چهار دیوان کوید؛ ای نوایی کیرفنا دشتیغه وتین بارچه
دین؛ کیم یایاق لیق آندا مرکب توشه سیز لیق بوراز وق؛ تیکیلسون بفتح تای قرشت

وکسر کاف پارسی امر از زده شدن وخوردن در چهار دیوان کوید ؛ اوق تیکیلسون کوزلاریمکا بولماسا اوق دیک قدینک ؛ باغ آرا هر دم هوای سرو رعنادین غرض ؛

تیشلاریمدین بکسر تای قرشت یعنی از دندانهای من در چهار دیوان کوید تیشلاریمدین ایکی دندانه کیم چرخ ایلادی کم ؛ رخنه لار بولدی اجل کیرکالی جان چیققالی هم ؛

تیورلماک بکسر تای قرشت وسکون یا و واو یعنی دوخته شدن **تیورنماک** بکسر تای قرشت وسکون نون یعنی دوزانیدن **تیندورونک** بکسر تای قرشت وسکون هر دو نون وکاف پارسی یعنی آرام وآسایش بدهید در چهار دیوان کوید ؛ بیله حالیم کورکاچ ای عشق اهلی هر دم یوزبلا ؛ بیتسا عشق آیتینی تو تماقدین کونکلنی تیندورونک ؛ **تیراجی** بکسر تای قرشت وکسر جیم ابجد بمعنی ناودان **تیرین** بفتح تای قرشت بمعنی عمیق **تیکن** بفتح تای قرشت وکاف پارسی یعنی زده شده وخورده شده در حیرت الابرار در اجداد وبزرکی سلطان حسین میرزا پادشاه خود کوید ؛ قصر بیتی کنبدکردان کیلیب ؛ بیتی آتا سیغه تیکن خان کیلیب ؛ بکسر اول وکاف تازی بمعنی خار میباشد در لیلی مجنون کوید ؛ آفت الفی کیبی تیکنلار ؛ لاله سیدا دردین توکان لار

تینمایین بکسر تای قرشت وسکون یا و نون وکسر یای دیکر یعنی آسوده واستراحت نمیشود در چهار دیوان کوید ؛ قایدا بولسون اویقوکیم آقیز میش اویقو خیلینی ؛ تینمایین افغان سرشکیم سیلیدین سوکیجه لار ؛ **تیشلابان** بکسر تای قرشت یعنی دندان می کرفت ونیز دندان می کیرم در حیرت الابرار کوید ؛ تیشلابان اوزماسیه پوندنی ؛ اغزیدا آنسا

ایدی

ایدی فرزندنی ﴿ تیلابان ﴾ بکسر تای قرشت خواهش و تمنا می کند و نیز خواهش
و تمنا میکنم در حیرت الابرار کوید ﴿ مهر مجعل تیلابان جان آلیب ﴿ سونکرا موجل تیلاب
ایمان آلیب ﴿ تیرکابان ﴾ بکسر تای قرشت و کاف پارسی با الف کشیده یعنی ستون و قفا
زده است و نیز ماخذه نموده است در حیرت الابرار کوید ﴿ جسمی ایوین ایلابان اول
یوك نکون ﴿ تیرکابان اول اوبکا عصادین ستون ﴿ تیکماسون ﴾ بفتح تای قرشت
و سکون یا و کاف پارسی امر از زده نشدن و نخوردن در چهار دیوان کوید ﴿
بو قیزارغان کوز آرام دم ایماس کیم ایل کوزی ﴿ تیکماسون حسنونکا دیب اوت اوزده
سالمیش مین سپند ﴿ تیرمابان ﴾ بکسر تای قرشت و بای ابجد با الف کشیده و بنون
رسیده بمعنی خراشیدن میباشد یعنی خراشیده است در چهار دیوان کوید
کوبیدا ایسلار مینی کم تیرمابان کم تیشلابان ﴿ ضعف دین اولکاندا بیر بیردین اوزا
لار سودرابان ﴿ تیزیلکان ﴾ بکسر تای قرشت و زای نقطه دار یعنی برشته کشیده
شده و ردیف شده در چهار دیوان کوید ﴿ کولار دارشته دردیك تیشین کوروب
اشکیم ﴿ تیزیلکان اینجو مثل الیك توزوب قطار بارور ﴿ وله ایضا مینی خلوت دین ای
زهد اهلی مغ دیری ساری باشلاتك ﴿ کبریجد خوش هوادور کوپ تیزیلکا کنبد هلین ﴿
﴿ تیکیلما ﴾ بکسر تای قرشت و کاف تازی یعنی دوخته شدن و نیز نصب و غرس شده
درخت ﴿ تیکورماك ﴾ بکسر تای قرشت و ضم کاف پارسی یعنی رسانیدن ﴿ تیکوزماك ﴾
بکسر تای قرشت و سکون یا و کاف تازی و ضم تای قرشت دوزانیدن و نصب کردن درخت وغیره

تیگتورماق بفتح تای قرشت وسکون یا وکاف تازی وضم تای قرشت ساکت وخواموش ایستادن تیك توزغورماق ساکت ساختن وخواموش نمودن تینکرانماق بکسر تای قرشت وسکون یا ونون وکاف پارسی ونون دیگر دور زدن وکردیدن تینکراندورماق بکسر تای قرشت وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی دایر وآباد ساختن تیلبه بکسر تای قرشت وفتح بای ابجد دیوانه را کویند در چهار دیوان کوید تیلبه کونکلوم که لب و زلفونك اوچون ایتمیش ایدی کیچه میخانه آرا مست و پریشان تاپتیم تیزکوزکوجه بکسر تای قرشت وضم کاف هر دو کاف پارسی وفتح جیم ابجد یعنی زنده بکند در چهار دیوان کوید مین بلا کشنی تیلیب قیل طمع قانرغاندی مینی تیزکوزکوجه عمر ید اتواب ایلا ساپس تیماغیل بکسر تای قرشت وسکون یا وکسر غین نقطه دار امر از مذمت ومنع نکردن بابر میرزا کوید تیماغیل دیوانه کونکلوم نی که رسوا اولمادیب عاشق اولغا نمو ایدی اول بیله رسوا بولماسا تیماغان بکسر تای قرشت وسکون یا یعنی مذمت ومنع کننده در محبوب القلوب کوید که شاه دین اوزین آشرا ماقدا تیلین تیماغان باشی باریب تیین بکسر تای قرشت ویا وسکون یای دیکر سنجاب را کویند در قطعات کوید کییب سمور ایلا خز اسر وقیلما رعنا لیق ایپاك لباس ایله تو تماغرور جامی تولا تیین نینك اوزتوکی اوق بولدی جانیغه آفت فریب نینك پریدین کیلدی اوزباشیغه بلا ونیز در چهار دیوان کوید تیین وقاقم نی راکب شوخلار اوز ایکنی دین تاب بیرلا یوزکا چیککاندین کونکل بیتاب ایرور تیشلاشیبان بکسر تای

قرشت وسکون یا
شین

تیتراماک بکسر تای قرشت وسکون یا و تای قرشت یعنی لرزیدن در جرّت الابرار کوید رعشه سایه تیتراماک اندا ورغه آغزی عجب ظلم بیبریب کا میغه

قرشت وسکون یا و شین و بای ابجد بالف کشیده یعنی دندان بدندان گرفتن در چهار
دیوان کوید یورا کیم ایتلار نینک آنداق ییدیلار تیشلاسیبان کیم یانا یوقتور آلاد
آلینغه یارماق غه یوراک **تیرماسون** بفتح تای قرشت وسکون یا و رای قرشت
امر از ردیف نکردن ونیز پیچیدن و ربوده نمودن **تیرسون** بفتح تای قرشت امر از ردیف
نمودن وچیدن و ربودن و ربوده کند ونیز ردیف نماید **تیکرمن** و **تیکرمان**
بفتح تای قرشت وکسر کاف پارسی آسیا را کویند **تیلمورکاسین** بکسر تای قرشت وسکون
یا ولام وکاف پارسی بالف کشیده یعنی انتظار می کشی در چهار دیوان کوید یوق کور کوردماکی
دور کوروب عمدا نظر سالماس بیری بیر باقیش مید دین ای کوز نیچه تیلمورکاسین
تینغرسین بکسر تای قرشت وسکون یا و نون یعنی آسوده و فارغ میشوی در چهار
دیوان کوید ای نوایی دهر یوق و باری تینماس لیق دو روز تینغرسین کو قیلماسانک
بیراو یوق و باریغه هم **تیکیب** بکسر تای قرشت وکسر کاف تازی یعنی دوخته است بفتح
اول وکسر کاف پارسی یعنی زده شده است در چهار دیوان کوید عین یازیلغان کبی
دور لعل آرا قیلسانک نظر کوز که حیرت دین تیکیب مین اول لب خندان آرا **تیلار**
بکسر تای قرشت یعنی خواهش میکند در چهار دیوان کوید نوایی عصر دین مخلص تیلار سین
مست و بیخود بول که دوران در دو بخیغه دا بو بولدی تا بولدی **تیشیلکان**
بفتح تای قرشت وسکون هر دو یا یعنی سوراخ شده در فرهاد شیرین کوید ایشیلکان
رشته سی تاب وفادین تیشیلکان باغرو حکاک قضادین ونیز در چهار دیوان کوید

[illegible]

نکتر دیرحالتدا تار آغرینکنی کورکوزکان لبینک * کو بیاز نبور نشیدین تیشیلکان بال ایرور

تیورلاماک بکسر تای قرشت وسکون یا و واو دوختن ونیز تیغ کشیدن **تینک تورد** بکسر تای قرشت وضم تای دیکر نظیر وهم کفو را کویند **تیلموردی** بکسر تای قرشت وضم رای قرشت یعنی حیران شد ومتحیر ماند ونیز انتظار کشید **تیلادورد** بکسر تای قرشت یعنی خواهش وتمنا میکند در چهار دیوان در مقام فخریه کوید * دیدیم نظم اهلی نینک سرخیلی کیم بولغای دیدی هاتف * نوایی بولغای اول کیم سین تیلادورسین اکر بولغای

تینک ایرکانین بکسر تای قرشت وسکون یا و نون وکاف پارسی وکاف دیکر بالف کشید وکسر نون یعنی مساوی و برابر بودنش در چهار دیوان کوید * یوز آچیب بلدوردی قدبرله سیحی تینک ایرکانین * ظاهر اولغان دیک تون وکون تینک لیکی نوروزدین *

تیریلکان بکسر تای قرشت وکسر رای دیکر یعنی زنده شده ونیز ردیف وچیده شده وربوده شده در سد سکندری کوید * تیریلکان زمان سبزه اولغاندا حوت * کر سبحان الذی لا یموت **تیلاماکتین** بکسر تای قرشت وسکون کاف تازی وکسر تای دیکر یعنی از خواهش کردن واستدعا نمودن در لیلی مجنون کوید * چاره تیلاماکتین ایت کنار * بیچاره لیق آنکلا ابنر کا چاره * **تیلایو** بکسر تای قرشت وضم یا یعنی خواهش وطلب نمود در لیلی مجنون کوید * مقصود لادین چو ایلابان فاش * پاسخ تیلایو قونی سا لیب باش *

تیپه[۲] بکسر تای قرشت وسکون یا وفتح بای پارسی یعنی تل میباشد در چهار دیوان کوید * خیالینک ایتی نوایی با شید امنزلکه * نیدین که بیر تیپه دا جاری ایردی ایکی بولاغ *

ونیز فرق سر را کویند

۲ وتیپه وتوپه وتوپا

تیلاکانچه

تیلاکانجه بکسر تای قرشت وکاف پارسی بالف کشیده وبنون رسیده یعنی هرقدر
که خواهش داری در لیلی مجنون گوید ٭ جسمیم تیلاکانجه ایلا پاره ٭ کونکلومنی خود
ایلا پاره پاره ٭ تیوه بکسر تای قرشت شتر را گویند در حیرت الابرار گوید
مطبخ آرا یوز تیوه قربان ایدی ٭ قوی وقوزی بیحد وپایان ایدی ٭ تیریک لیکته
بکسر تای قرشت وفتح تای دیگر یعنی در زنده گی در سد سکندری گوید ٭ چو اولکاندا
بیر دور بو ایکی مطلع ٭ تیریک لیکته تیو چون تیلولادن زاغ ٭ تینارغه بکسر تای
قرشت ونون بالف کشیده وبرای قرشت رسیده برای اینکه آرام وآسایش شوم در سد سکندری
گوید ٭ که یول رنجیدین تا تنومند ایدیم ٭ تینارغه سی آرزومند ایدیم ٭ تینکونجه بکسر
تای قرشت وسکون یاو نون وضم کاف پارسی وسکون نون تا اینکه آرام واستراحت
بکنم ونیز آرام واستراحت بشود در چهار دیوان گوید ٭ اویکا تینکونجه تیلار یوز قاتلا
جانیم آغزیما ٭ چون اویور رنج والم روح روانیم دین کیتار ٭ تینیک بکسر تای قرشت وفتح
تای دیگر برابری وهم تائی ٭ تینکاش بکسر تای قرشت وتای دیگر بالف کشیده وبشین
قرشت رسیده یعنی برابری وهمسری ٭ تینکلامادینک بکسر تای قرشت وسکون
یاو نون وکاف پارسی یعنی غورسی نکردی در چهار دیوان گوید ٭ دردینک غه قولاق سالغوم
دیب مست چیقیب کیلدینک ٭ حالیم نیچه شرح ایتیم سوز تینکلامادینک باری ٭ تینکلامی
بکسر تای قرشت وسکون یاو نون وکاف پارسی نولی یعنی را گویند تیرکاوی بفتح تای
قرشت وکاف پارسی بالف کشیده وبیا رسیده امر از ردیف کردن وچیده نمودن

پوشند در چهار دیوان کوید اوزیگی کل ناری تونِدین کویدوم اما اولتورور لیموی
تیزلیک آتینینک آستیدا کیم پنهان کیبار ولہ ایضا کل رعنا دین اینی کسوتین سرو روان یاخود
ساریغ تیزلیک اوزه اول شوخ موکیمیش قیزیل شیر داغ **تیکورماماک** بفتح تای
قرشت وضم کاف پارسی یعنی چیزی با چیزی نزدن در چهار دیوان کوید جهان خاکی
ایرور بیر کیساک ولی ناپاک اینا تیکورماماک اولی ملوث اولسا کلوخ **تیشماک**
بفتح تای قرشت وسکون یا وشین قرشت یعنی سوراخ کردن در چهار دیوان کوید
شوخلار قرکا نیندین زهدوم قوتولسون وه نیچه ایکنه بیرلا نقب تیشماک قلعه پولادینه
تیوروک بکسر تای قرشت وسکون یا وواو یعنی کرد و مدور در چهار دیوان
کوید شیخ نینک ایلاکه عاشوغه ماموق او ستیدا داغ تیوروک رقعه لار آستیدا تیکیلمیش
درمی ولہ ایضا داغی کوپ تن نی که خرقم یاپمیش ای سیمین بدن انکلاهر تیوروک یورو
آستیدا بیر تیوروک توکن ونیز در حیرت الابرار کوید کونکلا کیدین تازه توکاندین
اورون خرقه دا باریغه تیوروک یورون **تیماق** بکسر تای قرشت منع کردن
تیوه قوشی بکسر تای قرشت شترمرغ را کویند **تیوه تیکانی** خار شتری را کویند
تیکماس بفتح تای قرشت وسکون یا وکاف پارسی یعنی زده نمیشود در چهار دیوان
کوید آغزینکا تیکماس غذا دینک بیرلا سوز بولمادی خورشید بیرلا ذره نینک **تیلین**
بکسر اول ولام قاچ قاچ بریده خربزه وغیره را کویند ونیز راه باریک که از زیادی جمعیت برا هم
عقب هم میروند که از جاده خارج مبیاشد در محز میر حیدر کوید خلق فرونی ایدی وعام یول

یکلکان

تیکرلاماک بکسر تای قرشت وکسر کاف پارسی یعنی غلطانیدن تیکرلانماک بکسر تای قرشت وکسر کاف پارسی وسکون نون یعنی غلطانیدن تیکرلاشماک بکسر تای قرشت وکاف پارسی یعنی باهم غلطیدن تیکلاشماکلیک وتیکلاشماک بکسر هر دو تای قرشت وسکون یا وهر دو کاف پارسی یعنی تیز تیز نگاه کردن ونیز راست ایستادن تیکدی بفتح تای قرشت وسکون یا وکاف پارسی موزه که از پوست ونمد سازند ونیز زده شد تیکرا بکسر تای قرشت وسکون یا وکاف پارسی دوره واطراف باشد تیپماکی ~~بفتح تای قرشت وسکون یا وبای~~ ~~پارسی وکسر کاف پارسی یعنی لگد میباشد یعنی لگد زدن او در مجالس النفایس گوید ٭ و در یک~~ ~~کوپ منبر وسنیدا دیوانه وار ایلیک تاشلاماغی وتحرز تیپماکی کوپ دور~~ تیلامان بکسر تای قرشت یعنی نمی طلبم ونیز خواهش نمی کنم تیلادی بکسر تای قرشت یعنی طلبید ونیز خواهش کرد تیزدی بکسر تای قرشت وسکون یا وزای نقطه دار یعنی برشته کشید

در سبعهٔ سیاره گوید ٭ تیزدی هریان قفس دا گوهر پاک ٭ بیر طرف توکدی لعل آتشناک ٭

ونیز در لیلی مجنون گوید ٭ خامه بیلا اول که سینی سیزدی ٭ گوهرنی قرا ایپاک کا تیزدی ٭

تیلاتتی بکسر تای قرشت وسکون تای دیگر وکسر تای ثالث یعنی طلبید واحضار کرد تینمای بکسر تای قرشت وسکون یا ونون آسوده واستراحت نمیشود ونیز آسوده نمیشوم ونیز متکلم نمیشود در لیلی مجنون گوید ٭ تینمای یوکوروب قویون تکیدین ٭ قوم اوزره ایاقی کوییا کیدین ٭ وله ایضا ٭ بارچه بو طرفه عزیمت ایتسون ٭ تینمای نفسی واسیمغه یتسون ٭ تیزی بکسر تای قرشت وزای نقطه دار یعنی زانوی او در تاریخ الملوک در قتل دارا گوید

تیپشان [illegible]

بعده تیلا یخش سینی دلبر کلکر سینی و مین بلبل قالجورش

چون اول سپاه آرا سیدا یقلدی ؛ اسکندر کلیب آنینک باشینی اوز تیزی اوستیکا قویوب ۲

تیکرامنی بفتح تای قرشت وسکون یا وکاف پارسی یعنی اطراف وجوانب را در چهار دیوان کوید ؛ تینمدا هر طرف قانلیغ یراکو یا کیتلدی عشق ؛ قصاصیم حکمنی کیم توتتی لار تیکرامنی قانلیغ لار **تینای** بکسر تای قرشت ونون بالف کشیده وبیا رسیده یعنی آسوده شوم در فرهاد شیرین کوید ؛ منکا تو تقیل که سوزنی کوتا ایتیم ؛ تینای بیر لحظه چون منزلغه یتتیم **تیریک لای** بکسر تای قرشت یعنی در زنده بودن در فرهاد شیرین کوید چو نقاب ایتی یوقاز ماغنی پیشه ؛ تیریک لای کور آراکیرمیش همیشه ؛ ونیز در سبعه سیاره کوید چرخ قیلیمغه تیغ کین آلدی ؛ کور ایجیکا تیریک لای اوقوسا الدی ؛ **تیلانجی** بکسر تای قرشت وسکون نون کدا وسوال کننده را کویند ونیز بمعنی لها در ودلیر **تیکرو** بکسر تای قرشت وسکون یا وکاف پارسی بمعنی انتها وحتی **تیکرمه** بفتح تای قرشت وکسر کاف پارسی هر چیز مدور را کویند بخصوص سنک آسیا **تیکشنجه** بفتح تای قرشت وکسر کاف پارسی وشین وسکون نون تا هنکام ملاقات ورسیدن بیک دیکر **تیلماک** بکسر تای قرشت یعنی سوراخ کردن ونیز چیزی را خط خط وشرحه شرحه کردن **تیلاماک** بکسر تای قرشت خواستن وطلب کردن **تیلانماک** بکسر تای قرشت وسکون نون یعنی خواسته شدن **تیلبه راتماک** بکسر تای قرشت وفتح بای ابجد وسکون تای دیکر یعنی دیوانه کردن **تیکیلدی** بفتح تای قرشت وکسر کاف پارسی یعنی زده شد در چهار دیوان کوید ؛ ینه نی ناوک مژکان ایلیکه قیلیم وچون ؛ تیکیلدی کونکلوما یعنی که کیردی قانیمغه ؛

بتیشماک

تیشیلمای بفتح تای قرشت وکسر شین قرشت یعنی سوراخ نشده است
ونیز سوراخ نمیشود در چهار دیوان کوید فیض کوزتوتمار یاضت دا تیشیلمای یوردا کینک
آچما بین روزنراوی ایچرا قویاش سا لمادی خوش **تیلا** بکسر تای قرشت امر از خواهش کردن
در چهار دیوان کوید نوائی نی تیلا آندین بوروون کمدیکایلار عدم یولین توتوب اول
زار بینوا اکیتی **تیکراسیدیکی** بفتح تای قرشت وسکون یا وکاف پارسی یعنی کسانیکه
در اطراف وجوانب او بودند در محبوب القلوب کوید حکما شانی دبب تورلار دریای
ذخار وقوم وخیلین دریا تیکراسیداکی انهار ونیز در لیلی مجنون کوید قومیماس ایدی
تیکراسیداکی ایل کیم ایسکای آنینک ساری ساووخ ییل ونیز در مجالس النفایس کوید
درویشلار بورونغی دستور بیله بارچا آنینک تیکراسیدا مجتمع بورلار **تیری**
بفتح تای قرشت پوست را کویند در لیلی مجنون کوید ایتی تیری زحمتی دین آریب
اعضاسی خراشیدین فیزاریب **تیکراسینی** بفتح تای قرشت وسکون یا وکاف پارسی
وکسر نون اطراف وجوانب او را در چهار دیوان کوید سلطنت تخیتغه چماق تیلامان
اوتیقانیبان یانا کلیکوم ایشیکینک تیکراسینی ایلا انیبان **تیشیلکای** بفتح تای
قرشت وکاف پارسی با الف کشیده امر از سوراخ شدن در چهار دیوان کوید تیشیلکای
تیشه دیک فرهادنینک باغری انکا تیشه اونی کیم چرما نورتاغ ایچره افغانیم صداسی دین
تینماغنی بکسر تای قرشت وسکون یا ونون وکسر نون دیکر یعنی استراحت بودن را
در لیلی مجنون کوید ای باد صبا فرار توتما تینماغنی مراجنبکا یاووتما تیوراتای

بکسر تای قرشت وسکون یا و واو و تای دیگر بالف کشیده بمعنی وصل کردن یعنی وصل بکنم
مصرع کونکلا الیم چاکی کیبی کوکسوم شکافین تیوراتای تیربسی بفتح تای قرشت یعنی
پوست او در چهار دیوان کوید اوی یولوب توشتی نوالی نی نینک داغلاری کوید
اولکان ایت اولسه تیربسی دین یامانکیز تیردی بفتح تای قرشت یعنی ردیف نمود
ونیز چیده کرد ونیز ربود در فرهاد شیرین کوید بیر اوکیم بوچمن دا سایر ایردی ینچه کیم
کل آچیلغای کوردی تیردی ونیز در لیلی مجنون کوید مشاطه کم سوزدرینی تیردی
بوبکر غمزه سیله جلوه بیردی تیلمورماک بکسر تای قرشت وسکون یا ولام بازماندن
چشم در انتظاری تیلبه لیک بکسر تای قرشت وفتح بای ابجد جنون و دیوانگی تیلماج
بکسر تای قرشت وسکون یا ولام وجیم ابجد بمعنی ترجمان تیلاک بکسر تای قرشت حاجت
وخواهش ومسئلت تیلوک بکسر تای قرشت سوراخ را کویند تیلیم بکسر تای
قرشت ولام قاچ خربزه وغیره تیمور بفتح تای قرشت آهن را کویند ونیز نام پادشاهی
تیمورتیکان بفتح تای قرشت وکسر تای دیکر خاریست سه پهلو که از آهن وفولاد
ساخته بر سر راه دشمن ریزند تیمورقاپی بفتح تای قرشت وکسر بای پارسی در بند را کویند
تیمورقازوق بفتح تای قرشت وضم زای نقطه دار میخ آهنی باشد ونیز نام ستاره
جدی تیمورقنات بفتح تای قرشت مرغی که تازه پر وبال بر آورده باشد تیلاماس
بکسر تای قرشت یعنی خواهش نمیکند در چهار دیوان کوید کلدا وفا یوقین تایو بیر قوش کیم
انکلادی هرکز وفاکلی تیلاماس دهر باغیدین تینماغیل بکسر تای قرشت وسکون یا

ونون یعنی آرام

و نون یعنی آرام نداشته باش و آسایش مکن در چهار دیوان گوید ٭ سین آنی ایستا

ماکدین تینماغیل بیر لحظه کیم سالک ٭ اگر مطلوب تاپمیش آلدین ارمیش کیم طلب قیلمیش ٭

تیشلدی بفتح تای قرشت و سکون یا یعنی سوراخ شد در لیلی مجنون گوید ٭

کیم باغری سپهر نینک تیشلدی ٭ اول ناله اوتی گذار قیلدی ٭ و نیز در چهار دیوان گوید ٭

تیشلدی خسته کونکل عشق تیغی ایتکاج زود کیرا انکا فراقی یغو سپاهی ایله کیم تیمور بالغ

بفتح تای قرشت و بای ابجد با الف کشیده لقب پدر سلجوق تینماق بکسر تای قرشت

و سکون یا و نون آسایش و آرام تیندورماق بکسر تای قرشت و سکون یا و نون

آسایش و آرام دادن تینکلاماق بکسر تای قرشت و سکون یا و نون و کاف پارسی

شنیدن و بغور سخن رسیدن تینکشاماک و تینکشورماک

بکسر هر دو تای قرشت و سکون هر دو یا و نون و کاف پارسی یعنی سنجیدن و موازنه کردن

تینکلماک بکسر تای قرشت و کاف پارسی با الف کشیده و بلام رسیده یعنی مساوی شدن

تینغو بکسر تای قرشت و سکون یا و نون یعنی مکث و آسایش و نیز وقفهای آیات قرآنی

تینج بکسر تای قرشت و سکون یا و نون و جیم ابجد یعنی آسوده و آرام و فارغ تیندورور

بکسر تای قرشت و سکون یا و نون یعنی فراغت و آسایش می دهد در چهار دیوان گوید

وعده وصلی کر جانانین کیلور هجران کونی ٭ تیندورور کونکلومنی سونکلیغ کیم ولی جانانین کیلور

تکیب بفتح تای قرشت و کسر کاف پارسی یعنی زده شده است مثل اینکه چیزی بچیزی بخورد انکاه

در سد سکندری در وصف دارا گوید ٭ بولوب کوپ کذائی ایشی حدت انکا ٭ تیکیب جهنی طلامه

تیگرامامق بفتح تای قرشت وسکون یا و کاف پارسی یعنی باطراف من در چهار دیوان گوید ❊ ایلدور تیگرامامقا جنون وسواسی مین کیم هر زمان ❊ تیگرامامق فرهاد و مجنون دین یقیلمیش بیر سوروک

باب الثاء المثلثه مع القاف

ثقبه بضم ثای سه نقطه وفتح بای ابجد سوراخ را گویند عموما لغت عربی است چون در زبان حضرت امیر بود بقلم آمد در چهار دیوان گوید ❊ نقطه موهوم آرا قیلسون تصور ثقبه ❊ کیم که مفهوم ایلامک ایستار آنینک تار آغزینی ❊ و له ایضا ❊ ایماس باغریم آرا زخم نهان بل ثقبه لار دورور کیم ❊ سواب مین تا خیال اینک پیچمای کونکلوم خرابیدین ❊

باب الجیم الپارسی والتازی مع الالف ۲

چاقدا جیم پارسی بالف کشیده وبقاف رسیده بمعنی وقت وآن باشد یعنی در آن وقت ونیز از کلمه روابط ونسبت است که در آخر کلمه آید در چهار دیوان گوید ❊ کام تاپقان چاقدا وصلینک خواندین هجر آغوسی تلخ ایرور آنداق که ایل ساغر یچاره لار آش آرا ❊ بخرش رابخوار مضمون فرد فوق را کسی نمی فهمد و له ایضا ❊ ایتی نینک کره ایاقی کوییدا وتکان چاقدا قبر یمدین ❊ سونکاک لار توفراغیم دین کویید وروب ایلادینک انکا مرهم ❊ **چالاباشلا** جیم پارسی بالف کشیده وبای ابجد بالف کشیده وقرشت رسیده امر است ابتدا کردن وزدن آلت طرب را در چهار دیوان گوید ❊ ساقیا می تولا کیم عربده ایستار کونکلوم ❊ ای مغنی چالاباشلا او کورور چاقدا قوپوز ❊ **چارلا** جیم ابجد بالف کشیده امر است از فریاد کردن در حیرت الابرار گوید ❊ چارلا امراعات ایله اصحابنی ❊ اید انکلف بیله احبابنی ❊ **چاقا** جیم پارسی بالف کشیده بچه کوچک را گویند **چارقب** با جیم پارسی بالف کشیده وبرای قرشت رسیده بمعنی زردوزیست که در گریبان واطراف دامن خفتان بکار میبرند و خفتان را

چاپقالیب

هم گویند در چهار دیوان گوید: شفق جنسین قوباش ز رشته سیدین چار قیت قیلیش

شفقگون قیلغالی مهر اهلی نینگ اشکین سبب قیلیش: لغت پارسی است چون در نالیفات

بود بقلم آمد **چایقالیب** جیم پارسی بالف کشیده و بیا رسیده یعنی بحرکت و طلاطم آمده است

در چهار دیوان گوید: هر زمان کونگلوم کا عشق افسانه سین بازماقنی سود: چایقالیب

دیای غم ایلادچوز ایل هر زمان: **چاقلاب** جیم پارسی بالف کشیده و بقاف رسیده یعنی انجام داده

و مهیا کرده در فرهاد شیرین گوید: طرب غوغاسین اول کشور دا چاقلاب: مشقت کاروانی

رخت باغلاب: **چاپدوروب** جیم پارسی بالف کشیده و بیای پارسی رسیده یعنی بسرعت

تمام روانه کرده در لیلی مجنون گوید: هر یان کیشی چاپدوروب یعنی ایل: کین امر بیا محکم ایل

بیل: **چاغرقنات** جیم پارسی بالف کشیده و سکون رای قرشت انواع و اقسام بط را گویند

چایقات جیم پارسی بالف کشیده و بیا رسیده امرست بهم آمیخته کردن در چهار دیوان گوید

بزم ایچره نوائی کوپ یغلادا ایسه ای ساقی: هوش ایلنو کوجی دی روح جام معغر آنینگ چایقات: **چاقیلغاج**

جیم پارسی بالف کشیده بمحض اینکه زده شد در فرهاد شیرین گوید: چاقیلغاج برق عشق جاودانی

تتشکاج بیر شررکو ایلادآتی: **چاغر** جیم پارسی بالف کشیده شراب را گویند در چهار دیوان گوید

سنو سبو آچی چاغر خرین دو دولت قوری نای: یتی هر ایچه یاران مینی غم آلدی هرای: سیز نیکله

باده ایچیب سیم ماه ایدین کیجه لار: نه بخشی کونلار ایدی هائی لوحش الله ها: **جانور** جیم ابجد بالف

کشیده معروفست عموما و نیز مورها باشد بزرگی سال و گرگ که در مغرب زمین با خیل

وحشی متفق بودند با توشون اسکندر نزاع نمودند مصرع: تو توب دشنی ایت کبی جانور

چالقولوق دور جیم پارسی بالف کشیده یعنی زده نیست و بایذذد در فرهاد شیرین
کوید؛ بو خار یدوکه یولدین آلقولوق دود؛ آنینک کوس رحیلین چالقولوق دور؛ **جا**
باجیم ابجد بالف کشیده حرف رابطه و نسبت است که در آخر کلمه آید چنانکه در حیرت الابرار کوید؛
کان مثل ماان خطا کاری اوزوم جا؛ خطا هم سربسر تا بمان اوزوم جا؛ **چایقالور** جیم پارسی بالف
کشیده و بیا رسیده یعنی بطلاتم و حرکت می آید در چهار دیوان کوید؛ قاشی هجرید اباکنی آیی زور قی
نینک خوفی بار؛ صرصر آهیم بیله چون نجر اشکیم چایقالور؛ **چاقیلور** جیم پارسی بالف کشیده یعنی
کوبیده و زده میشود یعنی خورده در لیلی مجنون کوید؛ یوق کیم چاقیلوردا بی تامل؛ یوزجی و قیله نی قیلیب کوزل
و نیز در چهار دیوان کوید؛ هجر کا جیدین کوزوم کا هر زمان اوت چاقیلور؛ بو چاقین لاله غه تنیم خا
کو نیدوری کوز؛ **چاپار** جیم پارسی بالف کشیده و بای پارسی بالف کشیده و برای قرشت رسیده یعنی شمشیر را
بیک حمله میزند و نیز میدود و بسرعت میرود در سد سکندری کوید؛ قیلیج یوق هلال درخشنده اول
چاپار و قیدابرق درخشنده اول؛ **چایقاتماس** جیم پارسی بالف کشیده و بیا رسیده و قاف بالف کشیده
و بتای قرشت رسیده یعنی حرکت نمی دهد و بهم نمی زند در فرهاد شیرین کوید؛ تنکار صرصر غم
دریا قوزغالانی؛ ولی هر بیل ایسیب چایقاتماس آنی؛ **چاپقولاش** جیم پارسی بالف کشیده
و ببای پارسی رسیده بمعنی نبرد و ستیزه و بهم شمشیر زدن **چاقلیغ** جیم پارسی بالف کشیده
و بقاف رسیده بمعنی مثل و مانند و نیز بافرهی و نیز بمعنی قدر و اندازه و نیز دوستی و صحبت در
فرهاد شیرین در تعریف شعرا کوید؛ ایکی بیل اولسه خسرو یا نظامی؛ ایرور یوز بیل چاقلیغ بیل جامی؛
چالیغ جیم پارسی بالف کشیده تند و تیز رو و چالاک و نیز اسب علف در چهار دیوان کوید

کرنیلیم

کرقو یاشیم بولسا راکب بولغو دیک ایمکانماسون ❁ توسن افلاک نیوچون کیم ایرور بیجد چالیغ ❁
چاف با جیم پارسی با لف کشیده بمعنی وقت و آن نیز از کلمهٔ روابط و نسبت که در آخر کلمه آید
و نیز فربه را گویند در لیلی مجنون گوید ❁ هجر اوتی تنینی کویدوروب چاق ❁ کیم سا چار ایکین اوت
اوتغه توفراغ ❁ **چاتقال** جیم پارسی با لف کشیده و بتای قرشت رسیده زمین پست و ناهموار و درّه
و مواضع ترکیده و شکافته را گویند و آن را بوز باغ هم گویند ~~**چار بالش** با جیم پارسی با لف کشیده~~
~~و برای قرشت رسیده کنایه از متکائی که بر اطراف گذارند لغت پارسیست چون در نالیغات بود~~
~~بقلم آمد در چهار دیوان گوید ❁ سائیب تور چار بالش گل تو توسو رچار که بلبل ❁ نی سود اولاشه~~
~~ایچای دیب مل مشرفه ایلاماس اودونلتی~~ ❁ **چاپان** با جیم پارسی و بای پارسی خفتان و صله دار را
گویند و نیز اسب تازنده و غارت کننده **چاقلین** با جیم پارسی و بقاف رسیده چیز معین شده را
گویند **چاقلایان** با جیم پارسی و بقاف رسیده و بای ابجد بنون رسیده یعنی قیاس و مظنه
نموده است در حیرة الابرار گوید ❁ آنچانی کیم ایلتا آلور چاقلایان ❁ بیر لیت تا نگیب ایغا سیغه با
لغت با غین هم صحیح است **چالین** با جیم پارسی با لف کشیده آتش زنه را گویند که آتش
از و گیرند در فرهاد شیرین گوید ❁ گو یولت تن غه چالین اورماقنی ایردی ❁ ماموق اوزده
چالین اورماقنی ایردی ❁ **چاپقون** جیم پارسی با لف کشیده و بای پارسی رسیده با و در حرف لهم
آمیخته که بسته نیاید و نیز بمعنی تاخت و تاز بد چهار دیوان گوید ❁ بیل و فارسمین غنیمت ای گل اندین
بورنه کیم ❁ دی سپاهی تنگای آه و کوز یاشیم چاپقونی دیک ❁ و نیز در سد سکندری گوید
چو دی خانی سیل خیلی دین اوز سائیب ❁ چمن کشوری ایچرا چاپقون سالیب ❁ و له ایضا ❁ یانا ذمهر و

اوزون تون داغی قوشولسا ایل وچاپقون داغی چاقین جیم پارسی بالف کشیده رعد وبرق را

کویند در فرهاد شیرین کوید کهی چکسا فراق اوتین چاقین دیک کهی باغد ورسه هجر اشکین یاغین

دیک ونیز در لیلی مجنون کوید کم قدس اوزا اول چاقین ساچیب نور تون مشکی کا توکار

ایردی کافور وله ایضا چون کوردی اتا انا مزارین کویا چاقین اوردی جسم زارین

چاو جیم پارسی بالف کشیده وبواو رسیده معروفست ونیز بزبان چیتای کاغذی بوده

از طرف پادشاه ومهر بر روی ان عبارتی چند نوشته ودر بازار چون زر رایج بوده وخرج می شد

در چهار دیوان کوید زاهد اعشقینکی پاشور دیر سین آندین سونکرا کیم حالیما تشنیع ایلا

سالدینک باری عالمغه چاو چالش باجیم پارسی بالف کشیده ولام رفتن از روی ناز وکرشمه وتکبر

جار الله شخصی بوده دانشمند وفاضل در محبوب القلوب کوید وبی معنی هذا باین جار الله

بیتکان کشاف کما ن قیلغای ونیز در سبعه سیاره کوید ابن حاجب دیماس کی جار الله آنجا نفیسه

ایشیدایوق آکاه چاقیلسه جیم پارسی بالف کشیده یعنی زده شود در چهار دیوان کوید

سوز هجر ینک ایچرا جسم زار غمناک اورتانور ایلکیم برق بلا چاقیلسه خاشاک اورتانور

چاپماقلیغ جیم پارسی بالف کشیده وبای پارسی رسیده تاختن ودویدن ودوانیدن

ونیز غارت کردن ونیز شمشیر زدن وزخم زدن وبریدن بضرب واحد چاپیشماق جیم پارسی

وکسر بای پارسی بایکدیکر دویدن ودوانیدن وبیکدیکر شمشیر زدن چاپقوراماق جیم پارسی

بالف کشیده وبای پارسی رسیده وراى قرشت بالف کشیده باد شدید با برف وباران وزیدن

چاپقولاشماق جیم پارسی بالف کشیده وبای پارسی رسیده بیکدیکر شمشیر زدن وستیزه

ونبرد کردن

ونبرد کردن **چاپاغماق** باجیم پارسی وبای پارسی بالف کشیده وبنون رسیده دایم تازنده
چاپاق باجیم پارسی وبای پارسی بالف کشیده وبقاف رسیده ماهی ریزه را گویند **چاپان**
باجیم پارسی وبای پارسی لباس ژنده وپاره **چاپانی وچپاول** باهردو جیم پارسی وهردو
بای پارسی بسر غنیم تازنده وبسرعت دانند **چاپچی** باجیم پارسی وبای پارسی حلاج را گویند
چاپقوسندیك جیم پارسی بالف کشیده وببای پارسی رسیده وکسر نون یعنی مثل باد
وبرف بهم آمیخته در چهار دیوان گوید: بیل وفا رسمین غنیمت ای گل آندین بورنرکیم دی سیاهی
تیکای آه وکوز یاشیم چاپقوسندیك **چایقالدی** باجیم پارسی بالف کشیده وبیا رسیده
یعنی بحرکت وطلاطم آمده در فرهاد شیرین گوید: کیم اول احالند اکیم چایقالدی دریا: سپاه
موج دین قوزغالدی دریا: ونیز در لیلی مجنون گوید: طور اوزره تجلی ایلاکاج فاش: چایقالدی
سونکلیغ اول قایشغ تاش: **چاره پاره** باجیم پارسی وبای پارسی کهنه ومندرس شده را
گویند در محبوب القلوب گوید: محلی دابیرکان اینسکی چاره پاره تون سخاوت: وبی محل
بیرکان زربفت وچارقب شقاوت: **چالانچی** باجیم پارسی وسکون نون زننده آلت
طرب را گویند **چاپقولاش** باجیم پارسی بالف کشیده وببای پارسی رسیده نبرد وستیز
وبهم شمشیر زن **چاپونچی وچاپقونچی** باجیم پارسی وضم بای پارسی وسکون
نون یعنی غارتگر **چاپوق** باجیم پارسی وضم بای پارسی کسیکه در صورت علامت
زخم شمشیر داشته باشد بابای ابجد دامن قبا **چاتماقلیغ** باجیم پارسی بالف کشیده وبتای قرشت
رسیده دو چیز را بهم بستن وسر بهم آوردن **چاتلاماق** باجیم پارسی بالف وبتای قرشت

رسیده یعنی ترکیدن **چاتاق** باجیم پارسی وتای قرشت بالف کشیده وبقاف رسیده کلچه
خیمه وان تخته ایست سوراخ که بر ستون خیمه گذارند ونیز بمعنی شریك وسهیم **چاتلاغوج**
باجیم پارسی بالف کشیده وبتای قرشت رسیده بار درخت سفیدز **چاتما** باجیم پارسی
بالف کشیده وبتای قرشت رسیده دام صیادی که از چوب سازند ونیز خیمهٔ سیاه **چاتی**
باجیم پارسی وکسر تای قرشت سرپایه که خیك آویزند **جارلاماق** باجیم ابجد بالف کشیده وبرای
قرشت رسیده یعنی جار زدن **جارلاتماق** باجیم ابجد وسکون تای قرشت وا داشتن کسی بجار زدن
جار باجیم ابجد بالف کشیده وبرای قرشت رسیده بمعنی آواز باشد ونیز اسم طایفه از لکزیه دد
چهار دیوان کوید • عشق ایلی کونکلوم نقابندین تاپار مقصد غه یول • دشت آرا هر پاین آزیفغان
لار نی جارلاتوم بس **چارکه** باجیم پارسی بالف کشیده وبرای قرشت رسیده بمعنی شادروان
وخیمه وخرگاه **چاروق** باجیم پارسی وضم را پا افزار معروف **چاشماق** باجیم پارسی بالف
کشیده وبشین قرشت رسیده مضطرب شدن **چاشیرماق** باجیم پارسی وکسر شین قرشت
مضطرب کردن **چاش وپاش** باجیم پارسی وبای پارسی یعنی پراکنده ومتفرق **چاقلاماق**
باجیم پارسی بالف کشیده وبقاف رسیده تصور وگمان کردن وملاحظه وقت نمودن **چایقالقان**
باجیم پارسی بالف کشیده وبیا رسیده یعنی آب وهوا بجنبش وطلاتم آمد در سد سکندری کوید
نی طوفان بلا سحری چایقالقالی جهان اهلی سو آستیغه قالقالی **چالقوسی** باجیم پارسی
بالف کشیده وبلام رسیده یعنی خواهد زد وخواهد کوبید در سد سکندری کوید • سپهر اوجیغه
تیکور وب همچنین • فلك طاقیغه چالقوسی نوبتین **چاپدورای** باجیم پارسی بالف کشیده وبای

پارسی رسیده

پارسی رسیده یعنی وامیدوارم بسرعت بدواند در سد سکندری گوید: بیلیك نخنی اوزره چقیب
اولتورائی خیال ایلچی سین هر طرف چاپتورای **چاغاداق** باجیم پارسی نخته آلاچوق
سوراخ دار که چوبهای آن از آن گذرد **چاغاق** باجیم پارسی بلغت مغول روز عید را
گویند و نیز بمعنی سفید **چاغاناق** باجیم پارسی و نون بالف کشیده و بقاف رسیده
آرنج و بند دست را گویند **چاغدال** باجیم پارسی بالف کشیده و بقاف رسیده و بغین
نقطه دار رسیده فوجی که لشکر را اندو از لشکر خبردار باشند **چاغیرغه** باجیم پارسی
سایه بان بفارسی شادروان **چاقماق** باجیم پارسی بالف کشیده و بقاف رسیده گزیدن
جانوران و نیز بدگوئی و نیز فولاد آتش زنه و چاقماق زدن و نیز درخشیدن آتش و برق
چاقیشماق باجیم پارسی بهم خوردن **چاقناماق** و **چاقناشماق**
باهر دو جیم پارسی بالف کشیده و بقاف رسیده و هر دو نون بالف کشیده منقلب شدن و بهم خوردن
چاقیلداق باجیم پارسی یعنی ترکیدن **چاقیلداتماق** باجیم پارسی و سکون تای قرشت
یعنی ترکانیدن **چاقار** باجیم پارسی و سکون رای قرشت موضعی که در بیرون شهر یا قلاع
جمعی در انجا محوط و حصار ساخته سکنا گیرند **چاقال** باجیم پارسی بمعنی شغال
چاقیچالاغای باهر دو جیم پارسی انقلاب و بهم خوردگی **چاقیلتاق** باجیم پارسی و تای
قرشت بالف کشیده و بقاف رسیده کشک را گویند که از دوغ سازند **چاقیلداق** باجیم پارسی
چوب آسیا که آب بدان میریزد و صدا میکند و نیز شخص پرگو که زیاده حرف میزند **چالماقلیغ**
باجیم پارسی یعنی نواخته شدن **چایقاتور** باجیم پارسی بالف کشیده و ضم تای قرشت

یعنی بحرکت و طلاطم می آورد در چهار دیوان گوید* اول آی فراقیدا بجر سرشکیم آنداق دود*
کیم یانکی آی کیم سین چایقاتور اود دوب کولالک* **چاقی دود** باجیم پارسی بالف کشیده یعنی
وقتا ست و بموقع است **چاودی** باجیم پارسی بواو رسیده یعنی نامدار و مشهور شد
در مخزن میر حیدر گوید* دنیا داغی حید صاحب هنر* کیم چاودی موبجا توکا نماس کهر*
چالیشما قیلیغ باجیم پارسی و سکون شین قرشت بهم نواختن و نیز کوشیدن و کوشش
نمودن **چاولاتماق** باجیم پارسی بالف کشیده و بواو رسیده و سکون تای قرشت اخبار
کردن و نیز چشم زخشم خیره کردن **چالا** باجیم پارسی بلغت مغول منکوله کلاه **چال**
باجیم پارسی بالف کشیده و بلام رسیده ریش دو مو را گویند و نیز اسبی که موی آن سرخ و سفید
باشد و نیز شتر بچه و نیز آبدوغ را گویند و یک قسم آن با شیر شتر باشد که طایفه ترکمانیه سازند
و چنین خوبی طیشود و نیز لعر از نواختن آلت طرب و غیره و نیز قریه ایست از بلوک قزوین که در جوار سکنای
دهات کمترین مصنف میباشد و نیز نام دهی از بدخشان و نیز نوعی از ماهی **چالار** باجیم پارسی
و سکون رای قرشت عکس باشد که بدام عنکبوت افتد **چالاسین** باجیم پارسی و کسر سین بی نقطه
بمعنی چابک و چالاک **چالای** باجیم پارسی مرغ موش گیر **چالپا** و **چالپوغ** با هر دو
جیم پارسی و هر دو بای پارسی جائی که آب افتاده گل شده باشد **چالت** باجیم پارسی بالف کشیده
و بلام و تای قرشت رسیده چست و چالاک را گویند **چالغوبین** باجیم پارسی بالف کشیده
و بلام رسیده و کسر یا و سکون یای دیگر و نون به پشت خوابیده را گویند **چالمه** باجیم پارسی بالف
کشیده و بلام رسیده فوطه و دستار سر را گویند **چالچی** باجیم پارسی بالف کشیده و بلام رسیده

وکسر جیم پارسی

وکسر جیم پارسی بمعنی چالغوچی یعنی زننده چالیش باجیم پارسی بمعنی کوشش ونیز کوشش
کردن چاملانماق باجیم پارسی بالف کشیده وبمیم رسیده وسکون نون بکدورت
واکراه خوف زدن چام آغاجی باجیم پارسی بالف کشیده وبمیم رسیده درخت صنوبر یعنی شمع
آغاجی در ولایت روم در قارص زیاد میباشد که حقیر مصنف دیده‌ام چامور باجیم پارسی
گل ولجن چاناق وچناق باهردوجیم پارسی وهردونون بمعنی رکاب ونیز نام طایفه
ونیز کاسه را گویند چانوق باجیم پارسی بالف کشیده وبنون وقاف رسیده تیره گی روی هوا
گویند چانغا باجیم پارسی بالف کشیده وبنون رسیده بمعنی چنگال جانغی باجیم ابجد
بالف کشیده وبنون رسیده بمعنی مجمع مصلحت وشور جانک باجیم ابجد بالف کشیده وبنون وکاف
پارسی رسیده زنگ وجرس وناقوس چاینار باجیم پارسی بالف کشیده وبیا رسیده ونون بالف
کشیده وبرای قرشت رسیده جاوید نچیزی را گویند یعنی مجاور در لیلی مجنون گوید
چیمید پرایدی اینک لاربنی هردم * چاینار ایدی مینک لاربنی هردم * چایقاتتی باجیم پارسی
بالف کشیده وبیای رسیده وسکون تای قرشت وکسر تای دیگر یعنی بجنبش وحرکت وطلاطم آورد
در فرهاد شیرین گوید * سپهر خرم ایتی اول ایان نوح برنوح * که چایقاتتی چراک دیدیا سینی موج *
چاقیلغای باجیم پارسی یعنی زده میشود در فرهاد شیرین گوید * که تا بولغای حوادث کوه قافی
چاقیلغای ایلدرم خارا شکافی * جاو باجیم ابجد بالف کشیده وبواو رسیده بمعنی دشمن
وغنیم ونیز نام شهری که از الجاتاخان بالیغ یک ماهه راه باشد وکلایمه که کعبه مغول است در آنجا باشد
وباجیم پارسی بمعنی آوازه ونیز کاغذیکه بجای پول خرج میکرده‌اند واسم پادشاه بران نقش کرده بودند

چاوچی باجیم پارسی بالف کشیده و بواو رسیده و کسر جیم دیگر بلغت مغول پاشنه پارا گویند **چاودور** باجیم پارسی بالف کشیده و بواو رسیده نام پسر کوکبوک خان بن اوزخان بلغت مغول صاحب ناموس و نیز نام طایفه از ترکمان **چاولوق** باجیم پارسی بالف کشیده و بواو رسیده بمعنی شیره باشد **چاووت** و **چاودورمه** باجیم پارسی بالف کشیده و بواو رسیده و سکون رای قرشت محوطه و دیوار را گویند و نیز سراپرده که بر دور خیمه کشند **چاوش** باجیم پارسی و ضم واو چوبدار یعنی یساول و ایشک آقاسی و نیز کسیکه بلدی قافله کند ~~**چالقانماق** باجیم پارسی بالف کشیده و بلام رسیده و سکون نون جنبیدن و حرکت کردن~~ کردن آب و هوا و شعله **چالقاماق** و **چالقاماقلیغ** و **چالقانماق** و **چالقاتماقلیق** باجیم پارسی بالف کشیده و بلام رسیده و سکون نون و تای قرشت بمعنی جنبانیدن و چرخانیدن و برهم زدن **چایناماق** و **چایناماکلیك** باهر دو جیم پارسی بالف کشیده و بیا رسیده و باهر دو نون بالف کشیده یعنی خاییدن **چایماق** باجیم پارسی بالف کشیده و بیا رسیده هوای تیرکمان **چایان** باجیم پارسی و یای بالف کشیده و نون رسیده بمعنی عقرب و برج عقرب **چایغون** باجیم پارسی بالف کشیده و بیا رسیده جنبش آب و هوا را گویند **چایلان** باجیم پارسی بالف کشیده و بیا رسیده جای ریگ بوم **چایر** باجیم پارسی و کسر یا گیاهیست که ریشه آن درهم می پیچد و معروف **چاپون** باجیم پارسی بالف کشیده و ضم بای پارسی معنی لغت مفهوم نشده حتی میرزا مهدیخان مرحوم که درین علم ربط تمام داشته نفهمیده لا ینحل نوشته است در لیلی مجنون درین فرد است ❀ ناگاه اوکوچماکای دیبان اوت

نوشوخ

توشوغی ایتیب کوزینی چاپون ش **چاوون** باجیم پارسی وضم واو واو مجهول برف وبارش
که باهم مخلوط آید ونیز بمعنی نهر میباشد در چهار دیوان گوید ش دهر باغیدا ایچول وصل کلی
بولسون کیم ش هجر اوتی دوریا غینی اشلک سوبی دور چاوونی ش **چاینلماق** باجیم پارسی
بالف کشیده وبیا رسیده وفتح نون لفظی باشد که طایفه قونغرات فرقه خود را در وقت نزول لشکر بدان اسم
اورانلانمیش یعنی آواز کننده **جاجوجاک** باهرسه جیم ابجد وسکون کاف تازی ظرف سفالین را گویند

باب الجیم الپارسی والتازی مع التاء القرشت

جت بکسر جیم ابجد وسکون تای قرشت قومی اند فرومایه که ایشان را غریب زاده گویند وکار ایشان
اشغال خسیسه باشد باجیم پارسی بمعنی کنار **چتماق** بکسر جیم پارسی وسکون تای قرشت
روترش کردن **چتقلاماق** بکسر جیم پارسی وتای قرشت باسرانگشت نیشکن گرفتن
چتوق بکسر جیم پارسی وضم تای قرشت شخص ترش رو ومنقبض **چتکز** بکسر
جیم پارسی وسکون تای قرشت وفتح کاف پارسی وسکون زای نقطه دار بلغت مغول شیطان لعین را گویند

باب الجیم الپارسی والتازی مع الدال بی نقطه

جده تاشی بفتح جیم ابجد ودال بی نقطه وتای قرشت بالف کشیده سنک یده باشد که ازان ابدا شی
نیز گویند بالف هم صحیح است که یدا و یادا باشد معنی یده و یدا و یادا در حرف یا نوشته شده لغت باعربی کرباست

باب الجیم الپارسی والتازی مع الراء المهملة

چرکسی بفتح جیم پاسی وسکون رای قرشت وفتح کاف تازی یکنوع پیکانیست دراز ومخروطی
وبمعنی مخروطی هم مذکور میشود چنانکه در فارسی پیکان نام مرده است در چهار دیوان گوید ش

قدی جوشن آراکو نکلومدا اینینک دیک کیم اوق ❁ چرکسی داولوغا اول اوق اوزه پیکان بکلیغ

ونیز در سد سکندری در وصف سپاه اوزبک کوید ❁ کوموش دیک یاروق یا بچر نینک کوهه سی

باش اوزره داوولغا لیغ چرکسی ❁ چون کلاه اوزبک مخروطی است از اکسی مانند کفته یعنی پیکانی

ونیز در حیرت الابرار کوید ❁ شعله سیغین دیما کیل چرکسی ❁ چنکنی زبانه هم اول اوت شعله سی

جَرَارْ بفتح جیم ابجد لشکری باشد آراسته از بسیاری در سد سکندری کوید ❁ سیکیز یوز

سپاهی و جرار غه ❁ ایکی یوز یانا اهل بازار غه ❁ **جَرَایْ** بفتح جیم ابجد چهره و رخسار **جِرْجِرْ**

بکسر هر دو جیم ابجد چرخی باشد که خرمن را بدان کوبند **چِرِمْ** بکسر جیم پارسی و رای قرشت

شراره آتش را کویند **جِرْغَابْ** بکسر جیم ابجد و سکون را تیر بهوا انداختن برای طیور شکاری

در کل نوروز لطفی کوید ❁ آو اولاب قوش سالیب جرغاب همیشه ❁ کیجه کوندوز تنعم قیلیب پیشه

ییتی اقلیم دام سانجیش و روشن اوق ❁ کونی جام جرغالانکین اوزکا ایش یوق ❁ **جِرَنْ** بکسر

جیم ابجد و فتح رای قرشت بمعنی آهو در لیلی مجنون کوید ❁ چوم غرم شراب نابی ایتارلار ❁ جرن

قوزوسین کبابی ایتارلار ❁ وله ایضا ❁ چون ییتی جران بیلی نینک آهی ❁ بستان جرانینی

قیلدی کاهی ❁ ونیز در چهار دیوان کوید ❁ ایرور قاتلیغ کونکلدا کوزلاریننک بوطرفه دور اسرو

کی چیقماس لار دیمی اول ایکی جرنلار لالزار ایمین ❁ **چَرُغْ** بفتح جیم پارسی و سکون رای قرشت و غین نقطه دار

جانوریست معروف از جنس سیاه چشم با خای نقطه دار هم همین معنی را میدهد **جِرْجِرَكْ** بکسر

هر دو جیم ابجد پرنده ایست کوچک در میان محصول میشود و با سم خود مسماست در حیرت الابرار

کوید ❁ یاوه کوپ آیتور دا بیری جرجرک ❁ چرخ کوپ اوروماقتین فرفرک ❁ **چَرِیلِیكْ** بفتح جیم

پارسی بفتح یا

بولدی آریتو قسی لیغ آسیغ بکسر سین بی نقطه و سکون یا و غین نقطه دار بمعنی فایده و علاج
در سد سکندری گوید ولی مونجه افسانه دیرنی آسیغ که شه کا میغه کیلدی شهلیم
آچیغ و نیز در چهار دیوان گوید سیمکون اشلک اولماق آلتون دیک یوزا و زرانی آسیغ
جسم هجران کوره سید بولمایین خالص عیار آریغ بکسر رای قرشت و سکون یا پاک
و صاف و نیز لاغر و نیز نام شهزاده از چنگیزیه با قاف بمعنی چوب آمده در سد سکندری گوید
جلا ایلادی رزم میدانیدین آریغ ایلاب اول کرد ایلا قانیدین و له ایضا شلک ایوما
لیچون محض الطاف دور آریغ خاطری کوزکو دیک صاف دور و نیز در حیرت الابرار گوید
بیکریدین ظاهر اولوب چشمه لیغ خط شعاعی انکا هر یان آریغ و نیز در سکندری گوید
بحمد الله اول کل تاپیب رنک و بو بیر آغنان آریق غریانا اقتی سو آرا آی با رای قرشت
بالف کشیده ماه شوال را گویند آرپا بسکون رای قرشت و بای پارسی بالف کشیده
بمعنی جو و نیز نام پادشاهی از نسل چنگیزخان اسم او آرپا خان بوده آرت بسکون رای قرشت
و تای قرشت عقبه راه تنگ آردوج بسکون را بمعنی درخت که عرعر گویند آووتونک
بضم واو و سکون تای قرشت و ضم تای دیگر و سکون نون و کاف پارسی یعنی خوشوقت
و خوشحال کردی در چهار دیوان گوید ای کونکل هجر آرا دیدینک که اولای اوزنی بیرله
آووتونک باری آوونغای مین بضم واو و واو مجهول و سکون نون یعنی خوشوقت و دلخوش
می شوم در چهار دیوان گوید هجر ایلته می بیله دیدیم آوونغای مین ولیک یار سبز بار ایرمیش
ایچماک باده گلفام تلخ آرتوغماج بسکون رای قرشت و ضم تای قرشت و سکون غین نقطه دار

بجوزی

زن شوهر دار را گویند در تاریخ الملوک گوید ❊ ابرهیم علیه السلام ساره بیله کیم عم زاده سی
چغتی ایردی مصر غه باردی ❊ جغتای بکسر جیم ابجد و فتح غین نقطه دار و تای قرشت با الف
کشیده و یا رسیده نام پسر دوم چنگیز خان زبان ترکی را ترک بن یافث بن نوح قرار داد ولی
در توران و خوارزم و ماوراء النهر و اتراکیه و اوزبکیه مصطلح کرد بسبب آن ترکی جغتایی گویند
در ایران و روم مصطلح نشد جغداول بفتح جیم ابجد و سکون غین نقطه دار و ضم واو و سکون
لام بمعنی چنداول که عقب لشکر آید چغچه لغای بکسر جیم پارسی یعنی بیرون آمده نیست در چهار
دیوان گوید ❊ جباسین ایگنکا گیب کیچقای اوزاو دین ❊ تمام شهر غه توشکای فغان چغچه لغای

باب الجیم التازی مع الفاء نقطه دار

جفوق بفتح جیم ابجد و ضم فای نقطه دار بیهود را گویند

باب الجیم التازی و الپارسی مع الکاف البارسی و التازی

چک بفتح جیم پارسی و سکون کاف تازی بمعنی گره و عقده و نیز سجلات و بروات
و نیز قرعه انداختن در تاریخ الملوک در فقره ضحاک گوید ❊ کنه لیق کیشی بولماسا چک
سالیب ❊ سایر خلق دین قتل قیلور ایردی ❊ چکاوک بفتح جیم پارسی و واو نام نوایی است
از موسیقی و نیز مرغی باشد بزرگتر از گنجشک بعضی گویند پرنده ایست که او را سرخاب گویند
در فرهاد شیرین گوید ❊ بیچوک کیم انگلادی بارین یکایک ❊ بارین شیرادی آندای کیم چکاوک
چکچه بفتح هر دو جیم پارسی و سکون کاف تازی چشم محو و الدرا گویند چکمن
بفتح جیم پارسی و سکون کاف تازی هوای بارانی را گویند و نیز نام جایی در حوالی اندخود

چکوش

چکوش و چکوچ بفتح هر دو جیم پارسی وضم هر دو کاف تازی آلتی است
معروف که زرگران وغیره بکار برند **چکِل** بکسر جیم پارسی وکاف پارسی نام ولایتی در ترکستان که منبع روی مینویسند ازانجا

باب الجیم التازی والپارسی مع اللام

چِلی بکسر جیم پارسی طوق قرابقره وان حلقهٔ آهنین باشد که بکردن مجرمان زنند
در فرهاد شیرین کوید عذار اطرافیدا هر ساری کل لار چلی لیک پنچه کردن بسته قول
لار **چِلبَه** بکسر جیم پارسی وفتح بای ابجد طوق قرابقره وزنجیر دار **چلپو** بفتح جیم پارسی
وضم بای پارسی چلوصافی را کویند **جلایر** بفتح جیم ابجد وکسر یا نام طایفه از اتراک که
در ترکستان بعد از چهار طایفه که ارلات وبرلاس وترخان وسولدوز باشند ازان قبیله
پرزور تر وزیادتر نیست که خود جلایر وساالجوت ونابجوت وقنقرات معیت کردند باهم
سنک یده استعمال نمودند قوشون چنکیزخان واونک خان را از باریدن باران وبرف
شکست دادند پدید آمد از مکرشان باد وبرف شد از برف صحرا چو دریای ژرف نکرده
کسی جنک بکریختند از ایشان دو با هم نیامیختند ونیز دو وقفهٔ اخلاصیه کوید
وجلایر غوغاسی وغاوچین علالاسی **جَلدُوی** بفتح جیم ابجد وسکون لام انعام
بهادران که در دعوا پیش دستی نمایند **چَلَپَک** بفتح جیم پارسی وبای پارسی وسکون
کاف تازی یکنوع نان است نازک در روغن پزند **چَلَنک** بفتح جیم پارسی ونون
شهپر طیور را کویند ونیز لوله که بکلاه خود نصب کرده علامت پهلوانی است **چَلِش**
بفتح جیم ابجد هر چیز دو تخمه را کویند از جنسی مادر دیکر باشد **جَلد** بفتح جیم ابجد وسکون

[illegible]

لام ودال معروف است در فرهاد شیرین گوید: بنجه مینک جلد ملاح هنرور بالبغ سو
اوزره بنگلیغ موج پرور لغت هم در ترکی وهم در فارسی استعمال می شود **جلبک**
بفتح جیم ابجد وبای ابجد نیمه شعبان را گویند که شب برات باشد **چل** بکسر جیم پارسی
~~تار عنکبوت را گویند در لیلی مجنون گوید: اوتکانچی شیباتیغ چل نی سیماب توکشو~~
~~رشته بیلا چرماب~~ بکسر اول پرنده ایست حلال گوشت از کبک قدری کوچک است
ودانهای او استخوان ریزه دارد در بایلاقات ایروان کمترین مصنف دیده در بسیار بلاد بسیار کم است

باب التازی والپارسی مع المیم

چمچه بفتح هر دو جیم پارسی قاشق بزرگ که از دیگ وغیره آش کشند **چمن**
وچمندر بفتح هر دو جیم پارسی وسکون نون ستور کاهل وبدراه را گویند **چمدیغان**
بکسر جیم پارسی ودال بی نقطه یعنی پر زم مرغان **جمجمه** بفتح هر دو جیم ابجد ومیم ثانی
جای بالا ازو **چمدیک** بکسر جیم پارسی یعنی با دو انگشت گزیدن در فارسی نیشگون
گویند **چمدیز** بکسر جیم فارسی ودال بی نقطه صورت وجای دیگر را با انگشت گزیدن
چه از روی محبت باشد وچه از روی تغیر در لیلی مجنون گوید: چمدیر ایدی اینک لارنی
هر دم چانیار ایدی مینک لارنی هر دم **جمجاه** بفتح جیم ابجد وسکون میم وجیم ابجد
دیگر بالف کشیده بلغت مغول پیراهن باشد در پارسی معروف است ولغت مشترک است

باب الجیم التازی والپارسی مع النون

چنگه بکسر جیم پارسی وسکون نون وفتح کاف پارسی نوابیست مخصوص کردن غرو سیها

زن و مرد

زن و مرد دست یکدیکر را کرفته برای عزت عروس میرقصند و می خوانند چنانکه در میزان
الاوزان در بیان سرودها کوید ؛ یا نا چنکه دور کیم ترک اولوسی ؛ زفاف و قرن کوچ رودد
لادید آنی ایتورلار ؛ و اول سرودی دور بغایت ماثر و ایکی نوع دور ؛ بیر نوعی هیچ وزن بیله
راست ایماس ؛ و بیر نوعی بیر بیت ایتیلور ؛ که ذیف او دور نغمه مذکور قیلورلار آنداق کیم شعر
؛ قانیسی چمن دین ایسیب کلدی صبا یار یار ؛ کیم یمحی دین توشتی اوت جانیم آرا یار یار ؛
و از اینجاست که صنعت تجنیس بان معنی در سد سکندری کفته ؛ مغنی توزوب چنکه
و زیندا چنک ؛ نوا چیک که هم هایاولنک هایاولونک ؛ نوالی چو سرهنگ لینک چین
دور ؛ سرودینک داغی سور آرا چنکه دور ؛ **چنکیز** بفتح جیم پارسی پادشاه پادشاهان
و نام پادشاهی معروف که نام اصلی آن تموجین بوده و چنکیز بمعنی محکم میباشد بعد از آن
به چنکیز اشتهار یافته که صیغه جمع است و وجه تسمیه استحکام پادشاهی و نام پدرش
بی سوکا بهادر بن پرتان بهادر و نام مادرش اولون انکه و در تاریخ اشرف الفضلا مولانا
شرف الدین علی یزدی نوشته که چنکیز خان بطالع میزان متولد کشت و سبعه سیاره در آن
برج بودند و در وقت تولد قطره خون در دستش بوده ؛ نهادیم نام تو چنکیز خان ؛ تو من بعد
خود را تموجین مخوان ؛ **جنکسانک** بفتح جیم ابجد و سکون نون و کاف پارسی و سین
بی نقطه بالف کشیده و بنون و کاف پارسی رسیده وزیر و امیر را کویند **جندل** بفتح
جیم ابجد و سکون نون خرده طیور و غیره را کویند **چنکل** بفتح جیم پارسی و سکون نون
و فتح کاف پارسی آلتیست از آهن سر کج **جنجک** بکسر جیم ابجد و سکون نون و فتح جیم دیکر

بمعنی شجره باشد جنداره بکسر جیم ابجد و سکون نون و فتح رای قرشت تعریبی قلم تازه بر روی خط کشیدن در فارسی چوب کنده تاتراشیده و نیز چوبیکه بجهت کوفتن دخون گوسفند تراشند و نیز چوبیکه پشت در بخانه گذارند با جیم پارسی نیز همین است چون در تا لیفات بود بقلم آمد در حیرت الابرار گوید جندره مهرآرا عاجزتنی رحم ایتیبان مهر ایله سیودوم آنی

چنک بکسر جیم پارسی و سکون نون و کاف پارسی دفتوو شرابک تاخن و تاز را گویند در چهار دیوان گوید ترک تاز ایلاب کونکل آلدینک اجلدین بورنا چاق حصر آرمانکا ینو چون کدایرماس ایردی چنک ولد ایضا غارت اسلام و دین یالغوز قیلور دی سین کو بیا بیله بغما لارغه یوق حاجت که بولغای کیمسه چنک بفتح اول بمعنی اسم ساز آن در محبوب القلوب گوید وچنک زار لیغ بیله بوغزین تارتار جناغ بکسر جیم ابجد و نون و بالف کشیده و بغین رسیده معنی معروف است چون در تالیفات بود بقلم آمد در لیلی مجنون در شب معراج گوید کره بون دین اوتار زمان براتی آی کون بولوبان ایکی جناغی و نیز در فرهاد شیرین در شب معراج گوید ستام مرکبی برجیس و ناهید ایکی یاندین جناغی ای و خورشید

باب الجیم التازی و الپارسی مع الواو

چوب بضم جیم پارسی و واو مجهول و سکون بای ابجد بمعنی شایسته و موافق بفتح اول و واو معلوم خاشاک را گویند در فارسی معروف است لغت مشترک است در لیلی مجنون گوید آن نیمه حساب دین چوب توی و تونری سی حساب یین کوب ولد ایضا قانلیغ کوز بدایتکن بیله چوب کیرک لار یدا حساب آ راکوب و نیز در فرهاد شیرین گوید چو بو اندیشه تو شدی کو نکلی

خوب دوانی

خوب روانی دیدی ملك آراغزکیم چوب ونیز در محبوب القلوب کوید خود پسند

کرتی قیلغای اوزیکا چوب دور بوناپسند فعل ارتفاوت کوپ دور چوبجا بضم جیم ابجد

وجیم دیکر با الف کشیده پیراهن را کویند چوچوتوب بضم هر دو جیم پارسی وتای قرشت

یعنی شیرین کرده است در چهار دیوان کوید زهرغم توتتی نوایی غم فراق لعلینك

امیدی دین آغزین چوچوتوب چوکوب بفتح جیم پارسی وضم کاف پارسی یعنی جستن بمو

وخیز کردن ونیز نشست وبتر رفت در فرهاد شیرین کوید قیلیان کیمه میزنی غرق کولاك

چوکوب دریا توبیکا بار ویوق پالك چوقوشوب بضم جیم پارسی وقاف وشین قرشت یعنی

جمع شدند واجماع نمودند در چهار دیوان کوید زاغلار کوبیدا کونکلومنی چوقوشوب اوزیلا

تومشوغ ایرماس هر بیری آغزیدا بیر پرکند ایرور چورکانمایدور بفتح جیم پارسی وواو معلوم

وکاف پارسی با الف کشیده ونون رسیده وسکون یا یعنی نسوخته است در محبوب القلوب کوید

وتاسوفا لیق ابتداسی دور بو یا لین غم هیچ کیم مسیدیك چورکانمایدور چوقور بضم جیم

جیم پارسی وقاف جاهای کود را کویند در سد سکندری کوید قیلوریر یوزین خار وخس

دین خلا تمامین چوقورلار دغه ایلار تولا ونیز در چهار دیوان کوید چوغور دغه توشتی

چوکوز کوسا تو اضعفین نظر قیلور اوپا یتیدین چوقور دا پنهان ندور چومور بفتح جیم پارسی

و واو معلوم وسکون را تیره ایست از ایل ترکمان ونیز جایی که کل وخره با آب آلوده باشد

چوپوش بضم جیم پارسی وبای پارسی چشم چرك آلود را کویند چوپوشتی بضم جیم

پارسی وبای پارسی وکسر تای قرشت یعنی چشمش چرك آلود شد چوچوك بضم هر دو جیم

پارسی و واو مجهول و سکون کاف تازی یعنی شیرین ضد تلخ در چهار دیوان در قطعات

گوید * گهی تا ایتیم فلک دین ناتوان لیق * گهی کوردوم زمانیدین کامران لیق * لبی ایشیغ ساووق

کوردوم زمانه دا * لبی آچیغ چوچوک تاتیتیم جهاندا * و نیز در چهار دیوان گوید * لبینک خیالیدا

شور ابه توکسام آندین ایرور * کبر چوچوک بیر وو اول یرداکیم سو بولغای شور * و له ایضاً

قاتما نکیز لعلی اوزه آب حیات * گرچه بو شربت ایرور اسروچوچوک * و نیز در قطعات گوید

شرنینک انفعالی ایتار خیل سپاهی ضرر * چون نبی دیدی که الناس علی دین ملوک * حکام هم دیدلار

شرنی نکیز خیلی آریغ * اول آچیغ دور بو آچیغ اول چوچوک اول اسا بو چوچوک * **چوکور** بفتح

جیم پارسی و ضم کاف پارسی اسم ساز است و نیز خار را گویند * **جوموب** بضم جیم ابجد یعنی

فرو رفته است در محبوب القلوب گوید * و من یتوکل علی الله دریا سیغه جوموب تورلار *

و نیز در چهار دیوان گوید * قالدی خالینک ترآسیدا یا خود * دمین آسار سوغه جوموب

هندو * **چوکاردیلار** بفتح جیم پارسی و کاف تازی با الف کشیده و برای قرشت رسیده یعنی

نشانیدند در لیلی مجنون گوید * بو حالت ایچینده تا یغاچ آنی * بیر ناقه چوکاردیلار اولهانی *

جوبروتمانکیز بضم جیم ابجد و سکون بای ابجد و تای قرشت و نون یعنی از عقب هم

دیگر دراز نکنید در چهار دیوان گوید * مین کویا رمین هجر آراهر دم اوتوم تیز ایتکالی *

ای نغم اهل وصل افسانه سین جوبروتمانکیز * و نیز در سد سکندری گوید * چو سد بنینک

آغز یغیر یا و و شوب * یغچه کون جریک اوتنی لار جوبروشوب * **چوزور** بفتح جیم پارسی و ضم

زای نقطه دار یعنی کج کردن مثل اینکه سر را از آلت حرب و غیره کج نمودن در فرهاد شیرین گوید

و نیز از هم وا شدن و پراکنده گردیدن

انکنک دیگر

آنینک دیک تیشه دین سیکریب اوشاق باش ✤ که ناصر بیر یغاچ دین غم چوزوب باش **جوق جوق**
بضم هر دو جیم ابجد یعنی فوج فوج و دسته دسته در سد سکندری در دعوای دارا و اسکندر
گوید ✤ اقالیم والی لاری جوق جوق ✤ اطاعت تا لیب بارچه بوینیغه طوق **جومورماق**
بضم جیم ابجد بزیر آب بردن و غرق نمودن در سد سکندری گوید ✤ بلا سیلی دین بولماقی
موج زن ✤ جومورماق اولوسنی بو موج فن ✤ **چوچوق** بضم هر دو جیم پارسی و سکون
بای پارسی گنجشک را گویند در سد سکندری گوید ✤ بنچه بولسا چوچوق غرجا دو لقب ✤
گوسیدین تیلور صید گر گوپ طرب ✤ **چورکانیب** بفتح جیم پارسی و کاف پارسی بالف کشیده
و کسر نون یعنی میسوزد و نیز سوخته شده است در چهار دیوان گوید ✤ کبابیم جرباغر توق
کرچه آهیم بار آنینک دیک کیم ✤ توشار و یرانیم ایچرا چورکانیب قوش اولتا نامیم دین ✤
چوورچاک و چورچک بفتح هر دو جیم پارسی و سکون رای قرشت نقالی را افسانه
گویند در چهار دیوان گوید ✤ چینیم حسنی و صفین ایله مهلک انگلا کیم بولغای ✤ فاش ایتید قصه
یوسف بیر اوتیقو گیلتورور چورچک ✤ **چوروک و چورکوک** بضم جیم پارسی و رای
قرشت یعنی پوسیده و از هم پاشیده و نیز شعله آتش که اعضا را بسوزاند و بهم کشیده شده باشد
در سد سکندری گوید ✤ چو میدان آرا زور و سمین توزوب ✤ چوروک ایپ کیبی اژدهانی
اوزوب ✤ و نیز در محبوب القلوب گوید ✤ تقدیر قوت بازوسی آلیندا سبب رشته سی چوروک
✤ چورکوک و چورکانوک نیز همین معنا میباشد **چوکورماکینک** بفتح جیم پارسی و ضم کاف
تازی و کسر کاف پارسی یعنی نشانیدن تو در چهار دیوان گوید ✤ نوالی اولکوسیدور التفاتینک آذ لیغی

چوکورما کینک یا نابیرقا تلا کوزکا ایل باری **چولان کمینک** بفتح جیم ابجد وکاف پارسی وسکون لام
ونون وکاف پارسی یعنی چولان دادن تو در چهار دیوان در شب معراج کوید زهی چولان کمینک
افلاک اوزه میدان او ادنا براقینک غرتو قو کنبد بو تو قوز کنبد خضرا لغت پارسی مرکب است
چوقونک بضم جیم پارسی وقاف وسکون نون وکاف پارسی امر از کاویدن وکندن در لیلی
مجنون کوید کوزومنی چوقونک تنیمنی تاشلا انک آینی تنین وکوزین با غیسلا انک
چوچوتونک بضم هر دو جیم پارسی وتای قرشت وسکون نون وکاف پارسی امر از
شیرین کردن در چهار دیوان کوید غمزه سی بیمی چو کوب آچتی نوای آغزین لعلی سغامی بیله
ایردا غی کامین چوچوتونک وله ایضا زهر غم خسته نوایی غه بیریب خلق کامینی چوچوتونک
باری **چوچوتکیل** بضم هر دو جیم پارسی وسکون تای قرشت او از شیرین کردن در فرهاد
شیرین کوید همول کوهر بیله کونکلین یارو تفیل همول شکر بیله کامین چوچوتکیل
چورکاندیم بفتح جیم پارسی وکاف پارسی بالف کشیده وبنون رسیده یعنی سوختم در چهار
دیوان کوید ایماس یاسیمیدین یاقا دودی برله قرا فراق دشتی سمومی دین بسکه چورکاندیم
جوم بضم جیم ابجد وواو مجهول بمعنی جمیع وتمام ونیز امر است زیر آب رفتن با جیم پارسی
هم صحیح است در لیلی مجنون کوید دانه تو توبان جهان یوزین جوم اول نوع که کوک یوزینی
انجم وله ایضا تما لیده تنینک ایپاک کیبی جوم آستینکدا ایپاک ییریدا قم ونیز در چهار
دیوان کوید فیترا یلا ابلا انک یوزومنی جوم قرا کیم عمر اوتوب دوست کویی عزم قیلدیم یوز
تومان تقصیر ایله **چولپان** بفتح جیم پارسی وواو معلوم وبای پارسی بالف کشیده وبنون رسیده

نام

[illegible]
[illegible]

نام ستاره ایست کاروان قیرن کویند بد چهار دیوان کوید تو یاشنی بولماس ای کره بون
اول آیغا ایلاماک تشبیه آغز کره زر مچولیان کوز یانکی آی انکا قاش اولسون **چولیکان**
بکسر جیم پارسی و سکون واو و کاف پارسی با الف کشیده بمعنی هذیان کفتن در محبوب القلوب کوید
اویقوداسوز دیکان چولیکان بولور اول دیکاندیک قیلماقنی دیکان بولور **جوشه**
بضم جیم ابجد و واو مجهول بمعنی شنجرف **چوپولماق** و **چوپولما قلیغ** بفتح هردو
جیم پارسی و بضم هر دو بای پارسی یعنی پوسیده شدن **چوپولتماق** بفتح جیم پارسی و بای
پارسی و سکون تای قرشت یعنی پوسیده کردن **چوپوروتماق** بفتح جیم پارسی
و ضم بای پارسی و رای قرشت از عقب هم دراز کردن **چوپورماق** و
چوپورمانلیغ و **چوپورلماق** و **چوپورلما قلیغ** و **چوپوروشماق**
و **چوپوروشما قلیغ** بفتح جیم پارسی و ضم بای پارسی و سکون نون یعنی از عقب هم
دیکر دراز شدن **چوپان** بضم جیم پارسی شبان را کویند **چوپان آلداتان** و
چوپان قوشی بضم هر دو جیم پارسی و بای پارسی با الف کشیده و تای قرشت با الف کشیده
و تای قرشت با الف کشیده مرغی است کبود رنگ مایل بزردی کوچکتر از گنجشک **چوپور**
بفتح جیم پارسی و ضم بای پارسی موی بز و کوسفند و نیز جنگل پر درخت **چوپوق** بضم جیم
پارسی و بای پارسی شاخچه نازک را کویند **چوت** بضم جیم پارسی و سکون تای قرشت
تیشه نجاری را کویند **جوجورکانماک** و **جوجورکانماکلیغ** بضم جیم ابجد و کاف پارسی
با الف کشیده و بنون رسیده مزه دریافتن و شیفته لذت چیزی شدن با جیم پارسی هم صحیح است

جوجی بضم جیم ابجد و کسر جیم دیگر بلغت مغول بمعنی ناکاه باشد و نیز مهمان نورسیده
و نیز نام پسر کوچک چنگیز خان و در وجه تسمیه چنین کفتند که جوجی در سفر در راه بوجود
آمد چون راه مخوف بود و مجال ترتیب کهواره نبود قدری آرد خمیر کردند و او را دران پیچیدند که
اعضای او بدرد نیاید و نام او را جوجی کفتند که ناکاه در وجود آمد **چورمکا** بضم جیم پارسی
ملخ را کویند **چولکا** بضم جیم پارسی و کاف پارسی با الف کشیده زمین پر کیاه و درخت
چوره کا بضم جیم پارسی و کاف پارسی با الف کشیده یک نوع مرغابی **چوک** بفتح
جیم پارسی و ضم واو و سکون کاف تازی نام قماشی ست مخصوص قرا چوک یعنی برنگ سیاه
قزل چوک یعنی برنگ سرخ در سد سکندری کوید چوک اطلس یلاب اوزیکا لباس کیب
بورک او رنغه باشیغه طاس و نیز در چهار دیوان کوید کلکون تون اوزه قرا چوک نقش
آچیلمادی لاله زار سیندیک و نیز نام طیوری **چوچو کلو کتین مو** بضم هر دو جیم
پارسی و کسر تای قرشت استفهام انکاری است یعنی آیا از شیرینی است در چهار دیوان کوید
چوچو کلو کتین مو یا کوی بدر کاندین موتا بارمیش تور لیم نابتی لعل آتشین تکلیغ تور دا غنیک غم
جولدو بضم جیم ابجد و سکون لام بمعنی صله و جایزه در فرهاد شیرین کوید نو توب جولدو
آلور بار ما قیغه قالغان دیکل کیم یلامیش لار ناغمی تالقان و نیز در چهار دیوان کوید
نوالی او بنادی جان خلوتی دین بورون دم ایت چو قیلدی جولدو الیق امیدی انکا کیرالمادی
جومورغان بضم جیم ابجد و سکون رای قرشت یعنی فرو برنده و غرق کننده در محبوب
القلوب در باب عشق کوید بحری دور وسیع هر ایکی یوز عقل و هوش کیمه سین جومورغان

جومالہ

جوماله بضم جیم ابجد گلوبند زنان را گویند جوانه بفتح جیم ابجد و نون بچه نو رسیده
بهایم و طیور در لیلی مجنون گوید: کیم ایکی کبوتر یگانه بیر اویدا اچقار دیلار جوانه ولهُ ایضاً
یوقاریدین اینیدی ایکی یوز کوت: قیلدی لار ایکی جوانه قوت ولهُ ایضاً چون چقدی جوانه
غم پر و بال: چرخ ایلادی آنی مضطرب حال: چورتکه بفتح جیم پارسی و کسر واو و تای
قرشت جانوریست کوچک در میان محصول صدای بی دارد در محبوب القلوب گوید:
یات ملکیدا چورتکه دیک سبزه یا فراغنی یالاماق: چور بضم جیم پارسی و سکون رای
قرشت یعنی یک جا و یک قلم و جمعیت و اجماع چورکاماک و چورکاماکلیک
بفتح هر دو جیم پارسی و کاف پارسی با الف کشیده و بنون رسیده پیچیده شدن و در هم کشیده
شدن و سیاه و سوخته شدن از شعله آتش چوربه بضم جیم ابجد و فتح بای ابجد بچه
تذرو را گویند با جیم پارسی بچه خوک را گویند چوروماک و چوروماکلیک
و چوروشماک و چوروشماکلیک بضم جیم پارسی و رای قرشت یعنی پوسیدن
چورغا بضم جیم پارسی و سکون را ظرفی که تنه او وسیع تر از دهان او است و ماست در آن
کنند جوره بضم جیم ابجد و فتح رای قرشت خدمتکار مرد را گویند جونتای
بضم جیم ابجد و سکون نون و تای قرشت با الف کشیده و بیا رسیده خورجین کوچک بدوشان
که از شانه آویزند در داستان شیخ صنعان دختر ترسا بشیخ گوید: کوبکان ایکی خرقه
دین سین داغی گنج: تا رو بود بدین تکلم ملها هیچ: ایلا سانک دعوی بها سین داغی آک:
یولدا خرج ایلار کا جونتا ینغه سال: چوکدی بفتح جیم پارسی و سکون کاف پارسی

کرد و خیز نمود با کاف تازی نشست **جومدی** بضم جیم پارسی و سکون میم یعنی بزیر آب
رفت **جومغای** بضم جیم ابجد امر است بزیر آب رفتن در چهار دیوان گوید اشک
ابجر بنیدا اگر جسمیم غرق ایرماس نیتانک یوق انکا اول وزن کیم جومغای تنکیز کا توشسا
چورکانکای بفتح جیم پارسی با الف کشیده و بنون رسیده و کاف پارسی دیگر با الف کشیده
و بیا رسیده یعنی می سوزد و نیز خواهد سوخت **چوشکورماکیدین** بفتح جیم پارسی
و ضم کاف پارسی و کسر کاف دیگر یعنی از عطسه زدن او در فرهاد شیرین در سرخی کتاب
گوید وسحاب مشعبد لخطه لخطه توشکان چاقین چوشکورماکیدین تاغ دماغین قوروتقاندی
چوشکورماک و **چوشکورماکلیک** بفتح هر دو جیم پارسی و ضم هر دو کاف پارسی
و سکون هر دو رای قرشت یعنی عطسه کردن **چوشکور** بفتح جیم پارسی بمعنی عطسه
باشد **چوری** بر وزن حوری کنیزک **چوزولماک** و **چوزماکلیک** بفتح هر دو
جیم پارسی و سکون هر دو زای نقطه دار یعنی از هم واشدن و پراکنده شدن **جوغ** بضم
جیم ابجد چوبی که در وقت زراعت بر گردن گاو نهند با جیم پارسی بفتح اول بمعنی اخگر و نیز
منگله کلاه که قلماق و کنار بندد تاریخ الانبیا گوید که جبرئیل موسی نینک ایلکین اوت طبقی
ساری مایل قیلدی موسی بر چوغ نی آلیب آغزیغه سالدی با قاف هم بمعنی اخگر و منگله صحیح است
چوغان بضم جیم پارسی بمعنی اشنان و آلو و زرد آلو که تازه بسته باشد **چوغور چوغ**
بضم جیم پارسی و غین نقطه دار و جیم ابجد نام پرنده کوچک **چوغول** بضم جیم پارسی و غین
نقطه دار تمام و سخن چین **چوقوماق** و **چوقوشماک** بضم هر دو جیم پارسی و هر دو

قاف کاوید

قاف کاویدن و کاوش نمودن چوقولماق بضم جیم پارسی کاویده شدن و گود شدن
چوقالماق بفتح جیم پارسی بمعنی زیاد شدن چوق بفتح جیم پارسی و واو
معلوم یعنی بسیار و زیاد و نیز منکله کلانتر قلماق و بهمین القاب ولایت قلماق را ادر ناجه
سلاطین باشی چوق اولوس بینک اولوغ توره سی نولیسند چوچون بضم هر دو
جیم پارسی یعنی مسافر و سفر کننده جوتون بضم جیم ابجد و واو مجهول نام پادشاه چین
که قبلا قاآن ملک از و انتزاع نمود و تصرف کرد چورکادی بفتح جیم پارسی و سکون
رای قرشت و کاف پارسی با لف کشیده یعنی سوزانید و آتش زد در چهار دیوان گوید
عشق دشتیدا اوچا الماس بریدین هیچ توش ❊ پرلارین بس کیم هوادا اوتلوق آهیم چورکادی
وله ایضا ❊ کیلدی چون آهیم بنا اوت آلما تغه مجنون ضعیف ❊ تولقانیب چورکاندی
اول اوت ایچرا اول بنکلیغ که قیل ❊ و نیز در لیلی مجنون گوید ❊ چون اوردی خزان بلیچی مادم ❊
یافراغ نی قوروتتی چورکادی هم ❊ چوغال بضم جیم پارسی بمعنی برکستوان چوتلوق
بفتح جیم پارسی و سکون قاف بمعنی پوست سر سنجاب که جمع کرده از پوستین دوزند
و نیز افزونی و کثرت و نیز منکله دار هم آمده چوقمار بضم جیم پارسی و سکون قاف گرز و عمود را
گویند چوکورماک بفتح جیم پارسی و ضم کاف تازی فرو نشاندن چوکاریلماک
بفتح جیم پارسی و کاف تازی با لف کشیده فرو نشانده شده چوکماک بفتح جیم پارسی و سکون
کاف تازی فرو نشستن چوک بفتح جیم پارسی و سکون کاف تازی فرو و تنها نشستن
و نیز امر است بنشین چوکاک بفتح جیم پارسی و کاف تازی با لف کشیده و بکاف دیگر رسیده

جورماغول بضم جیم تازی و سکون رای قرشت نام سرداری از مغول

فرونشستن در آب و نیز دُردِ دولای خُم و غرابه **چَوگالیک** بفتح جیم پارسی و کاف تازی با الف
کشیده دوغ ترشی که آنرا چکیده کرده باشند و بجوشانند **چُولغاماق** بضم جیم پارسی
یعنی پیچیدن **چُول** بضم جیم پارسی تنیده عنکبوت و نیز بفتح اول بیابان آب و علف در فرهاد
شیرین گوید باشیم آلیب دیمای آبادالیغ چول هم اول مقصد ساری تفوم دورو دیول
چُولغاتماق بضم جیم پارسی و سکون تای قرشت یعنی پیچیده شدن **چَولاق**
بفتح جیم پارسی دست معیوب را گویند **چَولپا** بفتح جیم پارسی و بای پارسی با الف کشیده
یعنی لاف زدن **چَولماک** بفتح جیم پارسی دیگ سفالین و دیگ مس را هم گویند
جُومُورماق بضم جیم ابجد بزیر آب بردن **چُوماماک** بفتح جیم پارسی بر سر دو پا نشستن
چَوماق بفتح جیم پارسی چوبدستی سر کُنده **چُومان** بضم جیم پارسی کاهل و تنبل را
گویند **جُومُورغای** بضم جیم ابجد بمعنی آب بازی و نیز بآب فرو میبرد **چُومُوش**
بضم جیم پارسی نوعی کفگیر که از دیگ طعام کشند **چُومُوشلوخطایی** بضم جیم پارسی
و سکون شین قرشت نام اوروغی از اوزبکیه توران **چُوپُروشُوب** بضم جیم پارسی و سکون
بای پارسی بمعنی تعاقب و پشت سر هم دراز شدن و رفتن در سدّ سکندری گوید
چو دربندنینک آغزیغه باروشوب نیچه کون چیرک اوتی لار چوپروشوب **جُونُک**
بضم جیم ابجد و واو مجهول و سکون نون و کاف پارسی شتر را گویند که زیر بار نرفته باشد و نیز بمعنی
کشتی و جهاز بزرگ و سفینه و نوعی از خار و اوزبکیه موی پشم را گویند بجواو هم صحیح است که خنک
باشد لغت درپارسی هم استعمال میشود تُنتر است در فرهاد شیرین گوید ایکی یوز

جونک

چونک حد سیز هر بیری کیتک ٭ فلک چونکینی دیک هر بیر توبی کیتک ٭ مصرع

یوزی چونک اولوب هر بیر آندا وکر شهر مصرع ٭ بتوه نینک کونکلی کیچیک تور کرایرور

پیکری چونک ٭ مصرع ٭ چونک کیم لیلی عماری سین چیکارها مون آرا چونقاتما

بضم جیم ابجد وسکون نون وتای قرشت بمعنی دزدی در کوشه بر سر پا نشستن چونه

بضم جیم ابجد وفتح نون بلغت مغول شغال باشد جوادنقول بفتح جیم ابجد وکسر دال بی نقطه

وسکون نون وفتح قاف بمعنی سمت چپ جوانغار بفتح جیم ابجد وسکون نون بلغت مغول

سمت چپ سپاه را گویند ٢ جوون بضم جیم ابجد و واو بمعنی هنر جوابر بفتح جیم ابجد

وکسر بای ابجد برطرف کردن ونابود نمودن با جیم پارسی کم شدن جوبین بضم جیم ابجد

وکسر با وسکون یای دیگر ونون بمعنی آهن چوبولغان بفتح جیم پارسی وضم بای پارسی

پارچه بسیار کهنه را گویند چورکودی بضم جیم پارسی وکاف پارسی یعنی سوخته شده

جوکی بضم جیم ابجد شهزاده در خراسان که جوکی میرزا گویند ٢

باب الجیم التازی والپارسی مع الیاء الحطی

چیکاندا بفتح جیم پارسی وسکون یا وکاف تازی وکاف پارسی با الف کشیده

ونون رسیده بمعنی کشیدن میباشد یعنی در وقت کشیدن در چهار دیوان گوید ٭

چیکاندا نقاش قضا اول سرو گلرخ صورتین ٭ گویا بنکا نمای ناشد امیش طرح ایلابای

کون هیاتین ٭ چیدا بکسر جیم پارسی وسکون یا امر از طاقت آوردن با جیم ابجد نیزه را گویند

در چهار دیوان گوید ٭ ای کیم بیر آی عشقی دین آشفته سین وصل ایستاسانک ٭ هر جفا نیلسه

چیداهر نوع بیدادایتسه توز **چیرما** بکسر جیم پارسی و سکون یا و رای قرشت امر از

پیچیده کردن در لیلی مجنون در فوت لیلی کوید چیرما مینی داغی اول کفن غه بیر جنس کفن

ایکی بدن غه **چیرماتیب** بکسر جیم پارسی و کسر تای قرشت یعنی پیچانیده است در لیلی مجنون

کوید هم قوینغه تکوروب شمامه هم باشیغه چیرماتیب عمامه **چیناب** بفتح جیم پارسی

و نون با الف کشیده یعنی جاویده است در لیلی مجنون کوید قوت ایلاب قان ورکلارینی

چیناب اوشاتیب سونکاک لاری منی **چیورولوب** بفتح جیم پارسی و سکون یا و واو و ضم

رای قرشت یعنی وارونه شده است **چینادی** بکسر جیم پارسی و نون با الف کشیده یعنی قیاس

نمود و تخمین کرد **چیناب** بکسر جیم پارسی و نون با الف کشیده بمعنی ظن و تخمین و قیاس

در کل نوروز لطفی کوید چیناب قاپتی که سرداری نبون دور هیچ ایش بیلماس یراق سینی

نون دور **چیقان** بکسر جیم پارسی شخص مفلس و بی چیز را کویند **جیرکا** و **جیرکه**

بفتح جیم ابجد و سکون یا و رای قرشت و کاف پارسی با الف کشیده نوشته اند که بهرام کور شکار

جرکه نمود از غضب خداوندی خود و سپاه از کثرت باران و خون حیوانات شکاری در ان

زمین بی الم مغروق شدند با جیم پارسی شادروان و خیمه را کویند در چهار دیوان کوید

انکلادیم قیلمیش کوزی آلقان کونکل صید یغه قصد هر طرفدین جیرکا توزکان خیل مرکانین

کوروب **چنکیب** بفتح جیم پارسی و کسر کاف تازی یعنی کشیده است در سد سکندری

در دعوای دارا و سکندر کوید چنکیب که دلار نعره هایله یر اجزاسیغه سالیبان زلزله

چیرماشیب بکسر جیم پارسی یعنی پیچیده شده است در فرهاد شیرین کوید

کرجیم

که جیمیم بولسا کرا اوت بچرانا بود ٭ سحیم دیک چیقفای آتدین چیرماشیب دود ٭ ونیز

در چهار دیوان کوید ٭ کونکلوما جان رشته سی یا هجر تاری چیرماشیب ٭ قید سالدی

یاسیننک زنجیر زلفونک بندی دور ٭ چیرماشتوروب بکسر جیم پارسی و ضم

تای قرشت یعنی پیچانیده است چیرماب بکسر جیم پارسی و سکون بای ابجد یعنی پیچیده است

در چهار دیوان کوید ٭ جان یورو لوبان باشینکا سین چیرماب اوزونکنی ٭ غنچه

کیبی کیم کردیا سر کشته صبا دور ٭ چیرت بفتح جیم پارسی و سکون و راو تای

قرشت مضراب نی دن ساز را کویند لعل از مضراب نی دن ٭ چیقارغاج بکسر جیم پارسی

یعنی به محض بیرون آوردن در چهار دیوان کوید ٭ چیقارغاج اول صنم محمل نشین عارض

نقابیدین ٭ جرس دیک ناله ایلادمین کونکل نینک اضطرابیدین ٭ چیقفاچ بکسر

جیم پارسی و سکون یا و قاف به محض بیرون آمدن در چهار دیوان کوید ٭ جمالینک

جلوه قیلدی یار ایدی آغزینک نهان آندا ٭ قویاش چیقفاچ نی ممکن ذره بولماق لیک عیان آندا

چیبل کار بکسر جیم ابجد و بای ابجد و کاف پارسی با الف کشیده و برای قرشت

رسیده چرمی که از دو طرف بزین بند میکنند و بعد بر دم اسب اندازند که در نشیب زین پس نیاید

چین مودور بکسر جیم پارسی استفهام انکاری است آیا راست میباشد در چهار دیوان کوید

کل چاغی باغینک غرکیم یول بیرمادینک ای باغبان ٭ چین مودور دی بولغالی دیر لار صفا

قالمامیش ٭ چیقفونک بکسر جیم پارسی و سکون یا و قاف و نون و کاف پارسی یعنی بجهانند

بیرون خواهی آمد در لیلی مجنون کوید ٭ یعنی چون عشق آرتسه جاندین چیقفونک دور رخ دو

چیرالی بکسر جیم پارسی یعنی چهره او و رخسار او در حیرت الابرار گوید؛
کر چیرایی درشک قمر بولماسا؛ لعل و لبی تنك شکر بولماسا؛ چیدارمو آیرکین
بکسر جیم پارسی و سکون یا و رای قرشت و فتح الف و سکون یا و رای قرشت استفهام انکاری
یعنی آیا می تواند طاقت بیاورد در لیلی مجنون در فراق مجنون گوید؛ عشقیم اوتیدا
یا دارمو آیرکین؛ هجریم غمیدا چیدارمو آیرکین؛ چیریك بفتح جیم پارسی و کسر را
قرشت سپاه و لشکر را گویند در سد سکندری در دعوای دارا و سکندر گوید؛
چیریك کا ایش آشوب بولدی یانا؛ زمانه لکدکوب بولدی یانا؛ چیریك یاشیان عرصهٔ خاك
اینیك کردی آنداق که افلاك نی؛ چیرماتور بکسر جیم پارسی و ضم تای قرشت
یعنی می پیچاند چیرمانور بکسر جیم پارسی و ضم نون یعنی پیچیده میشود در لیلی مجنون
گوید؛ گه دشت اوزا سیر ایتار صبادیك؛ گه تاغ آرا چیرمانور صدادیك؛ چیرماشیلار
یعنی بهم دیگر پیچیدند در سد سکندری در دعوای دارا و سکندر گوید؛ بیری بیر کا میداندا
چیرماشتیلار؛ لبی بیر بیر بدین قالیب آشتیلار؛ و نیز در لیلی مجنون گوید؛ چیرماشتی
لار ایلیکیم تن و جان؛ یا سرو سهی و عشق پیچان؛ چیقغور بکسر جیم پارسی و ضم سین بی نقطه
یعنی در آمده نی و بیرون آمده نی در چهار دیوان گوید؛ کوزکاج اول یوزنی باشیمغا وردی یوز تیغ
کور که چیقغور کوز باشیمغه نی بلالار کیلتورور؛ چیکتینکیز بفتح جیم
پارسی و کسر تای قرشت و سکون یا و نون و کسر کاف پارسی یعنی کشیدید در لیلی مجنون
گوید؛ کیم تا رتیب ایکا و سپاه خونریز؛ قیلیم ساری تیغ چیکتینکیز تیز؛ چیرماتماغ

بکسر جیم پارسی

جینقرو بکسر جیم ابجد و سکون یا و نون و فتح را قرشت جرس را گویند در چهار دیوان گوید؛ جینقرو دیك تیبزادرکو نظلوم قولاغیم جینقرادرث کوزلار اوچاق بانثلادر کویا که شهباز زیم کیتیپ؛

بکسر جیم پارسی و سکون نون یعنی پیچ خوردن و بهم پیچیدن در لیلی مجنون گوید

آیا نی ایکین غمیم دا حالی چیرماتماغ ایله تنی چونا لی **چیرماش** بکسر جیم پارسی

یعنی پیچیده در چهار دیوان گوید ای نوائی یوزیدین دیکما چون یاروق یروز

زلفی دین دیمه که هم تیره دور و رهم چیرماش **چیرماماق** بکسر جیم پارسی یعنی

پیچانیدن در چهار دیوان گوید تاغ ایتا کیندا کر آغنار مین جنون افراطی دین

ایستارام اول پرده نی عریان تنیم غه چیرماماق **چیق** بکسر جیم پارسی امر از بیرون شدن

بیرون برو و نیز مخفف آلاچیق میباشد در چهار دیوان گوید دیر آرا مغبچه چون

قیلدی نوائی نی هلاک چیق دیبان نافع ایماس فانی تنجانه غه ربند و نیز لطفی گوید

عشق محوا ایتی منی سین چیق آرادین ای صبا لی مع الله نینک مقامی دور حاجب جبرئیل

چیچاک بکسر جیم پارسی و جیم دیگر با الف کشیده و بکاف تازی رسیده گلهای رنگا رنگ

گویند در چهار دیوان گوید یا رب بو نه گل دور کیم باشیغه چیچاک سانجار که ایکری

قویا یار بورکین که بیلکا ایتاک سانجار **چیقاروتیل** بکسر جیم پارسی امر از بیرون

کردن **چینداول** بکسر جیم پارسی و سکون یا و نون و ضم واو جمعی از لشکر باشد

که از تعاقب سپاه آید **چیرمادی** بکسر جیم پارسی یعنی پیچید و لوله کرد در چهار دیوان

گوید هر شکن ایلادی مجنون گونکلا کیدین پاره هجر کوکسوم کا توکن تومماق غه آنی

چیرمادی **چیقیب تورور** بکسر جیم پارسی و ضم تای قرشت یعنی بیرون آمده است

در چهار دیوان گوید قاشیدا خال هندونی کافر ایرور که اهل دین قتلی اوچون چیقیب تورور گوز سالادور

چیققان بکسر جیم پارسی و سکون یا و قاف یعنی بیرون آمده شده در چهار
دیوان کوید ٭ سچباغینک دین چیققان آیا سنبل پرچین مودور ٭ یا تیر ایشین سالغان
ایکی افعی مسکین مودور ٭ **چیقا آلماغودیک** بکسر جیم پارسی نمی توانست بالا برود ٭
سکندری کوید ٭ بو بور تاغ لیق بیرلا یوز بیج انکا ٭ چیقا آلماغودیک کیشی هیچ انکا ٭
چیکماکیل بفتح جیم پارسی و سکون یا و کاف تازی امر از نکشیدن میباشد
در چهار دیوان کوید ٭ ای مصوّر عارضین کور مهر رخشان چیکماکیل ٭ جاندین آرتوق
دور لبی دنبهار کیم جان چیکماکیل ٭ و له ایضا ٭ دیدیم سوزان کونکل دین چیکماکیل
بیردم خدنکینک نی ٭ دیدی کیم قالسه بیردم سو اولور اول اوت دا ایتیکانیم ٭
چیقارقوم بکسر جیم پارسی یعنی بیرون خواهم آورد در فرهاد شیرین کوید ٭
باقیب کونکلیکا و تحدید ایلادی ٭ که بوا ویدین چیقارقوم عاقبت کرد ٭
چیقماقوم بکسر جیم پارسی یعنی بیرون نخواهم آمد **چیرمادیم**
بکسر جیم پارسی یعنی پیچیدم در چهار دیوان کوید ٭ چو نامه چیرمادیم یازیب یوزونک شوقیدا
شور انکیز ٭ دمیم دین اوت توشوب بیر باشیغه قیلدی آنی کلریز ٭ **چیکوم**
بفتح جیم پارسی و کاف اول تازی ثانی پارسی یعنی می کشانم و کشیدم در لیلی مجنون کوید
یوب آغزینی درد دهر یا مانینی ٭ کیم آه اونی کوکا چیکوم آندین ٭ **چیرماشقان**
~~بکسر جیم پارسی یعنی پیچیده شده در چهار دیوان کوید ٭ تنیم تار رشته زلفینک خیالی بیرله~~
~~چیرماشتی ٭ یعنی رشته زلفینکغه چیرماشقان خیال اولمیش ٭~~ **چین** بکسر جیم پارسی

بمعنی کت

بمعنی راست وصدق در فرهاد شیرین کوید ❁ دیسا کیم سمنوا یروریوق هیچ باکیم
اکرچین دیسا هم باراوزی حاکر ❁ ونیز نام پسر یافث بن نوح بعد از فوت پدر آمد
در ولایت چین سکنا کرده وان ولایت را آباد نمود از ان تاریخ باین اسم مسمی شد
و پسری داشت اسمش ماچین بود وشهر ماچین راهم ماچین بنا کرده وباسم او نامیده
میشود **چیکراپان** بکسر جیم ابجد و سکون یا و کاف پارسی و کسر را و بای ابجد
بالف کشیده مثل اینکه چشم آدمی خیره بماند و خیره نزند در حیرت الابرار کوید
ایله کم اول پیس چو تاپیر اتیب ❁ جیکراپان کوزلاری اویقو کیتیب ❁ **چیدارمین**
بکسر جیم پارسی یعنی طاقت می آورم در چهار دیوان کوید ❁ چیدارمین هجری نیچه زخم ورنج
اولغا قاتل ولی بولماس ❁ چیداماق کربیرین اوز عضو یدا تیلسا بیر اوا و جلک
چیرمابان بکسر جیم پارسی و بای ابجد بالف کشیده یعنی بپیچید است در چهار
دیوان کوید ❁ بنه نیتیب کیشی فالغای تیریک کم چیقتینک مست ❁ اینا کنی سابجیب و
آشفته چیرمابان دستار ❁ **چیدامان** بکسر جیم پارسی طاقت نمی آورم **چیکانیمدین**
بفتح جیم پارسی و کسر نون یعنی از کشیدن من **چیکتینک** بفتح جیم پارسی و سکون
کاف تازی و کسر تای قرشت یعنی کشیدی در چهار دیوان کوید ❁ اول الف کیم نیل ایله
چیکتینک غدار ینک یانیدا ❁ حسن ایچیند ابیرکا اون قیلمیش یانیدا الانی **چیان**
بکسر جیم پارسی و بای ابجد بالف کشیده بمعنی عقرب در محبوب القلوب در احوال
وزرا کوید ❁ که بولار عملسی چیان لار ❁ خلایق غه نیشکورورلار زیان لار ❁ ونیز برج

کرد و خیز نمود با کاف تازی نشست جومدی بضم جیم پارسی و سکون میم یعنی بزیر آب
رفت جومغای بضم جیم ابجد امر است بزیر آب رفتن در چهار دیوان گوید اشک
بحر بیدا اگر جسمیم غرقی ایرماس نیتانک یوق انکا اول وزن کیم جومغای تنکیزکا توشسا
چورکانکای بفتح جیم پارسی با الف کشیده و نون رسیده و کاف پارسی دیگر با الف کشیده
و یا رسیده یعنی می سوزد و نیز خواهد سوخت چوشکورماکیدین بفتح جیم پارسی
و ضم کاف پارسی و کسر کاف دیگر یعنی از عطسه زدن و در فرهاد شیرین در سرخی کتاب
گوید و سحاب مشعبک لخط لخط توشکان چاقین چوشکورماکیدین تاغ دماغین قوروتقاندی
چوشکورماک و چوشکورماکلیک بفتح هر دو جیم پارسی و ضم هر دو کاف پارسی
و سکون هر دو رای قرشت یعنی عطسه کردن چوشکور بفتح جیم پارسی بمعنی عطسه
باشد چوری بروزن حوری کنیزک چوزولماک و چوزماکلیک بفتح هر دو
جیم پارسی و سکون هر دو زای نقطه دار یعنی از هم واشدن و پراکنده شدن جوغ بضم
جیم ابجد چوبی که در وقت زراعت بر گردن گاو نهند با جیم پارسی بفتح اول بمعنی اخگر و نیز
منگله کلاه که قلماق و کیتار بندد در تاریخ الانبیا گوید که جبرئیل موسی نینک ایلکین اوت طبقی
ساری مایل قیلدی موسی بیر چوغ نی آلیب آغزیغه سالدی با قاف هم بمعنی اخگر و منگله صحیح است
چوغان بضم جیم پارسی بمعنی اشنان و آلو و زردالو که تازه بسته باشد چوغور چوغ
بضم جیم پارسی و غین نقطه دار و جیم ابجد نام پرنده کوچک چوغول بضم جیم پارسی و غین
نقطه دار نمام و سخن چین چوقوماق و چوقوشماک بضم هر دو جیم پارسی و هر دو

قاف کاویدن

فقتان چقچه لقای ٭ چیبار بکسر جیم ابجد و بای ابجد با الف کشیده و برای قرشت
رسیده هوای نمناک را گویند و نیز با جیم پارسی اسبی باشد که گلهای رنگ دیگر در اعضای
او باشد چیبان بکسر جیم پارسی معروفست جیبر بکسر جیم ابجد و بای ابجد
نوعی از بز کوهی و نیز بلغت مغول بال باشد یعنی جناح چیققوسی بکسر جیم پارسی
وسکون یا و قاف یعنی بیرون آمده نیست و نیز خواهد بیرون آمد در چهار دیوان گوید
دلبریم چیققوسی خورشید دیک ای مهوشلار ٭ حدّینکیزنی بیلینک اظهار جمال ایلاماینکیز
چیققونجه بکسر جیم پارسی و سکون یا و قاف و نون یعنی تا اینکه بیرون بیاید
در چهار دیوان گوید ٭ اول گل اویقا نماس قویاش چیققونجه هر تون بنجه مین
نالهٔ شبگیر ایله تانک قوشلارینی اویغاتای ٭ چیه بکسر جیم پارسی و فتح یا الوبالو را گویند
چیچان و چیچن بکسر هر دو جیم پارسی و فتح جیم دیگر عاقل و فرزانه را گویند
در چهار دیوان گوید ٭ صلاح غمزه اهلی مینی یاوقه دیر لار ٭ کوروبک که اوشبو چیچان لار
بنچوک یا نکلیشلار ٭ چیچاوب بکسر جیم پارسی و جیم دیگر با الف کشیده و ضم واو طایفهٔ
اوزبکیه چیچک بکسر جیم پارسی و فتح جیم دیگر بمعنی شکوفه و نیز آبله را گویند چیچه
بکسر جیم پارسی و فتح جیم دیگر در سمرقند بمعنی عمّه باشد و در خوارزم همشیره بزرگ را گویند
چیچغ بکسر جیم پارسی و جیم دیگر که اخته دنبهٔ گوسفند را گویند چیدماق بکسر جیم
پارسی طاقت آوردن و تحمل کردن چیریماق بکسر جیم پارسی و را و سکون هر دو یا یعنی
زدن و نواختن و نیز سیلی و چوب نازک بر عضو برهنه زدن چیریماق بکسر جیم

پارسی و سکون تای قرشت یعنی مضراب زدن و نیز پاکی و تیغ حجامت بر عضوی زدن

و نیز دانه های مغز را با دندان شکستن **چیرغاماق** بکسر جیم پارسی عیش و نشاط کردن

چیرماماق بکسر جیم پارسی یعنی پیچیدن **چیرگالماک** بکسر جیم پارسی و سکون

یا و کاف تازی یعنی لشکر کشی کردن **جیر** بکسر جیم ابجد مادهٔ دنبل و قرحه با جیم پارسی هم همین

معنی را امید هد و نیز نام پرنده که با فوج و دسته پرواز کنند و نیز نام رودخانه که در تاشکنت باشد

جیرایلیق بکسر جیم ابجد و سکون هر دو یا یعنی منسوب بشکالی ۲ **جیرجیر** بکسر هر دو

جیم ابجد آلتیکه بدان پنبه از دانه جدا کنند **جیرغالانک** بکسر جیم ابجد و سکون نون

و کاف پارسی نام عشرت گاهی و صیدگاهی و سیرگاهی در هرات **جیرغامیشی** بکسر جیم ابجد عیش

و عشرت **جیرکالیک** بفتح جیم ابجد و کاف پارسی با الف کشیده یعنی هم مسلک و هم قطار

۲ با جیم تازی هم آمده

با جیم پارسی صاحب خیمه و خرگاه **چیلای** بکسر جیم پارسی بمعنی مثل و مانند لطفی گوید

لطفی دیک هجران تونی دا لال ایدیم حیران قالیب ❊ گل یوزونک قیلدی یانا بلبل چیلای

گویامینی ❊ وله ایضا ❊ در طویوق گوید ❊ سین کمال و فضل نینک برهانی سین ❊ سلطنت

جسم چیلای ارزانی سین ❊ حسن مفهوم مبغه سین سین ما صدق ❊ هم ملاحت نخجی نینک

سلطانی سین **چیرماشین** بکسر جیم پارسی و شین قرشت یعنی پیچیدن او را در چهار

دیوان گوید ❊ سیچینک فکر یدا تا توشتوم مسلسل بولدی اول سودا ❊ قاچان بیلدیم مین

اول سر رشته نینک بو نوع چیرماشین **چیناماکان** بکسر جیم پارسی و نون با الف کشیده

و کاف پارسی با الف کشیده سنجیده و تصور نشده در وقفیهٔ اخلاصیه گوید ❊ اما بو فقیر هیچ نوع

خدمت

خدمت غه اوزقا بلیسیم نی چینا ماکان جهت دین **چیقالی** بکسر جیم پارسی بسکون
یا و قاف یعنی همینکه بیرون آمده در چهار دیوان کوید ؁ چیقالی خط ایلینی فتل ایلادی چیقا
میش کوییا ؁ خلق نینک قانیغه اول خونریز شوخ و شنک خط **چیقیچه** لغا بکسر جیم پارسی
و فتح جیم دیگر یعنی بیرون خواهد آمد در چهار دیوان کوید ؁ چیپا شین ایکنی کا کیب که
چیققای آی اوی دین ؁ تمام شهر غه توشکای فغان چیقیچه لغای **چیقدی** بکسر جیم پارسی
یعنی بیرون آمد در لیلی مجنون کوید ؁ دایه کوزنیکا قوتوب ایلیکنی ؁ چیقدی داغی باغلادی
ایکنی **چیققان لاری** بکسر جیم پارسی بسکون یا و قاف و کسر نون یعنی بیرون رونده
ها را در محبوب القلوب کوید ؁ امید اول که حق سبحانه و تعالی بار چه یولدین ؁ چیققان لاری
آگاه لیق بیله ارجمند قیلغای ؁ **چیریکچی** بکسر جیم پارسی صاحب لشکر را کویند
چیرلیق بکسر جیم ابجد خبر چیرک **چیرماشلیق** بکسر جیم پارسی پیچیده
شده و پیچ خم دار **چیریب** بکسر جیم ابجد مساحت شصت ذرع در شصت ذرع **چیرانم**
بکسر جیم ابجد و نون بزبان ازبک خوانده کی **چیزوویز** بکسر جیم پارسی و واو و سکون
هر دو زای نقطه دار صدائی که از ریختن و چکیدن روغن و کباب با آتش برخیزد **چیزلیق**
ریزه های دنبه کوسفند که بعد از کداختن و بریان شدن در ته ظرف بماند **جیس** بکسر
جیم ابجد و سکون سین بی نقطه رطوبتی که بر روی درختان منجمد میشود **جیغ** بکسر
جیم ابجد فریاد و فغان با جیم پارسی حایلی باشد که از چوبهای ریزه ساخته باشند و در پیش
در خانه یا در خرگاه کذارند **جیغان** بکسر جیم ابجد یعنی مفلس با جیم پارسی خانه زادرا

گویند و نیز پری باشد که سلاطین بر سر زنند **چیغیر** بکسر جیم ابجد و غین بر فی که نسیم
وزیده سخت شود و نیز پوستیکه آتش بران رسیده بهم کشیده شود **چیغیلداق** بکسر
جیم ابجد و غین نقطه دار علاقه باشد که بر گردن قوش اندازند **چیقشماق** بکسر جیم پارسی
وقاف با یکدیگر خوش و خوب بر آمدن **چیقریق** بکسر جیم پارسی و سکون یا و قاف چرخی
که پنبه و ابریشم بدان ریسند و در دولابها گذارند **چیقتوم** بکسر جیم پارسی و سکون
یا و قاف یعنی در آمدن **چیقوق** بکسر جیم پارسی یعنی در آمده **چیقیر** بکسر جیم
پارسی بمعنی چیقریق باشد **چیکتورماق** بکسر جیم پارسی و ضم تای قرشت و سکون
رای قرشت یعنی گشاییدن **چیکیت** بکسر جیم پارسی بمعنی پنبه دانه **چیقینک**
بکسر جیم پارسی و سکون یا و نون و کاف پارسی مراز بیرون آمدن در چهار دیوان گوید
چیقینک فرهاد و مجنون عشق وتی لانیدین اوروماي دم که هجران سوزیدین بیر آه تا رتیب د
تاغ اورتای **چیرماشیبتور** بکسر جیم پارسی و سین و سکون بای ابجد و ضم تای قرشت
یعنی پیچیده است در چهار دیوان گوید ایوروا لور باشیغه جانلار وه که هر جان رشته سی
چیرماشیبتور کره یزدی مجری هر تار نغه **جیرکاسی** بفتح جیم ابجد و کاف پارسی با الف کشید
یعنی احاطه نمودن و در چهار دیوان گوید خیل خطینک جیرکاسی یوزیوری اوزره
گوییا کیم ایکی مشکین غزالینک صیدکا یتارکا بولدی او **چیکورتکای** بکسر جیم پارسی
و ضم کاف تازی و سکون رای قرشت و تای قرشت ملخ را گویند **چیکروک** بکسر
جیم ابجد و سکون هر دو کاف پارسی بمعنی سنجد میباشد با جیم پارسی دانه میوه **جیکراماک**

بکسر جیم ابجد

چیکلدام بکسر جیم ابجد وسکون یا وکاف پارسی چشم باز ماندن از خشکی دماغ

بکسر جیم پارسی وکاف پارسی پیازلاله را گویند **چیکین** بکسر جیم پارسی وکاف پارسی

سبزه وگیاه وبوته ها که از ابریشم دوزند **جیلاماق** بکسر جیم ابجد بلغت مغول خواستن

وطلب کردن **چیل** بکسر جیم پارسی وسکون یا ولام افتاده معنی مانند میکند مثل

اینکه آغچیل یعنی سفید ونیز مغز کردو را گویند ونیز پرنده حلال گوشت از تیهو قدری

بزرکتر ورانهای او استخوان وارد در ایروان از وزیاد میباشد که حقیر مصنف در انجا دید

جیلاک بکسر جیم ابجد وسکون یا نباتی باشد بری ومیوه آن سرخ وشیرین میل بترشی

ومی خوش وبسیار بار داست وشبیه بتوت سیاه میباشد وزنان وگلی وساقه اش باریک

یک وجب از زمین بالا می آید در یالاقات ایروان زیاد میشود حقیر مصنف در انجا دیده ودر سایر

ولایات ایران ندیده **جیلامیشی** بکسر جیم ابجد بلغت مغول یعنی راندن میباشد

بکسر جیم ابجد عنان اسب وپیش چلاو وپیش پای اسب سوار **جیلتور** بکسر جیم ابجد وضم

تای قرشت رشمه اسب را گویند **چیلیق** بکسر جیم پارسی چرک چشم را گویند

چیلیق لیق بکسر جیم پارسی یعنی چرک دار **جیلدام** بکسر جیم ابجد یعنی زود

وسریع **جیغاوه** بکسر جیم ابجد وفتح واو حیوانی است بقدر گربه که از پوست آن

پوستین دوزند **جیکه** بکسر جیم ابجد اندان وتک پوی **جینیلیغ** بکسر جیم

ابجد ونون ولام پرده در بخانه وغیره ونیز مقنعه زنان **چیناماک** بکسر جیم پارسی

ونون بالف کشیده یعنی سنجیدن وتصور کردن **جینجاناق** بکسر جیم ابجد وسکون یا ونون

بالف کشیده انگشت کوچک را گویند **چیسانک** بکسر جیم پارسی وسکون نون وکاف

پارسی منصب نایب پادشاهان را گویند **چیولیما** و **چیولیکان**

بکسر هر دو جیم پارسی و هر دو لام آشفته گوئی و هذیان **چیورماک** بکسر جیم پارسی

وواو یعنی برگردانیدن **چیوروک** بکسر جیم پارسی پیچ وخمی که در راه کوه باشد

چیرماشقان بکسر جیم پارسی وسکون رای قرشت وشین یعنی پیچیده شده در چهار

دیوان گوید تینیم تار رشته زلفینک خیالی بیرله چیرماشتی بعینه رشته زلفینینک

چیرماشقان خیال اولمیش **چیرماشتی** بکسر جیم پارسی وسکون رای قرشت یعنی پیچیده

شد **چچی** بکسر جیم ابجد وسکون یا هم زبان ومشفور را گویند وعلامت اسم فاعل است مثل

الغوچی وبا جیم پارسی هم علامت اسم فاعل است مثل یورچی بلغت مغول تیمم صوت نیز آمده

چیهتین بکسر جیم پارسی وتای قرشت بمعنی لشکر باشد **چیوریلماک** بکسر جیم پارسی وواو یعنی گردیدن

باب الحاء الحطی مع الراء القرشت

~~**حریش** بفتح حای حطی وکسر رای قرشت بمعنی صنایع دانا بود در حیرت الابرار در وصف مخزن~~

~~گوید بیر ایچاری بار چاولونغ حریش بوییماک ایچاکیدین انگا پرورش~~ **حرون** بفتح حای حطی

~~وضم رای قرشت کنایه از زن لئیم و خیل وحشی و نیز اسب و قاطر چموش را گویند در سد سکندری~~

~~در دعوای خیل وحشی گوید یوروب عاقبت وحش زاد حرون انینک ساری ساالدی کجدین~~

~~ستون و نیز در چهار دیوان گوید باب مهر اولدی بی مهر حرون کوک توسنی~~ تو تمانک آیین

کیم ایشتماک آن عازم دور منینک **حران** بفتح حای حطی نام نوکر دار است که بجنک باردق برکی

دف

رفت و کرفتار شد در دست سکندر وی در دعوای دارا و سکندر کوید ∴ آنی ورندم ایلی شیر دزان
دیبان ∴ آتین انجمن اهلی حیران دیبان ∴

باب الحاء الحطی مع القاف

حق الطاس بفتح حای حطی طاس حلقه را کویند که بدست محبوسین زنند حق قوشی بفتح
حای حطی مرغ حق کوی را کویند

باب الحاء الحطی مع المیم

~~حما بفتح حای حطی تب را کویند یعنی حمایت هم آمده و نیز کل سیاه در لیلی مجنون کوید ∴~~
~~ترسولی بیله عرق نسرین کل حما اوتی بیرله آتشین کل ∴ وله ایضا جسمین که بار ایردی~~
~~یاسمین کل حما مثلو ایردی آتشین کل ∴ لغت عربی است چون در تالیف بو نظم آمد~~

باب الحاء الحطی مع الواو

حولان بفتح حای حطی و واو معلوم یعنی سال کذشته و آن کنایه باشد از نو روزی
و باج و خراج سالیانه در لیلی مجنون کوید ∴ کر بیغسه بیزیب قماشیغ هیچ ∴ تکلیف ایتیا الما این
کیشی هیچ ∴ شه ایچید لخواجه و از حولان ∴ ایلا بی سلامی و نی حولان ∴ و نیز در لیلی مجنون کوید
تمغاچی ایتیب باشیغه حولان ∴ هر دم تیلابان زکوة حولان ∴ حویلی بضم اول و فتح واو خانه
و عمارت را کویند در وقفیه کوید ∴ اول حضرت بو فقیر غه سرا و حویلی یا ساغالی ازعنایت قیلدی
حوجک بضم حای حطی و واو مجهول و فتح جیم ابجد چقماق را کویند که آتش زنه باشد

باب الخاء النقطه دار مع الالف

۳۳
از کفتار هفتم کتاب بهجة اللغة با حروف تهجی محتوی بر سی و سه لغة و کنایه

خاشه باخای نقطه دار بالف کشیده وفتح شین قرشت گیاه وعلف خشک میباشد
بمعنی مثل هم آمده خاده بفتح دال بی نقطه پاروی کشتی را گویند در سد سکندری گوید
حمایل داغی تیغی بجاده دیک ❊ قول ایچره سنانی داغی خاده دیک ❊ خان باخای نقطه دار بالف
کشیده بمعنی پادشاه مستعمل ترکان چون سلاطین روم از ایل ترکانند لهذا خود را خان
نامیدند وبعد از انکه بعربستان وحجاز تسلط یافتند سلطان را هم افزودند سبب اینکه
سلطان در عرب بمعنی پادشاه است وپادشاهان ایران دیدند که در روم پادشاه را بنام
اطلاق می کنند اینها هم ۲ بامرای خود خان سلطان نام نهادند ~~بعلاوه غم دیگر~~ و در هند هم
۲ بعلاوه غم هم دیگر
کورکانیه خود را پادشاه واکابر را بخان مسمی نمودند خاقان مرادف قاآن میباشد
یعنی ملک الملوک که پادشاه شاهان باشد چنانکه در سد سکندری زجانب خاقان چین
وختا خطاب با سکندر گوید ❊ که بو ملک اندین که احداث ایرور ❊ اتادین اتابیز کا میراث ایرور ❊
که چین ملکیدا یردی خانلار بسی ❊ قایو خان که خاقان وقاآن باری ❊ وپادشاهان را
خاقان گویند عموما وپادشاهان چین را خصوصا چنانکه از روم را قیصر واز عجم را کسری واز هند را
رای واز توران را خان واز گرجی را شار واز تاتار را اگرای واز یمن را تبع نامند خار اسپی
باخای نقطه دار بالف کشیده وضم سین بی نقطه کنایه از اسب میباشد در فرهاد شیرین گوید
قویوب اول خاره دین شهزاده ناکام ❊ توتوب خار اسپی اوستیدا آرام ❊ خاک بلک باخای
نقطه دار بالف کشیده وبکاف تازی رسیده وفتح بای پارسی ولام یک نوع بازی است وآن
بدان نحو است که شخصی دو دست خود را بهر دو زانو محکم کند ودو خم میشود که از بالای او می جهند

در حیرة الابرار گوید [illegible]

در حیرت الابرار کوید ٭ خوش کورو نور قیلسه سکیت عیش و ناز ٭ کورنی کورونکای
اکر ایتسه نماز ٭ خاک پلک یلا ساقدخم انکا ٭ انی رکوع ایتسه مسلم انکا ٭ و نیز در تاریخ الملوک
کوید ٭ که اوق نی یخشی آتار ایدی ٭ چوکان نی یخشی اوینار ایدی ٭ خاک پلک نی یخشی ساوار
ایدی ٭ **خواتون کیشی** با خای نقطه دار با الف کشیده زنی که مردانکی او غالب باشد
و رفتار مرد داشته باشد در فرهاد شیرین کوید ٭ نیچه خواتون کیشی بار ایرسه توسن
بولوب آزاده لیق دا سرو سوسن ٭ **خاوند** بفتح واو و سکون نون و دال بمعنی خداوند
بجهة وزن شعر دال را انداخته همچنین که استاد کل فردوسی این جا خورشید را شید کوید
در چهار دیوان کوید ٭ نی کلیسه نوای غم سیندین یوز ایوورماس کیم ٭ اول ذره و سین خورشید و لیک سین خاوند

باب الخاء مع التاء القرشت

ختای بفتح خای نقطه دار بزبان مغول و تاتار ملک چین را کویند و ختای مغربی ملکی
که در ان ختن است میباشد و ختای معرب آن است **ختر ای شنک** بضم اول و سکون
تای قرشت و فتح قرشت و سکون نون و کاف پارسی بزبان ختای شهر بزرک و سابقا خانان الغ

باب الخاء المنقطة مع الجیم

خجیر بفتح خا و کسر جیم بجهة مطلق بارکش را کویند از قبیل شتر و قاطر و غیره
که خوب و جمیل و خوش راه و تیز رو باشد و مخصوص استر را کویند چنانکه در تاریخ
الملوک در ذکر هوشنک کوید ٭ که آنغا اینا کینی تورقوز و ب خجیر حیا لین
اول قیلدی ٭ و بضم و بکسر اول بمعنی خوب جمیل باشد در سد سکندری بوای لغت

استر در پیش کش کذرانیدن خاقان چین برای اسکندر کوید: یا نا امینک خبر تابع چه سی نیز کام سیم حروف
دیلک بار بغیر خرام: باب الخاء النقطه دار مع الراء المثنات

خرپشته بفتح خای نقطه دار و تای قرشت خیمه و خرگاه را کویند و نیز پشته
بزرک ناهموار درازی که میانش بلند و طرفش نشیب باشد و نیز نوعی از زره و جوشن
لغت هم در پارسی و هم در ترکی استعمال می شود در فرهاد شیرین کوید: چیکیب خرپشته
غایت دین فزون راق: سراپرده نهایت دین فزون راق:

باب الخاء النقطه دار مع اللام

خلّج بفتح خای نقطه دار و ضم لام مع تشدید نام ولایتی است در چهار دیوان
کوید: سجنیلک قراسیده یوزمشک تبت و تاتار: قدینک هوا سید امینک سر و لجه و خلج
خلمه بفتح خای نقطه دار و لام و میم بره بزغاله را کویند خلقه بفتح خای نقطه دار
و قاف بلغت قلماق هدیه و پیشکش را کویند خلول بفتح خای نقطه دار و ضم لام معروف
در لیلی مجنون کوید: کیم کونکلوم ایرور خلول اسروش: غوغا دین ایرور ملول اسرو
خُلُخ بضم خای نقطه دار و فتح لام نام شهری از ترکستان قریب رود سیحون
خلج بفتح خای نقطه دار و لام و سکون جیم ابجد طایفه از اتراک و کویند
در عهد اوغوزخان فرزندی از زن سپاهی متولد شد آن طفل با ضعیفه به سبب کرسنکی
از رفتار باز ماند لاجرم سپاه توقف کردند در این اثنا دیدند که شغالی تذروی
کرفت شوهر زن چوبی بشغال انداخت و تذرو را کرفته کباب ساخت بزن داد

تا خورده

تا خورده شیر بهم رساند اوغوز خان ازین قضیه مطلع شده گفت قال

آج یعنی گرسنه بمان بکثرت استعمال این لفظ خلج تبدیل یافت

باب الخاء المنقوطة مع النون

خنج بفتح خای نقطه دار و سکون نون و جیم ابجد بمعنی باطل و ضایع و نیز ناز و کرشمه و عشوه و نیز شادی و طرب و عیش و نیز حاصل و نفع و سود بضم اول نام ولایتی از فارس و نیز زخمی را گویند که مهلک باشد لغت پارسی است چون در تالیفات بود بقلم آمد در چهار دیوان گوید زمانه جامی اوچون مرغوله تشویش ❊ که گلسه کونکلونک اویونی انکا قیلورسین خنج **خنسی** بضم خای نقطه دار و سکون نون نام دختری که شاعر باشد **خنجه** بفتح خای نقطه دار و سکون نون و فتح جیم ابجد شاخچه نازک را گویند

باب الخاء المنقوطة مع الواو

خوبولماق بضم خای نقطه دار و بای ابجد یعنی مرده از قبر در آمدن **خودوک** بضم خای نقطه دار و دال بی نقطه کره خورد و کوچک کره خر را نیز گویند در قطعات گوید ❊ کیم کوچوک بیرله خودوک کا ناچا قیلسا انک تربیت ❊ ایت بولور داغی اشاک بولماس لاو را صلا آدمی **خوشلا** بضم خای نقطه دار آتش زنه را گویند **خو** بفتح خای نقطه دار قاو را گویند که آتش ازو گیرند در سد سکندری گوید ❊ دیکیل خو بیله کونکلی دیک بولدی تاش ❊ که اندین ایماس مطلقا شعله فاش **خوازه** بفتح خای نقطه دار و زای نقطه دار مطلق چوب بندی را گویند اعم ازانکه بجهت آیین بندی باشد یا بنا

[illegible]

ونقاشی بمعنی آفرین هم آمده در فرهاد شیرین گوید فلک نینک طاقیغه باغلابی خوازه
زحل بنگلیغ چیقیب اوستیکا رازه لغت پارسیست چون در تالیفات بود بقلم آمد
خورولداماق بفتح خای نقطه دار وضم رای قرشت نفیر کشیدن در خواب را
گویند خوشلاماق بفتح خای نقطه دار و واو معلوم یعنی وداع کردن خود
بضم خای نقطه دار طاس کلاه را گویند لغت پارسیست چون در تالیفات بود بقلم آمد
در لیلی مجنون گوید غنچه باشی اوزره گوز گوز ور خود تیغ سنغی قیلور چمن غنچه بد رود

باب الخاء النقطه دار مع الیا

خیل وحشی بفتح خای نقطه دار اشخاص وحشی که سکنای ایشان در مغرب زمین بوده
وگروهی نیز از موی بزرگی سگ که در مغرب زمین بودند و هر دو با هم معیت داشتند اگر
دشمنی رومی داد با هم جدال می نمودند چنانکه با اسکندر نزاع نمودند در سد سکندری تفصیل
دارد همول خیل وحشی قیلیب التماس دیدیلار کای شاه گردون اساس ولها ایضا
چو شاه اوتتی اول مور صحراسیدین قاموق یبل دیک پشه غوغاسیدین خینا
بکسر خای نقطه دار و نون بالف کشیده حنا را گویند در چهار دیوان گوید کنه سیز او
ایل قانی تو توب نور شستنی یوقه اوشول قاتل خینا بیرله قیزیل قیلمای دورور یا دماغ
خیریلداماک بکسر خای نقطه دار و رای قرشت خورنه خواب را گویند
ونیز صدای سباع وگلاب از گلو ونیز خرخر شخص باشد خیریلداشماک
بکسر خای نقطه دار و رای قرشت یعنی با هم خورنه کشیدن ونیز با هم خرخر کردن

جزن

خیزان بکسر خای نقطه دار و زای نقطه دار بالف کشیده و بنون رسیده
اهل و عیال را گویند خینالیغ بکسر خای نقطه دار و نون بالف کشیده یعنی
حنا بسته و خضاب نموده و نیز نام محلی که مسکن لکزیه انجا باشد خیناگرلیغینگ
بضم خای نقطه دار و سکون یا و نون بالف کشیده و فتح کاف پارسی و سکون رای قرشت
و یا و نون و کاف پارسی مغنی و خواننده را گویند یعنی خواننده گی خود را در فرهاد شیرین
گوید ٭ زمانی باری خیناگرلیغینگ اوز ٭ اولارمین نوحه گرلیق سازینی توز ٭ و نیز در لیلی
مجنون گوید ٭ خیناگر نغمه ساز ناهید ٭ لیکن دف آتینگ یا ینگا خورشید ٭ لغت پارسی
مرکبات است خیول بضم خای نقطه دار و یا آسبان را گویند

باب الدال بی نقطه مع الالف

دابغور و دبغور بسکون بای ابجد و ضم غین نقطه دار و سکون رای قرشت
دسته و فوج را گویند بمعنی سرزنش و طعن هم آمده در سد سکندری گوید ٭ تیالی کبر بوطول
ایله کوزکوزوب ٭ بود و رطرفه کیم بیتی دابغور توزوب ٭ و نیز در فرهاد شیرین گوید
قاباب غورغانی دابغور دبغور اولخیل ٭ توشارکا تیلدی لار توشلوک توشی میل ٭ داداک
بسکون کاف تازی کنیز سیاه را گویند و نیز مخصوص کنیزی که از طفلی خدمت کرده باشد در محبوب القلوب
گوید ٭ خواجه کیم بی بارید اداک انگا ایلانغای ٭ و له ایضا ٭ اوزین بیراوکه قول
دیب قاچقان داداک دور ٭ بلکه داداک دین یوزقاتلا کمراک دور ٭ دادا
پدر را گویند کی دایر بکسر یا امر از پایاله به دور انداختن و نیز معنی معروف لغت ترکی

و پارسی هر دو استعمال میشود دایرماق بکسر رای قرشت یعنی دو چار شدن
و رو کردن در چهار دیوان کوید اسروک یول آزیغیب دایرماق هر طرفنی سود
بیرای رهیده صیدنی بولغان بویان داری دال کتف و پشت را کویند و نیز درخت را
نامند عموما و نیز درخت بید را خصوصا و نیز امر است از فرو رفتن بآب و نیز عقاب را
چنانکه حکیم فردوسی کوید هوا پر ز زنبور شد دال پر خدنکی تن و آهنین نیشتر
از چهار دیوان هم شاهد است قامتیم دال و یاشیم کلرنک ایرور تا نازایله دالکولکا
نهالی اوزره آرام ایلادینک در فارسی و ترکی هر دو استعمال می شود دابوسون
بضم بای ابجد و سین بی نقطه بلغت مغول نمک را کویند دایربان بکسر رای قرشت
و بای ابجد بالف کشیده مثل اینکه شپش و کیک و غیره در رخوت زیاد بشود و نیز وزیدن
نسیم و باد یعنی وزیده است در حیرت الابرار کوید حاصل اوشول اوکی بلاوا یربان
قاییسی بلابلکه و با دایربان دانک بسکون نون بمعنی فردا میباشد و نیز امر است
از سرزنش و توبیخ نمودن فرد شاهد است یارب نه کیچه دانک بنم حوالیم یوز
محنتینین بو کونده اقسام اولدی دایری بکسر رای قرشت امر است از وزیدن
نسیم و باد ارزن را هم کویند در چهار دیوان کوید اینچکاری اول کل تووودور لوغنی کوتار
ماسلارنی تای ای صبا فراشی بیر لطف ایلابان اول یان داری داوولغا داوولغه
بضم واو و واو مجهول و سکون لام کلاه او زنک ها را کویند که در روز جنک بر سر کذارند
و مخروطی باشد در سد سکندری در دعوای دارا و اسکندر کوید کوموش دیک یاروق

بارچه

بارچه نینک کوهسی ❁ باش اوزره داوولغالاری چرکسی ❁ داغی بمعنی همچنین
وبازونیز درسبعهٔ سیاره کوید ❁ عشق سین سین وداغی عاشق سین ❁ یانا معشوق لوق
غه لایق سین ❁ ونیز درچهار دیوان کوید ❁ کونکل داکرا وقونک ایتمیش سنه بیر اوق داغی
آت کیم ❁ بونوع تاپسه بولور هرکیشی که بیر اوق ایتوردی ❁ دالای بلغت مغول دریارا
کویند ونیز قول بزرک واملاک ورقبات دیوانی که بمواجب ورسوم لشکریان متعلق
باشد دارِیغای بکسر رای قرشت یعنی دوچار شود وروبکند در محبوب القلوب
کوید ❁ مرحبا لک که بومقام غمده دارِیغای ❁ وخلقتی ریاضت نوری بیله نفسانیت لوثیدین
آرِیغای ❁ دای بمعنی دیوار میباشد در وصف مذهب کتاب کوید ❁ کوزنیچوک اولغا
بوچمن ایچرا ورد ❁ دالی چوبار آلتون ایله لاجورد ❁ دارافیزی بکسر زای نقطه دار
معنی معروف است در سد سکندری مهرناز دختر طلوپادشاه کشمیر درمقام تعرض دربارهٔ
روشنک باسکندر کوید ❁ آیینک لایقی کلدی داراقیزی ❁ که کوز روشن ایلادرا یا
ایزی ❁ دایلاماق بسکون یا کشته ساختن وهلاک نمودن داباق بای ابجد
بالف کشیده بمعنی کوه باشد یعنی جبل دابغولی بسکون بای ابجد دمل وقرحه
داخیر بکسر خای نقطه دار کنجشک نرکه سرخ باشد داخی بکسر خای نقطه دار
یعنی دیکر دارا پسر داراب معاصر اسکندر بود ونیز همیشه ودایم داسِیرغان
بکسر شین قرشت لنکیدن دواب از سنک داش و تاش بسکون شین قرشت بمعنی سنک
ونیز بیرون ودور وخارج ونیز بمعنی معیت وتفاق ونیز کوزه خشت پزی وآهک پزی

که داش خانه گویند **داغ** بمعنی نشان و نیز گلی که از ریختن آب و شراب و امثال آن
در جامه هم رسد لغت مشترک است **داغار** بسکون رای قرشت بلغت تاتار جنگ
و حرب **داغاق** سر پایهٔ آهنی را گویند **داغل** بکسر غین نقطه دار عیار و مکار — و داغول
و حرامزاده را گویند **داکشوماک** و **داکوشماک** هر دو با کاف پارسی تبدیل کردن
و عوض نمودن **داکلو** با کاف پارسی یعنی آن نوع **دالدالاماق** پنهان
چیزی خزیدن و پنهان شدن **دالاو** زهر هلاهل را گویند **دالاق** بمعنی
سپرز میباشد **داو** نوبت بازی شطرنج و نرد و زیاد کردن قمار و فحش و دشنام
داروغه حاکم کوچک شهر و بلد را گویند در سد سکندری گوید: بیری تاپتی
داروغه لیق عشرتین * بیری اوردی سرحد ساری نوبتین * **دالایلامه** بسکون یا
نام کعبهٔ مغول که در شهر جاوو واقع است که در سمت شرقی و جنوبی ختا باشد و از ختا
تا آنجا یک ماه راه است **دالپای** با بای پارسی بالف کشیده پری باشد که توشقانوش را
بدان طلب کنند **دالدا** پشت سر و عقب هر چیزی که در آنجا پنهان شوند **دالداغای**
مرغی که بال او شکسته باشد **دالغا** انقلاب هوا را گویند **دالو** بلغت مغول شانه
و دوش را گویند **داموریتکانی** بکسر تای قرشت و نون خاری است سرپهلو
دانکل بسکون نون و کسر کاف پارسی یعنی رو بر نشستن **داوول** بضم واو
و واو مجهول بادی تند باشد که هوا تیره کند **دابین** بکسر با و سکون یای دیگر بلغت مغول دشمن را گویند

باب الدال الغیر منقوطه مع الباء الپارسی و التازی

دپسان

دِپُسان بسکون بای پارسی وسین بی نقطه بالف کشیده یعنی پای بر زمین کوفتن
دِپُك بفتح بای پارسی کوزه که در گهواره بزیر اطفال گذارند دِپُساماق بسکون بای
بای پارسی وسین بی نقطه بالف کشیده یعنی پای کوفتن دَبُور بضم بای ابجد بادی است
از سمت مغرب می آید حکیم قاآنی گوید هی نپوید بحکم او صبا و دبور هی بجنبد بامر او
جنوب شمال مصرع نیچوك کیم سوا و زره صبا و دبور لغت پارسی است در زبان لغات
بود بقلم آمد دَبغُور و دابُغور بفتح دال وسکون بای ابجد وضم غین نقطه دار
دستر و فوج را گویند در فرهاد شیرین گوید قاباب قوزغاتی دبغور دابغور اول خیل
توشار کا قیلدی لار توشلوك توشی میل دَبِنگو بکسر بای ابجد وسکون
نون برك غلتاق زین و نیز بمعنی رکاب آمده دِپقو بسکون بای پارسی چوب

باب الدال مع الدال

دَد بفتح اول وسکون ثانی جانور درنده را گویند در لیلی مجنون گوید که یار و مصاحبم دد و دام
کرتو غمای لار بیله هم آرام ولد ایضا اوردی لیلی ایشیکیکا کام دد لار تو تو بان یراق راق آرام

باب الدال مع الرای القرشت

دُرنا تلالا بضم دال بی نقطه و نون بالف کشیده و فتح تای قرشت سرودی است در جشن
وعیش خوانند در فرهاد شیرین گوید آریغ نینك ایکی یا بیدین علالا نشاط اهلی تو زوب درناتلالا
در محبوب القلوب گوید غفلت دین اورادیا علالا نیچوك کم مست لار زمیدا درناتلالا دَرای
بفتح دال بی نقطه بمعنی زنگ میباشد در چهار دیوان گوید گرچه لیلی محملی دین ناله کوپ چکتی

باب الدال مع الغین المعجمه

درغم بفتح دال بی نقطه وسکون رای قرشت نام جائی است که شراب خوب از انجا آورند ... صوفی مهلك بولماغای مجنون مضطر کونکلی دیك

باب الدال مع الکاف تازی

دك بفتح اول وسکون کاف تازی امر از سکوت نمودن وساکت شدن در فرهاد شیرین کوید ❀ قراتیلغی دیماکین بیر زمان دك ❀ دیسانك کیم بارماغای باشینك قلم دیك ❀

دکلای ودیکلای بفتح اول وسکون کاف پارسی و یا قبای آستین کوتاه که بر بالای لباس پوشند

باب الدال مع اللام

دله المحتاله ودله بفتح اول ولام وضم های هوز وسکون حای حطی وتای قرشت بالف کشیده پیره زنی بوده مکار ومحیل در فرهاد شیرین پیره زال که باعث کشته شدن فرهاد شد کوید ❀ آتاب کوك پیره زال خالدانی ❀ فلك دیب دله المحتاله انی ❀ ونیز در حرف الابرار در شکایت افلاك کوید ❀ دیمه پری خوان که ایرور پیره زال ❀ قدی بولوب دله صفت لیق ضدال ❀ انجمی تذویر دایاسی آنینك ❀ صبح بیاضی دیماباسی آنینك ❀ هم توکوب ایل قانی نی تدبیر ایله ❀ هم آلیب ایل جانی نی تذویر ایله ❀ خسرو لار جانی اوچون تیز هش دیمه کم خسرو دنی که فرهاد کش ❀ ونیز در چهار دیوان کوید ❀ دهر عناسی فن ومکری بیله تاپسانك فریب ❀ تانی فکر اهنکای عیان بوده ایرور فن بیله ❀ وله ایضا ❀ فلك ایلکی نیلیك یکر بدین بولدوم ایمن ❀ نیدین کیم طلاق بو محتاله قیلدیم ❀

دلبای بفتح اول وسکون لام وبای ابجد بالف کشیده بمعنی قولچاق میباشد که سپاهان روز جنك بر بازوی چپ بندند در چهار

دیوم ... ویلنی

[illegible]

دیوان کوید ❊ نی کوککا چیقماق ایوور دلبای واوتاغ بیله کم بال و پر بوایسه ممکن
ایرماس اول پرواز ❊ دلتو بفتح اول ولام وضم تای قرشت یعنی کفنا دجا نور معروف
دلانه بفتح نون سیب زمین را کویند دلتو بسکون لام
وضم تای قرشت کرم شب تاب در لیلی مجنون کوید ❊ مکر ایلیه سواد عنبرآلود ❊ دلتو تیشوکی کا سالیان دود

باب الدال مع المیم

دمامه بفتح اول ومیم ثانی نقاره را کویند دمرقبوق بفتح اول وضم ثانی وفتح
قاف وضم بای ابجد بمعنی قلعه وکوه آهنی ونیز کنایه از حصار سخت ومضبوط

باب الدال مع النون

دنک بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی هر کس که بخمار شراب افتاده است معنی این لغت را
خوب می داند در چهار دیوان کوید ❊ دنک قیلمیش تور نوای نی خمار ❊ انکا توتسون بیر قدح
ساقیغه دینک ❊ ونیز در فرهاد شیرین کوید ❊ که چون اول خیلنی حیرت قیلیب دنک ❊
قیلیبان ارمنیه ساری آهنک ❊ ونیز در لیلی مجنون کوید ❊ ایکینکا سالای لباس کلرنک
کیم رنکی خرد نی ایلاکای دنک ❊ ونیز در چهار دیوان کوید ❊ نی ساقی اول که آیننک عشق
سینغه باقسا بولور ❊ حواس لال وخرد مسخ وروح ناطقه دنک ❊ دنکانه بفتح اول وسکون
نون وکاف پارسی بالف کشیده وفتح نون زری باشد که جمعی در میان خود برای سرانجام ما
یحتاج جشن وعیش تقسیم کنند در چهار دیوان در ترجیع بند کوید ❊ دینچه مفلس
ایستاب دیدیم محا وچون ❊ قیلالی ایچین آرا دنکانه ❊

[illegible]

باب الدال بی نقطه مع الواو

دولت آیاب بایا بالف کشیده و بباء ابجد رسیده نام برادر کوچک حضرت میر نظام الدین علیشیر که در کهولت سن برادر خود را وزیر سلطان حسین میرزای بایقرا کرد و در مقام پند و حسن سلوک قطعه فرمودند و این دو فرد از وست در سد سکندری گوید آیا کوهر کانی نینک کوهری منیر اختریم برجی نینک اختری ینکچه اوج حشمت اوزه فاش سین منکا نسبت ایجره قارینداش سین و نیز در وقفیه اخلاصیه گوید بیری اسمی بولدی صدارت مآب بیری اسمی بولدی وزارت آیاب **دوکولدار** بفتح اول وضم کاف پارسی حرکت قلب و غیره را گویند یعنی حرکت میکند در چهار دیوان گوید چه کوچه دین قولاغیم دوبدوروزن ایشتسا کونکل دوکولدار ایلکیم اول نازنین نکار کیلور **دوک** بضم اول کنیز و خدمتکار را گویند و نیز پنبهٔ خوب که کوچک زنها درست میکنند برای رشتن

دوچوبه بضم اول و فتح باء ابجد دو ستون خیمه را گویند لغت پارسی است چون در تالیفات بود بقلم آمد در فرهاد شیرین گوید دوچوبه اوچی بوفیروزه خرگاه آینک ایکی کاجی مهر ایله ماه قازوق سیمین و زرین کیم قاقیلشان کواکب دیک سپهر اوزره چاقیلغان

دوندی بفتح اول و سکون نون منجمد شدن آب را گویند یعنی منجمد شد و نیز معاودت کرد

دوالی بفتح اول نام بزرگ شیروان که در عهد سکندر بوده مصرع دوالی کیبی شیروان ملکیدین **دوستکانی** بضم اول و کاف پارسی بالف کشیده بروزن و معنی دوست کام است که می خوردن با دوستان و بریاد ایشان بمعنی معشوق عزیز هم آمده و نیز پیالهٔ بزرگ را

دوبدور

کویند در چهار دیوان کوید ش نقد جانیمنی بیریب کیلتوروننک ای دوستلار ش کیم آنی ایماک
او چون بیر دوستکانی آسرادیم ش لغت پارسی است چون در تالیفات بود بقلم آمد **دوبدوز**
بضم اول و سکون بای ابجد یعنی راست محض **دوتور** بضم اول و تای قرشت
استر قبارا کویند **دوداغ** بفتح اول لب و نیز سرپوش هر چیزی را کویند **دودوک**
بضم اول و ثالث نای را کویند بعربی مزمار در رباعی کوید ش سنوق صبو آچیم جام غم بزن دودوک
توری نای ش بیتنی هرا همه یاران مینی غم الدی هرای ش سیز بیله باده ایچیب سیر ماه ایدن
کیجه لر ش نی بخشی کونلر ایدی های لوحش الله های ش **دوریماک** بضم اول بلغت مغول
سوهان **دوبدوروون** بفتح اول و واو معلوم و سکون بای ابجد صدای کوفتن پارا
کویند و نیز چوبیکه جولاه در وقت بافتن قماش پا بر بالای آن کذاشته بحرکت آید در چهار
دیوان کوید ش چو کوچه دین تولاغیم دوبدوروون ایشتیپ اکونکل ش دوکولداد ایلکیم اول
نازنین نکار کلور ش **دوشون** بضم اول و شین قرشت امر از فهمیدن و منتقل شدن و دانستن
دوشوندوم بضم اول و شین قرشت یعنی فهمیدم و منتقل شدم و دانستم **دوشونمای**
بضم اول و شین قرشت و سکون نون یعنی نه فهمد و منتقل نه شود **دوشونکای** بضم اول
و شین قرشت و سکون نون و کاف پارسی با الف کشیده یعنی خواهد منتقل شد و خواهد
فهمید **دورپی** بضم اول و کسر رای پارسی نوعی از سوهان که ناخن را هموار کند
دوربچی بضم اول و کسر رای ابجد و جیم پارسی یعنی سوهان کر **دورلوق**
بضم اول عقد مروارید که زنان بر رو کذارند **دورمن** بضم اول روغنی از اوزیکه

دوزاق بضمّ اوّل دام صیّادی و نیز نام محلّی از داغستان دوسه فرسنگی غاری قوق

دوزگون بضمّ اوّل یعنی آراسته دوسونماک بضمّ اوّل و سین بی نقطه

و سکون نون یعنی تفکّر کردن دوسوغلان بضمّ اوّل و سین بی نقطه بلغت مغول

لنگ بعربی اعرج دوگداماک و دوگولداماک بفتح اوّل و سکون کاف پارسی

و ضمّ کاف پارسی بمعنی طپیدن دل میباشد دوگماج بفتح اوّل نان گرم که در روغن

مالیده بخورند دوگوک بفتح اوّل و ضمّ کاف پارسی طپش دل را گویند دوگولک

بفتح اوّل و ضمّ کاف پارسی خربزهٔ نارس را گویند دوگون بضمّ اوّل و کاف پارسی بمعنی

گره و نیز سور و عروسی دولاق بفتح اوّل یعنی پیچیدن دولاشماق بفتح اوّل

پیچیده شدن دولاق بفتح اوّل پاتابه را گویند دولاشیق بفتح اوّل یعنی هم پیچیده

دوآشانه بضمّ اوّل عمارت و سرای دو مرتبه را گویند لغت پارسی است چون در

تألیفات بود بقلم آمد در چهار دیوان گوید کونگلوم خرابه سیدین سالدی طرح محنت عشق

که اوی هوالیق اولور چون بولور دوآشانه دولانه بفتح اوّل و واو معلوم آلوچه جنگلی را

گویند دولالی بفتح اوّل بمعنی گرباشد یعنی اصم دولغو بفتح اوّل جانوری باشد و دولتو

از جنس کفتار دولمک بفتح اوّل جانوری زهردار شبیه بعنکبوت

دوله بفتح اوّل معروف است دولی بفتح اوّل تگرک را گویند و نیز بمعنی پر و مملو

دومان بضمّ اوّل بخار غلیظ دومری بضمّ اوّل و کسر رای قرشت کوس و نقارهٔ

بزرگ دون بضمّ اوّل و واو مجهول بمعنی دیروز و دیشب در فارسی استعمال می شود مشترک است

و دولغو لوتشو کیکا سالیبان

لطفی گوید

لطفی کوید آتی قوتانلاب عجز او چون بولدی حصاری دونکیجه توتتی حسنغه مسلم یوزی نینک ماهیتین و نیز در معما نوائی کوید مجلس دا شمع دونکیجه چوق شین باشلادی سینه دوردی شمع نقلی جوش ایجره باشلادی باسم محسن مبا[شد]

دوندورماک بفتح اول و سکون نون یعنی کرد انیدن دونان بضم اول و نون بالف کشیده کره اسب چار ساله دونانمه بضم اول و نون بالف کشیده و بنون دیکر رسیده بمعنی آراستکی و آیین و کوکبهٔ پادشاهی دونبول بضم اول و سکون نون وضم بای ابجد میوهٔ نیم رس و حبوبات نیم رس دونکوز بفتح اول و سکون نون وضم کاف پارسی بمعنی بی مغز و سرهوا را کویند دوییک بضم اول و سکون با یعنی تحمل کردن

باب الدال مع الها

دهره بفتح اول و رای قرشتی اسپ را کویند که آلت درو دهشت بکسر اول و فتح شین قرشت حیرت و خوف را کویند دهنه بفتح اول و نون آهن لجام که در دهن چارپایان زنند و او را اناقار هم کویند و نیز جوهری هست که در دواها بکار برند

باب الدال بی نقطه مع الیاء الحطی

دیماننکیز بفتح اول و سکون نون و کسر کاف پارسی لحن از نکفتن و تقریر نکردن در چهار دیوان کوید دیماننکیز بلبل نوائیی سمندر دینک که بار نظمی ایچرا شعلهٔ جانی و سوز خسروی دیبتور بفتح اول وضم تای قرشت کفته است و تقریر کرده دیرلار بفتح اول محی کویند و تقریر میکنند دیالور بفتح اول محی تواند بکوید

دیسابولغاشی بفتح اول و بای ابجد نیز آن کفت در قبوب القلوب کوید
کر زمان تکشر باماند بیلا ایشی یوق دیسابولغای کرعالم دامو نواق کیشی لوق

دیرایردینکیز بفتح اول وکسر دال وسکون یا ونون وکسر کاف پارسی میکفسید و تقریر می کردید در فرهاد شیرین کوید بو کیم دیرایردینکیز سلطان میز بودی رعیت بیز بیزوا ول خانمیز بودی

دیماکدا بفتح اول یعنی در وقت کفتن در چهار دیوان کوید آغزی سوزی دیماکدا ایلی یادیما کیلور آری دیقو نکتر ایوزبیر و رخیال

دی آلماس بفتح اول نمیتواند بکوید در سد سکندری در جواب نامه سکندر خاقان چین کوید بو سوزنی دی آلماس سپهر برین که کیلسون جنابیم غه خاقان چین

دیب بفتح اول کفته است و نیز بلغت مغول جاه و تخت و منصب در چهار دیوان کوید دیب ایمیش هجر یمیدا مین دیک کوز و کونکلون آسراسون وای کیم یوقتور منکا خار اکو نکل قصاب کوز

دینک بفتح اول یعنی بکوئید در چهار دیوان کوید دینک قیلمیش تور نوائی نی خمار انکا توتسون بیر قدح ساقی غه دینک

دیبر آلمان بفتح اول و بای ابجد و سکون هر دو یا یعنی نتواند کفت

دیمانک بفتح اول و سکون نون وکاف پارسی امر از نکفتن

دیشماک بفتح اول و کسر یای ثانی صحبت کردن و کفتکو نمودن

دیدوک بفتح اول کفتیم و تقریر نمودیم

دیبر بولماس بفتح اول و بای ابجد نمیتوان کفت در چهار دیوان کوید نقطه موهوم نی یوز قیم فرض ایتسانک برین دیسه بولماس بار آئینک یوق اغزی نینک مقداریچه

دیکاندیک بفتح اول وکاف پارسی با الف کشیده و بنون رسیده یعنی هرچه کفته بود در لیلی مجنون کوید مهوش اول ایکاو دیکاندیک ایتی کونکلین تو یوب انداو دیکا کیتی

دیکولوک بفتح اول و ضم کاف پارسی یعنی کفتنی و تقریر کردنی

سکندری کوید در سد

در سدّ سکندری کوید ٭ خردمند چین سوزدین اوزکا دیماس ٭ ولی بارچه چین هم
دیکولوک ایماس ٭ **دیکین** بفتح اول وکسر کاف پارسی بمعنی الا و حتی و پنداری
میباشد در سدّ سکندری کوید ٭ فلک کا دیکین ایله رخشنده تاش ٭ کی پرداخت
قیلغایلا دایلاب تراش ٭ **دیبالی** بفتح اول وسکون یا و یای دیکر با الف کشیده
یعنی خواهم کفت و تقریر کرد ٭ **دیکونک** بفتح اول وضم کاف پارسی و سکون نون
وکاف پارسی یعنی میکوئی و تقریر میکنی در فرهاد شیرین نوائی ٭ نیچه دیکونک سوزنی
هذیان ٭ بو هذیانلارنی قوی بیر سنکا یان ٭ **دیرمو** بفتح اول استفهام انکاری است
آیا می کوید در لیلی مجنون مجنون بلیلی می نویسد ٭ نازاو یقو سیدین آچارمو سین کوز
یوز نازایلا ایلکا دیرموسین سوز ٭ **دیکیل** بفتح اول امر است بکو و تقریر کن
ونیز بمعنی پنداری و کویا آمده در چهار دیوان کوید ٭ کول مهریدین غبار راق
هرام دین خونخوار راق ٭ سین یا فلک غدار راق ای مهری یوق ماهیم دیکیل ٭ **دیکرمن**
بفتح اول وکسر کاف پارسی آسیاب را کویند در حیرت الابرار کوید ٭ ایسکی درخت و کل
نوخیز انکا ٭ ایکی دیکرمن سوی کاریز انکا ٭ با تای قرشت هم صحیح است که تیکرمن باشد
دیکاسین بفتح اول میکوئی و تقریر میکنی در چهار دیوان کوید ٭ باسیم
اوزره فرقتینک ناشینی کورسانک دیکاسین ٭ نقطه ظاهر ایلا املیش کویا نوائی اوزره
نون ٭ وله ایضاً ٭ دیکای سین نجه هوربیدا تامیش لیق ایچره اوت توشمیش کوزوم
کره سیناقان یاش کیم یوکورور خارش کا انده ٭ **دی آلغایمو** بفتح اول بسکون یای ثانی

استفهام انکاری است آیا می تواند بگوید در فرهاد شیرین گوید جعل کونکلی او چون
باغ ایچرا بلبل دیکاغایمو کیم روح افزا ایماس گل **دی** بفتح اول امر است بگو و تقریر کن
و نیز در مقام تاکید آمده یعنی زود باش بفارسی زمستان را گویند لغت در ترکی و فارسی
هر دو استعمال میشود و نیز حرف روابط و نسبت است در آخر کلمه آید چنانکه کلدی
کورونذی اوردی در سد سکندری گوید سپه دیم دریای خونخوار دی فلک بحر بن
آندین نمودار دی **دیکوجی** بفتح اول و ضم کاف پارسی گوینده و تقریر کننده در مجبوب
القلوب گوید بالغان سوز دیکوجی سین بی اعتبار تیلور نیچون که اول کوهر حرف
دیک خار تیلور **دیرسون** بکسر اول و ضم سین بی نقطه بلغت مغول فراوان و بسیار
دیریم بکسر اول و زای نقطه دار چوبهای دوره آلاچوق **دیریم ایوی** بکسر اول
و فتح الف یعنی آلاچوق **دیزی** بکسر اول و زای نقطه دار دانه بر رشته کشیده شده
دیکلاشماک بکسر اول و سکون یا و کاف پارسی و سکون سین قرشت تیز تیز نگاه
کردن و راست ایستادن **دیر** بفتح اول و سکون رای قرشت یعنی میگوید و تقریر می کند
و نیز معنی معروف لغت با پارسی مشترک است در چهار دیوان گوید مطرب بیلای کونکلی
آچیلسون نوانی نینک کیم دیسام عراق دین اول دیر فراق دین ولد ایضا چون دیدیم
خالینک بیله کوز مردمی نینک حالی یار دیدی اول کیم خال دیر سین نقطه سیز هم حال ایرور
دیکایمو بفتح اول و کاف پارسی با الف کشیده و یا رسیده استفهام انکاری است
آیا میگوید در چهار دیوان گوید تیلور جنون و قدح منعنی منکا زاهد دیکایمو بلبل کا بوستانی

بولماسا

بولماسا ابله **دیلکوسی** بفتح اول و کسر یای ثانی و ضم کاف پارسی یعنی کفتنی است و نیز باید کفت در سبعه سیاره کویند چون دیلکوسی شاه لا رمدحی شاه مدحین بورون دیماک اولی **دیب باقوی** بفتح اول و بای ابجد بالف کشیده و ضم قاف نام پسر النجه خان بن ترک بن یافث معنی ترکیبی دیب بمعنی تخت و جاه و منصب باقوی یعنی بزرک **دیک** بکسر اول بمعنی مثل باشد و نیز حرف رابطه و نسبت است که در آخر کلمه آید چنانکه تو ایشی دیک و آی دیک و کون دیک **دیکلای و دیکله** بکسر اول و سکون کاف پارسی قبای آستین کوتاه که بر بالای لباس پوشند **دیکچه** بفتح اول و کسر کاف پارسی و سکون یا و نون یعنی الا و حتی **دینکلاماک** بکسر اول و سکون یا و نون و کاف پارسی شنیدن و تامل کردن **دین** بکسر اول بمعنی از باشد حرف روابط و نسبت است در آخر کلمه آید در فارسی معروف و مشترک **دینچی** بکسر اول و سکون یا و نون بمعنی و آسایش و نیز و فقهای آیات قرانی **دیلماک** بکسر اول و یای ثانی کفته شدن **دیوان** بکسر اول سرکار پادشاهان و حکام و دفترخانه و محاسبان و دفتری که شعرا اشعار خود را در آن جمع کرده اند و نیز بمعنی وزیر و دبیر و مجلس و محاکمه و دادخواهی و بفارسی مجمع شیاطین مجمع شیاطین را از راه ظرافت نوشتم دخلی بمعنی ندارد **دیکلش** بکسر اول و سکون یا و کاف پارسی و شین قرشت بمعنی بد و زبون **دیکالی** بفتح اول و هر دو کاف پارسی یعنی کفتنی

باب الذال نقطه دار مع الواو

ذولانه بضم اول و فتح نون زنجیر است که بجهت محافظت از دزد شب بر دستهای اسب زنند

با حروف تهجی محتوی بر هفده لغت وکنایه

لغت پارسی ست چون در تالیفات بود بقلم آمد در چهار دیوان کوید، بیر پریدین کرکا

بدجون توشتی نی تانك، ای نوائی قاچاغای دیوانه لار ذولاندین **ذعاف**

بضم اول وعین بی نقطه بالف کشیده زهر قاتل را کویند چون در تالیفات بود بقلم آمد

باب الراء القرشت مع الالف

رای رای قرشت بالف کشیده وبیا رسیده پادشاه هند را کویند با های هوز هم آمده

ونیز بیا بمعنی نعم ومقام آمده چنانکه عجم را کسری وروم را قیصر وتوران را خان وچین را

خاقان وکرجی را شار وتاتار را کرای ویمن را تبع در سبعه سیاره کوید، ملك آرا قویدی

بو صفت دستور، کذا کر رای هندا کر فغفور، ونیز در سد سکندری کوید، نوائی سوموز

باده جانفزای، کذا فالیش نی ملوتی خاقان نی رای، ادب بیرله شاهانه ساغر سوموز،

دماغین چو کرم اولدی افسانه سوز، **راسق** بکسر سین بی نقطه بمعنی روی سوخته

راسو رای قرشت بالف کشیده وضم سین بی نقطه جانوریست که او را موش خرما کویند

لغت پارسی ست چون در تالیفات بود بقلم آمد در سد سکندری کوید، کبوتر نی راسو اولور دا

هلاك، انکا طفل اوزین اولتورودین نی باك، **راك** قوچ کوسفند جنکی را کویند بمعنی

کاسه آبخوری هم آمده رشته سوزن نیز باشد **راب** بسکون بای ابجد حرف رابطه ونسبت

بخصوص معنی ندارد آخر کلمه آید در حیرت الابرار کوید، کونکلاك آرامشك وعیب وطرب، کونکلی

دایو زاینت اولوب کندراب، **رادنك** بسکون با ونون وکاف پارسی حرف رابطه ونسبت

بخصوص معنی ندارد در چهار دیوان کوید، ای کونکل بیلبه رادنك ایمدی نی تدبیر سنکا اول

پری زلفینی کر تیلبا سار بخیر سنکا رار و راما و راکای و رادی

و رادیم اینها همه حرف رابطه و نسبت است در اخر کلمه آید خود بخصوص معنی ندارد

چنانکه تیلبه رار یعنی دیوانه میشود تیلبه رلما یعنی دیوانه مشو تیلبه راکای

یعنی دیوانه خواهد شد تیلبه رادی یعنی دیوانه شد تیلبه رادیم یعنی دیوانه شدم و هم چنین

باب الرا مع الجیم ابجد

رَجَه بفتح جیم ابجد ریسمان بنایان و معماران را گویند و نیز قیطان دراز و کلفت

در خانه ها می کشند رخوت بالای او اندازند لغت مشترک است در پارسی و ترکی در حیرت الابرار

گوید نار رجه چیکماس ییر یکا باغبان باغ همان زیب داجنکل همان

باب الرا مع الحاء الحطی

رُحبَه بضم را و سکون حای حطی و فتح بای ابجد بافچه و باغ را گویند و نیز میان سرو عمارات

و جای فراخ و نیز نام جایی در بغداد در سبعه سیاره گوید رحبه لارنینک ایشکین آچیونلار

کل جالیق باشیغه ساچیونلار و نیز در فرهاد و شیرین گوید کل ایلاب برله هر بیر سرو نوخیز

تیلبب رحبه دین هر ابجه کل ریز و نیز در حیرت الابرار گوید قصر ینینک رحبه سیا انکا بولغاهر سای تماشا انکا

باب الرا مع الخاء النقطه دار

رَخ رَخ یعنی خط خط و نیز شکاف و رخنه و چاک و نیز غم و غصه را گویند در چهار دیوان گوید

خطی کم خط خط آسیلمیش تور ایمکا اول رخ دین نی رخ دیتیین یوزینی کیم بولوسور اول رخ رخ

وله ایضا ایرور کیرا رکا کونکل خیلی اول طرف بیر بیر تراغ سخینک داکه بولا لار یاسابو رود

لغة وكنايه

ولە ایضا خیالی خیلی کوزومکا کیلورکاکو یادوز یوزوم کە یول یول ولوبتور سرشك دین نرخ

باب الراء القرشت مع الواو

روبین بضم راو کسر با پیکان سه پهلو را کویند **روشنك** دختر دارا است کە اسکندر کرفت در وصیت دارا باسکندر کوید یا ناروشنك کیم قتیم دور مینینك بوکوندین ناری مین سینیم دور مینینك **روس** بضم را نام طایفه است کە در قوشون اسکندر بود **روانی** بفتح راو کسر نون یعنی زود زود در فرهاد شیرین کوید بو یوردی کیم روانی کیلتور ونك آت بو یورغاج اسهبین کیلتوردیلار بات

باب الزاء النقطه دار مع الالف

زاغیدین زای نقطه دار با الف کشیده کنایه از زلف محبوب است یعنی از زلف او در فرهاد شیرین کوید قیلیب اغ آلسیدا افغانغ آهنك کە زاغیدین مکر کسبت ایلادی رنك **زاك** زای نقطه دار با الف کشیده و بکاف تازی رسیده جوهری کانی و معدنی سبب نمك

باب الزا مع الخا النقطه دار

زخمه بفتح زای نقطه دار بمعنی مضراب میباشد در محبوب القلوب کوید هر مغنی کە در دسدانه راق نغمه چیکار انینك زخمه سی بوراکا کارکر راك تیاك

باب الزا النقطه دار مع الكاف تازی

زکال بضم زای نقطه دار بمعنی زغال میباشد

باب الزا النقطه دار مع اللام

زلفوقوز

زلفوقوز بضم اول وسکون لام وزای نقطه دار یعنی زلفهای شما لغت پارسی
مرکب است لطفی گوید: زلفوقوز حیرانی مین کیم بیلید ابنی بیلید ابولور: آیدا کیم کوردی
ایکی یلدا تونی مونداق طویل: در اشعار ترکی بعد از حضرت امیر مثل لطفی بهتر از و کسی
شعر نگفته اکثر غزلهای او را جناب امیر مخمس و مسدس نموده **زلفت** بضم اول و سکون
لام و تای قرشت و فتح قاف بمعنی هلهله که اینچنان است مردان و زنان بر دهان خود در وقت
عروسی زنند و فریاد کنند **زلفوقونک** بضم اول وسکون نون و کاف پارسی یعنی
زلفهای تو لغت پارسی مرکب است در چهار دیوان گوید: باشی یا انجیلقان بیلان دیک
تولقانیزدیم تا سحر: یادیمه دشلیکجه عمروم زلفوقونک پیچ و خمی: **زلفیغه** بضم اول یعنی
بزلف او لغت پارسی مرکب است لطفی گوید: زلفیغه قدرو برات او خشار ولی یوز فرقی بار
سوز آیینک یا نیدا غی خورشید مهتابی دیدور: **زلفونک** بضم اول وسکون نون و کاف
پارسی یعنی زلف تو لغت پارسی مرکب است در چهار دیوان گوید: کوزوقاشینک یعنیه
نرکس باشیدا نون: زلفونک ایاقینک آستیدا چون درد ایاقیدا ل: و له ایضا
کونکل لارنا لسی زلفونک کمندین تا الهان کورکاج: ایرو وانداق کر قوشلار قیجقیرجاییلار
بیلان کورکاج: **زلفونکمو** بضم اول وسکون نون و کاف پارسی استفهام انکاری است
یعنی آیا زلف تو است لغت پارسی مرکب است در چهار دیوان گوید: دیسام زلفونک
موکونکلوم ایلادی بند: دیرای مسکین آنینک بیرتاری دور بو: **زلفونکنی**
بسکون نون و کاف پارسی و کسر نون دیگر یعنی زلف ترا لغت پارسی مرکب است در چهار دیوان گوید

اشلک ایچنبدا غرقه مین زلفونکنی توتقای مین مودیب ایلکیم تاجر نینکین زنجین چیکار سودا اوچون

باب الزای مع النون

زنکو بفتح اول و سکون نون و ضم کاف پارسی بلغت مغول نردبان زنخ بفتح اول بمعنی
افسانه گوئی و سخن سرائی و قصه خوانی و نیز کنایه از سخنان بی نفع و بی معنی و هرزه و بیهوده
ولاطایل گفتن و هرزه درائی کردن و لاف زدن لغت پارسی است چون در تالیفات بود بقلم آمد
در چهار دیوان گوید قورقوته مینی تا موخ دین ای زاهد نیخ خبت منکا بولغوسی دیبان او رمه زنخ

باب الزای مع الواو

زورق بفتح اول کشتی کوچک را گویند در چهار دیوان گوید زورق ایچرا اولوقلاش
سیر ایلا اماس جیحون آرا اختر سعدی هلال البحر اکیز ارکردون آرا و نیز در سد سکندری گوید
یا نا یوز کلیب زورق تیز رو که ایلتیب سو اوزره صبا دین کرو زولان بلغت مغول نرم
ولین را گویند زونبلوق بضم اول و واو مجهول و سکون نون و ضم بای ابجد بمعنی آنکه کسی
دهان پر از باد کند و کسی دیگر دست بآن زند و صدا کند زواله بفتح اول گندم خمیره را گویند که
یک دو سفره یا نخته چیده می شود و در وقفیه اخلاصیه گوید و طباخ لاری نخته سی داکی کشتا
اون سیکان بیر زواله خمیر لغت عربی چون در تالیفات بود بقلم آمد

باب الزای مع الیاء الحطی

زیلوچه بکسر اول و فتح جیم پارسی قالیچه را گویند که زیرانداز باشد در تاریخ الملوک گوید
و امارت زیلوچه سی دا ساکن و تقرب مسندی دا متمکن و نیز در فرهاد شیرین گوید

زیرک

ایپاک زیلوچه هم سا الله دی فی الحال دیدی اولتورسین اول شوریده احوال لغت پارسی است

چون در تا لیفات بود بقلم آمد **زیرک** بکسر اوّل بمعنی زیرک باشد لغت پارسی مشترک

میباشد **زیلی** بکسر اوّل گلیم زیرانداز را گویند **زینه** بکسر اوّل وفتح نون بمعنی پله

باشد لغت پارسی است چون در تا لیفات بود بقلم آمد در سدّ سکندری در سدّ یاجوج

و ماجوج گوید ایکی زینه داغی یا سا ایل ساری که چیقفای قویدین اولوس یوقاری

زیلیق بکسر اوّل و لام شخصی کوتاه قد و کوتاه کردن را گویند **زیره کوپ باغی**

بکسر اوّل وفتح رای قرشت وکاف پارسی و سکون بای ابجد و بای ابجدی دیگر با الف کشیده آنچه

ریزه میباشد که در انگور میشود وقتی که آب انگور را نچم میریزند آن دانه ها روی آب میشود

در چهار دیوان گوید گوشهٔ میخانه دین گلشن غه بارماغیم سنکا گل اوزه نیرین می کلرنک اوزه کوب باغی بس

باب السین بی نقطه مع الالف

ساغینما با سین بی نقطه با الف کشیده و سکون یا و نون امر از خیال و اندیشه نکردن و نیز

حذر نکردن و یاد و تصور نمودن و متذکر نشدن در چهار دیوان گوید یار کیلمیش

قبریما هجران ساغینما الا لکیم غیرنی اوز تار کاغیرت اوتلادی اولومیش علم وله ایضا

ساغینما باده غه مشعوف مینی ای مفبچه بالله که اسروک کوزلاینک نیک فتنه سی قیلمیش

مینی مفتون **سایلاب** بسکون یا و بای ابجد یعنی برگزیده و منتخب کرده در چهار دیوان

گوید گل مو دور کا گل مو دور آهیم تو توغی دین قراغ یا او تا غایلار ایچیدین سایلاب آلمش

قارقار **ساغینیب** بکسر غین و نون ~~منتکر بکن و یاد بکن و تحذیر بکن و خیال و اندیشه~~ امر از ممتنع کردن و یاد کردن و تحذیر کردن و خیال و اندیشه و تفکر نمودن

در چهار دیوان گوید ای قدح قان یوتماغیم نی مجلسی دا ساغینیب چکسه
گلگون باده اول کلبرگ خندان یغلاغیل وله ایضا عجب یوق دشت آرا مجنون قویون
دیک صدقه سی بولماق قایان بیر ناقه کورسا ساغینیب لیلی قطاریدین ساغاریتیب
بکسر تای قرشت یعنی زد کرده است در سد سکندری در سختی زمستان گوید
چو ساغاریتیب ایلنی نسیم صبا بولوب اول ساماتال ارغا اوتکر یا ساواشوب
بضم شین قرشت یعنی دعوا کرده است و جدل نموده است ساناب نون با الف کشید
شمرده است و بعد آورده است ساچیب بکسر جیم پارسی یعنی افشانیده و پراکنده
در داستان شیخ صنعان گوید کام ناکام آلدی شیخ عشق باز محنی کیم توتمیش ایدی اول
دلنواز ساچیب اشک اول محنی نوش ایلادی جاغی یوب ایلیک اسلام و ایماندین داغی
ونیز در لیلی مجنون گوید چون پیاله ساچیب بسی جواهر اندین سونک ایتیب
بو نکته ظاهر ساریت بسکون را و تای قرشت یعنی تاجیک که تانه هم گویند در نفایس
المجالس در وصف سید حسن اردشیر گوید که بو فقیر ترک و ساریت آراسیدا آندین
تمام واقف کیشی کورمایدور مین ونیز در رساله وقفیه گوید بیری ترک دیوانیدا
مهر بیری ساریت دیوانیدا باسته مهر ونیز در محبوب القلوب در باب عشق گوید ور
سلوکی دین فانی وش لار کیم دردو عشق طوری اداسیدا گفتار لاری ترک ایلیدا مرات
آمیز و ساریت خیلی دا آفت انگیز ونیز در حیرت الابرار گوید ساریت غم گرچه بوبار و
نخشی لار ترک کا هم نخشی بار و نخشی لار ساووت بضم واو و واو مجهول ۲

زدن آمده و نیز می اندازد ساغینغوم بکسر غین و سکون یا و نون یعنی خیال و اندیشه و حذر و تصو[ر]
و متذکر میکنم در چهار دیوان گوید: خلد آرا بولسام آنینك کوبین ساغینغوم خودنینك تا نینك غربت
ایچره ایل امانك ایل منزل و ماوا نی یاد ساغین بکسر غین نقطه دار یعنی گوسفند دوشیده
و نیز امر از اندیشه کردن و تصور نمودن و یاد کردن و حذر نمودن در مثنوی گوید:
گل ای ملك دنیا غه مغرور اولان؛ می ذوقیدین مست و مسرور اولان؛ گرفتار دام بلاسین ساغین
اسیر دم اژدهاسین ساغین؛ سینی دام قبره گرفتار ایدر؛ باشین کاسه سین خانهٔ
مار ایدر؛ سایبالیب تورد بای ابجد بالف کشیده و ضم تای قرشت یعنی شمرده شده است
در چهار دیوان گوید: اسلام و عقل و دینیم نقدینی سورمانکیز کیم؛ می و جرعه بو باری دیر ایچره
سایبالیب تورد؛ ساغینور بضم نون خیال و اندیشه میکند و نیز تصور و حذر و یاد می نماید
در چهار دیوان گوید: هجر اوتیدین هر زمان آنداق کویار از دجان؛ ساغینور باغ جنان
دوزخ غه کیرسه فی المثل؛ وله ایضا: تاووش کیم اوی تاشیدین کیلسا دیرمین باغری تاشیم دور
آتشیك دین سایه کیم کاچ ساغینورمین کیم قویاشیم دور؛ ساچار جیم پارسی بالف کشیده
و بای قرشت رسیده می افشاند و پراکنده میکند در چهار دیوان گوید: سچینك غبار
کهی یوز یا پار کهی یوز آچار؛ نی زلف دور که یا پار آنی چونکه مشك ساچار؛ وله ایضا
نی یوز دور الله الله باده تابیدین که هر ساعت؛ آچار نسرین لار اوزره گل ساچار گل
اوزره نسرین لار؛ ساغین غایلار بسکون هر دو یا یعنی خیال و اندیشه می نمایند و نیز
تصور و حذر و یاد می کنند؛ بیت در چهار دیوان گوید: شیدا زاری کور و بی مجنون ساغین غایلار؛ کونکل آلیق

بیزنیك

وحذر و تصو

زدن آمده و نیز می انداز د **ساغینغوم** بکسر غین و سکون یا و نون یعنی خیال و اندیشه

میکنم در چهار دیوان کوید خلدآرا بولسام آنینك کوییین ساغینغوم خود نی تانك غربت وتذکر

ایچره ایل املاك ایل منزل وماوانی یاد **ساغین** بکسر غین نقطه دار یعنی کوسفند دوشیده

و نیز امر از اندیشه کردن و تصور نمودن و یاد کردن و حذر نمودن در مثنوی کوید

کل ای ملك دنیا غه مغرور اولان محو ذوق دین مست و مسرور اولان کرفتار دام بلا سین ساغین

اسیر دم اژدها سین ساغین سینکه دام قبره کرفتار ایدر باشین کاسه سین خانهٔ

مار ایدر **سابالیب تور** بای ابجد با الف کشیده و ضم تای قرشت یعنی شمرده شده است

در چهار دیوان کوید اسلام و عقل و دینیم نقدینی سورما نکیز کیم محو جمعه بو باری دیر ایچره

سابالیب تور **ساغینور** بضم نون خیال و اندیشه میکند و نیز تصور و حذر و یاد می نماید

در چهار دیوان کوید هجر اوتیدین هر زمان آنداق کوبا رازد جان ساغینور باغ جنان

دوزخ غه کیرسه فی المثل وله ایضا تاووش کیم اوی تاشیدین کیلسا دیر مین باغری تاشمدور

آتیشیك دین سایه کیم کاج ساغینور مین کیم قوباشیم دور **ساچار** جیم پارسی با الف کشیده

و برای قرشت رسیده می افشاند و پراکنده میکند در چهار دیوان کوید سچینك غباری

کهی یوز یا پار کهی یوز آچار نی زلف دور که پاپا وآیتی چونکه مشك ساچار وله ایضا

نی یوز دور الله الله باده تابدین که هر ساعت آچار نسرین لار اوزره کل ساچار کل

اوزره نسرین لار **ساغینغایلار** بسکون هر دو یا یعنی خیال و اندیشه می نمایند و نیز

تصور و حذر و یاد می کنند بلیت دوشیدازاری کوروب مجنون ساغینغایلار کونکل ایلیق ۲۰ در چهار دیوان کوید

بیزینك

بیزنینک آوارهٔ بنجانمان ایرمیش ساپالور بای ابجد با الف کشیده وضم لام یعنی شمرده
میشود ساز بسکون زای نقطه دار یعنی آماده و طیار و نیز آلت طرب و معروف است
سایغالور بسکون یا وضم لام یعنی شمرده میشود در چهار دیوان گوید باده توت
نقد حیاتیمنی آلیب ای مغبچه جان تاپای بیر لحظه چون بو نقد آخر سایغالور ساغنماغش
بسکون نون وکسر جیم ابجد فرو نرفته است و نصب نشده است ساغنمیش بسکون نون
خیال و اندیشه کرده است و نیز تصور و حذر نموده است در حیرت الابرار گوید وای که یوزنا
آرا یا الغوز باشیم چرخ ساغنمیش که ایرور یوز باشیم و نیز در چهار دیوان گوید خلایق
اولکا نیمنی بحیتیم او یقوسی ساغنمیشلار بیجول کیم تانیماس ایل تو امان نینک کورسا
قوداشین سایغنماس بسکون یا و نون اندیشه و خیال نمیکند و نیز تصور و حذر و یاد
نمی نماید سایس بکسر یا و سکون سین بی نقطه بزی باشد که پیشاپیش بزها رود
و نیز امر کننده را گویند در لیلی مجنون گوید سایس لیغ غه زحل اوروب فال گزدسته
بیل قولیدا اغر یال ساقاغ غبغب را گویند در چهار دیوان گوید یقادیک قرب اکرامان
سینینک سیمین ساقاغینکغه ایتیاک دیک هم یامان ایرماس توشا السام ایاقینکغه
سایتیغ بکسر تای قرشت و سکون یا فروختن چیزی را گویند سانکغ و سایتیغ
بسکون نون و کاف پارسی و غین فضلهٔ بازها را گویند در محبوب القلوب گوید اینا الکو
توغداری نینک کوجی تیماسا سانغ بیله آتولقار ساسیغ بکسر سین بی نقطه خبر گندیده
و عفونت بر داشته را گویند در محبوب القلوب گوید شونقار مسکن شاه نینک بیلاکی یورتجی

مقامی اولوک نینک ساسیغ بدن و سونکاکی **ساریغ** بکسر رای قرشت بمعنی زرد
ساق طرف راست و نیز سلامتی بدن و تندرستی و نیز امر از دوشیدن در چهار دیوان گوید
دوربجیلند یسانک کیم لحظه ساق اولقاسین دورا یاغی ایچکای دین بولماقیل بیر لحظه ساق
وله ایضا بولماسا الیمده کلرخ ساقی لجوالیم خراب یوق ایسا ساقیمده کلکون جام و می غم
کباب **ساچماق** بسکون جیم پارسی افشاندن و پریشان نمودن **سارق** بکسر رای قرشت
نام طایفه است از ترکمان دوازده هزار خانه میشود در کنار رود شهد سکنا دارند و رودخانه
مرغ بود از کوهستان بالا مرغاب و بالاتر آید سارق و سالور از آن آب زراعت می نمایند ثم به مرو
شاه جهان آید ترکمان تکه بیست پنج هزار خانه که در مرو ساکن میباشند از آن آب دیم مرو زراعت
میکنند زیادی آب بصحرای دشت قپچاق رود و در آن صحرا بزمین فرو می رود کمترین مصنف
چهار ماه حسب الحکم در آن صفحات بوده و دیده اینکه در شاهنامه فردوسی رود شهد
گوید همین رود است **ساقداق** باغین اولاهم صحیح است ترکش را گویند که جای تیر است
سدق و سداق و ساداق نیز گویند **ساوورماغینک** بضم واو و سکون رای قرشت
و یا و نون و کاف پارسی یعنی بهوا دادن توده حیرت الابرار گوید بنچه بو خاشاک
اوت ساماغینک بنچه بو توفراغینی ساوورماغینک **ساچتینک** بسکون جیم
پارسی و کسر تای قرشت و سکون یا و نون و کاف پارسی یعنی افشانیدن و پراکنده کردن
در فرهاد شیرین گوید بیچوک کیم خضرو شب ظلمت نهانی اولوس غه ساچتینک آب زندگانی
ساغیندینک بسکون یا و نون و کاف پارسی یعنی خیال و اندیشه نمودن و نیز تصور و حذر کردن

در چهار دیوان
ساغندیم

درچهار دیوان کوید٭ ساغینیدینک ضعف اول یوزکوزکوسین بتکوردونک آغریغه
اولوب یردیم یانابو وجا یلاکوباکه یترکوزدینک٭ ساغین سانک بسکون نون وکاف
پارسی یعنی خیال واندیشه بکنی ونیز تصور وحذر ویادنمانی درچهار دیوان کوید٭
کوز توتارمین ای بولوت کیم اوتسانک اول کلشن ساری٭ چون ساغین سانک بیزنی
اون تارتیب فراوان یغلاغیل٭ ساوورغودیک بضم واو وسکون رای قرشت یعنی
مثل انیکه پاشیم وباد بدهم درداستان شیخ صنعان کوید٭ توفراقنی کوکسومکا خارا
اورغودیک٭ باسیما توفراغلار ساوورغودیک٭ ساغین ماغیل یعنی خیال واندیشه
مکن ونیز تصور وحذر ویادمنما درلیلی مجنون کوید٭ طاقت غریانی ایلا سانک غم
ساغین ماغیل آنی نستودین کم٭ ونیز درچهار دیوان کوید٭ نوای امیدی قیلور سین
حجاز آهنکی٭ ساغین ماغیل یاناکیم عازم خراسان مین٭ ساسان باهر دو سین
بی نقطه جد اردشیر بابکان وسلاطین ساسانی منسوب باوینید٭ ساورولغیل
بضم را امر از بربادشدن درمصرع کوید٭ ساورولغیل ای چرخ نکون ای دهر دون برباد
بول٭ سایو بضم یا و واو مجهول یعنی شمردن وعدد مساشد درچهار دیوان کوید٭
غنچه کولکوسیکا ای بلبل کونکل کربیرمادینک٭ باغ رنکلاهم کل سایو یوزخار بولغای مویدی٭
سال چیزی است باین نوع چوبهای قوی را پهلوی هم کذارند ومی بندند ودر رودخانهای
بزرک اموال واسباب بربالای او کذارند وآب میکذرانند ونیز اضطراب کردن ومضطرب
ساختن ونیز لنکر انداختن درچهار دیوان کوید٭ بحر اشکیم بحرا کیم تا بماس ضربکوزم دمی

کوییا کیرک بیستا بیدین آیینک سالی یار ساغینددوردوم بسکون یا و نون
وضم هر دو دال یعنی بخیال واندیشه انداختم بمعنی باور داشتن هم آمده و نیز به تصور وحذر
وادار کردم ساغینسام بسکون یا و نون وسین دیگر با الف کشیده یعنی خیال
واندیشه بکنم و نیز تصور وحذر و یاد نمایم در چهار دیوان گوید بیت هجر شامی آیینی رخسارینک
ساغینسام نیتما عیب کیم بصر حسنی قرانغو کیچه داییلدی غلط ساچتیم بسکون
جیم پارسی و کسر تای قرشت یعنی افشاندم و در لغت غوغودم در چهار دیوان گوید
تا یمادیم بر یخچه کیم مهر و وفا توفراغیدا دانه ساچتیم اشلدین کیرک بیلا ایلا ابیتیار
سایاماق بایای با الف کشیده با چوب پنبه زدن وحلاجی کردن
سایلاماق بسکون یا یعنی رشته بسوزن کشیدن ساب رشته و خیاط
فزید برای تاکید مثل اینکه ساپ ساری یعنی زرد محض ساپ ساق یعنی صحیح محض
ساپاماق بای پارسی با الف کشیده برگ و دسته هر چیزی را گویند سایان
با یای با الف کشیده و بنون رسیده چوبی که بر سر آن آهن نصب کنند زمین را شیار نمایند
با بای پارسی فلاخن را گویند و نیز محلی از محال توران در یک فرسخی مرغینان ساپارجک
بای پارسی با الف کشیده و برای قرشت رسیده و فتح جیم ابجد استخوان نرم را گویند
ساب ساری یعنی زرد محض و محض زرد ساپساق بسکون بای پارسی صحیح
و هشیار را گویند ساپقون بسکون بای پارسی حربه و نیزه بشکل پنجه که ماهی بدان
صید کنند ساتقان بسکون تای قرشت فروختن ساتقون لماق بسکون

تای قرشت
یعنی ضربان

تمام ران تا سر انکشتان بعنی خریدن **ساتان** باتای قرشت بالف کشیده تای قرشت
ساتغچی بکسر تای قرشت وجیم پارسی دلال دست فروش را کویند **ساچماق**
بسکون جیم پارسی وراى قرشت بالف کشیده یعنی جستن وخیز نمودن **ساچاق**
باجیم پارسی بالف کشیده وریشه از نخ وابریشم ونیز سفره که در حین طعام کستر انند
ساچلیق بسکون جیم پارسی وکسر لام وسکون یا وقاف کیسوی ابریشمی را کویند
سالقین سین بی نقطه بالف کشیده وبلام رسیده بمعنی نسیم خنک می باشد
در چهار دیوان کوید چوان سوی دور شود رون عیسی دمید ودسالقین بستان ساری
جانانیم کویا که خرام ایتمیش ونیز در انشا کوید وبهار سالقینی نینک عطر انکیز لیغی
ساوورغان بضم واو وواو مجهول یعنی بباد داده شده **سامان** بمعنی کاه باشد
هر کیمین سامانی بار سامانی بار ژو در پارسی معروف ولغت مشترک است در پارسی ودر ترکی
ساغین یعنی خیال واندیشه بکن ونیز کوسفند شیر دار ونیز لیریاد کردن وتصور
کردن وحذر کردن **ساتکین** بکسر تای قرشت پیاله شراب را کویند بمعنی
مطلوب ومحبوب هم آمده است **ساقیرغان** بسکون یا وراى قرشت از جنس کلاغ
سیاه وسفید که کشکرک کویند در لیلی مجنون کوید تون کونی میلو بنفش سبز
غان کافور ایله مشک دین ساقیرغان **ساچیلغان** بکسر جیم پارسی وسکون
یا ولام یعنی افشانیده شده در چهار دیوان کوید خرام وقتی دا سر عتی دین یوزی
کبر لاب بولوب بعینه گل اوزره شبنم یوق ایرسه خورشید اوزا ساچیلغان صفا وزیبق

ساچماپین بسکون جیم پارسی و کسر با یعنی بیفشاند و پراکنده نکند در چهار دیوان
بو باغ گل لاربنی پرکا ساچماپین قویماس خزان ییلیغی کوروب چرخ بیوفا غه باقینک
ساچیوق بکسر جیم پارسی بمعنی نثار میباشد و نیز نقد و جنس که از خانه داماد بخانه
عروس می فرستند ساداق و سدق و سداق و ساقداق
بمعنی ترکش باشد که جای تیر است با صاد هم آمده سارغارماق بسکون هر دو رای قرشت
یعنی زرد شدن سارغارتماق بسکون هر دو رای قرشت یعنی زرد کردن
سارساماق یعنی تکانده شدن و نیز لرزیدن و جنبیدن زمین بغیر آن سارماشماق
بیکدیگر پیچیدن سارآغوج بسکون را و جیم ابجد گیسو پوش زنان و آن مانند همیان
باشد که از زینت دوخته اند سارج بسکون را و جیم ابجد زننده و سرکش را گویند
سارده بسکون را و فتح دال مجلس و مجمع را گویند سارقوت و سرقوت
و سورقوت بسکون را ته جرعه و پیاله را گویند در چهار دیوان در ساقی نامه گوید
توره بیرله باش اوروب توت غانغه سارقوتین بیرمین بی سامانغه اوزنی اول سارقوت
ایلا مست قیلای سوزنی خان بزمیدا پابوست قیلای سارکه بفتح کاف پارسی بز
اخته که در پیش گله رود سارکی بساط خانه و بساط خورده فروشی و امثال آن
سایلاتیب بسکون یا و کسر نون یعنی شمرده شده است و بحساب آمده است در چهار
دیوان گوید لیلی و شیرین و عذرا باردیلار و نی عجب بولماغیم والهٔ سنکا کیم سین قالیب سایلاتیب
سایلاتیب ساچاپین با جیم پارسی با الف کشیده و کسر با یعنی می افشانم و پراکنده می کنم

ساذوق راق [illegible]

در لیلی مجنون دروت

در لیلی مجنون در فوت لیلی کوید * مرغوله سنبلین آچاین * عالم نی عبیر دین ساچا یین

سارماشیق بسکون رای قرشت نام کیاه است که بر درخت پیچد و خشک

کند که او را عشقه کویند ساری بمعنی زرد و نیز سمت و طرف و نیز پرنده سیا

خالدار که سار کویند و نیز ولایتی در مازندران عبید خان کوید * کر خرام ایتسانک

عبید ساری ای سرو روان * جان و کونکلی بیرلا جسمی خاک پا بولسون سننکا

ساریچه بفتح جیم پارسی پرنده شکاری و نیز نام زخمی که در اسب هم رسد

ساریغ آغریق علت و ناخوشی یرقان ساریغ قوش نوعی از جغد

ساری یوستین او روغی از اوزبکیه ساریغتول بضم تای قرشت زنک مایل بزردی را

کویند سازاربالیغ با زای نقطه دار با الف کشیده و برای قرشت رسیده یکنوع ماهی باشد

که خار ندارد و بفارسی مار ماهی کویند ساسیماق بکسر سین دیکر یعنی کندیده شده

ساسیق بکسر سین دیکر یعنی متعفن ساغماق یعنی دوشیدن ساغیلماق

یعنی دوشیده شدن ساغالماق یعنی تن درست شدن و نیز هشیار شدن

ساغیلتماق بسکون یا و لام و تای قرشت یعنی خوب کردن ساغچی بکسر جیم

پارسی بمعنی مستحفظ ساغری بمعنی کفل و نیز پوست کفل اسب و خر که دباغت شده

باشد سیغراق بسکون یا و غین نقطه دار کوزه لوله دار ساغلیق بسکون غین

دوشیده نی و شیر دهنده و نیز صحت و تندرستی را کویند ساغز بکسر غین نقطه دار

وسکون رای قرشت بمعنی کرکه اصم باشد بفتح غین معروف است لغت مشترک است

ساچغان بسکون جیم پارسی یعنی افشاندن و پریشان و پراکنده کننده در صبا ر دیوان کرید * خرده ساچغان دیب چمن ملکیده السلطان و لیدر للکی * غنچه ده تلیغ کونکلیلی ساچغان کیره امساکدا ایمیش *

ساتتوق بسکون تا قرشت و ضم تا دوم بکسر یعنی فروختم

ساغیرتکه بکسر تای قرشت شپش حیوانات **ساغلیش** بمعنی شماره
وحساب **ساقار** اسب پیشانی سفید را کویند **ساقیب** بسکون یا و تای قرشت
ستارهٔ مریخ را کویند **ساکماک** بسکون هر دو کاف تازی بناز خرامیدن
ونیز خرامیدن کبک **سالماق** انداختن واضطراب کردن ومضطرب ساختن
سالیلماق انداخته شدن **سالانماق** بسکون نون خرامیدن بناز
ونیز معلق آویزان شدن **سایبالدی** و **سایقالدی** بسکون یا و بای ابجد
بالف کشیده یعنی شمرده شد در چهار دیوان کوید عقل ودین نقدی فنا دیری آرا کیز ناسس
ایکاچ می بیل مغیچه لار یولیدا سایبالدی بنه **ساو** سین بی نقطه بالف کشیده وبواو
رسیده بمعنی باج وخراج وآن زری باشد که پادشاهان قوی از پادشاه ضعیف بکیرد ونیز
حصه ورسد ونیز زر وطلای خالص راهم کویند که شکسته وریزه ریزه باشد در چهار دیوان
کوید عشق باشیمین چیقاریب اوزلوکومنی اوردی تیغ آتی باشتین ساو ایتیب باشنی
تنیمین قیلدی ساو **ساوودی** بضم واو وواو مجهول یعنی سرد شد در حیرت الابرار کوید
ساوودی کونکلیکا باری عیش ولهو بیلدی ایرور هر نی قیلور بارچه سهو
سایبالغای بای ابجد بالف کشیده وبلام رسیده یعنی شمرده میشود ونیز پراکنده
ومتفرق میکردد **ساوورای** بضم واو وواو مجهول یعنی بباد میدهم ونیز بباد خواهم
داد **سارغاردی** بسکون هر دو رای قرشت یعنی زرد شد **سالغوچی**
بکسر جیم ابجد انداخته کننده واندازنده **سالاریندورماق** بسکون یا و نون یعنی

معلق

معلق آویزان ساختن **سالجه** بفتح جیم ابجد جانوری کوچک که بر دواب بچسبد
و ان ساغیر تکه وکنه است **سالغوت** توجیهاتی باشد که از برای لشکر بیکانه
در مملکت واقع شود ونیز بمعنی آغروق وبار سنکینی درجائی **سالغنجاق** بسکون
یا و نون وجیم ابجد بالف کشیده وبقاف رسیده ریسمانی که اطفال از درختان آویخته وبران
نشسته خودرا حرکت دهند **سالقوم** خوشه انکور وامثال ان **سامسون** بضم
سین بی نقطه ولایتی از ممالک قسطمونیه **سانماق** بسکون نون قیاس کردن
سانالماق بانون بالف کشیده وبلام رسیده شمرده شده **ساندیراقلاماق**
بسکون نون وکسر دال بی نقطه ورای قرشت بالف کشیده وبقاف رسیده یعنی هذیان کفتن
سانجماق بسکون نون وجیم ابجد نیش زدن ونیز حربه ونیزه بجائی فرو بردن
سانجتماق بسکون نون وکسر جیم ابجد وسکون تای قرشت بیکدیکر حربه ونیزه زدن
سانجلماق بسکون نون وکسر جیم ابجد یعنی فرو شدن **سان** شماره وحساب
ونیز امر از قیاس کردن **ساناج** باتای قرشت بالف کشیده وبجیم ابجد رسیده بمعنی
خنکجه وانبان پوستی **ساناغ** با نون بالف کشیده وبغین رسیده شماره وحساب
ساناغجی شماره کننده وحساب کننده **ساجیلغاندیکدورور** بکسر
جیم پارسی وسکون نون وکاف تازی یعنی مثل اینست که افشانیده وپراکنده شده است
درچهار دیوان کوید شعر پری رخساره لار تاشی مین دیوانه دور ریدا ساچیلغاندیکدور در
نخل ملامت دین ثمرهاریا **سالمق** بسکون لام وفتح میم طپیدن قلب را کویند

ساچیق بکسر جیم پارسی بمعنی نثار و شاباش سانه بفتح نون یعنی شمردن
ساسیغ دیم بکسر سین بی نقطه صدائی که از دور بگوش رسد ساچرایدی
با سین بی نقطه با الف کشیده و بجیم پارسی رسیده یعنی جستن میکرد و خیز می نمود در تاریخ
الملوک در وصف شخصی گوید ٭ که اوقتی بخشی آتار ایدی ٭ چوگان نی بخشی اوینار ایدی ٭
خاک پلک نی بخشی ساچرار ایدی ٭ سالجوت بسکون لام و ضم جیم ابجد نام طایفه
عظیم از مغول در حبیب السیر گوید ٭ که طایفه جلایر و سالجوت و تایجوت و قنقرات باهم معیت
کردند سنک یده را استعمال نمودند قوشون چینکیز خان و اونک خان را از باریدن
باران و برف شکست دادند ٭ پدید آمد از مکرشان باد و برف ٭ شد از برف صحرا چو دریای ژرف ٭
نکرد هر کسی جنک بکریختند ٭ از ایشان دو باهم نیامیختند ٭ ساناغلیق بانون با الف کشیده
و بغین رسیده با شماره و حساب و نیز بمعنی آگاه بودن و احتراز کردن در فرهاد شیرین گوید
دیسانک کیم نیما کای او لبولدا کامینک ٭ ساناغلیق کام ایله بولسون خرامینک ٭
سانجیغی بسکون نون و کسر جیم ابجد نیزه باشد که بدان ماهی صید کنند
سانجیق بسکون نون و کسر جیم ابجد وجع قولنج را گویند ساندیراق
بسکون نون و یا یاوه و هذیان گفتن مریض و نیز نایم که خواب باشد سانقو و سانقی
بسکون نون متحیر و سراسیمه را گویند ساینک بکسر نون یخ تنک را گویند که
در روی آب بسته میشود ساووتماق بضم واو و واو دیگر مجهول و سکون تای قرشت
یعنی سرد کردن ساوولماق و ساووشماق بضم هر دو واو و واو مجهول یعنی

[illegible]

جدا شدن

جدا شدن و رفع شدن ساووت بضم واو و واو مجهول بمعنی زره باشد و نیز
امر از سر وا کردن ساووت بوزان بضم واو و فتح بای ابجد و زای نقطه دار با لف کشیده
پیکان دراز و باریک و زره شکاف ساووغ بضم واو یعنی سرد
ساووغ لوق بضم واو یعنی سردی سایلاماق بسکون یا بمعنی انتخاب کردن
سایلاتماق بسکون یا و تای قرشت با هم انتخاب نمودن سای بمعنی وقت
و هنگام و نیز نهری که در تابستان خشک شود در زمستان سیل از آن آید و نیز حساب
و شماره و نیز امر از شمردن سایاغ با یای با لف کشیده شمار راه رونده و هر زه
سایدام بسکون یا صاف و هموار را گویند سازو بضم زای نقطه دار
بیمار و ناخوش را گویند سایرون بضم یا و ضم را هوای سرد و معتدل را گویند
سایو بضم یا شمار و حساب ساچقوسی بسکون جیم پارسی و کسر سین
یعنی خواهد افشانید ساخلاقوجی بسکون خای نقطه دار و کسر جیم ابجد یعنی نگاه
دارنده ساچقای بسکون جیم پارسی امر است یعنی بیفشاند و پاشیده کند و نیز می
افشاند در چهار دیوان گوید هجر آراهر نیچه ساچتیم اشک حسرت بیر دیک بزنی تر
بیرکای چوبیر مزرع داساچقای دانه هجر وله ایضا نوایی خورده نظمینکنی آندوق
ایلادینک نحریر که ساچقای خورده باشینک اوزره شاه خورده دان گوهر کاج
سانالغای با نون با لف کشیده و بلام رسیده بشماره می آید سایین
بکسر یا و سکون یای دیگر و نون لقب باتو خان بن جوجی خان و نیز بمعنی خوب و برگزیده

و منتخب میباشد **سای** بکسر یا بمعنی وقت و هنگام و نیز حرف رابطه و نسبت است
در اخر کلمه آید مثل اینکه کیلکان سای اورغان سای سارغارغان سای در چهار دیوان گوید
ستیندا ناز اولدی کی نیاز ایرماس عجب • لبس سین آتی قارغاغان سای سینی اول آلقاماق
سارغارغان سای بسکون هر دو رای قرشت و کسر یا یعنی در وقت زرد شدن
در چهار دیوان گوید • چهره سارغارغان سای آرتار کونکل نینک ناله سی • بار عجب واقع خزان
فصلیدا نالان عندلیب • **ساچیلدی** بکسر جیم پارسی یعنی افشانیده شد در چهار
دیوان گوید • برک گل کیم ساچیلدی کوئی آرا • اول مینینک پاره پاره کونکلوم ایمیش
ساغینغای بسکون یا و نون یعنی بخیال برود و اندیشه نماید و نیز تصور و محذر بکند
در لیلی مجنون گوید • ساغینغای اول ایمکانک آشناسی • مندین بولماق بو ایش رضاسی
و نیز در چهار دیوان گوید • جان قوشی قصد ایله ساغینغای کرو هجر بلا یای • ای نوایی کیم
که کورسا خالی بیر لا قاشینی • **ساغینیدی** بسکون یا و نون یعنی خیال و اندیشه و حذر
و تصور نمود در لیلی مجنون گوید • ساغینیدی مجنون نظاره قیلدی • کیم چرخ باشیکا کوزنی
قیلدی • **سالنجک و سالکنجک** بسکون هر دو نون و فتح هر دو جیم ابجد بمعنی
تعویذ که از گردن زنان آویزند در چهار دیوان گوید • نی هوش امیدی کیم عریان نکونی
قد بیرلا اوز سام تک • پری لار غه جنون طوماری بور بو نیوم مد اسا النجک

باب السین بی نقطه مع البا الپارسی والتازی

سپاماق بفتح سین بی نقطه و بای پارسی با الف کشیده بمعنی پراکنده کردن و افشاندن نمودن

و نیز بمعنی رئیس

ونیز بمعنی ریس نمودن پنبه وغیره میباشد در محبوب القلوب کوید ؛ قناعت چشمه
دور سوبی آلماق بیله قورو ماس ؛ ونحزنی دورکه تعدی سیاماق بیله اوکسوماس ؛
وله ایضا ؛ وکنیزلار ماموق سیاماق کوسی اوبی بیله آنینک القیشی غم نغمه پرداز ؛
سپارش بکسر اول وبای پارسی بالف کشیده بمعنی سفارش میباشد ونیز سپردن
بضم اول اختیار نمودن زمین لغت پارسی است چون در تالیفات امیر بود بقلم آمد در لیلی مجنون
کوید ؛ اول ایسه نکارش ایلاکا اول احمد سه دا سپارش ایلا ؛ سبقار ایپن بکسر
اول وسکون بای ابجد وکسر با یعنی بنوشیم وسر بکشیم در لیلی مجنون کوید ؛ کورکاج آنی هوش
دین بارایپن ؛ بیردم بیله ایله سبقار ایپن ؛ سبقاردی بکسر اول وسکون بای ابجد
یعنی نوشید وبسر کشید در فرهاد شیرین کوید ؛ آلیب سبقاردی آنداق بیخودانه
که ساغر نقشیدین کیتی نشانه ؛ سبقنی بفتح اول وبای ابجد وکسر نون معنی معروف است
در لیلی مجنون کوید ؛ کون بار ایدیکیم بیش اون ورقنی ؛ بوقالیب ایوور وور ایدی سبقنی
سپتی بکسر اول وسکون بای پارسی وکسر تای قرشت یعنی افشانید وپراکنده کرد
در فرهاد شیرین کوید ؛ طبیعت سپتی چون مشک اوزرا کافور ؛ یا ناکافور مشک اولماق
نی مقدور ؛ سپسام بکسر اول وسکون بای پارسی یعنی بیفشانم وپاشیده کنم در فرهاد
شیرین کوید ؛ چو بلسام کر دین کونکلو نکدا قایغو ؛ یراوزره اشکدین سپسام ایدی سو
سپماک بکسر اول وسکون بای پارسی یعنی افشاندن سپلماک بکسر اول وبای پارسی
وسکون لام یعنی افشانده شده سپلماق بکسر اول وبای پارسی وسکون لام بمعنی لغزیدن

وسرهیدن **سپالاماق** بکسر اول وبای پارسی با الف کشیده یعنی مهربانی واظهار محبت
کردن **سبقارماق** بکسر اول وسکون بای ابجد ظرف آب وبایشر ابرابر سرکشیدن وتمام
نوشیدن **سپکیل** بکسر اول وسکون بای پارسی وکسر کاف پارسی دانه‌ها سیاه وزرد
که در بشره آدمی وکشت زارها بهم رسد **سپنکی** بکسر اول وفتح بای پارسی وسکون
نون یعنی کاز باشد بعربی مقراض گویند **سپرک** بفتح اول وبای پارسی وراو کاف تازی ۱۲ او بسوک
شتر دوتخمه وقوی را گویند ~~**سپاغ** بفتح اول وبای ابجد با الف کشیده بمعنی نان~~
~~خورش میباشد لغت پارسیست چون در تاالیغات بود بقلم آمد با بای پارسی برگ درخت را گویند لغت~~
~~ترکی وپارسی هر دو استعمال میشود در لیلی مجنون گوید کویا تو سپا اوزون سباغی بولدی اوزون ایاکان اراقی~~

باب السین مع الجیم الپارسی والتازی

سچینک بفتح اول وکسر جیم پارسی وسکون یا ونون وکاف پارسی یعنی گیسوی تو از لطفی گوید
ای سچینک شیدا کونکل لار نینک سواد اعظمی ؛ حلقه حلقه روح نینک سرمنزلی بوده رخمی ؛
ونیز در چهار دیوان گوید ؛ یوز اوزه آچتینک سچینک زنارین ای کافر مکر ؛ فاش ایتیب
کفر و ینکنی قصد اهل اسلام ایلادینک ؛ **سچباغینک** بفتح اول وسکون جیم پارسی ونون
وکاف پارسی یعنی بند گیسوی تو در چهار دیوان گوید ؛ سچ باغینک اورغان مو دور سیمین تنینک
دودیغ بیچ ؛ یوقسه حسنونک گنجیغه جیرماشقان اژدر مو ایکین ؛ ولد ایضا ؛ سچباغ
ایرماس نورکیم اول کافر غلاغ ایلایب تورور ؛ عالم ایچره کفر تعظیمی اوچون زناریغه ؛
سچقان بکسر اول وسکون جیم پارسی بمعنی موش میباشد در محبوب القلوب گوید

[illegible]
[illegible]

سچقان ووزنسی درم اوقوولاب توکونی آختارماق ثـ سپچ وساچ بفتح اول وسکون جیم پارسی بمعنی

باب السین مع الخاء النقطه دار

سختیان بفتح اول وسکون خای نقطه دار وکسر تای قرشت ویای با الف کشیده وبنون رسیده پوستیکه توماج کویندش ونیز هر پوست که دباغت شده باشد بمعنی چرم علم کاوه آهنکر هم آمده در تاریخ الملوك کوید ثـ تیمورچی لار بیلیکا باغلار سختیانی یغاج باشیغه باغلاب علم قیلیب

باب السین بی نقطه مع الراء القرشت

سره بفتح سین بی نقطه ورای قرشت کوه پست کشیده را کویند ومعروفست ونیز مرد بزرك وصاحب شکوه ونیز خلاصه هر شی ونیز بی عیب وراست ونیز سقف آسمان ونیز ذرهای در سد سکندری کوید ثـ بولوب فاصل اول ثاغغه بودره عبور ایتکالی اول کروه سره مصرع ثـ آچوق جلکه سی ایردی خوب سره لغت در ترکی وپارسی درهر دو استعمال میشود

سرکه بفتح اول وکاف پارسی تراختر را کویند که پیشاپیش کله رود

سرقوت وسارقوت وسورقوت بفتح اول اثر جرعه وته پیاله را کویند در چهار دیوان در ساقی نامه کوید ثـ توره بیرله باش اوروب توت خانغه سرقوتین یرمین بی سامانغه اوزنی اول سرقوت ایلا مست تیلای ثـ سورنی خان بزمیدا بوسیتیلای ثـ سراقوچ بفتح اول وسکون جیم پارسی مقنعه که زنان برسر کنند سرکاك بکسر اول هردو کاف پارسی بیداری از خواب

باب السین بی نقطه مع القاف

سقاق بفتح اول چانه را کویند که زیر زنخدان باشد که غبغب کویند بمعنی ناك آدمی وغیره هم آمده

در چهار دیوان کوید ؛ یقادیک قرب اکر تاپمان سینینک سیمین سقاقینغه ؛

اینا الدیک هم یامان یرماس توشا آلسام ایاقینک غه ؛ و نیز در رباعی کوید ؛ کوز بیرله

قاشینک یخشی قباغینک یخشی ؛ یوز بیرله سوزونک یخشی دوداغینک یخشی ؛ اینک بیرله

مینکینک یخشی سقاقینک یخشی ؛ بیر بیرین دیسین باشینین ایاقینک یخشی ؛ بمعنی کردن

هم آمده یعنی از زنخ پایین **سقال** بفتح اول ریش را کویند که لحیه باشد در سد سکندری

در وصف خیل وحشی کوید ؛ کوزا زرق سقال اساریغ ویتره یوز ؛ چقیب ایرچانینک مانکلای

دین مونکوز ؛ و نیز در سبعه سیاره کوید ؛ یا نابیک لارنی کیم کیجیک و اولوغ ؛ باری باشی

~~اجوق سقالی یولوغ ؛ **سقیم** بفتح اول بمعنی بیمار و ناخوش در چهار دیوان در مخمس کوید~~

~~کوزلارینک بادلی هجر یدین بولوب جسمیم سقیم ؛ فرقتینکدا ای قرا کوز لسبکه هجرینک~~

~~بیری بیم لغت عربی است چون در تالیفات بود بقلم آمد~~ **سقرلات** بفتح اول و قاف

و سکون رای قرشت پارچه ایست که در روم و فرنک بافند در سد سکندری در دعوی

دارا کوید ؛ ولی یا دیالار غه ساالقان کیجیم ؛ سقرلات پارچه یا ووروغان کیجیم ؛ و نیز در حیرة

الابرار کوید ؛ طرفه قبای انکا ایستاب کونکل ؛ رنکی سقرلات بیله دا لوکل ؛ **سقین**

بفتح سین بی نقطه و کسر سین ثانی نام ملکی که دار الحکومه آن حاجی ترخان بود و ان املاک

خزر نیز کویند چه وقتی بتصرف ترکمان خزر بوده **سقالدورلوق** بفتح اول و ضم دال

بی نقطه و لام عقدم را کویند که زنان بر رو کذارند که مثل ریش از زیر چانه آویخته شود

باب السین مع اللام

سلجوق

سلجوق بفتح اول وسکون لام وفتح جیم ابجد امیری از امرای بغور که پدر سلاطین
سلاجقه است اسم پدرش دقاق بر بیست چهار پشت به افراسیاب رسد سله بکسر اول
دستار و شال را گویند که بر پیچند و نیز هدیه که در ایام سور و جشن بخانه داماد فرستند
سلجه بفتح اول وسکون لام وفتح جیم ابجد شش گوسفند و اسب و دو واب را گویند که سفر تکه باشد

باب السین مع المیم

سمرکند بفتح اول و میم و کاف تازی بمعنی سمرقند باشد

باب السین مع النون

سنمار بکسر اول وسکون نون و رای قرشت نام معمار که عمارت خورنق را ساخت
وان چنان بود که بعد از طلوع آفتاب برنگی جلوه می نمود و وقت ظهر برنگ دیگر جلوه می کرد
وقت عصر هم باز برنگ دیگر ظاهر می شد وقت غروب آفتاب باز برنگ اول خود بود در زبان
عربی نون مکسور است مع تشدید بعد از اتمام عمارت بخلعت و انعام فایز گشت نعمان
پسر امرء القیس و نیز بهرام گور آن معمار را از بالای همان قصر بزیر انداخت هلاک شد سبب را
پرسیدند گفت تا برای دیگران چنین عمارتی نسازد از ان وقت جزای سنمار در عرب ضرب المثل شد
سنکا بفتح اول وسکون نون و کاف پارسی با الف کشیده خطاب است یعنی بتو در جهان
دیوان گوید بیت نی قاش و یوز دور سنکا ای صنع لایزال ✽ بر آی باشیدا گورمادی
کیمسا انکی هلال ✽ سنان ورلار بفتح اول یعنی کسانیکه نیزه در دست دارند و کسانیکه
نیزه بکار میبرند در سد سکندری گوید ✽ توز انینک چو کیرلیک لار ینکلیغ سنان ✽ سنان ورلار

[illegible]

ایلکی دین آلدینک عنان ث لغتیست عربی مرکب است **سنانینک** بفتح اول و نون بالف
کشیده و کسره نون دیگر چابان و ترسناک گویند **سنناق** بفتح اول و سکون نون و تای
قرشت بالف کشیده نام نوینی که در دلاوری مشهور بوده **سنجر** بفتح اول نام پادشاه
مولدش سنجار بود و نیز نام پرنده شکاری **سنجق** و **سانجاق** بفتح اول و سکون
نون علم لوا را گویند و نیز سوزن بی سوراخ که سرش تکمه دارد **سندلاج**
و **سندلاوج** بفتح اول و سکون نون پرنده ایست شکاری قریب بکوچکی بلبل که زینه
او سبز باشد و ماده او زرد و دم او دراز **سندراج** بکسر اول و سکون نون و رای
قرشت بالف کشیده و بجیم ابجد رسیده بلبل را گویند **سننین** بضم اول و فتح
نون بمعنی نیز میباشد در لیلی مجنون گوید ث اولدی سننیبن سین یکلیغ هیاتیم بله
برله بید یکلیغ **سنایتین** بفتح اول و نون بالف کشیده و کسر تای قرشت یقین بدانم
چه معنی دارد هر کس فهمید بنویسد دور نیست که گل کشتی باشد در سد سکندری دیر فراست
بو بوردی سنایتین نی تورقوزدیلار ث سالیب لیکرین بادبان توزدیلار ث
سنقور بفتح اول و سکون نون و رای قرشت بمعنی شنقار است و آن مرغیست
شکاری از جنس چرخ در دشت ترک و تاتار و اهالی چین بهم رسد و گویند بسیار زنده است
و دو قسم میباشد سیاه و سفید و آن را آق سنقور و قرا سنقور خوانند

باب السین بی نقطه مع الواو

سوزلاشوردا بفتح سین بی نقطه و واو معلوم و سکون زای نقطه دار و ضم شین قرشت

سنقاج [illegible]

و سونقور و سونقار

بمعنی کمکو

بمعنی وقت صحبت کردن

بمعنی گفتگو کردن و صحبت نمودن در چهار دیوان گوید ٭ سوزلاشوردا اوزا اوزوم
بیرلا جونا هلی کیبی ٭ اول پریوش بیله واغزی قتیل وقالی بیرلامین ٭ سوزما بفتح اول
یعنی سؤال مکن سوکیکا بفتح اول و واو معلوم و کسره کاف تازی و کاف پارسی
با الف کشیده یعنی در عزای او و ماتم او در لیلی مجنون گوید ٭ سوکیکا آقار سوزار یغلاب
اوننار یتیب سوکوار یغلاب ٭ سونکیدا بفتح اول و سکون نون و کسره کاف تازی یعنی
پشت سر او و نیز با کاف پارسی بمعنی بعد از آن میباشد در فرهاد شیرین گوید
قبول ایتسون دعا بیرلا سلامیم ٭ سونکیدا ایله فهم ایتسون پیامیم ٭ سوا بضم
اول امر از اندود کردن بکسر اول پارسی میباشد لغت مشترک است در فارسی و ترکی
سونماسا بفتح اول و سکون نون و سین دیگر با الف کشیده یعنی دراز نکند کردن
سوز بفتح اول و سکون زای نقطه دار گفتگو و سخن را گویند بضم اول امر از صاف
و نیز پشت چشم نازک کردن و نیز با الجمع کردن طیور در وقت میل بنشیب لغت مشترک است
با پارسی در سد سکندری گوید ٭ نوایی سوز آیتور دا فرزانه بول ٭ چو ایتسنگ ایشیتکانگ باشید
مردانه بول ٭ وله ایضا در مدح شعر گوید ٭ سوز آیتور دا هر بیر گلیب موشگاف ٭ هول
تارلار دین بولوب حله باف ٭ سوزلا بفتح اول و واو معلوم و سکون زای نقطه دار
امر از سخن گفتن و تقریر نمودن یعنی سخن بگو و گفتگو بکن در چهار دیوان گوید
ای نوایی سوزلا واقع داستانیم عشق آرا ٭ کیم بودم فرهاد و مجنون قصه سی افسانه دور
سونماقدا بفتح اول و سکون نون یعنی در وقت دراز کردن در چهار دیوان گوید

ایستاسانک قتلیم چیقار قیل تیغ واهمال ایتیم کیم نی دیسانک سیندین بویون سونماقدا
خود بقصیه ایماش **سوزلاشیب** بفتح اول وسکون زای نقطه دار یعنی گفتگو و صحبت
کرده است در سرخی فرهاد شیرین گوید بزرک ابیله اولوغ چاره ایسیک غه سوزلاشیب
سودرالیب بفتح اول یعنی از زمین کشیده وسرپده شده **سودراسا** بفتح
اول وسین دیگر بالف کشیده بتراند و بکشد در چهار دیوان گوید سلطنت خلعتی دین آرتوق
ایرور دیر دامست سودراسا باده کدا ایگنی دا گر بیر گینک **سوساب** بضم اول یعنی
تشنه **سواق** بضم اول مکان آبرا گویند **سوسانیب** بضم اول وکسر نون یعنی
تشنه شده است **سونوب** بفتح اول وضم نون یعنی دراز کرده است در لیلی
مجنون گوید آچتی کوزینی بلا سونوب قول کیم سیل بلاغه ایلاکوم بول ولد ایضا
مرحل جفا قولین سونوب کینک اول ملکینی بربیله تیلیب تینک **سوراب** بفتح
اول وراء قرشت بالف کشیده یعنی سوال کرده است در سد سکندری گوید زلالی سیلابی کوزنینک
تینک تابی غه طیبی سوراب دردی تابیغه **سوغات** بفتح اول وواو معلوم یعنی تحفه
برای دوستان **سوستایب** بضم اول وواو مجهول وسکون سین دیگر وتای قرشت
بالف کشیده یعنی سست و بیحال شده است در فرهاد شیرین گوید بولوب زاید الغرض
احتمالی اباقی سوستایب صعب ایردی حالی **سوقولوب** بفتح اول وواو معلوم
یعنی فرو برده شده در حیرت الابرار گوید ای سوقولوب سکا عدل آتینکا خطبه دولت
سوقولوبی اتینکا **سوزوشوب** بفتح اول وضم زای نقطه دار وسین قرشت یعنی

گفتگو

گفتکو کردند وصحبت نمودند در فرهاد شیرین گوید ∴ تا پشتیلار چو بیر بیرلا سوز و شوب
بیی بغیل اتشیلار کیب ۲ کوروشوب ∴ سویلاب بضم اول وسکون یا مثل اینکه تیر را ۲ کیپ
ببندازی بجای خطا نماید کج برود در چهار دیوان گوید ∴ هر اوق اولقاشی یا کوکسوم کا اتسه
بی خطا تیکای ∴ و کر خود اوز کالار کا اتسه هم سویلاب منکا تیکای ∴ سوداب بفتح
اول وسکون دال بی نقطه امر است یعنی بکش و سریده بکن و نیز سریده بکنید در چهار دیوان
گوید ∴ بوبس که عین عنایت بیله کوزونک توشسا ∴ تا موغ او تیغ نوایینی سوداب ایلتور چاق
سوپورکاج ~~بفتح اول و ضم کاف پارسی و سکون نون و جیم ابجد یعنی فش کننده~~ سوکونج
بضم اول و بای پارسی و کاف پارسی با الف کشیده یعنی همینکه جاروب کرده لیلی مجنون گوید ∴
رخساری سوپورکاج اولا ایشکینی ∘ حلقه سی غه اوردی چیست ایلکینی ∴ سوغون و
ساوغون بفتح اول و واو معلوم اسبی که از خامی برآیند و نیز چیزی را خنک کرده باشند
سوغات بفتح اول هدیه و ارمغان را گویند سوپورماق بضم اول و بای
پارسی جاروب کردن سوپوروتماک بضم اول و بای پارسی و سکون تای قرشت
با دیگری باتفاق جاروب کردن سوپورولماک بضم اول و بای پارسی و رای قرشت
وسکون لام یعنی جاروب شدن سوکونجونک بفتح اول و ضم کاف پارسی وسکون نون
وضم جیم ابجد یعنی خوش دادن تو در چهار دیوان گوید ∴ اگر مسیح دعاسی اولوکنی تیرکوزور
ایردی ∴ نی نطق ایرور که سوکونجونکی بیله اولولنی تیریلیب کوز ∴ سونقور و سونقار
بفتح اول و واو معلوم وسکون نون پرنده ایست شکاری از جنس چرخ که آن را شنقار نیز گویند

[illegible]

در فرهاد شیرین گوید ث بیکا چون چیقماسون سونقور جهانینک کورونب شوکت صداسی

ماکانیدین ث ونیز در لسان الطیر گوید ث دیدی سونقار ای اولوس غه راهبر ث امرینکا تابع

کیلوب کالار ث **سوندوروُر** بضم اول وسکون نون یعنی خواموش میکند

مثل اینکه چراغ وغیره را خواموش نماید در چهار دیوان گوید ث غنچه وصلیم آچار شمع فراقیم

سوندورور ث هر نسیمی کیم کیلور کلرخ لباریم سار ییدین ث **سورکولوک دور** بضم اول

وکاف پارسی ولام و دال یعنی رانده نی هستیم وباید برانیم وبسرعت برویم در فرهاد شیرین گوید

دیدی اول یاری جنیبت سورکولوک دور ث بوایش که واقع اولسه کور کولوک دور ث بفتح اول

سوال کرده نیست وباید سوال کرد **سوردیکلار** بفتح اول وکسر دال بی نقطه مثل اینکه سوال

بکنند وبپرسند بضم اول ومثل اینکه کسی را براند در چهار دیوان گوید ث شام هجرانیم وصال

اهلیغه بیحد قیسغه دور ث آنی سوردیکلار نوا دیده بی خوابیدین ث **سوندیلار** بفتح

اول وواو معلوم وسکون نون دراز کردن چیزی را گویند یعنی دراز کردند در دست سکندر

در کشتن دارا گوید ث بیر لیسی بوکیم اول ایکی کینه خواه ث که تسلیم غه قول سوندیلار بی گناه ث

سوزالور بفتح اول وواو معلوم ورای قرشت با الف کشیده یعنی کشیده میشود

وسرانیده میگردد **سویولاماک** بضم اول وواو مجهول وضم بای پارسی یعنی کردن

وقطع نمودن قلم یا وغیره **سوبای** بضم اول وبای ابجد با الف کشیده سوار همه بدره را گویند

سوپورکو بضم اول وبای پارسی جاروب را گویند **سوپوسون** بضم اول وبای پارسی

وسین دیگر بلغت مغول هر وار بیدرا گویند **سوبوک** بضم اول وبای ابجد قلم یا پیر یعنی وک

سوتاری

[illegible]

سوتاری بضم اول و تای قرشت استخوانهای پهلو یعنی قبرغه سوجوک بضم
اول و جیم ابجد و سکون کاف تازی یعنی شیرین و لذیذ سوجی بضم اول و کسر جیم پارسی
ساقی و آبدار را گویند سودراماک بضم اول یعنی بزمین کشیدن و سرانیدن
سودراتماک بضم اول و سکون تای قرشت با دیگری بزمین کشانیدن سونغان
بفتح اول و واو معلوم و سکون نون یعنی دراز شده در لسان الطیر گوید لیک عثمان کبرگا
اولمت غه شمغ اولتوروب سونغان یاقین قیلدی جمع سوقسور بضم اول و تای
و سکون رای قرشت آواز ارنک سووار بضم اول یعنی آب باره سوداسام
بفتح اول و سین دیگر با الف کشیده یعنی کبر انم بکشم در چهار دیوان گوید
سلطنت خلعتی دین آرتوق ایرور دیر داست سوداسام باده گدالیغی دین تو کینک
سومور بضم سین بی نقطه و واو مجهول احتراز نوشیدن تا آخر عمر در سد سکندری
گوید نوالی سومور باده جانفزای که قالمیش نی ملولی خاقان نی رای ادب بیرله شاهان
ساغر سومور دماغین چو گرم اولدی افسانه سوز سودرادیلار بفتح اول و واو
معلوم یعنی کشیدند و سرانیدند در فرهاد شیرین در گرفتاری فرهاد گوید توکانکا
سوزنی بیدا ایلادیلار آنی خسروقا شیدین سودرادیلار سوندورکایلار
بضم اول و واو و سکون نون و کاف پارسی با الف کشیده یعنی خوشحال و شادکام نمایند
بسکون واو اول مثل چراغ و غیره خواموش نمایند سوقورسالار بفتح اول و واو
معلوم و سین دیگر با الف کشیده کشبک چیزی از جای از قبیل شمشیر از غلاف و مو از ماست

[illegible]

و دندان از دهن و غیره یغنی بکشند در چهار دیوان گوید بیتش قادیب مین لعلینکا
اوزماس مین آندین بو طمع انبر هجران بیله بیربیر سوقورسا لار تیشیم **سورماق**
بفتح اول بمعنی مکیدن و نیز پرسیدن و پرسش نمودن **سورماک** بضم اول بمعنی
راندن و نیز شیار نمودن **سورولماق** بفتح اول یعنی پرسیده شدن و نیز مکیده
شده **سوروشماک** بفتح اول یعنی مکیدن و نیز پرسیدن **سوروشماک**
بفتح اول یعنی متحیر شدن **سوروشولماک** بفتح اول یعنی پرسیده شدن و نیز مکیده
شدن **سوراماق** بفتح اول یعنی سراغ و تفحص کردن **سوروتماک** بضم
اول و سکون تای قرشت یعنی مالیدن **سوروشتورماک** بضم اول و رای قرشت
و سکون تای قرشت و ضم تای دیگر دیگری را حکم بمالیدن کردن **سورتوشماک**
بضم اول و تای قرشت بیکدیگر مالیدن شدن **سورکاماک** بضم اول و کاف پارسی
بالف کشیده یعنی لغزیده شدن **سوروچماک** بضم اول و رای قرشت و سکون جیم پارسی
با لغزیده شده **سوراقغ** بضم اول تفحص و جستجو و نشان و اثر را گویند **سورچا**
بضم اول و جیم ابجد بالف کشیده بمعنی لغزش **سورکاول** بضم اول و کاف پارسی بالف
کشیده و ضم واو جمعی که از عقب لشکر راندن لشکر ها مورند باصطلاح ایران چنداول
سورکو بضم اول و کاف پارسی آلتیکه بدان زمین شیار کنند و تخم افشانده شد
هموار کنند تا تخم پوشیده شود و نمایان نگردد **سولدوز** بضم سین بی نقطه
و واو مجهول و سکون زای نقطه دار از چهار قبیلهٔ اتراک که ترخان و برلاس و ارلات و سولدوز
باشند

بفتح اول [illegible]

باشند که اعظم قبایل ترکستان میباشند در چهار دیوان گوید نوائی سودی بیرلوینیه
کیز دیك ربع مسکون دا اکر ارلات اکر برلاس اکر ترخان اکر سولدوز سوزلامیش
بفتح اول و واو معلوم و سکون زای نقطه دار یعنی گفتگو و صحبت کرده است در فرهاد
شیرین گوید باقیب تنکری اوچون کورآنی بخواست کم خسرو سوزلامیش ایکری
یار است سودرامیش بفتح اول و سکون دال بی نقطه یعنی از زمین کشانیده و سرانیده است
در چهار دیوان گوید هر ساری بیر زخم لیق عضوم اوزولکان تاپمیش ایل نا توان
جسمیمنی کیم گوینده اسللاد سودرامیش سونماس بفتح اول و سکون نون یعنی دراز
نمی کند در چهار دیوان گوید کوزوما کرچه کیم آسیبیدین سونماس ایاق برق آفت
بونیستانیمد ابولغای کاشکی ~~سورماق بفتح اول یعنی سوال کردن بضم اول و ایلندی~~
راندن و به تعجیل رفتن سونماق بفتح اول و سکون نون یعنی دراز کردن دیگر
گوید کیم بونه قول سونماق و چیکماك ایدی پاسخی شاه مودب دیکی سورگون
بضم اول و کاف پارسی از مکان و مسکن راندن سورمه کلید بضم اول نوعی از کلید
از چوب ساخته بدیوار نصب کنند به پشت در تا بدست کشوده شود سورمیشی
بفتح اول بلغت مغول شادی و سرور و غوغا و آوازی که در جنگ بطریقه خود کشند و نیز
بمعنی پرستش و راندن و مکیدن سوروچی بضم اول و واو و کسر جیم پارسی راننده و عمله
یام خانه که همراه چاپار دفته است تا اسب بیاورد سوروش بفتح اول بمعنی استفساد
و نیز امر است از مخبر شدن سوروغ بضم اول و رای قرشت یعنی پرستش و سوال

واحتساب و نیز ستون بلند و نیز چوبی که اطفال خورد هم که بسازند در سد سکندری گوید
آلار جوشنی پارچا قایقا الدورق * سنان قوللاری یا ایچولک کیم سووغ * سوردونک
بضم اول وسکون نون وکاف پارسی یعنی رانده کردی و دوانیدی و نیز بفتح اول سؤال
کردی در چهار دیوان گوید * ای قویاش یوچون قاشینکدین سایه دیک سوردونک
مینی * روشن ایلاب جمله عالم را کویه وردونک مینی * سوزلاشکونجه بفتح اول
وضم کاف پارسی وسکون نون وفتح جیم بجد یعنی بقدر امکان کفتگو بکنی در چهار دیوان
گوید * ناگهانی کر بولوب طالع مساعد بخت یار * تا پسانک اول آی بیرلا سوزلاشکونجه
مقدار ای کونکل * سونک بفتح سین بی نقطه و واو معلوم وسکون نون وکاف پارسی
دست چپ وسمت چپ را کویند قرینه لغت را اونک کویند که راست باشد در چهار دیوان
شاهد است * اونک ایلکیدا بیر سفینه لیکن بوخسته اشعار بدین مجلی * سونک ایلکیدا
شیشه ایچره می لیکن اوزی لعلی دیک مروق * سونکاک بضم اول و واو مجهول وسکون
نون با هر دو کاف پارسی استخوان را کویند در لیلی مجنون کوید * عشاق تنی که بولدی
توفراق * هر یان کوروب نوب سونکاکلاری آق * و نیز در چهار دیوان گوید * قوزغادی
آهیم سونکاک بیرله تن غمناکنی * ییل ساووردی بیر اووچ توفراغ ایلماخاشاکنی
سوموماک بضم اول و میم وسکون رای قرشت پیاله وکاسه را لبسر کشیدن
که چیزی باقی نماند در چهار دیوان گوید * کر خرابات ایچرا ممکن دور سوموماک بیر
قدح * خضر اگر اولتور سا بارماس چشمه حیوان ساری * سوکسوک بضم اول با هر دو کاف

تازی
درختی است

تازی درختی است که در زمین ریگ زار روید بعد از خشکی ریشهای او در از زوار خان
بر آمده در روی زمین ظاهر شود که از ان عصا سازند در لیلی مجنون گوید شعر سوکسوک
کیبی کیم چو بولدی پوده تا پقای بازی اوزره توده توده **سوزلانماک** و
سوزلاشورماک بفتح اول و سکون زای نقطه دار و سکون نون و ضم تای قرشت
مذکور ساختن و گویا کردن **سوزنیترکوچی** بفتح اول و سکون زای نقطه دار
و فتح تای قرشت و ضم کاف پارسی و کسر جیم ابجد سخن چین و نمام را گویند **سوزتیکار**
بفتح اول و سکون زای نقطه دار و کسر تای قرشت و کاف پارسی با الف کشیده سخن رس
و غور کننده سخن را گویند **سوزچی** بفتح اول و سکون زای نقطه دار گوینده و صاحب
سخن **سوزکوج** بضم اول و سکون زای نقطه دار پالایش سوزمه شراب خالص
سوزوک بضم اول و زای نقطه دار بمعنی صاف میباشد در چهار دیوان گوید
شعر قاتیغ دردیم زلال اشک ایتار فاش سوزوک سو ایچرا قالماس یاشورون تاش
سوساماق بضم اول و سین دیگر با الف کشیده یعنی تشنه شدن
سوساتماق بضم اول و سین دیگر با الف کشیده و بتای قرشت رسیده یعنی
تشنه کردن **سوستایماق** بضم اول و سکون سین دیگر و تای قرشت با الف کشید
و بیا رسیده یعنی سست شدن و بیحال گردیدن **سوستاتماق** بضم اول و سکون
سین دیگر و تای قرشت با الف کشیده و بتای دیگر رسیده یعنی سست و بیحال کردن
سوسدورماک بضم اول و سکون سین دیگر یعنی ساکت و آرام کردن

سوساق بضم اول و سین دیگر با الف کشیده بمعنی چمچه سوستایماغینک
بضم اول و واو مجهول و سکون سین دیگر و تای قرشت با الف کشیده و بیا رسیده یعنی
سست و بیحال شدن تو در سد سکندری در تالیف خمسه گوید بو یول قطعید اتالماغینک
نی ایدی کوروب خمسه سوستایماغینک نی ایدی سوزمادینک بضم اول
کشیدن شمشیر و غیره را گویند یعنی نکشیدی و نیز اسب و غیره راند بفتح اول پرسیدن
و سوال نکردی در سد سکندری گوید سیاست قلیچین منکا سورمادینک مینی
اولتوروریدا اولتورمادینک سورورک بضم اول و رای قرشت گله گوسفند و غیره را
گویند در حیرت الابرار گوید بیر سوروک البته قویوب کیتماین تا کر بوروب
ایکی سوروک بیتماین ولها ایضا شه داغی تحم اریه سینی آبی میب اوید اسوروک
لارنی سوروک تاتی بیب و نیز در داستان شیخ صنعان دختر ترسا فرمود یا بخوابیم
بکنی نوبدی دیدی سوروک نی کلتورونک تونی چوبان صحبتی غم تیکورونک
سوورانک بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی لم است بکشید و بسرانید
سورماغینک بفتح اول و سکون رای قرشت یعنی سوال کردن تو در لیلی مجنون گوید
قیلغانی یا سورماغینک نی ایردی مین دین یانا سورماغینک نی ایردی بضم
راندن تو سوردونک بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی یعنی سوال نمودی و نیز
بضم اول راندی در فرهاد شیرین گوید چو سوردونک اول آتیم شهر تینی ایلکیجی ضعیم
کیفیتی نی سودرائینک بفتح اول و کسر تای قرشت و سکون یا و نون و کاف پارسی

یعنی کشایید

یعنی کشاینددی و سرایندی در چهار دیوان کوید کورو بان کویونک آراز البغم
تند بولوب سوُرکالی ات شقاری ایت لار کامینی سود را تینک **سوُسوُن**
بضم هر دو سین بی نقطه آب دوغ را کویند **سوُغارماق** بضم اول یعنی سیر آب کردن
سوُغاریلماق بضم اول و سکون یا و لام یعنی سیر آب شدن **سوُغالماق**
بضم اول فرو رفتن آب بزمین و خشک شدن **سوُغلاماق** بفتح اول نوالۀ جرعه را
بجای فرو بردن **سوُغورماق** بضم اول و غین نقطه دار چیزی را از جای بیرون
کشیدن **سوُغرولماق** بضم اول کشیده شدن و در آورده شدن **سوُنما** بفتح
اول و واو معلوم و سکون نون امر از دراز نکردن در چهار دیوان کوید حریفیغ المسا
زنهار می غه سونما ایلینک که زهر بور کیشی کیم باده نی ایچار بالغوز **سوُکسوُز**
بضم اول و سکون کاف تازی و زای نقطه دار خس و خاشاک را کویند **سوُنک** بضم
اول و سکون نون و کاف پارسی تمام مال شخص را بزور کرفتن **سوُرمانک** بفتح
سین بی نقطه و واو معلوم و سکون نون و کاف پارسی امر از سوال نکردن یعنی سوال
مکن بضم اول یعنی رانده نکن در چهار دیوان کوید ببل و آغزیدین نشان سورمانک
که زهریم دیرکا یوق بیر سر موا آشکار از دره پنهان داغی **سوُنغیل** بفتح اول و سکون
نون امر از دراز کردن در لیلی مجنون کوید چون قصه نی انکلادینک روان بول
سونغیل ورق و قلم ساری قول **سوُردوم** بفتح اول و سکون را یعنی سوال کردم
بضم اول راندم و بتعجیل رفتم در سد سکندری کوید بود ستان که سوردوم کفا بیت

سوُدراماق بفتح اول ... بضم اول ... سکنجیدن ... و پنبر جیدیم

ایروز غرض اوشبو آندین حکایت ایروز سومورسام بضم اول وسین دیگر بالف
کشیده یعنی بسر بکشیم تا تهٔ جرعه بنوشیم سوندیم بفتح اول وسکون نون یعنی دراز
کردم سورکوم بضم اول وکاف پارسی یعنی میدانم وبتعجیل میروم بفتح اول سؤال
میکنم سورابان بفتح اول وبای ابجد بالف کشیده یعنی میکشند ومیسرایند
در چهار دیوان گوید کوبیدا ایسلا میغی که بتر ما بان که تیشلابان ضعف بین اوکا
بیر بیردین اوزادا سورابان سوغان بفتح اول پیاز را گویند سوغانلیغ
بفتح اول وسکون نون محلی در حوالی تفلیس سوغلی بفتح اول سیخ کباب را گویند
سوغون بفتح اول نوعی از کاوکوهی بفارسی گوزن سوقماغ بفتح اول وسکون
قاف فرو شدن ونیز گزیدن جانوران زهردار ونیز راه باریک که از کوه می آید در فرهاد
شیرین گوید باسیب مخلص بولین توفراغی آنینک حقیقیم ساری مینک سوقماغی آنینک
سوقولماغ بفتح اول وسکون لام فروشدن ونیز گزیده شدن سوقوشماغ
بفتح اول بیکدیگر فرو بردن ونیز یکدیگر را گزیدن سوغاق بضم اول نوعی از جنس آهو
لیکن بزرگتر که شاخ آنرا دسته کارد سازند وخیلی صاف باشد ونیز کوچه تنگ را گویند
سوتقور بضم اول وسکون تای قرشت هاون چوبین بزرگ سوموردوم
بضم سین بی نقطه وواو مجهول وسکون رای قرشت یعنی نوشیدم وتا ته جرعه لبریز کشیدم
در چهار دیوان گوید ایلاب فلک نی جام سومورددوم نوا پیا قوش توت بو بزم ایچیندا
که هشیار مین هنوز سوغالماغای بفتح اول یعنی خشک نشود ونیز فرو نرود

سوز شیرین

[illegible]

سَورِشدِین بفتح اول وکسر رای قرشت از آن سوال کردن و پرسیدن در سبعهٔ سیّار
گوید اول سورشدین منکا نشاط اولدی سُوسابان بضم اول وبای ابجد بالف
کشیده یعنی تشنه شده ام سُوستایور و سُوستانور بضم اول وتای قرشت
بالف کشیده وضم یا یعنی سست و بیحال میشود سلطان حسین میرزای بایقرا گوید
ضعف دین هر دم چو اولدی آرام جانیم سوستانور جانیم آکیب خسته جسم ناتوانیم اوروتانور
سُونگُدُ بضم اول وسکون نون امر از خاموش کردن در چهار دیوان گوید
اشک ایلا کونکلوم اوتی اوچماس قدح توت ساقیا کیم بو سو بیرله مکر اول شعله نی سوندور
کاسین سَودرالکان بفتح اول ورای قرشت بالف کشیده وبلام رسیده یعنی کشیده
شده وسرانیده شده در لیلی مجنون گوید سودرالکان خطبیله توتوب یول کیم قوم
اوزه یول یاساب ایدی اول سُوقور بضم اول وقاف جایی که آب آن خشک شده
وکودی که چشمش بی آب شده بمغاک افتاده ونیز چاه خشکیده ونیز با قاف مشدد آب
ودواب مغلوک وناتوان را گویند ونیز بمعنی اردک نر یعنی سونه سُوقوش
بضم اول وقاف ضرب بهم زدن ونیز فرو بردن سُوقوم بضم اول وقاف دو اینکه برای
فدا آن را ذبح کنند سَوکاک باکاف پارسی دشنام دادن باکاف تازی شکافتن
سَوکولاک دشنام داده شده سَوالاشتی بفتح اول وواو معلوم وکسر
تای قرشت یعنی بسخن آورد واحوال پرسید سَوقلابان بفتح سین بی نقطه و واو
معلوم وسکون قاف وبای ابجد بالف کشیده یعنی فرو برند وطپانند در سد سکندری

[illegible]

در کشتن دارا گوید؛ بیری سوقلابان کردکاهی غم تیغ؛ تو کوب برکه قاینینک نی دریغ

سومورکای بضم اول و کاف پارسی با الف کشیده یعنی ترجمه می نوشد در چهار دیوان گوید؛ ایلاهجر اندین تیلا دمین بی خود اولماق ای رفیق؛ کیم فلک جامین تولا تونتانک سومورکای مین آنی؛ سوالقان بضم اول اندوده شده با کاه گل مالیده شده در لیلی مجنون گوید؛ تو فراغ لار آرا ایکی یاسالقان؛ غم پالچیغ دین یانکی سوالقان

سوپورمایین بضم اول و بای پارسی و کسر با یعنی جاروب نمی کنم در لیلی مجنون گوید؛ شفقت بیله تو تمایین تولونکنی؛ کوز بیرله سوپورمایین یولونکنی؛ سوران و

سورون بضم اول و رای قرشت با الف کشیده بمعنی اسب انداختن میباشد و نیز غریو و آوازی باشد که لشکریان به ازدحام و جمعیت کشند در فرهاد شیرین گوید؛ چو غوغان دوریغه باو وشتی لار باث؛ سوران سالیب یبان توشتی لار باث؛ و نیز در سد سکندری گوید؛ سپاهین توزوب شاه رزم آزمای؛ سورون سالدی و قیلدی عزم آزمای؛ سورون یوق که یوزمینک هژبر بیله؛ دیکین سالدی کوک طاقیغه ولوله؛ و نیز در حبیب السیر گوید؛ یوسف صوفی با لشکر قیامت اثر از افقان کورکه و سورون کوش که بهون را کرسا ختند

سورغان بفتح اول و واو معلوم یعنی سوال کرده شده در چهار دیوان گوید؛ ای که سوردونک هجر زندانی بلیت جافغی؛ خیر مقدم کیل که سین سورغان بیزینک کاشانه دور؛ سون

بفتح اول امر ز دراز کردن در فرهاد شیرین گوید؛ تو یوب ویرانه لار دا تیلبه لیک نی یانا بیر کنج سارسون ایلیک نی؛ و نیز در چهار دیوان گوید؛ ای اجل سون بو یون او لغمزه

[illegible]

کیم باشی

کیم باشی چیکماس ❁ هرنی تعلیم که شاکرد غه استاد بیرور ❁ سُوق بضمّ اول چوبهای که بر پا بندند و با او راه روند لغت با عربی مشترک است سَوُکُتُورُمالک بفتح اول و ضمّ تای قرشت یعنی شکافانیدن سَوُکُوشُمالک بفتح اول و ضمّ کاف پارسی یکدیگر را دشنام دادن سُوک بضمّ اول و سکون کاف تازی ارزن را گویند که پوست آنرا گرفته باشند سُوکُدانِیش بضمّ اول و سکون کاف پارسی و کسر نون نهار را گویند که ناشتای صبح باشد سَوُکُدامیشِی بفتح اول و سکون کاف پارسی بدست اضطراب از روی آسودگی زدن سَوُدُرانِیب بفتح اول و کسر تای قرشت یعنی سر تنیده و کشیده است در چهار دیوان گوید ❁ جنون کوییدا اوسروک سودرانیب رطب اللسان قیلسا ❁ فنا اوباشیغه دیرابچره بورازنهانیمنی سُومُورُماکُدا بضمّ اول و سکون رای قرشت یعنی در وقت نوشیدن در چهار دیوان گوید ❁ بو فصل ابچرا ملالت تا سالم بیر اوقا الغای ❁ کیم چبکای می سومورماکدا یوزیکا جام قلغاین ❁ سَوُنکیجه و سَوُنکُونجه بفتح اول و واو معلوم و سکون نون و کسر کاف تازی یعنی تشپسر او و از تعاقب او در چهار دیوان گوید ❁ قایو طرف که قوباشنگ کلیغ اولنکار بارور ❁ سونکیجه سایه مثال الیک بو خاکسار بارور ❁ سَوُدُرایُو بفتح اول و ضمّ یا یعنی بکشم و ببرّم هم در سکندری گوید که بوتنی بیلیه بیر قولین قیلدی رست ❁ آتی سودرایو شه ساری سوردی چست ❁ سَوُنارمُو بفتح اول و نون با الف کشیده و برای قرشت رسیده استفهام انکار آباد را زمی کند سَوُنغِی اُویقُو بفتح اول و سکون نون و ضمّ الف کنایه از مرگ مبباشد

در سبعهٔ سیاره گوید شعر کوردیلک تون ایرور قرانغو منگا بولسا نی ایردی سونگغی او یقو منگا

ونیز در چهار دیوان گوید شعر توشتا وصلی بولسا اگر خود بارچه سونگغی او یقو دور ای خضر

حیوان سوبی ایچا الگا بیدار ایلام **سوردالسه** بفتح اول و رای قرشت با الف کشیده

وبلام رسیده یعنی کشیده و سرایت شود در چهار دیوان گوید شعر ایلکیم زلفین خمین عالم غم

تارقاتمیش نسیم ذی عجب سوردالسه بو زجان بوی فهم قیلابیلین **سورگونجه** بفتح اول

وضم کاف پارسی و سکون نون یعنی بخواهم استفسار نمایم در فرهاد شیرین گوید شعر

کیسیلسون تیل سوزونک سورگونجه موندا ق کوزوم چیقسون سینی کورگونجه

موندا ق فرد مقدم ما خرمیباشد **سوتسه** بفتح اول و سکون نون و فتح سین دیگر

یعنی اگر دراز بکند **سوکمه** بفتح اول و سکون کاف تازی یعنی شکافته مکن ونیز

با کاف پارسی نخرمکو در لیلی مجنون گوید شعر کوکسوم پاره سینی سوکمه مونچه باغریم قانینی

توکمه مونچه **سوچخانه** بضم اول و سکون جیم پارسی و خای نقطه دار با الف کشیده زندان

خانه و محبس را گویند در محبوب القلوب گوید شعر سوچخانه شیغه فرش مسجله واقی توکولکان

سورغوچی بفتح اول و کسر جیم ابجد یعنی سوال کننده در حیرت الابرار گوید شعر سورغوچی

ظاهر اولوب اضطراب دیدی کیم ای مرشد عالیجناب **سوکل** بضم اول و کسر کاف

پارسی خسته و بیمار را گویند ونیز کسی که از عضو معیوب شده باشد **سوکیللیک**

بضم اول و کسر کاف پارسی یعنی بیماری **سوکوچوک** بضم اول و کاف تازی و جیم پارسی

شاخهای کوچکی که تراشیده سیخچه کرده با آن شکار کنند **سوکور** بفتح اول و ضم کاف پارسی

سوماق

و سکون را
درخت

وسکون را درخت بید را گویند سوکوش بفتح اول دشنام را گویند سوکونج
بفتح اول وضم کاف پارسی وسکون نون ونیز دشنام باشد در چهار دیوان گوید
لبنک بوخسته غم سوچون تکلم ایتماداعایش که بیز سوکونج بیله حاصل ایتیسا یوز الفیش
سول بفتح اول جانب چپ را گویند ونیز لمراز افسرده شدن سوماث بضم اول
وواو مجهول وسکون هر دو تای قرشت خلعت را گویند یعنی پیش کش هم آمده سورونك
بضم اول و رای قرشت وسکون نون وکاف پارسی یعنی برایند و رانده کنید بفتح اول سول کنید
وبپرسید در چهار دیوان گوید ترك عشق ایتیم مینی عشق اهلی خیلیدین سورونك
جیقماسام طعن وجفا تاشی باشیمغه یاغدورونك سورغو بضم اول وسکون رای
قرشت بمعنی گناه سوروغ کوینی بضم اول ورا و کاف پارسی یعنی روز حساب
وپرسش سورغوجی بضم اول وکسر جیم ابجد گو توال میباشد بفتح اول یعنی سوال کنند
در چهار دیوان گوید قامتینك هجرینده گونکلوم سورغوجی ناصح تیلی نشتری دور یکیم یارا
اوق زخمینی پیکان اوچون سونمای بفتح سین بی نقطه وواو معلوم وسکون نون لمرزه
نکردن در چهار دیوان گوید اگر تیغ او دسه اول قاتل بو یون سونمای نیتای آه تیگلیغ نی
کیمسه بو یسین تولغانغای حو بنیك قصا سیدین ونیز در لیلی مجنون گوید ای سونمای
ایلیك نی خامه ساری اول نوع که خامه نامه ساری سوغالدی بضم اول وواو مجهول
یعنی خشك شد ونیز فرو رفت در چهار دیوان گوید ای کوز سوغالدی اشکینك سیحی ایلا کیل
کیم تا که سین هم اول ای جالین کورمای سوغالمای غنا تشنی سومورکای بضم اول وسکون رای قرشت

یعنی می‌خورد و تا بتہ جرعه می نوشد و نیز امر است بنوشد در لیلی مجنون کوید لا جرعه

بورون اوزنی سومورکای اولنوع داغی اوزی ایچورکای سورقوت بضم اول

و واو مجهول و سکون رای قرشت ته جرعه و پیاله را کویند اوراسر قورقوت و سارقوت هم کویند

در ساقی نامه کوید توره بیرله باش اورو بتوت خانغه سورقوتین بیر مین بی سامانغه

اوزنی اول سورقوت ایله مست قیلای سوزنی خان بزمیدا پوست قیلای سوموردی

بضم اول و سکون رای قرشت یعنی تا بته پیاله و جرعه نوشید در فرهاد شیرین کوید

سوموردی ایله شمشاد قصب پوش که موندین آلدی آتینک ایچکانی هوش سوقناغ

بفتح اول و سکون نغاف امرا ز فرو بردن یعنی فرو خواهد فرو برد سونکغی بفتح اول و واو

معلوم و سکون نون و کاف پارسی یعنی بعد از این میباشد در سد سکندری کوید یارم کو نکه چا

علا ایله دادایدی یانا سونکغی کون نخشی بنیاد ایدی و نیز در چهار دیوان کوید

بورونغی مهر و وفا سونکغی جور و ظلم و نکتی بیرین بیرین ساغینب زار زار یغلار مین

سوپورسام بضم اول و بای پارسی یعنی جاروب بکنم در فرهاد شیرین شیرین

بفرهاد می نویسد کوزروب خار و خس او زینینک دالانی سیچیم بیرله سوپورسام ایرنکنی آتی

سولغون بفتح اول یعنی افسرده و پژمرده میباشد سولکون بفتح اول تندرو را کویند

سولوق بضم اول دهنه اسب و نیز چیز ابدار و بزرگ که آب جمع می شود سومسوک

بضم هر دو سین بی نقطه شخصی که هر جا مطنه اکل داشته باشد حاضر شود سونغای

بفتح اول و سکون نون امر از ندرانکر بدن در چهار دیوان کوید قانی اول کیم کوز و م کورکا

جا العالم

جمال عالم آرایین کوزوم نی سور تمالک قیلسام هوس سونغای کفن پایین و نیز در حیرت الابرار
کوید سونغاج ایلیک دلبر مونس ساری توشدی کوزی بیر بوتر بر کس ساری سولدی
بفتح اول و سکون لام امر از پژمرده و افسرده کردن و نیز سمت چپ است سونکای آیردی
بضم اول و سکون نون و کاف پارسی با الف کشیده یعنی خاموش می شد و شعله فرو می نشست
در فرهاد شیرین کوید غرور اوتی ایچیدین سونکای ایردی شجاعت رسمینی اوزکا نکا ایردی
ایردی سوکیشی سی بضم اول و کسر سین دیکر کنایه از ملاح و کشتی بان و نیز آدم را
کویند و نیز بمعنی شنوکر میباشد سوزیبرکوجی بفتح اول و سکون زای نقطه دار و فتح
بای ابجد و ضم بای ابجد و ضم کاف پارسی سخن چین و غمام را کویند در محبوب القلوب کوید
سوزیبرکوجی نینک اکر کیچیکی کرا اولوغی بیلکه ایرورلار تاموغ اوتی نینک توتروقی
سولاکائی بضم اول و کاف پارسی با الف کشیده آبی که از دهن همیشه بی اختیار آید
در محبوب القلوب کوید آغزی سولاکائی سوزین عزه سین آقتیزیب مرض کثرتیدین مشفق
لاری آغزیغه سوتامیزیب و نیز در حیرت الابرار کوید روح الامین اول ساری چون
باقیبان آغزیدین آنینک سولاکائی آقیبان سولوک بضم اول بمعنی زلو میباشد
سومکورماک بضم اول و سکون میم و ضم کاف پارسی آب بینی را کویند سونماک
بضم اول و سکون نون خاموش شدن آتش سوندورماک بضم اول و سکون نون
خاموش کردن آتش سونک بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی پس و عقب را کویند
سونکراغی بفتح اول و سکون نون و کاف پارسی عقبی و آخرین سونکو بضم اول

وسکون نون وضم کاف پارسی بمعنی نیزه باشد سونه بفتح اول و نون ادک نر بنه
سواتملوق بضم اول وسکون تای قرشت اندود نمودن سوارماق بضم ۲ بادیکری
اول سیراب کردن سو بضم اول آب ودواج ودو نوع جاه و عزت و آبرو بفارسی بمعنی
جانب وطرف را گویند لغت در ترکی و پارسی در هر دو استعمال می شود سواغین بضم
اول یعنی آنچه در آب بود سوقابارجاقی بضم اول و بای ابجد بالف کشیده و رای قرشت
رسیده حباب روی آب را گویند سواناق بضم اول اندود کردن سوردونک بفتح
اول وسکون نون وکاف پارسی یعنی سوال کردی بضم اول دانه کردی و دوایندی
در چهار دیوان گوید جمالینک جمیدین سوردونک نشانی وه نی نوع آیتای قوتولما
مین چو هم کوز تیره زلفونک هجری شامیدین سوکنی بفتح اول وسکون کاف پارسی و کسر نون
یعنی دشنام داد سورکانیب بضم اول و کسر نون نشسته راه رفتن را گویند سلطان
حسین میرزا گوید رنج هجران ضعفی دین تیران ما کیم مکان ایماس انجا قوت قایدا کیم
کویونک غه بارسام سورکانیب سورکاندی بضم اول وسکون نون یعنی نشسته راه
رفت سورغان سای بفتح سین بی نقطه و واو معلوم وسکون رای قرشت یعنی پرد
سوال کردن و استفسار نمودن در چهار دیوان گوید قاصدی کیم یار دین بیر سوز دوا
ایلاسا ایستادام سورغان سای باشتین حکایت ایلاسا و نیز بضم اول در وقت کیدن
در چهار دیوان گوید سیزلینک سورغان سای مین قان یوتارمین ای حبیب سین
ایچکیل کیم منکا خون جگر بولمیش نصیب سوغورمی بفتح اول وسکون رای قرشت

یعنی فرو برد

یعنی فرو بردو طپانید و نیز از غلاف بیرون کرد در لیلی مجنون کوید یعنی کم سوغوردی
تیغ بی باك کوڭلی اوزه سالدی چاك آرچاك سوی بفتح اول و سکون واو و یا
هر حیوان نجیب را کویند که پدر و مادر او معروف باشد و نیز امر است از کندن
سودرای بفتح اول و دای قرشت با الف کشیده یعنی م کشد و می ستاند در لیلی مجنون
کوید که یب انادیك غمیدا جانی که سودرای و که کوتاردی آنی سوستادی
بضم اول و سکون سین دیگر و تای قرشت با الف کشیده یعنی بی حال شد و سست کردید
در داستان شیخ صنعان کوید هوش ایتیب سوستایدی اوزدین بیخبر جمیدا
قالمای حیاتیدین اثر سوقویاز بضم اول و قاف و یای با الف کشیده و رای قرشت
رسیده محلی تلاقی دو آب و مکانیکه آب قراسوی بخارا با آب جیحون می ریزد سوتوقی
بضم اول و تای قرشت جمعی که آب آورنده باشند سودات بضم اول محلی که دو آب در آنجا
سیراب کنند و آب بردارند و مقسم آب سویوسونی بضم اول و فتح یا و ضم سین دیگر
و کسر نون جل و زوق را کویند سویدورماق بفتح اول و ضم دال دیگری را کندن لباس
و پوست امر کردن سویلاماق بضم اول و سکون یا لغزیدن یعنی بر زمین خورده
جسته باز جای دیگر بخورد بفتح اول کفتن و تقریر نمودن سویلاشماك بفتح اول
و سکون یا یعنی مکالمه کردن سیوونماق بکسر اول و ضم واو و سکون نون احسان
و بخشش کردن و نیز خوشحال و شادکام شدن سویاغماك بضم اول و یای با الف
کشیده و بنون رسیده یعنی تکیه کردن سویقون بضم اول و سکون یا بمعنی کوزن باشد

سویتابجیلاماک بضم اول وسکون یا و تای قرشت با الف کشیده و نون رسیده
و کسر جیم ابجد یعنی بزمین خوردن و جستن سورما بفتح اول وسکون رای قرشت
مکرر و مریس سونکرا بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی بعد از ین و من بعد را
گویند سونکغی قاتلا بفتح اول وسکون نون وکاف پارسی و کسر غین نقطه دار یعنی دفعه دوم
سوندی بفتح اول وسکون نون یعنی دراز شد در شعر میا گوید سوندی توفراغ اوزه بن زاری باشغه جکیی

باب السین مع الها

سهرامیشی بضم اول و رای قرشت با الف کشیده و کسر شین قرشت یعنی تادیب و تنبیه را گویند

باب السین بی نقطه مع الیا الحطی

سیقغوجا بکسر سین بی نقطه وسکون یا و قاف و جیم ابجد با الف کشیده
و کشیدن میباشد و نیز یعنی جالیر و جابجا شود در چهار دیوان گوید بیت دیر باسوبی بولسا
بومیخانه آرا لا اتل خود بیر لیسی سیقغوجا پیمانه کیراک سیزاردا بکسر اول و زای نقطه دار
با الف کشیده و برای قرشت رسیده کشیدن صورت و غیره را گویند یعنی در وقت کشیدن در چهار
دیوان گوید اوزیدیر گیتیکا وسهوش بولغای سیزاردا صورتینی کورسا نقاش و له ایضا
همانا قالماس او نجا لیدار نکی سیزارد اصورتینی کورسا نقاش سیکریب بفتح اول و سکون
کاف پارسی یعنی دوید و بسرعت رفته در سد سکندری گوید تونای کیم بیلک تاغنه چیقسون بلنک
تولون آیغه سیکریب یتورکا یوخنک سیلکیب بکسر اول وکاف تازی یعنی تکان داده است
در سد سکندری گوید جهان شغلی گردیغه سیلکیب اتاک تو توب ایکی ایلکیکا ایکی سونکاک

سیزغوروب

سیزغوروب بکسر اوّل و سکون یا و زای نقطه دار یعنی که اخته و آلت کرده است و نیز نقش کشیده است با نوک کارد در سدّ سکندری گوید ؛ نیچه وقت لیلی دین ایردی براق ؛ تنین سیزغوروبی ایردی دردفراق ؛ و نیز لطفی گوید ؛ وفا الطفی نا تپتی فراق دیناری ؛ نیچه که سیزغوروبی آلتون دیک امتحان قیلدی ؛ سینکیب بکسر اوّل و سکون یا و نون و کسر کاف تازی یعنی تکان داده است و افشانیده است در سدّ سکندری گوید ؛ سینکیب کوکا هر ساری چون باقتی اول ؛ اوزی نینک دیاری ساری توشتی یول و نیز در لیلی مجنون گوید ؛ هر لحظه سینکیب آنی تفکّر ؛ اوز حالاتی غه ایتیب تحیّر ؛ سیغوروب بکسر اوّل و ضم رای قرشت یعنی پناه بردند و بگوشه خزیدند در حیرت الابرار گوید ؛ ظلم اوتی چیکا نالاری معلوم انکا ؛ باش سیغوروب بیر نیچه مظلوم انکا ؛ سیپیب بکسر اوّل و بای پارسی یعنی افشانیده و پریشان کرده است در لیلی مجنون گوید ؛ جان یار مقیلو اول قویوب یوز ؛ ینداهلی یراسیغه سیپیب توز ؛ سیسکانیب بکسر اوّل و سکون یا و سین دیگر و کاف پارسی با الف کشیده و کسر نون غفلتا حرکت کردن را گویند یعنی حرکت کرده است در سبعهٔ سیّاره گوید ؛ سوز توکا نکاج فاسئید ایراویتیم ؛ بولوبان شاشیسکانیب قویتیم ؛ سیغیرتماج بکسر اوّل و سکون یا و رای قرشت گله بان کاو را گویند خصوصاً سیوکانیم بکسر اوّل و نون یعنی دوست و محبوب من سیوکان بکسر اوّل و کاف پارسی با الف کشیده یعنی دوست و محبوب داشتن سیوغان بکسر اوّل و ضم واو و سکون رای قرشت یعنی نخ را از پارچه کشیدن در چهار دیوان گوید ؛ دشتیکیم مهلک ایرام آغزینی تیکتی انکا دم

کیم کفن جنسی قیراغیدین سیورغان تاراغیش **سیفال غودیك** بکسر اول فای نقطه دار
بالف کشیده و بلام رسیده یعنی مثل سفال در چهار دیوان کوید ای کونکل نقد حیات تینك
قیل فنا یولیدا صرف حیف ایرور کر بولسا عمر نوح اوچون سیفال غودیك
سیکرتیب بفتح سین بی نقطه و سکون یا و کاف پارسی و کسر او تای قرشت یعنی
دوانیده است و بسرعت رفته است در فرهاد شیرین در تعریف شیرین کوید یوزی
الطرامیدادین لالی قویاش دوریدا اختر لار مثالی نی دیر کیم سیکرتیب یوز مرخ کردان
قویاش نینك چشمه سیدین قطره مهر بان و نیز در لیلی مجنون کوید چون یوقاری سیکرتیب
سمندین عرش ایکیسی کابیر کیتیب کسندین **سیونج** بکسر اول و واو و سکون یا و نون و جیم
ابجد یعنی خرد مکانی میباشد در چهار دیوان کوید وه نی کون بولغای کیم اول غایب سفردین
کیلدی دیب ایستابان میندین سیونجی یتساهر یاندین خبر **سیکریر** بفتح اول و سکون
یا و کاف پارسی یعنی میدود و دو بسرعت میرود **سیغور** بکسر اول امر از کنجانیدن و جا بجا نمودن
در سد سکندری کوید مغنی عجم ایچرا تو تقیل نغم سیغور آننداذ کر ملوك عجم و نیز نوعی از هم
و سفید در سبعه سیاره کوید کفن ایلا ابجید ایله سیغور سیپیبان اول کفن آرا کافور
سیغیر بکسر اول و غین نقطه دار کاو را کویند و او را اوی هم کویند **سیغار** بکسر اول
یعنی میکنجد و جا بجا میشود در چهار دیوان کوید نوانی تاپتی مهلك نالدین اول ضعف کیم سیغنای
قلم دا نال آنداق کیم سیغار اول دلغی نال ایچرا **سیکریتکوسی بود** بفتح اول و سکون
هر دو یا و تای قرشت و ضم کاف پارسی یعنی خواهد دوانید و خواهد بسرعت رفت مصرع

کیم دیکای

کیم دیکای سین چرخ اوزه سینکر تیکوسی دورم کیبن ۞ سیپار بکسر اول و بای پارسی

با الف کشیده و برای قرشت رسیده می افشاند و پراکنده میکند ۞ سیکیز بفتح اول و کاف

تازی عدد هشت را گویند ۞ سیز بکسر اول یعنی شما ها و نیز کشیدن صورت و نقش

وغیره در چهار دیوان گوید ۞ قیلای خامنک غرجان نقدینی ایثار ای مصور کیل ۞

سرشکیم رنکی دین کلبم آرا اول آی مثالین سیز ۞ سیریقماق بکسر اول یعنی سیر

و تفرج نمودن و نیز در گوشه و کنجی خزیدن در چهار دیوان گوید ۞ بولماسا ایردی

خیالی بیر پری وش وصلیغه ۞ بیتلبه دیک ویرانه لاساری سیریقماق نی ایدی ۞

سینینک دیک بکسر اول و نون یعنی مثل تو لطفی گوید ۞ ای قدینک طوبی و جنت خد

کلکون او سینه ۞ کورمادی دوران سینینک دیک آی کهدون او سینه ۞ و نیز در چهار

دیوان گوید ۞ سبب بو ایردی ایکین خلقتی دین آدم نینک ۞ که بولغای انکا سینینک

دیک خجسته فرزندی ۞ سیزما بکسر اول امر از نکشیدن صورت وغیره ۞ سیزماسانک

بکسر سین بی نقطه و سین دیگر با الف کشیده و بنون و کاف پارسی رسیده امر از قاپیدن

و ربودن در چهار دیوان گوید ۞ ای نوای محتسب دیر ایچرا کیردی سیزماسانک ۞ دهر

می یالا غربلا یتو دوراوی دستار و فش ۞ سینکر بکسر اول و سکون یا و نون و کسر کاف

پارسی زانوی پای اسب که از بیرون بر آمدگی دارد در چهار دیوان گوید ۞ قاشینک نینک

خیالیغه جان رشته سین کور ۞ کیم پوشتی پای اوزره محکم سینکر دیک ۞ سینکال

بکسر اول و سکون یا و نون و هر دو کاف پارسی پشه را گویند که بق باشد در چهار دیوان گوید

اظهار عجز ایتاردا جنابینکدا بیر دوروز نیشی سینیو قسینکالک بیلیه سیل دمان سنکا
ونیز در فرهاد شیرین کوید نیتای کیم زوردین دور سیل عاجز کہ سیندوروکای سینکان
نیشی نی هرگز سیسکانماک بکسر اول وسکون یا وسین دیکر با پارسی با الف کشیده وبنون
رسیده تکان وحرکت را کویند کہ از روی اختیار نباشد در حیرت الابرار کوید وهم ایلا
سیسکانماک ایدی شیرایشی اولتوروروایردی بالاسینی نیشی سیردیک
بکسر اول وسکون یا وکسر یای دیکر مثل اینکہ چیزی را از چیزی پاک بکنند در چهار دیوان
کوید یوزوم دا یوراک قانی یوردینک کہ کلدیمک اجل ایلکی اول قانی آندین سیردیک
سیقسانک بکسر اول وسین دیکر با الف کشیده وبنون رسیده وکاف پارسی رسیده
امر است ~~از فشردن چیزی ونیز امر است از خریدن وجابجا شدن~~ سیرکک بکسر اول
وفتح کاف پارسی یعنی بیدار بودن وخواب نکردن در چهار دیوان کوید مین اول دم
نالہ دین نازاو یقوسیدین بار آچماس کوزنی سودا آندین کہ هجران شامی بولغای کوزلانم
سیرکک سیسکانماکینک بکسر اول وسکون یا وسین دیکر وکاف پارسی با الف کشیده ونون
رسیده وکسر کاف پارسی دیکر یعنی غفلتا حرکت کردن وتکان خوردن در فرهاد شیرین
کوید یتیب کردون غاوون سیسکانماکینک یوق توشوب عالم غا اوت یتر انماکینک یوق
سیرماغیل بکسر اول وسکون یا وزای نقطه دار امر است از نکشیدن صورت در
چهار دیوان کوید ای مصور سیرماغیل مجنون ولیلی صورتین بس مین ویاریم حدنی
صفحہ دوراندہ نقش سیلکینجک بکسر اول وسکون یا ولام وکسر کاف تازی وسکون

یا ونون وفتح

یا و نون و فتح جیم ابجد یعنی تکان داده شده و نیز گلوبند که زنها از گردن آویزند و نیز
تعویذ را گویند در چهار دیوان گوید ؛ نِهوش امیدی کیم عریان نکون قدبیر له اودسا
تك ؛ پری لار غم جنون طور ماری دیك بو بینو مدا سیلکینجك ؛ **سیلادی** بکسر اول یعنی
پاك نمود در لیلی مجنون گوید ؛ یاشین سیلادی فراق او باش ؛ کیم یا غدور غوم بو باش
اوزه تا ش ؛ **سینکرماك** بکسر اول و سکون یا و نون و کاف پارسی و را فرشته بالف کشید
یعنی آهسته گریه کردن **سیردی** بکسر اول و دال یعنی تاپید و ربود بمعنی دزدید هم آمده
سیردیم بکسر اول یعنی تاپیدم و ربودم و نیز دزدیدم **سیزد** بکسر اول و فتح :
زای نقطه دار یعنی می نویسد **سیزسا** بکسر اول و سکون زای نقطه دار یعنی اگر بنویسد
سیزیب آیردی بکسر اول و فتح الف یعنی نوشته بود **سیقوردی** بکسر اول یعنی
قایم گرفت **سینکیل** بکسر اول و سکون یا و نون و کسر کاف پارسی همشیره کوچك را
گویند در چهار دیوان گوید ؛ ای حسن آرا صاحب غنا خورشید آنانك بدور آی آنا ؛ ایستاد
ایسانك نسبت یا نام سرو آغا هم گل سینکیل ؛ **سیورغال** بکسر اول و ضم یا و سکون زای
قرشت تیول و بخشش ابدی را گویند که پادشاهان دهند در محبوب القلوب گوید ؛ اولوس
نذری و هدیه سین پروا قیلمادی ؛ و سلاطین انعام و سیورغالین کوز کا ایلمادی ؛
سیوَل بکسر اول و سکون یا و فتح واو و دانه ایست سخت که در اعضای آدمی بر می آید که آن را
سیکیل و زگیل گویند **سیزقیل** بکسر اول و سکون یا و زای نقطه دار امر از کشیدن صوت
در چهار دیوان گوید ؛ کو کسینی کوکسوم کا توش سیزقیل دیمان کیم توشما کای ؛ نازنین

[illegible]

جسمی آنینک باغریمدا غمی پیکانغه توش **سینکورسام** بکسر اول و سکون یا و نون
و ضم کاف پارسی مثل اینکه کسی غصه و اندوه را فرو برد در فرهاد شیرین گوید سینکو
سام غصه دین اولماس کیراک ایدور ایشیمکا بارچا ایل کولماک کیراک دور **سیرمادیم**
بکسر اول و سکون یا و رای قرشت یعنی قاپیدم و ربودم در چهار دیوان گوید صبح دم
دیر ابچرا مست اولسام مین مفلس نی نانک شیخ دستارین کیچه مسجد غه کیرکاچ سیرمادیم
و نیز در فرهاد شیرین گوید آنینک دیک سیرمادیم برجیس دین تاج که باشی طیلسانغه
بولدی محتاج **سیرکاکیم** بکسر اول و هر دو کاف پارسی بمعنی بیداری باشد یعنی بیداری
من در چهار دیوان گوید دیما اویقوسیز کوزونک هجرین تونی اچیلمادی نی قیلای آلغای
انکا اویقوسی بیرله سیرکاکیم **سیبقارماق** بکسر اول و سکون یا و بای ابجد ظرف
آب و یا شراب را بر سر کشیدن و تمام نوشیدن **سیبا** و **سیبه** بکسر اول و بای ابجد
با الف کشیده خاکی است که برای محافظت لشکر در اطراف اردو بلند کنند و نیز ملایمت و مدارا
سیپانجاق بکسر اول و بای پارسی با الف کشیده و بنون رسیده جای لغزنده که اطفال
در انجا نشسته بلغزند **سیبکی** بکسر اول و بای ابجد و کاف تازی زرد نیم رنگ را گویند
و نیز طایفه از سنی قریب دو هزار خانه در ایروان سکنا دارند **سیخ** بکسر اول و سکون
یا و خای نقطه دار آبی که عمیق باشد **سیرماک** بکسر اول قاپیدن و ربودن **سیریکماک**
بکسر اول و رای قرشت و سکون یا و کاف تازی یعنی قاپیده و ربوده شدن **سیغمان**
بکسر اول و سکون یا و غین یعنی گنجیده و جا بجا و جا گیر نمیشوم در چهار دیوان گوید

غنچه ابردیم

غنچه ایردیم غم بیلیدین تونغه سیغمان غنچه دیک ٭ تا صبا اینتکوردی اول سرو خرامان غرده
سین ٭ **سیغناق** بکسر اول و سکون یا و غین نقطه دار و نون با الف کشیده نوعی
از خط در میان جغتای مثل خط بابری بابر میرزا گوید ٭ خوب ار خطی نصیبینک بولماسا
بابرنی تانک ٭ بابری خطی ایماس دور خط سیغناقی موردور ٭ **سیورغار** بکسر اول و فتح
واو و سکون هر دو رای قرشت یعنی دوست میدارد در وقفیه اخلاصیه گوید ٭ کیم اول بو رباعی
اوزتار جلالیتی ٭ بو بیرنی سیورغار جمالیتی ٭ **سیلیغینک** بکسر اول سین بی نقطه
و لام و غین نقطه دار و سکون یا و نون و کاف پارسی بمعنی پاک و بی عیب یعنی پاکی تومغه
دیکر مخفف ایسیلیغ میباشد که گرمی باشد در چهار دیوان گوید ٭ حسن دین مه غرض
دورای عشق ٭ بو مثل بور سیلیغینک دین ایلیغینک ٭ و نیز در سد سکندری گوید
چو حو دین ایتی کیلدی پاک و سیلیغ ٭ قایو یرکا کیم بولدی آرتوقسی لیغ ٭ **سیکریبان**
بفتح اول و سکون یا و کاف پارسی و بای ابجد با الف کشیده یعنی دویده است و بسرعت رفته
در لیلی مجنون در شب معراج گوید گوید ٭ مرکب اوزه حقیقتی سیکریبان بات ٭ یولداش
ایله یولغه توشتی هیهات ٭ و نیز در چهار دیوان در شب معراج گوید ٭ زهی سیکریبان رخش
اوزاره نور دینک ٭ نظر تا پمایین توتیا لیتوغه کردینک ٭ **سیپیبان** بکسر اول و با
پارسی و بای ابجد با الف کشیده یعنی افشاینده است و پاشیده است در لیلی مجنون گوید
اول سو سیپیبان یوغای قراسین ٭ یا زغان باری جرم و ماجراسین ٭ **سین مو ایکین سین**
بکسر اول و کاف تازی استفهام انکاری است آیا تو بوده در فرهاد شیرین فرهاد بشیرین نویسد

نی انکلای کیم قایو مه روا ایکین سین ایچیم قان ایلا کان سین مو ایکین سین

سیقتاتور بکسر اول و سکون یا و قاف و تای قرشت بالف کشیده و ضم تای دیگر یعنی بافراط می گریاند در چهار دیوان گوید هر زمان کیرسه بو زوق کونکلوم آرا یار و دیار عالم اهلین سیقتاتورمین آه و افغان دین بو کون

سیکسان بفتح اول و سکون یا و کاف تازی عدد هشتاد را گویند در حیرت الابرار در تاریخ حیرت الابرار گوید نکتهٔ تاریخی کر احسن ایدی سیکیز و سیکیز یوز و سیکسان ایدی

سیریقتورماق بکسر اول و سکون یا و قاف و ضم تای قرشت یعنی گریزاندن

سیریقماق بکسر اول و سکون یا و قاف یعنی بخیه زدن

سیریلماق بکسر اول و سکون یا و لام یعنی بخیه دوزی شدن و نیز لغزیدن

سیریتماق بکسر اول و سکون یا و تای قرشت بخیه دوزی فرمودن

سیر بکسر اول رودخانهٔ بزرگ که از میان سمرقند میگذرد و در آرال خوارزم بجیحون ریزد

سیرام بکسر اول ولایتی از ترکستان که بفاراب مشهور شده

سیرتالان بکسر اول و تای قرشت جانوری شبیه بکفتار که از جنس یوز بهم رسد

سیرت شانه و دوش

سیقتاتی بکسر اول و سکون یا و قاف و تای قرشت بالف کشید و بتای دیگر رسیده و کسر تای ثالث یعنی بافراط گریانید در چهار دیوان گوید هر زمان کیرسا بو زوق کونکلوم آرا یار و دیار عالم اهلین سیقتاتورمین آه و افغانیدین داغی

سینکماین بکسر سین بی نقطه و سکون یا و نون و کاف پارسی و کسر یای اول یعنی پاشیده و افشان نکند و نیز تکان ندهد در قطعات گوید

فانی مطلوق اولماینی سالک انکا یوقتور امید مقصد کل قراتو فراغ غم سینیکماین قطره

انکا

آندین امکانی یوق آچیلماق گل **سیکریکان** بفتح اول و سکون یا و کاف پارسی
یعنی جسته شده و افشان شده و نیز بسرعت رفته و دویده در فرهاد شیرین گوید
صدف گون حوض آرا هی یان آقیب سو بو سودین سیکریکان هر قطره اینجو و نیز در لیلی
مجنون گوید اقبال سمندی سیکریکان چست تو فراغ اوزه آتی تا سلانغان رست
سیلکاکان بکسر اول و کاف تازی با الف کشیده و کاف پارسی با الف کشیده یعنی تکان داده و تکلانیده شده
در سد سکندری گوید قدم تارتقان خلق ابو ابسیدین ایتاک سیلکاکان عالم اسبابیدین
سیلابان بکسر اول و بای ابجد با الف کشیده و بنون رسیده یعنی پاک میکرد در لیلی
مجنون گوید کاهی اوپوبان آنینک جبینین کاهی سیلابان آنینک سر بنین
سیندوروبان بکسر اول و ضم رای قرشت یعنی شکسته و خورد نموده و نیز بکسر کاف
در حیرت الابرار گوید کم ایلیکا اولکه بار ایردی مات تونینی سین سیندوروبان
بولدی مات **سیده** بکسر اول و سکون یا و فتح دال بی نقطه سفیدابرا گویند که زنها
بر صورت مالند در محبوب القلوب گوید آنینک سرخ لوغی غم گلگونه سی ارور
و یوزآق لیغی غم مناسب سیده بار دور **سیرجه** بکسر اول و فتح جیم ابجد سیسرورا بگویند
گویند و نیز شد و نیز **سیرزاش** بکسر اول و زای نقطه دار با الف کشیده و بسین قرشت
رسیده یعنی هم راز و هم سر **سیرغاق** بکسر اول زمینی که در هوای سرد یخ نبسته لغزش شود
سیرکاک بکسر اول و کاف پارسی با الف کشیده و بکاف پارسی رسیده یعنی بی خواب
و بی خوابی **سیرکا** بکسر اول و کاف پارسی با الف کشیده بر کوهی و نیز بکاف تازی نوینه

شپش ریزه بفارسی رشک **سیره** بکسر اول و فتح رای قرشت چیزی را بستن و پهلوی هم
چیدن و نیز صف لشکر و سطر کتاب و نیز دانه بر رشته کشیدن **سیربغ** بکسر اول انجیه که بر جا
زنند **سیربغلیق** بکسر اول یعنی انجیه دار **سیرین** بکسر اول یعنی خنک و بارد
سیربجاق جای بلند لغزنده که اطفال لغزند **سیرمابان** بکسر اول و بای ابجد
بالف کشیده یعنی نردبام و نقابمد در چهار دیوان گوید خرابات اهلی عور و داغ دیرکیم
گوید رونق ساقی دوایوق سیرمابان قاچماغدین اوزکا شیخ دستارین **سینکرامابین**
بکسر اول و سکون یا و نون و کاف پارسی و کسر یا یعنی آهسته گریه نکنم در چهار دیوان گوید
نی نوع سینکرامابین هجرآه که باغریم و گونکلوم فراق ایکینه لا ربدین اوتا اوتاب تیلیب بود
سنکریتسه بفتح سین بی نقطه و سکون یا و کاف پارسی و سکون یا و تای قرشت
و فتح سین دیگر یعنی اگر بدواند و بسرعت برود در چهار دیوان گوید زمانه ابلغی فالغای
دوشدین اول آشوب مان سنکریتسه ایرش **سیغونغونجه** بکسر اول و سکون
هر دو نون و فتح جیم ابجد مثل اینکه جا بجا بشود و جا گیر کند در چهار دیوان گوید
ایله بوزمیش محنت و غم خیلی گونکلوم کشورین کیم نشاط آندا سیغونغونجه فطابی قالماتمش
سیپارغه بکسر اول و بای پارسی بالف کشیده و رای قرشت رسیده برای اینکه بیفشانند
و پراکنده کنند در فرهاد شیرین گوید منکا یقما قنا تیکای محنت و رنج **سنکریسه**
بفتح اول و سکون یا و کاف پارسی و فتح سین دیگر یعنی بدود و بسرعت برود **سیزماق**
بکسر اول و سکون یا و زای نقطه دار یعنی نقش کردن و صورت کشیدن **سیزمالک**

[illegible]

بکسر اول و سکون یا و زای